



۴۴

ہشت گفتار

باستان شناسی و تاریخ بلوچستان

دکتر سید منصور سید سجادی





ہشت گفتار

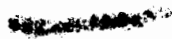
باستان شناسی و تاریخ بلوچستان



دکتر سید منصور سید سجادی

سازمان میراث فرهنگی کشور

۱۳۷۴





معاونت معرفی و آموزش

سیدسجادی، سیدمنصور

باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان

چاپ اول: ۱۳۷۴

تیراز: ۳۰۰۰ نسخه

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی امید

ویراستار: بتول غنی‌زاده / نمونه‌خوانی و فهرست‌اعلام: مهرداد ملک‌زاده

لیتوگرافی: فام / چاپ: مرتضی / صحافی: سبجان

نظارت فنی و چاپ: انتشارات هور

زیر نظر: شورای کتاب سازمان میراث فرهنگی کشور

امور اجرایی: مدیریت آموزش، اسناد فرهنگی و انتشارات

ناشر: سازمان میراث فرهنگی کشور

نشانی: تهران - خیابان آزادی - نبش زنجان جنوبی - تلفن: ۶۰۳۵۲۹۳

کلیه حقوق برای «سازمان میراث فرهنگی کشور» محفوظ است.



پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از دیرباز، مؤرخان، جغرافیدانان، سیاحان و اهل سفر و تحقیق درباره ویژگیهای تاریخی و جغرافیائی و مردم شناسی مناطق گوناگون ایران قلم زده‌اند لکن، توأم با نگاه این گروه، بررسی‌های میدانی باستان شناسی برای اصلاح و یا تکمیل شرح و توصیف تاریخی و جغرافیائی سرزمینی به کار گرفته نشده است. حضور آقای سید منصور سید سجّادی در هیأت‌های باستان شناسی سیستان و بلوچستان در طول سال‌هایی که کارشناس باستان‌شناسی مرکز باستان شناسی ایران بوده‌اند و تداوم مطالعات بعدی ایشان، این امکان را فراهم ساخته است که از بررسیهای میدانی و کاوش‌های باستان شناسی و از دریچه نگاه باستان شناسی برای شرح و توصیف تاریخی و جغرافیائی این منطقه از کشور پهناور ایران اسلامی استفاده شود و مقالات کتاب حاضر با یادداشت‌های سودمندی مزین گردد.

کتاب حاضر، علاوه بر مزیت یاد شده، حاوی کتابشناسی بسیار خوبی است که امیدوار است مورد قبول و بهره‌برداری علمی محققان و پژوهشگران قرار گیرد.

سازمان میراث فرهنگی کشور

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
.....	پیشگفتار.....
.....	۱. جغرافیای بلوچستان به روایت میرزا مهدی خان سرتیپ مهندس، برگرفته از جلد یکم مرآت البدان (اعتماد السلطنه، چاپ سنگی، ۱۲۹۴ هـ. ق. ص ۲۸۴ - ۲۶)..... ۱۱
..... ۳۹	یادداشتهای گفتار یکم.....
.....	۲. تاریخ بلوچستان به روایت آریان، از زبان نثارک، برگرفته از همان کتاب، ص ۲۹۲-۲۸۳..... ۱۰۷
..... ۱۲۱	یادداشتهای گفتار دوم.....
..... ۱۲۵	۳. بلوچستان از آغاز تا اسلام.....
..... ۱۸۳	یادداشتهای گفتار سوم.....
..... ۱۹۵	۴. فرهنگهای ناشناخته نیمه شرقی فلات ایران، نمونه: شهر سوخته، سیستان.....
..... ۲۳۸	یادداشتهای گفتار چهارم.....
..... ۲۴۵	۵. شهر و شهرنشینی در نیمه شرقی فلات ایران، نمونه: شهر سوخته.....
..... ۲۷۰	یادداشتهای گفتار پنجم.....
..... ۲۷۵	۶. اهمیت کاریز در تولید و توزیع آب در سیستان و بلوچستان.....
..... ۲۸۰	یادداشتهای گفتار ششم.....

صفحه	عنوان
۲۹۳	۷. تاریخ قوم کوچ در دوران اسلامی.....
۳۱۵	یادداشت‌های گفتار هفتم.....
۳۲۵	۸. یادداشتی کوتاه بر فراز و نشیب تیس در طول تاریخ.....
۳۳۱	یادداشت‌های گفتار هشتم.....
۳۳۳	شکلها.....
۳۶۳	نام اشخاص.....
۳۶۷	نام نویسندگان و مترجمان.....
۳۷۲	نام ملل، طوایف، تیره‌ها.....
۳۷۷	نام دوره‌های تاریخی و سلسله‌ها.....
۳۷۹	زبانها و لهجه‌ها.....
۳۸۰	آیینها و مذاهب.....
۳۸۱	نام مکانها.....
۳۹۶	نام رودها و مسیلهها.....
۳۹۸	نام کوه‌ها و ارتفاعات.....
۴۰۰	نام محوطه‌های باستانی.....
۴۰۳	نام مواد معدنی.....
۴۰۵	نام رستنیها، گیاهان، درختان.....
۴۰۸	نام جانوران و پرندگان.....
۴۱۱	سایر اسامی خاص.....
۴۱۴	نام نویسندگان خارجی.....
۴۱۷	علایم اختصاری و کتاب‌شناسی.....

فهرست شکلها

- شکل ۱. نقشه پراکندگی محوطه‌های باستانی پیش از تاریخ بلوچستان پاکستان ۳۳۳
- شکل ۲. نقشه پراکندگی محوطه‌های باستانی با آثار دوره‌های III و IV بمپور ۳۳۴
- شکل ۳. نقشه پراکندگی محوطه‌های باستانی با آثار دوره‌های VI - VII بمپور ۳۳۵
- شکل ۴. قلعه بمپور از بالا ۳۳۶
- شکل ۵. ظروف سفالین بمپور دوره یک و دو ۳۳۷
- شکل ۶. ظروف سفالین بمپور دوره دو ۳۳۷
- شکل ۷. ظروف سفالین بمپور دوره IV ۳۳۸
- شکل ۸. ظروف سفالین بمپور دوره IV ۳۳۹
- شکل ۹. ظرف سفالین دامین ۳۳۹
- شکل ۱۰. ظرف سفالین دامین ۳۳۹
- شکل ۱۱. ظروف سفالین قرمز براق هزاره اول ق.م. هلیل رود ۳۴۰
- شکل ۱۲. ظروف سفالین قرمز براق هزاره اول ق.م. هلیل رود ۳۴۰
- شکل ۱۳. ظروف سفالین قرمز براق هزاره اول ق.م. هلیل رود ۳۴۱
- شکل ۱۴. ظروف سفالین قرمز براق هزاره اول ق.م. هلیل رود ۳۴۱
- شکل ۱۵. نمونه گورهای صخره‌ای - سنگی دشت طوغان، کرمان ۳۴۲
- شکل ۱۶. نمونه ظروف سفالین هزاره اول ق.م. ۳۴۳
- شکل ۱۷. شهر سوخته از بالا ۳۴۴
- شکل ۱۸. دلتای رودخانه هیرمند در سیستان ۳۴۵
- شکل ۱۹. نمونه سفال لایه دوم شهر سوخته ۳۴۶
- شکل ۲۰. شهر سوخته: گل نوشته دوران آغاز ایلامی ۳۴۷

- شکل ۲۱. شهر سوخته، کاخ سوخته..... ۳۴۸
- شکل ۲۲. شهر سوخته، خانه‌گودالها..... ۳۴۹
- شکل ۲۳. شهر سوخته، پوشش سقف خانه‌ها..... ۳۵۰
- شکل ۲۴. زندگی روزمره در شهر سوخته، بازسازی شده براساس یافته‌های باستانی..... ۳۵۱
- شکل ۲۵. زندگی روزمره در شهر سوخته براساس یافته‌های باستانی..... ۳۵۲
- شکل ۲۶. شهر سوخته، بازسازی نحوه لاک و مهرکردن انبارهای عمومی براساس یافته‌های باستانی..... ۳۵۳
- شکل ۲۷. شهر سوخته، یک کارگاه تیغه‌سازی..... ۳۵۴
- شکل ۲۸. شهر سوخته، نمونه‌گور سردابه‌ای..... ۳۵۵
- شکل ۲۹. شهر سوخته، نمونه یک گور خانوادگی..... ۳۵۶
- شکل ۳۰. شهر سوخته، گور شماره ۶۰۹..... ۳۵۷
- شکل ۳۱. گور دسته جمعی شماره ۱۰۰۳ شهر سوخته..... ۳۵۸
- شکل ۳۲. شهر سوخته، اشیای به‌دست آمده از یکی از قبور لایه سوم دوره سوم..... ۳۵۹
- شکل ۳۳. شهر سوخته، پیکره‌های جانوری، دوره‌های ۲ و ۳..... ۳۶۰
- شکل ۳۴. شهر سوخته، پیکره‌های گلی جانوران در شهر سوخته..... ۳۶۱

اول دفتر به نام ایزد دانا

پیشگفتار

هشت گفتار دربارهٔ باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان عنوانی است که به سبب تنوع مطالب نوشته شده در این کتاب انتخاب شده است. بخشهایی از کتاب حاضر که بیشتر به صورتهای مختلف و در نشریات مختلف ایرانی و خارجی به چاپ رسیده بوده مجدداً بازنویسی شده است. تمام گفتار نخست و یادداشتهای مربوط به آن همراه سفرنامهٔ علاءالملک به زبان انگلیسی و به کوشش نویسندهٔ این سطور در دانشگاه شرق‌شناسی ناپل زیر چاپ است.

با اینکه در زبان فارسی به ویژه در سالهای اخیر کتابهای چندی در مورد سیستان و بلوچستان نوشته شده نویسندهٔ این سطور بر آن است که هنوز بهترین و کاملترین توصیفات جغرافیایی از آن اعتمادالسلطنه و نویسندگانی چون مسعود کیهان و محمدعلی مخبر است. این در حالی است که در زمینهٔ تاریخ و زبان و ادبیات بلوچی نوشته‌های علی‌اکبر جعفری در سطح بسیار بالای پژوهشی و تحقیقی قرار دارد، در زمینهٔ جامعه‌شناسی و زندگی روزمرهٔ بلوچان و بلوچستان کارهای برقی و اسلام کاظمیه و ایرج مهدویان بسیار درخور توجه است متأسفانه دیگر کارهای کوچک و بزرگ انجام شده حالت جمع‌آوری شتابزده و کپی ناقص از این کارهاست که غیر از برخی از آمارها و داده‌های ارائه شده بقیهٔ مطالب آنها دارای ارزش علمی و پژوهشی نیست.

در سالهای اخیر نیز شماری از کارهای تجربی - پژوهشی جالبی منتشر شده که یکی از آنها کار بدیع و جالب محمود زند مقدم (حکایت بلوچ) است. نویسندهٔ این کتاب با تجربهٔ بسیار زیاد خود که نتیجهٔ زندگی و سفر به مناطق مختلف بلوچستان بوده زندگانی بلوچ را به شکل بسیار زیبایی ترسیم کرده است. کارهایی در مقیاس کوچکتر و از جمله مقاله‌های جانب‌اللهی و پاپلی

یزدی که به نوبه خود پژوهشهای دست اول و در خور توجهی هستند در جای دیگری (کتاب‌شناسی فارسی سینستان و بلوچستان در دست تهیه) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. یکی از نواقص عمده کتابهای منتشر شده در مورد سینستان و بلوچستان، حتی کارهای خوب و به استثنای چند مورد انگشت شمار، از یک سو نقص و کمبود منابع و مآخذ و ارجاعات است و از سوی دیگر ارجاعات غلط و اشتباهی که خواننده را سردرگم می‌کنند. در کتاب حاضر بدون آنکه نواقص و اشتباهات آن را نادیده بگیریم، سعی شده کتاب‌شناسی نسبتاً جامع و کاملی از منابع مورد استفاده ارائه شود تا در صورت لزوم بتوان به منابع اصلی مراجعه و از آنها استفاده کرد.

چنانکه گفته شد در کتاب حاضر هشت گفتار در مقوله‌های جغرافیا، تاریخ، و باستان‌شناسی سینستان و بلوچستان به خوانندگان ارائه شده است. گفتار نخست نوشته‌های میرزا مهدی‌خان سرتیپ مهندس و به نقل از کتاب مرات البلدان اعتماد السلطنه است. با توجه به این مسئله که داده‌ها و آمارهای میرزا مهدی‌خان تقریباً به یک صد سال پیش بر می‌گردد، نویسنده با استفاده از منابع در اختیار تقریباً در مورد هر نکته‌ای با توجه به آخرین پژوهشها یادداشتی ارائه کرده است. همین مسئله در مورد گفتار دوم نیز صادق است. گفتارهای سوم تا هشتم حاصل کار و تحقیق نویسنده در ده سال اخیر در زمینه باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان است که امید است مورد پسند محققان و پژوهشگران واقع گردد. امیدوار است خوانندگان گرامی نواقص و اشتباهات وی را با بزرگ منشی یادآوری کنند تا در آینده از راهنماییهای آنان بهره‌مند شود.

نویسنده از آقای دکتر آدریانو روسی استاد فیلولوژی ایرانی و رئیس دانشگاه شرق‌شناسی ناپل، آقای دکتر گرادو نیولی استاد مذاهب ایرانی و رئیس مؤسسه ایزمئو، آقای دکتر ماریتسیو توزی استاد باستان‌شناسی ایران باستان و رئیس (سابق) کاوشهای شهر سوخته در ایران به خاطر کمکها و راهنماییهای سازنده‌شان سپاسگزار است. نویسنده همچنین بر خود لازم می‌داند که از خانم سیما سلطانی به خاطر وسعت نظرشان در یاری به نویسنده در یافتن برخی از منابع ذکر شده در کتاب، شناسی تشکر کند. در پایان خواهان آن است که میر عابدین کابلی مراتب سپاس و تشکرات وی را به خاطر یاری و همکاری در کلیه موارد غیرقابل شمارش در این مختصر بپذیرد.

سید منصور سید سجادی

طرابلس اردیبهشت ۱۳۷۲

۱. جغرافیای بلوچستان

بلوچ^۱ اسم کوهی است از برای اکرادی که^۲ ایشان را بلادی است وسیع میانه کرمان و فارس، مجاورند با مردمان کوه قفص^۳ و مردمان کوه قفص با آنکه جسور و جنگجو هستند و از کسی باکی ندارند از بلوچها می ترسند. بلوچها مکننتشان بیشتر از مردمان کوه قفص است و آدابشان نیز بهتر می باشد^۴ و در زیر چادر می نشینند و چادرهایشان از پشم بز است، مثل همسایه های خود عادت به نهب و غارت ندارند و هرگز با همسایگان خود در عالم جنگ و کارزار نیستند.

مولف گوید بلوچ معرب بلوچ است^۵ و بلوچ سکنه بلوچستان را گویند و بلوچستان از طرف شمال به افغانستان و سیستان و از طرف مشرق به سند و از طرف مغرب به ایالت کرمان و از طرف جنوب به بحر هند محدود می باشد. طول این ایالت از مشرق به مغرب تقریباً هزار و صد و بیست هزار ذرع و عرض آن چهارصد و سی و دو هزار ذرع است^۶. جمعیت بلوچستان را از سیصد هزار الی یک کرور گرفته اند. جغرافیای فرنگ این ولایت را منقسم به چهار ناحیه نموده، اول ناحیه ساروان که شهر عمده آن کلات^۷ است دویم مکران که شهر معتبر آن کیچ^۸ است سیم ناحیه کندوا که شهر معظم آن کندوا^۹ می باشد و این شهر را حوروند هم می نامند، چهارم ناحیه کوهستان. بلجمله بیشتر اراضی بلوچستان را کوههای بلند پوشیده است و به واسطه کوهی که در میان این ایالت می باشد نیز جغرافیای فرنگ کل بلوچستان را دو قسمت نموده قسمت جنوبی را بلوچستان بحری و قسمت شمالی را بلوچستان بری نامیده اند اراضی لوس و کندوا و دره های جلوان^{۱۰} مستور

به زراعت می‌باشد ولی اراضی مکران چون شنزار است زراعت در آن کمتر به عمل می‌آید، اما نخل زیاد دارد^{۱۱}. صحرائی که بمپور در آن واقع شده تقریباً دویست و چهل و هشت هزار ذرع طول و صد و بیست و هشت هزار ذرع عرض دارد^{۱۲}. در اطراف بمپور غالباً گویر و متمم کویری است که از سمت حوض سلطان به سمت سیستان و افغانستان می‌رود. ایالت کندوا را بعضی از شعب رودخانه سند مشروب می‌سازد. آب ناحیه لوس از چشمه‌هایی است که از کوه‌های آن جاری است. برنج آن ناحیه معروف است. در سمت شمال بلوچستان رودخانه کمتر یافت می‌شود. بعضی مسیله‌ها دیده می‌شود که در ایام باران در ظرف چند ساعت رودخانه بزرگی می‌گردد و همین که باران قطع شد باز خشک می‌شود^{۱۳}. اغلب کوه‌های بلوچستان سابق آتشفشان بوده و معدن گوگرد، زاج، سرب، آهن، مس، قلع، زغال سنگ، نفت، و شوره در کوه‌های بلوچستان زیاد است. در کوه‌های جلوان نیز گاهی معادن طلا و نقره یافت می‌شود. در سمت جنوب کلات معادن سنگ سرمه خیلی سفید و در نوشکی معدن مرمر سفید و الوان یافت می‌شود^{۱۴}.

هوای بلوچستان همه جا خیلی سالم است مگر ۱۵ مکران که در یک ماه اسد به شدت گرم می‌باشد و در اواسط عقرب شروع به باریدن برف می‌شود و زمستان مکران خیلی سخت و اول بهار آن از ماه نور است و مع ذلک در ناحیه لوس و مکران نسبت به سایر جاهای بلوچستان به خصوص کناره دریا سرما چندان حدت ندارد و در ماه حمل از طرف شمال مغربی باد سختی در سه هفته علی‌الاتصال وزان است^{۱۶}، در کوهستان در فصل جوزا باران شدید می‌بارد^{۱۷} و خسارت زیادی به زراعت اهالی آنجا می‌رساند. کندوا از اغلب نواحی بلوچستان خوش هوایتر است این است که متمولین بلوچستان غالباً آنجا سکنا دارند. در داخله بلوچستان شیر و ببر کم است مگر در سرحد شرقی که گاهی دیده می‌شود برخلاف کفتار و گرگ و شغال زیاد که در همه جا دیده می‌شود و سگ وحشی دسته دسته از بیست الی سی می‌باشد در دشت بلوچستان سیر می‌کنند. ارغالی و آهو و مرال و خرگوش و

بزکوهی در کوهستانات زیاد است. عقاب و هما و کرکس و زاغچه در اطراف کلات بسیار می باشد و در هر جا که آب هست لکلک هم دیده می شود. کبک و تیهو هم فراوان است^{۱۸}. در سواحل بلوچستان که منتهی به دریای هند می شود صید ماهی زیاد می کنند^{۱۹}. اهالی کناره علاوه بر اینکه خوراک خودشان منحصر به ماهی است به گاو و گوسفند و مرغ خانگی هم ماهی می دهند. در داخله بلوچستان در رودخانه ماهی کم است. حیوانات موذی از قبیل مار و عقرب نیز کم دارد^{۲۰}. گاو و گوسفند بلوچستان لاتعد و لاتحصی است و بدین واسطه اغلب اهالی چادر نشین و بیلاق و قشلاق می کنند. اغلب بزهای آنجا سرخ رنگ است^{۲۱}. در جاهایی که رودخانه هست گاو میش هم دارند. اسبهای ناحیه کندوا از کلات بزرگتر و قوی جثه ترند و طاقت هر نوع خستگی دارند، بر خلاف اسبهای مکران و لوس که کوچک و کم جثه می باشند. قاطر و الاغ هم آنجا هست ولی حمل و اثقال غالباً با شتر می شود^{۲۲}. کندوا از جمیع نواحی بلوچستان حاصل خیزتر است و آذوقه تمام بلوچستان را می تواند داد. در باغات شهرهای بلوچستان هر نوع درخت گرمسیری و سردسیری به عمل می آید. بادام آن معروف است، خرزهره های آنجا خیلی بزرگ می شود^{۲۳} از کارخانجات در بلوچستان هیچ نیست^{۲۴}. و پارچه در آنجا نسج نمی نمایند مگر پارچه های پشمینه بسیار خشن یا کرباس که لباس اهل بلد است. از نیشکری که در حوالی بلد به عمل می آید شکری بدون تصفیه ساخته به تجار سند می فروشند^{۲۵}. در جبه خانه خان کلات شمشیر و سربی و خنجر با نهایت بی امتیازی ساخته می شود و طوایف اطراف به اینجا آمده ابتیاع می کنند. از سمت مکران به سواحل حبوبات نمذ غالی که در لوس به عمل می آید حمل می کنند. آهن و سرب و فولاد و مس به هندوستان می برند و در عوض قند و پارچه های ابریشمی و زری و چیت به بلوچستان می آورند. فولاد به کابل و خراسان هم می رود. از سمت سند و شکارپور ظروف چینی و تنباکو و قهوه و تریاک به بلوچستان وارد می شود. اهالی بلوچستان کلیتاً به دو فرقه منقسم می شوند یک فرقه که اصل بلوچ هستند در تمام نواحی

غربی سکنا دارند. یک طایفه معروف به براهویی (براهنی)^{۲۶} در سمت شرقی هستند. عقیده خود بلوچها این است که از نژاد اعراب هستند و لیک هیچ شباهت صوری و بدنی به عرب ندارند. قامت بلند و صورت درازی دارند^{۲۷}، خوشگل، قوی و رشید و صاحب طاقت و بی‌باک و جسور هستند و جسارت و شهامت را صنعت بزرگ دانسته به این صفت فخر دارند. عقاید بلوچها طور غریبی است^{۲۸} گویند اسم ما ابتدا بلخت بوده و وجه تسمیه اینکه لخت به دنیا آمده‌ایم و در دنیا نیز استطاعت پوشیدن لباس نداریم و از کثرت استعمال بلخت بلوچ شده^{۲۹} باری با این عقاید حیرت‌انگیز و عجیب، مهماندوست و غریب‌نواز می‌باشند. بیشتر خوراک اهالی نان‌گندم، جو، برنج، خرما، پنیر، شیر و اقسام حبوبات است. در اغذیه، فلفل هندی و سیر زیاد داخل می‌کنند. گوشت کمتر مصرف می‌نمایند^{۳۰}. بیشتر بلوچها سنی مذهبنده و به بعضی از عادات یهود معتادند. جنگ ایشان با نیزه و کمان است. لباس مردها غالب عبارت است از پیراهن کرباس سفید یا آبی بلند و تا زانوی آنهاست و یک شلووارگشاد و یک عمامه کوچکی هم دارند. لباس نسوان عبا ماندی است از کرباس سرخ و سیاه و یک شلواری از ابریشم بسیار فراخ و بلند که در قوزک پا او را جمع می‌کنند و می‌بندند^{۳۱}. زبان بلوچها فرس قدیم است لکن بعضی از الفاظ خودشان ضمیمه آن کرده‌اند و تغییرات کلی در تلفظ داده‌اند که فهمیدن آن از برای ما مشکل است^{۳۲}. طایفه براهویی از بلوچها کوتاه قدتر و صورتشان گرد و ریش و مویشان سیاه و مجعد است. تربیت بلوچها از آنها بیشتر است، اما آنها به خونخواری و بیرحمی بلوچها نیستند. کلاه نم‌بر سر دارند و در زمستان فرجی نم‌د می‌پوشند. یک طایفه دیگر هم در بلوچستان است موسوم به دوراس^{۳۳}. عقیده بعضی این است که اصل طایفه از گبرهاست. قشون خان کلات از این طایفه می‌باشد و از خصایص این طایفه است که زبان فارسی را در کمال فصاحت حرف می‌زنند. منافع خان کلات از ناحیه‌ای که متعلق به اوست در سال هشتاد و هفت هزار و پانصد تومان است که دو ثلث آن منافع غله و یک ثلث آن وجه نقد است.

اجرای قانون و تعیین حدود شرعیه را شخص خان کلات می‌نماید. حد زانی و زانیه قتل است. حد سارقین نیز کشتن است. این کلات معروف به کلات نصیر خانی^{۳۴} و در سیصد و بیست هزار ذرعی جنوب مغربی قندهار واقع است. جمعیت آن تقریباً بیست هزار و اطرافش کوه و قلعه سختی دارد و بازار دایری نیز در آنجاست. در هزار و دویست و پنجاه و پنج انگلیسها آنجا را متصرف شده ولی باز رد کردند^{۳۵}.

یکی دیگر از معظم شهرهای بلوچستان بمپور است که در ناحیه کوهستان (قهبستان) در دویست و هفت هزار زرعی شمال مغربی کیج و در چهار صد و پنج هزار ذرعی کرمان می‌باشد^{۳۶}. در حوالی بمپور سابقاً کوه آتشفشانی بوده که الحال خاموش و در دامنه این کوه آب معدنی گرم و سرد و معدن گوگرد یافت می‌شود. حاکم بمپور که از جانب دولت علیه ایران است در وقت لزوم می‌تواند شش هزار مرد مسلح حاضر کند. قلعه بمپور بالای تلی واقع شده صد ذرع ارتفاع و سیصد ذرع قطر دایره آن و این تپه خاک دستی است و معروف است که آن را گبرها ساخته‌اند^{۳۷}.

مساحت و شرح جغرافی بلوچستان که الان در تصرف دولت علیه است از قرار کتابچه‌ای است که میرزا مهدی خان سرتیپ مهندس ایرانی که از جانب اولیای دولت جاوید شوکت به مساحت بلوچستان مامور شده و رفته نگاشته است و صورت آن کتابچه در روزنامه نمره دویست و پنجاه و هشتم ضبط شده و ما به عینها همان صورت را در اینجا نقل می‌نماییم^{۳۸}.

مساحت بلوچستان نقل از کتابچه میرزا مهدی‌خان سرتیپ مهندس

بلوچستان متصرفی حالیه دولت ایران از سمت شمال محدود است به سیستان و از طرف مشرق به پنجگور و کیچ و از طرف جنوب به دریای هندوستان و از طرف مغرب به نرماشیر^{۳۹} و رودبار^{۴۰} و بشاگرد^{۴۱}. آنچه در سمت شمال واقع است عبارت است از ملک سرحد و دزک و جالق و کوهک و توابع آنها. آنچه در سمت شرقی واقع است عبارت است از ملک سب و مکس و ایرافشان و سرباز و توابع آنها. آنچه در سمت جنوب واقع است عبارت از ملک مکران و کوچه و باهو و توابع آنها. آنچه در سمت غربی واقع است عبارت است از ملک بنت و لاشار و توابع آنها. بمپور که مرکز و محل نشیمن ظوابط بلوچستان است با توابع در وسط بلوچستان واقع است^{۴۲}.

سرحد

از حیث آب و هوا از جاهای مرغوب و ممتاز است^{۴۳}. قابل و شایسته هر قسم آبادی و عمارت است. مراتع و معادن زیاد دارد. چنانچه مخارج نمایند استعداد هر گونه مداخل و منافع برای دولت علیه حاصل می‌شود. هوایش معتدل مانند هوای کرمان، کوهستاناتش مثل بیلاقات کرمان است و مشتمل بر چند مزرعه و آبادی است. خاش، سنکویه، تمین، گوشه، نازیل، ده پامیل، ده بالا، کزویه، لادز^{۴۴}. خاش و توابع^{۴۵}: قلعه‌ای مخروبه غیر مسکون دارد. آب آن از قنوات است. نه رشته قنات آباد و نه رشته خراب دارد و قناتهای خراب آن به مخارج جزئی و سهولت معمور می‌شود. چون اهالی آنجا مالدارند به تنقیه قنات و زراعت و فلاحت نمی‌پردازند و اعتنایی ندارند.

سنکویه و توابع^{۴۶}: سه رشته قنات و شش مزرعه رود آب دارد.

تمین و توابع^{۴۷}: مزارعش رود آب و دو رشته کاریز خراب دارد.

گوشه و توابع^{۴۸}: رود آب است.

نازیل و توابع ۴۹: دو رشته قنات آباد و چهار رشته خراب دارد.
ده پامیل و توابع ۵۰: چهار رشته قنات آباد و سه رشته خراب و سه مزرعه رود
آب دارد.

ده بالا و توابع ۵۱: چهار رشته قنات آباد و هشت رشته قنات خراب دارد.
کزویه و توابع ۵۲: دو رشته قنات آباد و سیزده رشته قنات مخروبه دارد.
لاذز و توابع ۵۳: قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد و غیر مسکون است. هشت رشته
قنات آباد و دو رشته قنات خراب و یک مزرعه رود آب دارد. محصول شتوی گندم
و جو و صیفی جوزق و ذرت و ارزن و ترش جو و کنجد و پیاز و اشجار گردو و سیب
و امرود و زردآلو و آلو سیاه و آلو زرد و هلو و سنجد و شاه توت و توت سفید و انار
بی هسته هم آنجا پیدا می‌شود.

شکار و طیور کبک و تیهو در کوهستاناتش وفور دارد. از قراری که می‌گویند در
فصل بهار از کثرت بیضه کبک و تیهو اهالی آنجا حاجت به تخم مرغ ندارند. در
جلگه سرحد آهو و گوزن فراوان است، در کوهستانش شکار کوهی بسیار از
حیوانات درنده پلنگ و یوز زیاد دارد. مال و مواشی گوسفند و شتر و گاو و الاغ به
عمل می‌آورند. محل سکناى آنها جميعاً سیاه چادر است.
جمعیت سرحد بدین تفصیل است ۵۴:

طوایف بلوچ:

پانصد خانوار	یاراحمد زهی
صد خانوار	غمشاد زهی
پنجاه خانوار	سوری زهی
سی خانوار	مزار زهی
صد خانوار	ریگی
صد خانوار	میر بلوچ زهی

سی خانوار	شالی بر
بیست خانوار	سهراب زهی
شصت خانوار	بامری و برهان زهی
سی خانوار	جمشید زهی
بیست خانوار	جهانشاه زهی
پانزده خانوار	سالار زهی

طوایف فارسی غیر بلوچ:

چهل خانوار	تمینی
سی خانوار	لادزی
صد خانوار	شمه‌دان و گوشه
صد خانوار	کرم زهی و هاشم زهی
صد خانوار	خاشی

مجموع: هزار و چهار صد و بیست و پنج خانوار

معادن

کوهی است بسیار رفیع مشحون به تلال و مشهور به کوه گوگرد است که در همان کوه معدن نشادر هم دارد. این کوه از طرف مشرقی منتهی می‌شود به رودخانه سنکویه و از طرف غربی به نازیل. تخمیناً طول این کوه از سمت مشرق تا مغرب بیست فرسنگ است و دائماً برف دارد. باغات سرحد در حوالی و دامنه این کوه واقع است. از قبیل اشجار بنه و ارجن و بادام تلخ بسیار دارد و همه باغات از آب برف کوه مشروب می‌شود. یک نوع علف در آن کوه سبز می‌شود که شباهت به خار شتر دارد و گل‌های ابلق از آن می‌روید که اهالی سرحد از آن می‌خورند. بعد خاک نرم روی آن علف می‌ریزند که از شیر و شبنم علف آن خاک مزه ترشی کسب و ضبط

می‌کند. بعد از چند صباحی خاکها را جمع می‌کنند و در وقت احتیاج به ترشی قدری از آن خاک میان آب ریخته زلال می‌شود. هنگام صرف غذا از آن آب استعمال می‌نمایند. خوشمزه و ماکول است و همچنین در آن کوه پیاز خودرو به عمل می‌آید که رنگ قرمز دارد و اهل سرحد استعمال می‌کنند و می‌گویند خیلی خوش طعم است^{۵۵}. دیگر در آن کوه دو قسم خاک هست: قرمز رنگ و سیاه رنگ که به کار صباغی می‌آید و اهل سرحد با این خاک ملبوس و لوازم خودشان را صباغی نموده و استعمال می‌نمایند.

اما در باب معادن این کوه: در وسط قلّه این کوه چاهی است که بخار از آن متصاعد می‌شود و در اطراف چاه نشادُر منجمد می‌شود و نزدیک آن چاه تردد نمی‌توان کرد و صدمه می‌رساند و نشادر را با اسباب و بیل‌های دسته بلند ضبط و اخذ می‌نمایند و در حوالی چاه، گوگرد از زمین می‌جوشد و روی زمین می‌بندد. از قراری که می‌گویند گوگرد احمر نیز در این کوه پیدا شده است، لیکن محل آن معین نیست و همچنین به فاصله سه چهار فرسنگ دور از این چاه معدن سرب هست که در عهد قدیم در آن معدن کار کرده‌اند. قلّه‌ای در کوه گوگرد هست بسیار مرتفع و صخت و مشهور به کوه کبنج [کوه کنج] که بالای آن رفتن بسیار صعب و دشوار است. قلّه‌ای دیگر در مقابل این کوه است که هرگاه روی آن بالا روند در وسط قلّه بزرگ مغاری نمایان است که از میان مغار، چیزی پیدا و محسوس است معلوم نیست چه باشد. از قراری که مذاکره می‌کردند میررضایی نام از طایفه میربلوچ زهی در هفتاد سال قبل از این از یک سمت به بالای کوه رفته و طناب بلند و محکمی بر کمر یک نفر بسته او را به سمت مغاره پایین نموده تا مقابل مغاره رسیده. چون تاق طبیعی مقابل مغاره پیش آمده نتوانسته خود را به مغاره برساند و آن شخص مذکور ساخته که چند خمره در آنجا دیدم از عهد قدیم. می‌گویند در پای کوه مسکوک کهنه دیده و یافته‌اند. اعتقاد اهل سرحد این است که باید در آن خمره‌ها پول باشد و این بنده هر قدر تفحص و تجسس نمود که شاید دو سه عدد از آن پولها پیدا شود میسر

نشد و شخصی که به کوه رفته بود گفتند که در پنج سال قبل فوت شده است ۵۶. کوه دیگر که مشهور به کوه مور پیچ است و در آنجا معدن دارد و در زمان قدیم کار کرده‌اند و اثر چاه و معدن ظاهر است. لیکن بلوچها نمی‌دانند چه معدنی است. موقوف به تشخیص اهل سررشته و معدنچی است.

و نیز کوه دیگر مابین کوه گوگرد و کوه مور پیچ است که اثر معدن و کارکردن قدیم در آن هویدا است. آن هم معلوم نیست که چه معدن است. اهل معادن و سررشته می‌توانند تشخیص نمایند.

دزک ۵۷: گرمسیر است. هوایش خیلی گرم و آبش ناسازگار است و مشتمل بر مزارع مفصله است: زنگیان، دشتوک، پرگان، شصتان، بخشان، هوشک، بم پشت، تاکان و درکوشک، کاپورکان، دهک، اسفنده، کوهک، ناووغ، هیتک.

دزک و توابع: قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد که مسکون است. هشت رشته قنات آباد دارد و سه رشته قنات خراب و چون در دامنه کوهستان واقع شده و بسیار زمین سخت و سنگلاخ است زراعت در آنجا صعوبت دارد، بدین جهت به تنقیه قنات خراب نمی‌پردازند.

زنگیان و توابع ۵۸: قلعه‌ای قدیم و مسکون است. برخی از عمارات آن مخروبه است و یک رشته قنات دارد که در جزء همان قنات دزک است. از قلعه زنگیان تا قلعه دزک تخمیناً نیم فرسنگ فاصله دارد. اهالی آنجا همه در میان قلعه سکنا دارند. دشتوک ۵۹: از بناهای قدیم است و در سمت جنوب دزک واقع است. یک رشته قنات آباد دارد که از همان هشت رشته قنات دزک است.

پرگان ۶۰: مابین دزک و قلعه زنگیان معموره کوچکی است. یک رشته قنات دارد. شصتان و سرجویه ۶۱: دو قلعه از بناهای قدیم است و وصل به هم و دو رشته قنات دارد.

بخشان ۶۲: قلعه قدیم و در سمت غربی دزک واقع است. یک رشته قنات آباد

دارد.

هوشک^{۶۳}: نیز در سمت غربی دزک واقع است. قلعه کوچکی از بناهای قدیم دارد. یک رشته قنات آباد و دو رشته قنات خراب دارد.

بم پشت^{۶۴}: قلعه‌ای از قدیم دارد مشهور به مورتی که در سمت جنوب دزک واقع است. آبش چشمه‌ای است که از کوه جاری است. هر سالی که کمتر باران بیاید زراعت نمی‌نمایند. آب آنجا منحصر به همین است.

ناووع^{۶۵}: حصاری قدیم در سرکوه دارد و حصاری هم در دامنه بنا کرده‌اند و یک رشته قنات دارد.

هیتک^{۶۶}: قلعه‌اش مخروبه است و دو رشته قنات کم آب دارد.

تاکان و درکوشک^{۶۷}: آبش چشمه‌ای است که آب قلیلی دارد.

کاپورکان^{۶۸}: حصار کوچک و یک رشته قنات دارد که آبش کفایت نخیلات آنجا را می‌کند. زراعت نمی‌نمایند.

دهک^{۶۹}: دو قلعه خراب دارد. یک رشته قنات و یک چشمه کوچک دارد.

اسفنده^{۷۰}: قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد. یک رشته قنات کوچک و یک چشمه دارد.

کوهک^{۷۱}: قلعه‌ای در روی سنگ مرتفعی دارد که نسبت به سایر قلعه‌های بلوچستان کمال استحکام را دارد و از بناهای قدیم و قلعه‌های نامی است و در سنه هزار و دویست و نود بر حسب امر قدر قدر [ت] همایون، وکیل‌الملک^{۷۲} قشونی مامور نموده آنجا را تسخیر و تصرف نمودند^{۷۳} و در قلعه کوهک مقبره‌ای است که ساکنین این قلعه شخص مدفون در مقبره را صاحب کشف و کرامات می‌دانند و در پهلوی این مقبره چاه قلعه واقع است که هفتاد ذرع عمق اوست و هر وقت قلعه محصور شود اهل کوهک حاجت به آب آن چاه به هم می‌رسانند و اهل قلعه می‌گویند که هر زمانی که دور قلعه محاصره می‌شود از کرامت صاحب این مقبره آب جوشیده بالا می‌آید و به اندازه پانزده ذرع می‌ایستد که اهل قلعه به سهولت آب می‌کشند و صرف می‌نمایند. آنچه در لوح مقبره نقش بود به عینه نقل شد.

شعر

«نامی» از این باده که داری به جام فیض رسان شو به سوی خاص و عام
 قایله نواب امیر محمد معصوم الحسینی البکری در وقتی که از هندوستان به
 رسالت ایران آمده بود اینجا رسید در سنه هزار و سیزده.

محصول مزارع دزک: شتوی، گندم و جو، صیفی: جوزق و ذرت، اشجار:
 نخیلات، انار، انجیر و رز در اسفنده و کوهک مرکبات قلیلی هست. شکار و طیور در
 جلگه آهو کم است و در کوهستانش کبک و تیهو یافت می‌شود. مال و مواشی
 گوسفند و گاو و الاغ دارند. ملبوس آنها کرباس و شال پشم است که خودشان
 می‌بافند. محل سکناى آنها در قلعه جات و خارج قلعه هم از خشت و گل عمارت
 دارند.

جمعیت و طوایف

در دزک:

طایفه بزرگزاده	بیست خانوار
طایفه ملا	سی خانوار
طایفه سپاهی	هفتاد خانوار
طایفه درزاده	هشتاد خانوار

در زنگیان:

طایفه سادات و امرا	چهل خانوار
طایفه کلشئی زاده	سی خانوار
بلوچ	سی خانوار
طایفه درزاده	پنجاه خانوار

در دشتوک:

طایفه فنوج	بیست خانوار
------------	-------------

ده خانوار	کفاش
ده خانوار	سپاهی
شصت خانوار	درزاده
	در پرگان و توابع از قبیل ممدی و اسفیج:
سیصد خانوار	طایفه ده داری
سی خانوار	کوکو
	در شصستان:
چهل خانوار	طایفه باران زهی
چهل خانوار	طایفه کدخدا
بیست خانوار	طایفه سپاهی
شصت خانوار	طایفه درزاده
صد و چهل خانوار	طایفه دهقان
	در بخشان:
هشتاد خانوار	طایفه مشهور به بخشانی
	در هوشک: چهل خانوار
هشتاد خانوار	طایفه سردار
چهارصد و بیست خانوار	طایفه ترکی
شصت خانوار	در ناووغ:
سی خانوار	هیتک:
سی خانوار	ناکان در کوشک
چهل خانوار	کلپورکان:
چهل خانوار	دهک:
شصت خانوار	اسفنده:
شصت خانوار	کوهک:

مجموع: دو هزار و بیست خانوار

در کوهستانات دزک معادن تشخیص نداده‌اند و ندارد.

جالق^{۷۴}: گرمسیر است. هوای آن گرمتر و بدتر از دزک است و مشتمل است بر سه قلعه و دو رشته قنات آباد قلیل آب دارند. محصول شتوی: غله، صیفی: جوزق و ذرت و باقلا، اشجار نخل و خرما دارد. در جلگه شکار بسیار است. از قراری که می‌گفتند در فصل تابستان از شدت حرارت هوا، آهو در هر سایه و پای علفی که پناه می‌کند شکارچیها رفته آهو را زنده شکار می‌کنند و از گرما حرکت نمی‌کند. در کوهستان کبک و تیهو دارد که شکار می‌کنند. مال و مواشی، گاو و الاغ و گوسفند. محل سکنای آنها در قلعه جات و جمعیت قلاع چهار صد خانوار است. کلکان^{۷۵} که از توابع جالق است مشتمل است بر پنج قلعه کوچک و آب آنها از رود آب است. محصول شتوی گندم خالص است و صیفی شلتوک فقط. حاصل دیگر ندارد. اشجار نخیلات است. شکار در جلگه آهو و در کوهستان کبک و تیهو دارد. مال و مواشی مثل جالق است. ملبوس جالق و کلکان کرباس و شال پشم است که خودشان به عمل می‌آورند. محل سکنای آنها در همان قلاع است و جمعیت یک صد خانوار است و رئیس و بزرگ جالق و دزک سالهاست که میر علم خان بوده و اکنون میر دلاورخان پسر اوست و از خانواده‌های نجیب بلوچستان می‌باشند. ادعای سیادت می‌کنند و خود را از اولاد حضرت شاه نعمت‌الله ولی - قدس‌الله سره - می‌دانند.

سب^{۷۶}: گرمسیر و بد هواست علی حده قلعه هم دارد. از بناهای قدیم موسوم به سوران از توابع سی و سه قلعه دیگر از توابع اوست: لوکی^{۷۷}، قنات ملک^{۷۸}، قنات کرم شاه. یک رشته قنات دارد باقی مزرعاتش از آب چشمه سار است و مشتمل است بر چند مزرعه مسکون و چند خانوار بادیه‌نشین، مزرعه بسکوه، کشت، کند، مولتان، هیدوج.

بسکوه^{۷۹}: قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد. مشتمل است بر دو رشته قنات آباد.

کشت ۸۰: قلعه محکمی از بناهای قدیم دارد و دورشته قنات آباد دارد.

کند ۸۱: بدون حصار است و یک رشته قنات دارد.

مولتان ۸۲: بدون قلعه و آب آن از چشمه سار است.

هیدوج ۸۳: بدون حصار و آبش نیز از چشمه سار است.

محصولات شتوی: غله، صیفی: جوزق و ذرت، اشجار: نخل خرما و انار. شکار در جلگه و در کوهستان شکار کوهی و کبک و تیهو. مال و مواشی: گوسفند و الاغ و گاو و شتر. ملبوس آنها کرباس و پشم به طریق جالق و دزک است. محل سکنای آنها در خانه‌های گلی و قلعه‌جات و جمعیت آنها هزار و نهصد و چهل خانوار است.

سب: صد خانوار

طایفه چالی زهی و سعدک زهی بادیه‌نشین هستند: صد خانوار

سوران و توابع: چهارصد خانوار

کشت: صد خانوار

کند: صد خانوار

مولتان: صد و چهل خانوار

هیدوج از طایفه سردار و اسکانی و ماشکیدی: هزار خانوار

معادن: در سمت شمال مزرعه کشت که از توابع سب است کوهی است مشهور به کوه سفید. اعتقاد بلوچها این است که در آن کوه معدن طلا و نقره است به این معنی که از قدما و اجداد خود شنیده و می‌گویند لیکن معلوم نیست و موقوف به تشخیص اهل سررشته و معدنچی است.

ایرافشان

قلعه محکم و معتبری از بناهای قدیم و در روی تل خاکی مرتفعی دارد ۸۴. در سنه تنکوز بیل هزار و دویست و هشتاد اهالی آنجا ترمرد و طغیان داشتند بر حسب امر قدر قدر [ت] همایونی، مرحوم وکیل‌الملک این بنده را با قشون و جمعیت برای

تسخیر آن و تنبیه اهل طغیان مامور نمودند و بعد از ورود و محاصره آن قلعه و وقوع جنگ‌های پی‌درپی بعد از سه روز مسخر گردید. آنجا نیز گرمسیر و آب و هوای آن مثل سب است و مشتمل است بر یک رشته قنات و باقی محصول آن از رود آب زراعت می‌شود. آب رودخانه‌اش خوب است و بسیار گوارا است و دو مزرعه دارد: مزرعه افشان^{۸۵} و اشار^{۸۶}. هر یک از این مزارع یک رشته قنات و یک قلعه کوچک دارد. محصولات شتوی: غله و صیفی: شلتوک، ذرت، باقلا. اشجار: نخل خرما، مرکبات. شکار به واسطه عدم جلگه و صحرا کبک و تیهو در کوهستان دارد. مال و مواشی: گوسفند، الاغ، گاو و شتر. ملبوس مانند سب و دزک شال و کرباس است. جمعیت آنها پانصد خانوار.

ایرافشان:	سیصد و پنجاه خانوار
افشان:	پنجاه خانوار
اشار:	صد خانوار

مگس

گرمسیر است هوای آن مثل سب است و قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد^{۸۷}. دو رشته قنات آباد و چند رشته قنات مخروبه دارد و مشتمل است بر چند مزرعه: کوران، شارک، کهمکار، چدرک.

کوران^{۸۸}: بدون حصار و یک رشته قنات دارد.

شارک^{۸۹}: نیز یک رشته قنات دارد.

کهمکار^{۹۰}: قلعه‌ای از بناهای قدیم و دو رشته قنات دارد.

چدرک^{۹۱}: آبش چشمه‌ای است و حصاری هم ندارد.

محصولات شتوی: غله و صیفی: جوزق، ذرت، باقلا و در بعضی از کوه‌های مگس در فصل بهار زیره به عمل می‌آید. اشجار، نخیل، مرکبات، انار، انجیر. شکار و طیور در جلگه آهو و در کوهستان شکار کبک و تیهو. مال و مواشی: گوسفند، گاو،

الاغ. ملبوس مثل جالق از پشم و کرباس است.

جمعیت آنها دویست و هفتاد خانوار است.

مگس:	صد خانوار
کوران:	سی خانوار
شارک:	سی خانوار
کهمکار:	شصت خانوار
چدرک:	پنجاه خانوار

سرباز

سرباز ۹۲ در میان رودخانه‌ای واقع است که در دو طرف کوه است و عرض رودخانه یک صد ذرع و بعضی جاها بیشتر است و در هر جای آن که ممکن بوده است بنای آبادی گذاشته‌اند. هوایش خیلی گرم است. قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد که مخروبه است و آبش از رودخانه است و از بهترین بلوکات بلوچستان است و اهالی این بلوک در امر رعیتی و کار زراعت و فلاحت مهارت تام دارند و مشتمل بر مزارع مفصله که همه آنها از آب رودخانه زراعت می‌نمایند. نسقند ۹۳، کویمرک ۹۴، کوه روک ۹۵، کوه وند ۹۶، کشکور ۹۷، دیه کور ۹۸، پار دو ۹۹، پشامک ۱۰۰، فیروزآباد ۱۰۱، راسک ۱۰۲، بافتان ۱۰۳، پیشین ۱۰۴ و محصولات این مزارع همه از آب رودخانه مشروب می‌شود الا مزرعه پیشین که از رودخانه خارج است. دو قلعه دارد از بناهای قدیم که مسکون است. یک چشمه دارد و باقی زراعت آن دیمی است. چون این قلعه‌ها مابین سرباز و کیج واقع است در سنه هزار و دویست و هفتاد و نه که این بنده به سیاحت بلوچستان برحسب امر اولیای دولت روزافزون مامور بود بعد از ورود به بلوچستان در اثنای سیاحت که به بلوک سرباز رسید و به پیشین عبور نمود و معلوم شد که اهالی آنجا کمر مخالفت بسته‌اند. نه به ضابط کیج و نه سرباز اطاعت و خدمت می‌کنند. بعد از معاودت از سیاحت بلوچستان تفصیل مخالفت

سکنه پیشین را به وکیل الملک مرحوم اظهار داشت و به عرض اولیای دولت جاوید شوکت رسانید. در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک حسب الامر این بنده را با سرباز و توپ و جمعیت مامور نمود و حالا در نهایت انقیاد کمر خدمت بسته و به ضابط سرباز مالیات می دهند.

محصولات بلوک سرباز: شتوی: غله، صیفی: شلتوک و ذرت. اشجار: نخل خرما، مرکبات و لیمو. آب آنجا خیلی تعریف دارد. انبه، کنار، انجیر، انار، رز. شکار کوهی: کبک و تیهو، پلنگ هم در کوهستانش هست. مال و مواشی: گوسفند، گاو، الاغ. ملبوس شال پشم و کرباس است.

طایفه‌ای از آنها را ذکری می‌گویند. جمعیت بلوک سرباز هزار و چهار صد و نود خانوار است. خود سرباز از جانب ضابط مستحفظ دارد.

دویست خانوار	نسقند:
صد خانوار	کویمرک:
پنجاه خانوار	کوه روک:
سیصد خانوار	کوه ووند:
صد خانوار	کشکور:
پنجاه خانوار	دیه کور:
صد خانوار	پشامک:
پنجاه خانوار	فیروزآباد:
صد خانوار	راسک:
پنجاه خانوار	بافتان:
دویست خانوار	پیشین:
پنجاه خانوار	بارود:
صد و چهل خانوار	متفرقه:

اهالی کوه ووند و کشکور که چهار صد خانوار می‌باشند مذهب ذکری دارند و از

قراری که معلوم شد به هیچ مذهب و ملت اعتقاد ندارند^{۱۰۵}. با محارم خود نیز جمع می‌شوند و مرشد آنها داهی نامی بوده که مرده و این بنده هر قدر سعی و تفحص نمود که شاید آدم زبان فهمی در میان آنها پیدا کند که از عقایدشان اطلاع حاصل کند ممکن نشد. در حقیقت بهایم‌اند و صاحب شعور در میان آنها نیست. معادن ندارد.

مکران

هوای آن بسیار گرم و رطوبی است به واسطه قرب دریای عمان زیاد بد هوا و جمیع آب قنواتش ناگوار است^{۱۰۶} و مشتمل است بر چند بلوک:

بلوک قصر قند^{۱۰۷}: اما خود قصر قند در واقع پایتخت همه مکران است. قلعه محکمی دارد و روی تپه بلندی واقع است و محل نشیمن ضابط است و رعیت آنجا در کوار^{۱۰۸} منزل دارند و کوار جایی است که از چوب خرما می‌بندند و در میان آن گذران می‌نمایند و مشتمل است بر مزارع و از آب رودخانه زراعت می‌کنند و قصر قند دوازده رشته قنات آباد و سه رشته خراب دارد. مزرعه هیت، بک، شارک.

هیت^{۱۰۹}: قلعه‌ای از بناهای قدیم و سه رشته قنات آباد و دو رشته خراب دارد.

بک^{۱۱۰}: قلعه‌ای از بناهای قدیم و از آب رودخانه زراعت می‌نمایند.

شارک^{۱۱۱}: قلعه‌ای از قدیم و سه رشته قنات آباد و چهار رشته مخروبه دارد. محصولات: شتوی: غله، صیفی: شلتوک و باقلا بسیار تعریف دارد.

اشجار: نخل خرما می‌مکران چندان تعرف ندارد و درخت انبه، نارنج، لیموی آب، درخت زیتون، موز، انار، انجیر، ترنج بکرایی، درخت جم که شبیه به درخت انبه است. میوه کوچکی دارد به رنگ و بزرگی عناب و ترش مزه است. شکار: در جلگه آهو و در کوهستانش شکار کوهی، کبک و تیهو دارد و در صحرای قصر قند آهوی سیاه پیدا می‌شود. گاو و الاغ دارند. ملبوس، کرباس و پشم است. لباس پشمینه مکران معروف است که از همه بلوچستان بهتر و ظریفتر به عمل می‌آورند و

می‌دوزند. جمعیت آنها هفتصد و هشتاد خانوار.

دویست و سی خانوار	قصر قند:
صد خانوار	هیت:
چهار صد خانوار	بک:
پنجاه خانوار	شارک:

بلوک گه^{۱۱۲}: قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد. از قنات و رود آب زراعت می‌شود. نه رشته قنات آباد و سه رشته قنات مخروبه دارد و مشتمل است بر دو مزرعه: هیجان، بنت. محصولات: مثل حاصل شتوی و صیفی قصر قند است. معادن: فیما بین بنت و بشاگرد کوهی است مشهور به آهن کوه که در آنجا معدن مس است. اهالی آنجا می‌گویند هر وقت که باران می‌آید از شکافهای کوه مس خالص جوشیده بیرون می‌آید. زرگرهای گه و بنت می‌روند از آن مسها آورده به کار می‌برند. اشجار: نخل خرما^{۱۱۵}، انار، رز، مال و مواشی و ملبوس مثل قصر قند است. جمعیت آنها هشتصد خانوار که:

دویست خانوار	هیجان:
چهار صد خانوار	متفرقه:
دویست خانوار	بنت:

بلوک دشت^{۱۱۶}: در نزدیکی دریا واقع است و آب خوراکی آنها از چاه است. هر سال که بارندگی می‌شود برکه‌ها را پر نموده مصرف می‌نمایند و زراعت دیمی می‌کنند و هر سالی که بارندگی نشود زراعت ندارند و آب چاه می‌خورند و از جاهای خارج، غله و آذوقه خریداری می‌نمایند. در صورت بارندگی زیاد حاصل شتوی غله و صیفی ارزن و ذرت به عمل می‌آورند. لباس مثل مکران است. شکار آهو و دراج و جیرفتی در صحرای آن بسیار است.

کوچه و باهو

متصل به دشت قریب دریاست^{۱۱۷}. آنها نیز از چاه آب کشیده صرف می‌نمایند. چنانچه بارندگی زیاد بشود اهالی کوچه از فاضلاب رودخانه قصر قند و اهالی باهو از فاضلاب رودخانه سرباز برکه‌های خود را مملو می‌نمایند و مثل اهالی دشت زراعت دیمی می‌نمایند. در همه چیز مثل دشت است. مال و مواشی: گوسفند، شتر، مادیان، الاغ، گاو میش و گاو دارند. و گاوهای کوچه مخصوصاً ممتاز و زیاد درشت و شکیل است. جمعیت آنها چهار هزار و صد و پنجاه خانوار است:

دشت: پانصد و پنجاه خانوار

کوچه و طویف: دو هزار و چهار صد خانوار

باهو: هزار و دویست خانوار

اهالی دشت و کوچه و باهو عموماً در کوار که از چوب خرما می‌بندند سکنا دارند.

بنادر متعلق به بلوچستان

بندر چاه‌بهار

در سمت جنوب کوچه واقع است^{۱۱۸}. در سنه هزار و دویست و هشتاد و نه بر حسب امر قدر قدر [ت] همایون در حکومت وکیل الملک مسخر شد. تلگرافخانه دولت انگلیس در آنجاست و عمارت بسیار خوبی ساخته‌اند. آبش از چاه است و ناگوار. قریب یک صد خانوار جمعیت دارد که در حوالی قلعه بندر کوار نشین هستند. قبل از تسخیر بندر قریب یک هزار خانوار در آنجا سکنا داشتند. زمانی که قشون برای تسخیر بندر مامور شد ساکنین آنجا وحشت نموده متفرق شدند. ولی حالاً کم کم جمع می‌شوند. اشجاری که در بندر چاه بهار است تمر هندی، نارگیل، نخل خرما، کرک، بیدان، جم، انبه. چند درختی از این اشجار هست، حالا بندر را به دین محمد خان رئیس سکنه کوچه سپرده‌اند و او تعهد آبادی و همه خدمات آنجا را نموده است.

بندر طیس

از بنادر قدیم و معتبر بوده است ۱۱۹ و به مرور دهور خراب و معدوم الاثر شده بود. در سنه هزار و دویست و هشتاد و دو از خوانین مکران به وکیل‌الملک مرحوم اطلاع دادند که چنین بندری در کنار دریا واقع است. وکیل‌الملک این بنده را در فصل تابستان در عین شدت و حرارت هوا به طور چاپاری روانه نمودند. عاجلاً به مکران رفته میرعبدالله خان ضابط مکران را به اتفاق خود برده همان محل را دیده به اجازه مرحوم وکیل‌الملک محض ضبط و تصرف دولت روزافزون، قلعه مختصری بنا نموده و بیست خانوار هم از اهالی دشت در آنجا سکنا داده شد که از دست اندازی و تطاول اغیار محفوظ باشند و سکنه مزبور هنوز در آنجا متوقفند و چون بندر مزبور در واقع بهتر و شایسته‌تر از چاه بهار است و مرتع هم دارد برحسب امر و اجازه اولیای دولت علیه وکیل‌الملک غیر از قلعه سابق، قلعه محکم و عمارات خوب و مرغوب از نو بنا گذاشته‌اند به مباشری میرزا محمدحسین کرمانی ساخته شده و در هذه السنه که این بنده به سیاحت بلوچستان مامور بود مخصوصاً یک روز در آنجا توقف کرده سیر قلعه و تعمیرات آنجا را نمود. بسیار قلعه خوبی است و یک سمت بدنه قلعه وصل به دریاست. قدری ناتمامی دارد که بنا و عمله در آن مشغول کارند. من بعد آبادی آنجا بهتر و جمعیتش افزونتر خواهد شد. آب آنجا نیز از چاه است. لیکن شیرینتر و گواراتر از چاه بهار است. دیوار بزرگی از سمت دریا کشیده‌اند برای بارانداز و غیره حصن معتبری است و اصل قلعه نو در روی تپه مرتفعی ساخته شده. از قبیل اشجار که در چاه بهار هست قلیلی در اینجا هم پیدا می‌شود.

بندر پارک

در غربی بندر طیس به فاصله سه فرسخ واقع است ۱۲۰. قریب بیست خانوار جمعیت دارد. نزدیک به دریا آب زلال دارد که همان آب معدن نمک‌است و نمکش سفید و شیرین و بسیار تعریف دارد و در بلوچستان و مسقط خیلی مرغوب است.

از سمت مسقط و اکثر جاهای دیگر می آیند و از آنجا نمک به قیمت نازل می خرنند و می برند و سایر بنداری که بندر ماهیگیری است و تردد به آنجا نمی شود و شغل سکنه این بندرات ماهی فروختن است. بدین تفصیل است:

بندر پزم ۱۲۱	بیست خانوار
بندر شک ۱۲۲	بیست خانوار
بندر کالک ۱۲۳	پانزده خانوار
بندر راجح ۱۲۴	بیست خانوار
بندر سد کج ۱۲۵	ده خانوار
بندر کنارک ۱۲۶	سی خانوار
بندر بریس ۱۲۷	بیست خانوار
بندر گواتر ۱۲۸	سی خانوار

اما در باب بندر گواتر: چون آنجا متعلق به باهو است و آبش شور و تلخ است، سکنه آنجا تفرقه هستند. من باب این که دشت و کوههای این بندر جنگل سکنه این بندر آمده چوب فروشی می نمایند و در عوض از اهالی مسقط و غیره برنج و ضروریات می خرنند و غیر از چوب فروشی معامله دیگر ندارند.

لاشار

گرمسیر است و لیکن هوای آن نسبت به مکران بهتر است ۱۲۹. پیپ ضابط نشین آنجاست ۱۳۰. قلعه ای مخروطی از قدیم دارد. از آب قنات زراعت می نمایند. چهار رشته قنات آباد و سه رشته خراب دارد. مشتمل است بر مزارع مفصله: کویج ۱۳۱ یک رشته قنات دارد. کردهان ۱۳۲ قلعه مخروطی و دو رشته قنات دارد. قلعه ابگاه ۱۳۳ مخروطی و آبش رودخانه است. محصولات شتوی: غله، صیفی: ذرت و باقلا، اشجار: نخل خرما، هلوی سیاه، رز، انجیر، سیب. شکار در جلگه آهو و در کوهستان شکار کوهی و کبک و تیهو. ملبوس کرباس و شال پشم است. جمعیت آنجا هزار و چهل خانوار.

صد خانوار	پیپ
هفتاد خانوار	کویج
سی خانوار	کردهان
دویست خانوار	قلعه آبگاه

ایلات که در صحرای لاشار سکنا دارند: پانصد و پنجاه خانوار

بمپور

مرکز بلوچستان و ضابط نشین است ۱۳۴. قلعه‌ای از بناهای قدیم دارد. چون خاک دستی در عهد قدیم ریخته تپه مرتفعی درست کرده قلعه را روی آن ساخته‌اند بدین جهت از بارندگی و غیره قلعه هر سال خرابی به هم می‌رساند. مامورین دیوان از قبیل توپچی و سرباز و تفنگچی در میان قلعه ساکن‌اند ۱۳۵. قورخانه و توپ نیز در میان قلعه است. آبش از رودخانه معتبری است که از سمت مشرق بمپور جاری می‌شود ۱۳۶ و هر سال رعیت آنجا از چوب جنگل بسته برای زراعتها به جداول آب می‌اندازند و زراعت خود را آبیاری می‌نمایند. منشا سرچشمه این رودخانه از چشمه‌ای است که در سه فرسخی بمپور از زمینی می‌جوشد. هر سال که بارندگی می‌شود آب کوهها و صحراها جزء رودخانه شده آب طغیان می‌نماید و بند را خراب می‌کند و زراعت خالصه بمپور از آب می‌افتد. خسارت و زیان کلی به حاصل دیوان و رعیت وارد می‌شود و مدت یک ماه طول می‌کشد تا بند رودخانه بسته شود و به واسطه خرابی بند و کم آبی، اشجار و نخیل هم آنجا عمل نمی‌آید. هرگاه از جانب اولیای دولت علیه توجهی برای مخارج بند شامل گردد بمپور بسیار آبادی به هم می‌رساند و منافع زیاد حاصل خواهد شد. این بنده استادی را که در ارک بنایی می‌کرد فرستاد از روی دقت برآورد کرده بود با آجر و آهک معادل چهار هزار تومان مخارج دارد که ان‌شاءالله دایمی خواهد شد ۱۳۷.

محصولات آنجا شتوی: غله، صیفی: ارزن، ذرت. اشجار از قبیل نخل و توت

سفید و انار و انجیر و کنار، رزقلیلی دارد. شکار: آهو، دراج، جیرفتی دارد. حیوانات موزی و گرگ و گراز بسیار دارد. مال و مواشی: شتر، گاو، الاغ، گوسفند، ملبوس شامل پشمی و کرباس است. مذهب مختلف دارند و جمعیت هزار و دویست و شصت خانوار.

سیصد خانوار	مزارعان خالصه:
دویست و پنجاه خانوار	طایفه بامری:
دویست و پنجاه خانوار	طایفه سابقی:
صد و پنجاه خانوار	طایفه ماروی:
پنجاه خانوار	هوت:
شصت خانوار	زین الدینی:
شصت خانوار	شالی:

توابع بمپور

فهرج ۱۳۸: قلعه‌اش از بناهای قدیم است. سیزده رشته قنات آباد و پنج رشته قنات خراب دارد. دو رشته از آن خالصه دیوان اعلی و باقی اریابی خالصه دیوان است. محصول و اشجار آن مثل بمپور است. جمعیت فهرج سیصد و پنجاه خانوار است:

دویست خانوار	اریاب و زعیم:
پنجاه خانوار	طایفه کلکی:
بیست خانوار	برهان زهی:
بیست خانوار	بیمار زهی:
شصت خانوار	طایفه دامنی:

ابترا ۱۴۰: قلعه‌اش از بناهای قدیم و هفت رشته قنات آباد و چهار رشته خراب دارد. محصولات شتوی: غله، صیفی: جوزق، ذرت. اشجار: نخل، انار، انجیر، رز.

ملبوس مانند فهرج است. جمعیت آن معادل پانصد خانوار. مال و مواشی: گوسفند، گاو، الاغ. شکار، آهو، کبک، تیهو.

دمن^{۱۴۱}: قلعه‌اش از بناهای قدیم و دو رشته قنات اربابی دارد و باقی زراعت و حاصل آن از آب رودخانه است. محصولات شتوی: غله، صیفی: جوزق، شلتوک، ذرت. اشجار: نخل، انار، نارنج، سیب. ملبوس آنها نیز مانند فهرج است. جمعیت آن معادل دویست و پنجاه خانوار است. کوه سهران که متعلق به دمن است معدنی دارد که در زمان قدیم آنجا کار کرده‌اند. ولی معین نیست چه معدن است. موقوف به تشخیص اهل معدن و معدنچی است که معین نماید. کوه دیگر نیز در حوالی آن هست که مشخص است معدن بوده و کار کرده‌اند، ولی آن هم معلوم نیست که چه معدن باشد.

پزندگان^{۱۴۲}: قلعه‌اش از بناهای قدیم و آبش از رودخانه است. محصولات شتوی: غله، صیفی: شلتوک، ذرت، باقلا، اشجار: نخل، انار، نارنج، رز. شکار و ملبوس مثل دمن است. جمعیت سیصد خانوار.

بزمان^{۱۴۳}: کوهی است مرتفع و شباهت به کوه دماوند دارد و ییلاق است و همیشه برف دارد. هوای دامنه‌اش معتدل و آبش چشمه و هفت چشمه دارد. آبش گوارا و سازگار است. محصول شتوی: غله، صیفی: جوزق، ذرت. اشجار: نخل، انار، شکار کوهی: کبک و تیهو. ملبوس مانند سایرین است. جمعیت آن معادل دویست خانوار است. قریب بیست فرسنگ تا ارک بمپور مسافت دارد و در شمال آن واقع است.

اسفهک^{۱۴۴}: قلعه‌اش از بناهای قدیم و دو رشته قنات آباد دارد. محصول شتوی: غله، صیفی: شلتوک، ذرت. اشجار: نخل خرما. جمعیت آن معادل یک صد خانوار است.

سورمیج^{۱۴۵}: قلعه‌اش از بناهای قدیم و مخروبه است مشتمل بر چهار چشمه است. محصول و اشجار و ملبوس همه مثل اسفهک است. جمعیت آنجا پنجاه

خانوار است.

چامپ ۱۴۶: قلعه‌اش از بناهای قدیم و دورشته قنات آباد دارد و باقی محصول آن از آب چشمه سار زراعت می‌شود. محصولات شتوی: غله، صیفی: شلتوک، ذرت. اشجار: نخل خرما، نارنج، لیموی ترش، انار، رز. شکار: کبک و تیهو و شکار کوهی دارد. جمعیت آن معادل پانصد خانوار است. دو مزرعه دیگر که از توابع چامپ است: مزرعه نکوچ ۱۴۷، مزرعه کشیک ۱۴۸. آب آنها از رود آب و محصول و غیره مانند چامپ است. جمعیت آنها دویست خانوار است. چامپ از قدیم مالیات نداشته و اکنون هم مالیات از آنها گرفته نمی‌شود و در کوهستان واقع شده. زمین مزروعی بسیار کم دارد. نخل و زراعت قلیلی به صعوبت عمل می‌آورند که قابل مالیات نیست لیکن هر وقت برای ضابط بلوچستان ضرورت لشکر حاصل آمد به محض اعلام از چامپ مرد جنگی هر قدری که از جانب ضابط اخبار شود با اسباب جنگ حاضر می‌شوند. هر قدر هم مدت امتداد حاصل کند به همان جیره فقط اکتفا نموده خدمت می‌نمایند تا دفع دشمن و رفع گفتگو بشود. این است که آنها از مالیات دیوانی محض خدمت معاف می‌باشند.

مسکوتان ۱۴۹، دو قلعه مخروبه و سه رشته قنات دارد. محصول شتوی: غله، صیفی: ذرت. اشجار قلیلی از قبیل نخل و انار و رز دارد. جمعیت آن یک صد و بیست خانوار است.

فנוچ ۱۵۰: قلعه‌ای مخروبه از بناهای قدیم دارد و دو رشته قنات و یک چشمه هم دارد و مشتمل است بر مزارع چند. محصول خود فנוچ و توابع آن مساوی است.

مزرعه رامک ۱۵۱: قلعه مخروبه دارد و آب آن از رودخانه است.
مزرعه مهترآباد ۱۵۲: قلعه مخروبه دارد و یک رشته قنات، باقی زراعت از رود آب است.

مزرعه کتیج ۱۵۳: نیز مانند مهترآباد است.

مزرعه اسفند^{۱۵۴}: قلعه مخروبه دارد و آبش از رودخانه است. محصولات شتوی: غله، صیفی: ذرت، باقلا، اشجار: نخل، انار. مال و مواشی گوسفند، گاو و الاغ دارند. ملبوس مثل سایرین هستند. جمعیت آنها ششصد و هشتاد خانوار:

دویست و بیست خانوار	فنوج:
هفتاد خانوار	رامک:
هشتاد خانوار	مهتر آباد
دویست خانوار	کتیج:
هفتاد خانوار	اسفند:

پشته: در همه چیز مانند فنوج است و معادل سیصد خانوار جمعیت دارد.

قنات جدیدالاحداث

که وکیل‌الملک و بلوچها در عرض راه بمپور احداث نموده‌اند سه رشته است: گزک رشته، کلان زهو خالصه دیوان رشته، لدی رشته، قنات مجدآباد خالصه دیوان یک فرسخی بمپور.

پوشیده‌نماند که جمعیت بلوچستان ایران اگرچه تعداد نفوس نشده است ولی تخمیناً دویست و پنجاه است^{۱۵۵} و مذهب اغلب اهالی آن اسلام است.

یادداشت‌های گفتار یکم

۱. بلوچستان سرزمینی کوهستانی است که با زنجیره کوه‌های بلند و کوتاهی پوشیده شده است. بلندترین نقطه بلوچستان کوه‌های تفتان است (۱۳۷۲ م. ب. س. د.) در حالی که پست‌ترین قسمت‌های آن در کنار باتلاق جزموریان (۳۰۰ م. ب. س. د.) قرار دارد. منطقه جزموریان یکی از پست‌ترین نقطه‌های فلات ایران نیز به شمار می‌رود (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶: ۱). تفتان در حدود ۴۸ کیلومتری خاش (ناصح، ۱۳۴۵: ۱۴۹) بین ۲۸ درجه و ۵ دقیقه و ۲۸ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۶۰ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی واقع شده است. طول آن از شمال غربی به جنوب شرقی ۱۲ کیلومتر است (یغمایی، ۱۳۵۵: ۱۳). کوه تفتان تا اوایل خرداد ماه معمولاً پوشیده از برف است. قله شرقی این کوه تقریباً مسطح است و حفره‌های آتشفشانی ندارد، در حالی که قله جنوبی دارای تعداد قابل ملاحظه‌ای حفره‌های آتشفشانی است که با گوگرد پوشیده شده‌اند. در شمال غربی دهکده گوشه که در کنار یکی از قله‌های تفتان قرار دارد، تالاب بزرگی (۳۶۰ × ۲۵۰ م.) وجود دارد که سر دریا خوانده می‌شود (ناصح: ۱۵۰ - ۱۴۹). قله اصلی تفتان کوه به نام چهل تن خوانده می‌شود که تقریباً در فاصله ۳۸۰ کیلومتری دریای عمان قرار گرفته است. صبح کوه و نرکوه دو قله مهم دیگر تفتان‌اند (یغمایی: ۱۴).

بیشتر کوه‌های بلوچستان به دورانه‌های سوم و چهارم زمین‌شناسی متعلق‌اند و برخی از آنان هنوز شکل آتشفشانی خود را حفظ کرده‌اند. بزمان (۳۴۹۷ م. ب. س. د.) و تفتان بلندترین کوه‌های بلوچستان به شمار می‌روند. کوه‌های پست مکران بین باتلاق جزموریان و سواحل دریای مکران (عمان) در جنوب قرار دارند. این زنجیره کوه‌ها به خاطر نزدیکی‌شان به دریا مرطوب و دارای گیاهان سردسیری‌اند (ناصح: ۱۷ - ۱۶). دیگر کوه‌های قابل ملاحظه بلوچستان ایران عبارتند از کوه‌های مودیچ، پیرک، پیرشوران، کوه سفید، آهوران، کوه خاکی، کوه پوساق، کوه بکریند، و پنج انگشت. غیر از کوه‌های اشاره شده در بالا، سلسله کوه‌های دیگری با ارتفاع متوسط ۲۸۰۰ م. ب. س. د. در بلوچستان وجود دارند.

کوه ملک سیاه با ارتفاع ۱۶۴۲ م. ب. س. د. آخرین زنجیره کوه‌های بخش غربی را تشکیل می‌دهد. ملک سیاه همچنین نقطه تلاقی مرزهای کنونی ایران و افغانستان و پاکستان نیز می‌باشد

و این در حالی است که کوه‌های یم پشت مرزهای «طبیعی» بین مناطق سراوان و چاه بهار در جنوب بلوچستان تلقی می‌شود.

برای اطلاعات بیشتر در مورد جغرافیای طبیعی بلوچستان غیر از منابع ذکر شده در بالا نگاه کنید به: افضل‌الملک کرمانی، ۴۹ - ۳۴؛ مخبر، ۲۶ - ۱۳۲۵؛ مدرسی چهاردهی، ۱۳۵۳: ۳۸۰-۳۹۰؛ ابوحمد، ۱۳۵۳؛ کرمانی مقدم، ۱۳۵۵: ۳۵۷ - ۳۰۱ و به Pottiger Henry, 1816. (این کتاب را شاهپور گودرزی‌نژاد با عنوان سفرنامه سند و بلوچستان، به فارسی برگردانده است).
A. W. Hughes, 1877, Sykes, 1902.

(این کتاب را حسین سعادت نوری با عنوان سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران به فارسی ترجمه کرده است).

Gabrieli, 1938: 139 - 210; Castiglioni, 1960: 109 - 152 and 268 - 301;

G. Cameri, 1965: 469 - 488; Fisher, 1968; Ehlers, 1980.

Faggi, 1982 - 83. و نیز اطلاعات کتاب‌شناسی که پیر پائولو فاجی داده است:
درباره کوه‌های بلوچستان در متون فارسی نگاه کنید به: خنجی، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹؛ و در زمینه تفتان کوه نگاه کنید به همان نویسنده: ۱۳۴۰: ۸۰ - ۷۶؛ مخبر، ۱۳۲۴: ۶۸ - ۶۲. و نیز به: سرپرسی سایکس، همان کتاب و

Jung and Jeannet, 1933: 292 - 31; Peronaci, 1958, 55 - 68; Ganesser, 1971: 319 - 334.

Harrison, 1943: 205 - 334. برای باتلاق جز موریان نگاه کنید به:

۲. برای اطلاع بیشتر از ارتباطات بین بلوچان و کردان نگاه کنید به: باستانی پاریزی، ۱۳۵۵: ۱۵۴ - ۲۰۱؛ سید سجادی، ۱۳۶۸ (الف): ۱۱۶ - ۱۰۵ و ۱۳۶۸ (ب): ۱۰۸ - ۹۵. مقاله بالا پیشتر به زبان انگلیسی در دانشگاه شرق‌شناسی ناپل به چاپ رسیده است:

Seyed Sajjadi, 1987: pp. 19 - 36.

و جاوید، ۱۳۳۷: ۳۰ - ۲۵. همچنین نگاه کنید به:

Spooner, 1964; 53 - 67; Bosworth, 1976: 9-17.

۳. نگاه کنید به سید سجادی، ۱۳۶۸ (الف و ب).

۴. در اینجا به برخی از اظهار نظرهای سایر پژوهندگان ایرانی در ارتباط با اخلاق و سنن بلوچان اشاره می‌کنیم: «بلوچ مردی است آزاد، جنگجو، دلیر، مهمان‌نواز، دیندار، راستگو، درستکار و کسارکن» (جعفری، ۱۳۴۳ (ب): ۸۷۰)، شرف یا «میار» بلوچ عبارت است از: «۱) پذیرایی و نگهداری از مهمان (۲) امانت‌داری و درستکاری (۳) پناه‌دادن به هر کسی که پناه

خواهد و نگهداری از او تا جان در تن باشد (۴) خونی برای خونی که ریخته شود، مگر آنکه خون آشتی را استوار گرداند (۵) پرهیز از کشتن زن و پسر نابالغ، کولی و کسی که مسلمان نباشد ولی با آرامش در همسایگی بلوچان به کار و زندگی خود پردازد (۶) پرهیز از کشتن دشمنی که به زیارتگاهی پناه برد (۷) آمرزیدن دشمن اگر زنی از طایفه او برای آمرزش خواهی آید (۸) آتش بس و آشتی اگر کسی قرآن بر سر نهاده میانجی گردد (۹) کشتن زناکار چون او را زنه‌ار نشاید» (همان: ۸۷۲). همین عادات را ناصح به صورت زیر آورده است: «صفت‌هایی که آقای جعفری (منبع بالا) برای قوم بلوچ شمرده صحیح و مطابق واقع است و بیشتر طوایف چادر نشین و نیمه متمدن دارای این خصوصیات می‌باشند. مهمان‌نوازی، آزادمنشی، راستگویی، دلیری و جنگ‌جویی، مبالغه در ناموس‌پرستی صفت بارز تمام طوایف چادر نشین است.» (ناصر: ۹۰). اقبال یغمایی درباره خویها و آیینهای بلوچان می‌نویسد: «... مردمانی سختکوش، میهمان‌نواز، درستکار، غیرتمند، شکیبیا، گاه بی‌عاطفه و غالباً در امور مذهبی متعصب‌اند. از خصایص برجسته بلوچان زودخشمی ایشان است. سخت دلی و تندخویی بلوچها بدین سبب است که برای فراهم کردن حداقل زندگی باید مدام با دشوارها بستیزند و دایم در تلاش و مبارزه باشند. امانت‌داری و درستکاری بلوچها همیشه ضرب‌المثل بوده» (یغمایی، ۱۲۴). ایرج افشار سیستانی در مورد ویژگیهای قومی بلوچ گفته‌های پیشینیان را به صورت زیر خلاصه کرده است: «بلوچها عموماً مردمی رشید، مهمان‌نواز، جنگجو، قانع، و بردبار هستند و با حداقل امکانات زندگی می‌کنند و تحمل آنها در برابر مشکلات و سختیها به حدی است که شاید در هیچیک از طوایف ایران وجود نداشته باشد. در دوستی بسیار ثابت‌قدم و وفادار و در دشمنی سرسخت هستند. مردم این منطقه با کلمه دزدی بیگانه‌اند و شاید معنی آن را ندانند.» (افشار سیستانی، ۱۳۶۳: ۲۳۹).

۵. واژه بلوص معرب بلوچ است. یکی از معانی لغت بلوچ: «... علامتی را نیز گویند که بر تیزی تاق و ایوان نصب کنند و نام ولایتی هم هست و تاج خروس را نیز گفته‌اند و آن گوشتی باشد که بر سر او رسته است و پارچه گوشتی که بر ختنه‌گاه زنان می‌باشد و بریدن آن سنت است.» (برهان قاطع، ۲۰۴) و همین تعریف را کم و بیش می‌توان در فرهنگهای معین (۲۷۵: ۱۳۶۳) و عمید (۱۳۶۲: ۲۲۶ - ۲۲۷) نیز دید. به این ترتیب از آنجا که برخی از بلوچان دستار خود را به مانند تاج خروس بر سر خود استوار می‌کنند ممکن است به این نام خوانده شده باشند.

در هر حال تفاسیر و معانی دیگری نیز برای واژه بلوچ آمده است هر چند برخی از آنان بر پایه استدلالهای علمی و زبان‌شناسی استوار نیستند. از نقطه نظر جعفری (جعفری، ۱۳۴۳

(الف): ۷۷۱ - ۷۷۰) برخی آن (بلوچ) را از ترکیب دو واژهٔ بل bal و اوچ uch می‌دانند، وی اضافه می‌کند: «که "بل" همان "بهل" فارسی است و "اوچ" از "اوز" uz آمده و به معنای بلند است - پس بلوچ، پهلوان برز و بلند را نامند - شاید هم همین جور باشد و این نام را چنانکه بسی پیش از بلوچان و شاید در زمان ساسانیان یا از آن هم پیشتر به مکران و کرمان و تا فارس و خوزستان راه یافته بودند، به آنان داده‌اند و چون اینان با بلوچان بالا بلندتر و نیرومندتر از خود رو به رو شده و زبون آنان گشتند، آنان را پهلوانان بالا بلند خواندند». بلوچان خود تفسیر دیگری بر نامشان دارند. به نظر بلوچان، این واژه ترکیبی است از "بر" به معنای بر، بیرون، دشت و جلگه و "لج" به معنی لخت و لوت و برهنه. پس "برلج" مردمی را گویند که از دشتهای لخت و بیابان برهنه باشند (همان: ۷۷۲). جعفری ادامه می‌دهد که این معنی با زندگی امروزی بلوچان درست در می‌آید و اگر تاریخ را ورق بزیم نخستین بار هنگامی با نام بلوچ برخورد می‌کنیم که آنان را در سدهٔ چهارم هجری در دشت جنوبی کرمان و در دامان کوهستان بشگرد می‌یابیم. آنان در دشت "بلوچ" و مردمی دیگر در کوهستان "کوچ" هم‌آوردان یکدیگر بوده‌اند (همانجا) و این کوچان رقیبان بلوچان یا "مردمان دشت" بوده‌اند. در این حالت قابل پذیرش است که اصطلاح "مردمان دشت" را این رقیبان "کوهی" به ساکنان دشتهای لخت بی‌پایان یا بلوچان اطلاق کرده باشند. واژهٔ "دشت" (در فارسی دشت یا بیابان و در بلوچی گیابان) به صورت نام خاص به دشتهای بلوچستان نیز اطلاق می‌شده است (استخری: ۱۴۱ و ابن حوقل: ۲۱۰ و مقدسی: ۴۸۱ و حدود العالم: ۷۶ و جعفری: همانجا).

۶. استان سیستان و بلوچستان دارای مساحتی برابر ۱۸۲۰۰۰ کیلومتر مربع است. این استان در بخش شرقی و جنوب شرقی ایران بین ۲۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۵۸ درجه و ۵۰ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده است. این استان از شمال به خراسان و افغانستان و از جنوب به دریای مکران (عمان) و از شرق به افغانستان و پاکستان و از مغرب به استان کرمان (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹: ذ) محدود می‌شود. در آبان ماه سال ۱۳۵۵ این استان دارای شش شهرستان، ۲۲ بخش، و ۷۰ دهستان بوده است (همانجا).

بخش بلوچی استان (۱۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع) بخش اعظم این استان را فراگرفته است (ناصر: ۱۵). طول آن از کوه ملک سیاه تا خلیج گوادر ۵۶۰ کیلومتر و عریضترین نقطهٔ آن در طول کوهک و ایرانشهر ۳۷۵ کیلومتر است (یغمایی: ۹). در مورد اندازه‌های استان سیستان و بلوچستان در منابع فارسی نگاه کنید به: کیهان، ۱۳۱۱؛ اصلاح عربانی ۱۳۴۵؛ نیساری ۱۳۵۰؛

- مرکز آمار ایران. ۱۳۵۷؛ بدیعی، ۱۳۶۲. و به: Gazetteer of persia, 1984.
۷. در مورد کلات نگاه کنید به: Masson, 1843; id., 1844; Swidler, 1972: 115 - 21.
۸. نام کیچ همراه با سایر شهرهای مکران در حدودالعالم آمده است: «و پادشاه مکران به شهر کیچ نشیند» (حدودالعالم: ۱۲۵). اعتمادالسلطنه در کتاب دیگری بدون دادن هیچ مأخذ تاریخی می‌گوید: «کوددا. اسم شهر کیچ مکران است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۶). در مورد کیچ غیر از منابع نویسندگان اسلامی نگاه کنید به: Ross, 1865 - 7.
۹. کندوا یا قندابیل در منابع دوران اسلامی به نام کنداجابه نیز شناخته می‌شده است. این محل که از سده هجدهم میلادی به بعد به نام کندوا معروف شده است در دشت کچی در بلوچستان پاکستان واقع شده است. پایه‌گذاری این شهر به بهمن اردشیر نسبت داده شده است (مقابله کنید با: Baluch, El: 574 - 535).
- در منابع دوران اسلامی این شهر به مانند محلی شکوفا و پروتوق ذکر شده است: «قندابیل شهری است بزرگ، آبادان و با نعمت و اندر میان بیابان نهاده و از وی خرما بسیار خیزد» (حدودالعالم: ۱۲۵).
۱۰. جهلوان. «جهلوان (از واژه بلوچی "جهله" به معنای "زیر، پست" یا "جنوبی") بخش بلوچستان پاکستان است که در جنوب سراوان واقع شده است. پیشترها این بخش جزو خانات کلات بوده است و یکی از دو منطقه براهویان به شمار می‌رود. این منطقه دارای مساحتی برابر با ۲۱۱۲۸ مایل مربع است، اما تعداد جمعیت آن مشخص نیست و حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. مرکز جهلوان خزدار [قزدار، خضدار، قصدار، که شاعره معروف فارسی زبان به نام رابعه قزداري بدان منسوب است. مقابله کنید با انعام الحق، ۱۹۶۸] است و مردم آن عموماً براهویی هستند با تعداد کمی از بلوچان و لوریها. این منطقه بیشتر دارای مرتع و چراگاه می‌باشد» (Frye, el: 387 - 388).
۱۱. مهمترین دلایل عدم رونق کشاورزی در بلوچستان جنوبی را می‌توان در بدی آب و هوا و بادهای شدید به خصوص کمبود آب دانست. در مورد وضعیت کشاورزی در بلوچستان نگاه کنید به گزارش منتشر نشده لئون، ۱۳۳۷؛ و وزارت کشاورزی، ۱۳۴۵: ۱۱۷؛ وزارت کار و امور اجتماعی، ۱۳۶۱: ۱۴۴.
۱۲. بمپور در دشتی نسبتاً وسیع واقع شده است. بمپور از مشرق به ایرانشهر، از جنوب به لاشار، از شمال به دامن و بزمان، و از مغرب به کویر لوت محدود است (یغمایی: ۱۸). در مورد بمپور نگاه کنید به یادداشت‌های شماره ۳۷ و ۱۳۴.

۱۳. کمبود ریزش باران یکی از دلایل اصلی عدم وجود رودخانه‌های پرآب دایمی در بلوچستان است. بیشتر رودخانه‌های منطقه تنها جریانهای آبی فصلی هستند. این رودخانه‌ها در مسیر شمال به جنوب جریان دارند و در فصل تابستان به دریا نمی‌رسند و بیشتر آب آنها در دشتهای شنی و ریگزارها ناپدید می‌شود. مهمترین رودخانه‌های بلوچستان ایران عبارتند از: رود بمپور که از بخشهای غربی پیوک کوه در دامن سرچشمه می‌گیرد (ناصح: ۱۸). این رودخانه در طول مسیر خود به سوی باتلاق جزموریان، روستاها و مزارع و مناطق دامن و بخشهای مرکزی ایرانشهر و بخش بمپور و دلگان را سیراب می‌کند. در اینجا رود بمپور به سوی جزموریان منحرف می‌شود و در این باتلاق گم می‌شود (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶: ۲). فرمانفرما حاکم کرمان و بلوچستان (بار دوم حکومت وی از سال ۱۲۹۶ تا سال ۱۲۹۸ ه. ق.) در باره رود بمپور می‌نویسد: «این رودخانه آبی که از جلوی اردو می‌گذرد فاضلابی است که از رودخانه بمپور که پنج فرسخ است به اینجا می‌آید. حیف از این آب که آن قسم رعیت ندارد و دل سوزی نمی‌کنند نه درخت و نه مرکبات و نه باغات و نه شلتوک کاری است. هر چه گندم و جو زراعت می‌نمایند از این آب مشروب می‌شود بقیه هدر می‌رود و این رودخانه و جنگل اطراف او که خیلی مطول بود در ملاحظه مثل شهرهای فرنگستان به نظر می‌آمد که بسیار قشنگ و با صفا بود» (فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۲۷). (البته فرمانفرما با اینکه خود از اعضای بانفوذ هیئت حاکمه و دوبار نیز حاکم کرمان و سیستان و بلوچستان بود، اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند که چرا حکومت وی کاری در مورد استفاده از آب این رودخانه و آبادی بمپور نکرده).

سرباز نام رودخانه دیگری است که از کوههای جنوبی مکران سرچشمه می‌گیرد و در اصل مرکب از شاخه‌های رودخانه‌های کوچک دیگری است که همه با هم تشکیل رودخانه سرباز را می‌دهند. یکی از این شاخه‌های کوچکتر رود نسکند است که از ارتفاعات نسکند سرچشمه می‌گیرد و در نزدیکی قلعه سرباز به رود سرباز می‌پیوندد (آمار، همانجا). رود سرباز پس از گذشتن از منطقه دشتیاری و باهو کلات در جهت شمال غربی ادامه می‌یابد تا به خلیج گواتر می‌رسد (ناصح، همانجا). رودخانه مهم دیگر منطقه، رود میرجاوه است. این رودخانه از ارتفاعات گچ کوه در جنوب شرقی زاهدان، در منطقه‌ای که گیابور نامیده می‌شود سرچشمه می‌گیرد. پس از عبور از دشت وسیعی در سرحد بین کلات و مکران، بار دیگر نام رودخانه عوض می‌شود و از اینجا به بعد و پیش از آنکه در هامون ماشکید ناپدید شود تلاب خوانده می‌شود (همانجا). بزرگترین شعبه رود سرباز لادیز شناخته می‌شود (یغمایی: ۱۷ - ۱۶). رودخانه هندیان از کوههایی به همین نام سرچشمه می‌گیرد و همراه شعبات کوچکتر خود (مانند اوغین

رود که از کوه نخچو می‌آید و به‌رنگ که از سلسله کوه‌های بشاگرد سرازیر می‌شود) به سوی جزموریان جریان پیدا می‌کند و به این باتلاق می‌ریزد (یغمایی، همانجا). رودهای کوچکتر دیگر بلوچستان ایران عبارتند از: باهو کلات که از کوه‌های سرباز سرچشمه می‌گیرد. رود رایج یا ریچرود که از ارتفاعات فنوج و بنت سرچشمه می‌گیرد و به خلیج کوچک ریچین در دریای مکران می‌ریزد، رود خواجو یا کاجو که از ارتفاعات قصر قند و اموران سرچشمه می‌گیرد و تا دشتهای دشتیاری ادامه پیدا می‌کند (آمار، همانجا)، رود سیرگان که از غرب چاه‌بهار به دریا می‌پیوندد، رود کایر که مسیر رود سیرگان را ادامه می‌دهد، رود سدیچ که از ارتفاعات جنوبی سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از گلناک به دریا می‌پیوندد (یغمایی، همانجا). در مورد رودخانه‌ها و منابع آبی سیستان و بلوچستان علاوه بر منابعی که در متن به آنها اشاره شده است نگاه کنید به: طباطبایی ۶: ۲۳ - ۱۸ و ۷: ۱۶ - ۱۲ و ۸: ۱۴ - ۱۳؛ مخیر، ۱۳۲۸: ۴۰ - ۳۴؛ جاویدان، ۱۳۴۳.

در مورد اهمیت رود هیرمند در اساطیر ایرانی و آیین زردشت نگاه کنید به بحث‌های مفصل گرهارد و نیولی: Gnoli, 1967; Id., 1980.

و در مورد اهمیت این رودخانه و هامونهای سه‌گانه سیستان در تشکیل تمدنهای دوران آغاز تاریخی در سیستان نگاه کنید به: سید سجادی، ۱۳۶۲ (الف): ۱۰۹ - ۸۶ و (ب): ۲۳۳ - ۲۰۸ و (پ): ۲۸۳ - ۲۷۲ و همین نویسنده؛ ۱۳۶۵: ۷۷ - ۵۱.

۱۴. اطلاعات بسیار کمی دربارهٔ معادن بلوچستان ایران در دست است. به نظر می‌آید که در برخی از نقاط منطقه به خصوص در اطراف هریدوک و نزدیکی اسپکه نفت موجود است (افشار سیستانی: ۲۶۷). منابع کرومیت هم در اطراف خاش و ایرانشهر دیده شده است. در حالی که گرانیت را در کوه‌های بزمان می‌توان دید و سرب در نصرت آباد و اورانیوم در لاشار و منگنز در کوتیج در اطراف کارواندر. شواهدی در مورد وجود و استخراج گوگرد در زمانهای قدیم دیده شده است. ظاهراً معادن مس با ذخیره‌ای متجاوز از پانزده ملیون تن در ناحیهٔ چهل کوره در شمال غربی زاهدان دیده شده است و در "جالوان" (جهلوان) معدن طلا و نقره و در سمت جنوب کلات و در منطقهٔ نوشکی معدن مرمر سفید و الوان [؟] یافت می‌شود (همانجا). در مورد معادن بلوچستان نگاه کنید به: H. Hirschi, 1944: 30 - 56; Pilgram, 1922: 343 - 358.

۱۵. معمولاً بلوچستان به صورت منطقه‌ای گرم و گرمسیری شناخته شده است. بخش شمالی بلوچستان یعنی مناطق خاش و زاهدان نسبت به مناطق جنوبی بلوچستان دارای آب و هوای معتدلتری است. همچنانکه به سوی مناطق جنوبی‌تر متوجه می‌شویم آب و هوا گرم‌تر و

غیرقابل تحملتر می‌شود. دشتهای بمپور و ایرانشهر به خاطر آب و هوای بد و غیرقابل تحمل و بسیار گرم خود در تمام بلوچستان معروف است. برخلاف این مناطق، سرزمینهای اطراف تفتان دارای آب و هوای قابل تحملتر و خنکتری است. اگر چه این مناطق نیز به خاطر نزدیکیشان به بیابانهای بلوچستان می‌توانند بسیار گرم شوند. از نقطه نظر آب و هوا بلوچستان به چهار منطقه مختلف تقسیم می‌شود:

الف - آب و هوای خوب و قابل تحمل و متعادل منطقه تفتان، با چشمه‌های خوب و آبهای قابل شرب که از کوههای منطقه سرچشمه می‌گیرد.

ب - آب و هوای معتدل، در برخی از مناطق اختلاف آب و هوا در شب و روز بسیار زیاد می‌شود. این منطقه شامل زاهدان و خاش و روستاهای اطراف آنها می‌شود. در این مناطق شبها بسیار سرد و روزها بسیار گرم‌اند.

ج - مناطق گرم؛ این مناطق شامل قسمتهای جنوب ایرانشهر و کوهک و سرباز و قصر قند و نیک شهر و روستاهای آنها می‌شود. هوای این مناطق، حتی در طی شبها نیز بسیار گرم است.

د - مناطق ساحلی که دارای آب و هوای بسیار گرم و مرطوب است. این مناطق شامل تیس و ایرانشهر و روستاهای اطراف آن می‌شود (ناصر: ۱۹ - ۱۸).

در مورد وضعیت آب و هوای سیستان و بلوچستان، همچنین نگاه کنید به: اطلس اقلیمی ایران، ۱۳۴۵؛ نهپتیان، ۱۳۴۹؛ و

Schott, 1918; Banergi, 1931: Stratil - Sauer, 1952; Ital Consulet, 1960.

۱۶. پنج جریان بادی عمده در بلوچستان به شرح زیر وجود دارد.

الف: نامبی (شرجی): این باد در جریان تمام سال از جهت جنوب می‌وزد و از آنجا که از سوی دریا می‌آید به تعدیل آب و هوا کمک می‌کند.

ب: باد ایران که از جنوب شرقی می‌وزد.

ج: کلان دپو یا تهلوک که بادی متعادل است و از سوی شرق می‌وزد.

د: باد هوشک. این باد، در تمام طول سال می‌وزد. در زمان وزش این باد، آب رودخانه‌ها کم می‌شود و بازاران نیز نمی‌بارد. بلوچان بر این باورند که باد ایران از جهنم سرچشمه می‌گیرد، اما در سر راه خود از بهشت عبور می‌کند، در حالی که باد هوشک از بهشت می‌وزد ولی در سر راه خود از جهنم می‌گذرد.

ه: باد گاوکش، بادی است که از جهت شمال شرقی می‌وزد و آورنده بارانهای سنگین نیز هست.

بادهای دیگر بلوچستان عبارتند از گرو یا ایوامبی (یغمایی: ۱۸؛ برقی، ۱۳۵۶: ۱۵۲-۱۵۱). در مورد بادهای صد و بیست روزه سیستان نگاه کنید به: صفی‌نژاد، ۱۳۶۳: ۲۷۲-۲۷۲.

۱۷. در نتیجه خشکی زیاد آب و هوا، ریزش باران در این استان بسیار کم است. حد متوسط ریزش باران سالانه در بلوچستان بین ۳۰ تا ۶۰ میلی‌متر است. مقدار ریزش باران در سال ۱۳۵۴ در مرکز استان به شرح زیر بوده است:

فروردین	۱۶ مم
اردیبهشت	۴ مم
خرداد	۰
تیر	۰
مرداد	۰
شهریور	۰
مهر	۰
آبان	۶ مم
آذر	۵ مم
دی	۵ مم
بهمن	۴۵ مم
اسفند	۱۶ مم

(مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶: ۴)

مقدار ریزش باران در سال ۱۳۵۳ در شهرستانهای بلوچستان به شرح زیر بوده است:

شهرستان	ریزش سالانه
ایران‌شهر	۱۰۳ مم
چاه بهار	۲۱۰ مم
خاش	۱۵۱ مم
زاهدان	۸۳ مم
سراوان	۱۵۸ مم

(همان: ۵)

فصل باران در بلوچستان بین ماههای بهمن و فروردین است.

۱۸. جانوران وحشی بلوچستان عبارتند از: خرس، پلنگ، گرگ، روباه، کفتار، شغال، خوک و به همراه آنان گوسفند وحشی و آهو نیز در مناطق بلوچستان دیده می‌شوند. در باتلاق دشتیاری و رودخانه پیشین نوعی تمساح که کاندو خوانده می‌شود زندگی می‌کند. این تمساح اغلب به انسان، گاو، و سایر حیوانات اهلی حمله می‌کند و آنان را همراه خود به رودخانه می‌کشد. اندازه کاندو تا دو متر هم می‌رسد (افشار سیستانی: ۲۶۵). پرندگان بلوچستان عبارتند از: کرکس، شاهین، باز، زاغچه، لکک، و مرغ مینا که در منطقه دشتیاری پیدا می‌شود. (یغمایی: ۱۹). در مورد جانوران بلوچستان نگاه کنید به: بلوچ، ۱۳۵۸ (الف و ب)؛ منصوری و مجنونیان، ۱۳۵۸.

۱۹. یکی از منابع مهم غذایی بخشهای جنوبی بلوچستان ماهی است. مراکز مهم ماهیگیری در سواحل بلوچستان عبارتند از چاه‌بهار و کنارک. جاسک یکی از مراکز صید میگو است. طبق نوشته‌های اقبال یغمایی انواع مختلف ماهی در بلوچستان عبارتند از:

۱. بمپک: نوعی ماهی که زود و آسان (صید) می‌شود و وزن متوسط آن به دو سه کیلوگرم می‌رسد (Charchrias, Hemigaleus, Mustelus).
۲. اره ماهی: گاهی ورنش به چند صد کیلو و درازای اره‌اش به بیش از یک متر و نیم می‌رسد.
۳. هامور: بیشتر در آبهای کناره بندر عباس و بندر لنگه به سر می‌برد و ورنش به چهار تا شش کیلو می‌رسد (Epinephalus taurina).
۴. دختر ناخدا یا عروس ناخدا: نام ماهی خوش خوراک و مطبوعی است با وزن متوسط ۳/۵ تا چهار کیلوگرم (Plectorhnhohus Pictus).
۵. ماهی سنگر: در اطراف بندر جاسک و خلیج چاه‌بهار فراوان یافت می‌شود و گوشتش مطبوع و لذیذ است (Pomadasy s argentea).
۶. قباد یا شیر ماهی: بهترین نوع ماهیهای خلیج فارس و دریای عمان است. بیشتر نزدیک سطح آب و سریع شنا می‌کند. این ماهی مخصوصاً در آبهای چاه‌بهار و بندر جاسک فراوان است (Gybium guttatum).
۷. نیامه: رنگ این ماهی قهوه‌ای روشن است و روی پوستش خالهای قهوه‌ای سیر وجود دارد. طولش در حدود سی تا چهل سانتی‌متر است و در تمام سواحل بلوچستان، مخصوصاً در چاه‌بهار و گواتر، زیاد است (Tropedo Panthera).
۸. ماهی سلیمانی
۹. میش ماهی
۱۰. حلوا (Pomfret, Stromateus cinerus)

۱۱. آهور (*Platycephalus* sp.)

۱۲. سرخو (*Lutjanus coccineus*)

۱۳. گیدیر (*Lethrinus* sp.)

۱۴. سه کله (*Phachycentrum canadus*)

۱۵. کولی (*Anchovy*)

(یغمایی: ۳۰ - ۲۹)

بهترین فصل ماهیگیری در بلوچستان بین ماههای آبان و اردیبهشت است. نگاه کنید به: بلگواد و لپنتین، ۱۳۵۸. [گرد آورندهٔ محترم آقای ایرج افشار سیستانی تصور کرده‌اند که بلگواد نام یک هیئت دانمارکی است (افشار سیستانی: ۲۶۵)].

برای اطلاع بیشتر در مورد ماهی و ماهیگیری و صنایع مربوط به آن در سواحل خلیج فارس و دریای مکران نگاه کنید به: کیوانفر، ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹؛ سواری و محمد پور، ۱۳۶۱ و

Bolster, 1948; Stober, 1981.

۲۰. جانوران موزی بلوچستان را تعداد عقرب و مار و رطیل‌های پر زهر و خطرناک تشکیل می‌دهند (یغمایی: ۱۹). نوعی مار در کوه‌های بم پشت، سرباز، چامپ، و جنوب فنوج وجود دارد که دست مار سیاه خوانده می‌شود. پشت این مار به رنگ‌های سیاه و زرد و سفید است و سم بسیار خطرناکی دارد (افشار سیستانی: ۲۶۵).

۲۱. به خاطر کمبود فعالیتهای کشاورزی در بلوچستان، دامداری به طور نسبی رونق زیادی دارد. چهار پایان بلوچستان عبارتند از انواع گاو و گوسفند و بزهای محلی. گاوهای بلوچستان دو نوع هستند: سیستانی و دشتیاری. دو نوع گوسفند نیز به نامهای بلوچی و افغانی در بلوچستان وجود دارد، در حالی که بزها سه نوع پاکستانی، سراوانی، و دشتیاری‌اند. پشم گوسفندان بلوچی جزو بهترین انواع پشمها محسوب می‌شود. در مورد وضعیت دام و دامداری در بلوچستان نگاه کنید به: سازمان دامپروری کشور، ۱۳۴۵: ۷۵؛ قادری، ۱۳۵۶: ۱۱۶.

۲۲. حیواناتی که در بلوچستان برای حمل و نقل استفاده می‌شوند عبارتند از: شتر، اسب و الاغ. شتر در بلوچستان فراوان است و برای حمل و نقل انسان و بار از آن استفاده می‌شود. علاوه بر آن از پشم و شیر و گوشت شتر نیز در این منطقه به فراوانی استفاده می‌شود. جمازهای بلوچی قادرند بین ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر در ساعت راه بپیمایند (یغمایی: ۲۰ - ۱۹). برخی از اصطلاحات بلوچی برای شتران عبارتند از:

۱. هاسی	Hasi	شتر تازه متولد شده
۲. چاله‌بند	Jalebant	شش ماهه
۳. نوچمل	No camel	یک ساله
۴. پارچمل	Parcemel	دو ساله
۵. جنگ لوک	Jongeluk	سه ساله
۶. لوک	Luk	شتر نر سه ساله به بالا
۷. داچی	Dacl	شتر ماده سه ساله به بالا

(کاظمیه، ۱۳۵۰: ۱۲۸ - ۱۲۷)

انواع شترهای بلوچستان عبارتند از: شتر سرخ، شتر زرد، هارگ (که دورگردنش طوق دارد با خال سایه)، شتر گیرک (که نیمه سیاه و نیمه قرمز است)، شتر بور، شتر سنگل دست. شتر تندرو و خوش رفتار بلوچ شتر سرخ است (همانجا). در مورد شتر و جمازهای بلوچستان نگاه کنید به: اسلامی، ۱۳۲۹: ۱۰۲.

۲۳. بلوچستان ایران دشتهای وسیع و زمینهای حاصلخیزی دارد، اما به خاطر کمبود شدید آب، این زمینها چنانکه باید و شاید مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرند. از سوی دیگر به خاطر وجود شرایط آب و هوایی گوناگون انواع و اقسام درختان و گیاهان گرمسیری و سردسیری در این منطقه قابل کشت و پرورش است. چنانکه پیشتر اشاره شده است جز از نواحی بمپور و چند نقطه دیگر در بلوچستان که مزارع و باغهای آن با آب رودخانه آبیاری می‌شوند، در بقیه نقاط منطقه از آب چاه و آب کاریز برای آبیاری استفاده می‌شود (مقابله کنید با

(Seyed Sajjadi, 1985: 54 - 59).

محصولات عمده کشاورزی در بلوچستان عبارتند از گندم، جو، ذرت، لوبیا، برنج، خرما. اگر ۵۱٪ تولید سالانه منطقه را گندم و ۱۸٪ آن را جو تشکیل دهد، این مقدار محصول کفایت مصرف سالانه جمعیت کم بلوچستان را نیز نمی‌کند. در بلوچستان حدود ۴/۰۰۰/۰۰۰ درخت نخل وجود دارد و بیشتر خرماي تولید شده در داخل بلوچستان مصرف می‌شود (افشار سیستانی: ۲۶۲ - ۲۶۱) [این آمار را با توجه به مقاله پاپلی یزدی، ۱۳۶۸: ۳۵ - ۵ باید با احتیاط تلقی کرد]. در هر حال چنانکه دیدیم بیشتر محصولات کشاورزی سیستان و بلوچستان را غلات تشکیل می‌دهد. آمار در دسترس مربوط به تولیدات غلات در چند ساله اخیر به شرح زیر است:

سال	گندم / تن	جو / تن	برنج / تن
۱۳۵۲	۳۷.۰۰۰	۴۰۰۰	۴۱۳۰
۱۳۵۶	۴۱.۰۰۰	۷۰۰۰	۲۹۳۲
۱۳۵۷	۲۴.۰۰۰	۵۰۰۰	۴۰۰۷
۱۳۵۸	۴۷.۰۰۰	۶۰۰۰	۸۵۰۰
۱۳۵۹	۶۰.۰۰۰	۱۰.۰۰۰	۶۴۶۳
۱۳۶۱	۲۹.۰۰۰	۶۰۰۰	۶۰۶۷

(افشار سیستانی، همان کتاب ص: ۷۱)

در مورد قنات و اهمیت آن در آبیاری و توزیع آب غیر از مأخذ اشاره شده (Seyed Sajjadi, 1985). در بالا، همچنین نگاه کنید به: سید سجادی، ۱۳۶۱ و بهنیا، ۱۳۶۷ و کتاب شناسی بسیار مفید مأخذ دومی.

برای شکل‌های دیگر تولید آب در فعالیتهای کشاورزی در سیستان و بلوچستان نگاه کنید به: آب و خاک، ۱۳۴۶؛ آب خاک (بیتا)؛ اداره کل آبهای زیرزمینی، ۱۳۴۹: ۲۳۶؛ کمیته مرکزی برنامه‌ریزی آب، ۱۳۴۸؛ بهرامی، ۱۳۱۰: ۲۱-۸؛ برزگر جلالی، ۱۳۵۸. و نگاه کنید به:

R. Dumont, 1977: 45; Weise, 1979: 25 - 42.

۲۴. در حال حاضر هیچ فعالیت صنعتی به معنای صنعت در دنیای جدید در بلوچستان وجود ندارد، بلکه فعالیتهای صنعتی بلوچستان به یک رشته کارهای صنعتی بسیار کوچک و اغلب بی‌اهمیت محدود می‌شود که اهم آنها امروزه عبارتند از هفتاد کارگاه کوچک صنعتی که در شهرهای بلوچستان پراکنده‌اند (افشار سیستانی: ۸۰ - ۷۴). درباره کارگاههای کوچک صنعتی بلوچستان و نحوه فعالیت و رشته فعالیت آنها نگاه کنید به: ایتال کنسولت، ۱۳۳۹؛ تکنوگود، ۱۳۵۷؛ دفتر برنامه‌ریزی استان، ۱۳۵۳: ۳۱.

۲۵. بر اساس مدارک و شواهد تاریخی در زمانهای قدیمتر بلوچستان یکی از مراکز تولید و صادرات نوعی شکر (فانیذ، پانیذ، پانید، قند) بوده است. پانیذ در مناطق جنوبی بلوچستان تولید می‌شده است و به خصوص در نزدیکی هرمز (ابن حوقل: ۷۸ و افضل کرمانی: ۵۴) از بندر تیز به سایر مناطق صادر می‌شده است. نویسنده جغرافیای کرمان تاکید می‌کند که در زمان وی نیز هنوز نیشکر در برخی نقاط کشت می‌شده است و تولید شکر نیز در همان زمان هنوز وجود داشته است (وزیری کرمانی، ۱۲۹۱ (الف): ۳۶). در مورد فانیذ و بندر تیز نگاه کنید به:

Seyed Sajjadi, 1990.

۲۶. در مورد براهویان سیستان و بلوچستان اطلاعات بسیار کمی در دست داریم، اما در هر حال می‌دانیم که تعداد کمی از براهویان در سیستان و بلوچستان ایرانی اقامت دارند. طایفه‌های مهم براهویی مقیم سیستان و بلوچستان ایران عبارتند از: دو شعبه محمد حسنی یعنی یاگی‌زایی و زرکاری و همچنین مراد زهی، سالار زهی، و پیروز فر (پسندخان) با ۸۰۰ خانوار که در نزدیکی سه کوهه زندگی می‌کنند (افشار سیستانی: ۱۱۲). گروه‌های کوچکتر براهویی در بلوچستان وجود دارند که تحت حمایت طایفه ریگی هستند (همان: ۲۳۸) در کنار طوایف ذکر شده در بالا براهویان دیگری نیز در اطراف خاش زندگی می‌کنند (عسگری: ۳۶).

مهمترین علت کمبود اطلاعات در مورد براهویان احتمالاً به خاطر آن است که این گروه (نژادی) تحت تأثیر و نفوذ گروه‌های دیگر به خصوص بلوچان واقع شده‌اند. محمد علی سجادیه اشاره دارد که بیشتر براهویان تنها نامی از این گروه دارند و بیشتر به سوی «بلوچ» شدن تمایل دارند. وی اضافه می‌کند که این مردم هیچ چیز در مورد گذشته خود، نژاد، زبان، و طایفه خود نمی‌دانند و تعداد کسانی که هم به براهویی و هم به بلوچی سخن می‌گویند بسیار نادر است و منحصر می‌شود به تعدادی از افراد مسن که قادر به سخن گفتن به زبان نیاکان خود هستند (سجادیه، ۱۳۶۴: ۱۴۷ - ۱۴۶). برای تاریخ و زبان براهویان در متون فارسی نگاه کنید به ایرج افشار (یزدی)، ۱۳۳۳: ۴۶۴ - ۴۶۰؛ زرین نگار، ۱۳۶۸: ۱۲۴ - ۱۰۵ و همچنین نگاه کنید به:

Bray, 1909; Id., 1913; Emeneau, 1964: 73 - 77. Swidler, 1972: 69 - 75, Brahui, 1977: Rossi, 1979: 360.

۲۷. تاریخ «نژاد» بلوچ همانند تاریخچه نام آنان در ابهام است و افسانه و اسطوره و حقیقت با هم مخلوط شده است. این پدیده، به ویژه در طی دو سده اخیر، به سبب علایق سیاسی موجود در گروه‌بندی‌های سیاسی مختلف جهانی که جای بحث در مورد آنها اینجا نیست، پیچیده‌تر شده و در ابهام بیشتری فرو رفته است.

هر چند بلوچان و مورها که در دو سده اخیر وارد بلوچستان شده‌اند (ریاحی، ۱۳۵۵) در برخی از سنن اشتراکاتی دارند، اما آنان دارای هیچ‌گونه اشتراک زبانی و فرهنگی و اجتماعی فیزیکی با اعراب نیستند. افسانه‌های مربوط به خویشاوندی اعراب و بلوچان منحصر به برخی داستانهای بلوچی است. بر طبق این افسانه‌ها بلوچان فرزند حمزه (عموی پیامبر) هستند. در یکی از این افسانه‌ها شعری بلوچی است که می‌گوید:

«رند او لشاری به و تا رانتت - جک شیگین که حمزه زانتت [رند و لشار، دو طایفه بزرگ بلوچی، برادرند و همه جهانیان آگاهند که از حمزه زاده‌اند].»

شعر دیگر می‌گوید:

«ما سریدون یا علی ای دین او ایمان ثببتین حمزه اولادین صوب درگاه گرین [ما مریدان علی (ع) هستیم و دارای ایمان مستحکمیم، بلوچان که فرزندان حمزه‌اند پیروزی ایمانشان را از خدا خواهانند]» جعفری، ۱۳۴۳ (الف): (۷۷۴).

چنانکه جعفری به درستی می‌گوید این اشعار و افسانه‌ها دست‌آویزی برای برخی از محققان غربی شده تا سعی کنند ارتباطی بین بلوچان و اعراب پیدا کنند. از آنجا که بحث جعفری در مورد این حمزه و علت پیدایی این افسانه‌ها و نسبت دادن ریشه عربی به بلوچان بسیار مستحکم و پایه‌دار است، عین آن را در اینجا نقل می‌کنیم.

«برای اینکه این حمزه را بشناسیم باز روی می‌آوریم به داستانهای بلوچی که می‌گویند: همه بلوچان گویند اصل ما از میر حمزه بوده و ما از حلب زمین برخاسته [در مورد خواستگاه بلوچان نگاه کنید به پیوست کوچ و بلوچ در همین کتاب] به سیستان رفتیم و از سیستان دور افتاده به مکران آمدیم. همچنان گویند که میر حمزه عموی یا علی [؟] بوده».

(کل بلوچ گشند که ماین اصل ازه میر حمزه بتا، که ما ازه حلب دها پاده خاتو شو تاقون سیستانا گدا، از سیستانا در کپتو آختاقون مکوانا هوای رانگا گشند که میر حمزه یا علی نانهواته

Kol Baloch goshant ke main asol azh Mir hamza btha, ke ma azh Halab deha padh - akhto Shotaghon Sistana goda azh Sistana dar kaptu akhtaghon Makovana Hawe ranga goshant ke Mir Hamza ya eli nanho ath)"

(آوانویسی از جعفری، همان: ۷۷۵).

ولی چون در حدیث آمده است که حضرت امیر حمزه از خود فرزندی نداشت، از کتاب «داستان امیر حمزه» سود جسته افزوده‌اند که روزی آن حضرت در استخری شنا می‌کرد، ناگهان دسته‌ای از پریان هم برای آب‌تنی فرود آمدند. شهبانوی پریان شیفته حمزه گردید و میوه زناشویی آن دو، یک پسر کاکل زری شد که نامش را «برلوچ» یعنی کسی که از «بر» بیرون آید نهادند. همین افسانه را سردار میر سهراب خان دومکی (دومکی یکی از تیره‌های «رند» بلوچ است که زمانی بر سند شمالی چیره بودند) در دفتر «دو مکیان» که به فارسی است چنین گفته: «و خاص دو مکیان اولاد حضرت حمزه عم حضرت رسول‌الله صل الله علیه و سلم بوده و می‌باشند و به تفصیل هذا که حضرت امیر حمزه از قوم هریان [پریان] یک زن به نکاح آورده بود. از آن یک فرزند پیدا شد نام او بدیع الزمان نهادند و از بدیع الزمان یک پسر شد نام او «برلچه» نهادند و وجه نسبت دو مکیان به بلوچان از برلچه شد»، ولی گفته‌اند دروغگو را حافظه نباشد.

اندکی پیش از همین افسانه می‌گوید: «در اصل تمام بلوچان در ملک عربستان سکونت می‌داشتند و همین فرقه بلوچ قبل از پیدایش حضرت رسالت مآب است». دربارهٔ حمزه چه بهتر که نوشته آقای ملک محمد رمضان بلوچ مدیر مجله «ساریان» (که از مستونگ، پاکستان باختری نشر می‌شود) را باز گوئیم: «من با جرئت می‌گویم که در هیچ کدام از شعرهای نو و کهن بلوچان خود را فرزندان امیر حمزه عم رسول‌الله صل‌الله علیه و سلم نخوانده‌اند. در حقیقت این رنگ را همان مورخین به آنان داده‌اند... که شعرهای بلوچی را غلط ترجمه کرده‌اند و عمداً هر جا که نام حمزه آمده واژه «میر» را بر آن افزوده‌اند. در این توطئه تاریخی از پژوهندگان انگلیسی گرفته تا لاله هیتورام (نویسنده «بلوچی نامه» چاپ ۱۸۸۱ مسیحی) همه دست به هم دارند. ولی شگفت آنکه بعضی از بلوچان هم گرفتار این توطئه گشته‌اند و خود را فرزندان امیر حمزه می‌دانند. مورث اعلی بلوچان را حمزه نام بود ولی اگر کسی همین نام را بهانه گرفته و حمزه را عم رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم گوید و پافشاری نماید، شما خودتان (ای خواننده) بگوئید که درمان این وهم چیست - علاج وهم نزد لقمان حکیم هم نبود (نقل از بلوچی نامه، ماه ژوئیه ۱۹۶۳، ص. ۳۳. متن گفتار به زبان اردوست). راست هم همین است. چنان پیداست که حمزه نام نخستین سردار بلوچ است که بدین اسلام گرویده یا برای نخستین بار همه را در زیر یک پرچم به نام «بلوچ» متحد ساخته و اگر ما شمس‌الدین داستانهای بلوچی را شمس‌الدین کورت بشناسیم، زمان میرجلال خان، سرداران سردار بلوچ و ششمین پشت میر حمزه سدهٔ هفتم هجری می‌گردد و به این حساب اگر هر پشتی را پنجاه سال بگیریم، به سدهٔ چهارم می‌رسیم و این سده است که ما نام بلوچ را برای نخستین بار می‌شنویم. باری این انگاره‌ای بیش نیست و نویسنده در این هیچ‌گونه پافشاری نمی‌کند» (جعفری، همان: ۷۷۶ - ۷۷۴).

از سوی دیگر تنها منبع (شاهنامه) که این مردم را با نام اصلی خود، یعنی بلوچ، در زمانی پیش از یورش تازیان نام برده است در آنچه که نثارکوس در مورد مردم ساکن در مکران و بلوچستان گفته است ما تنها می‌توانیم آن را به «بلوچ» تفسیر کنیم اما از نظر نام این گونه نبوده است. یعنی زمان اردشیر ساسانی (۲۲۱ - ۲۴۱) و مربوط به زمانی پیش از مهاجرت اجباری تازیان به کرمان در زمان شاپور ساسانی (۲۷۱ - ۲۴۱) بوده است. در این منبع (شاهنامه) ما از ارتباط زیاد بلوچان با سایر گروههای ایرانی مانند گیلانیان و آلانان مطلع می‌شویم. نخستین گزارش‌ها در مورد حضور بلوچان در مناطق جنوب کرمان به سدهٔ سوم می‌رسد، یعنی زمانی که هیچ کدام از مورخان مسلمان هیچ اشاره‌ای به ارتباط بلوچان با تازیان ندارند، هرچند چه در این زمان و چه در زمانهای بعدی بسیاری از اقوام مختلف مناطق مسلمان‌نشین، هر یک به دلیلی

خاص، سعی در ارتباط دادن خود به اعراب داشته‌اند و این پدیده‌ای نوظهور نبوده است. هر یک از پژوهندگان غربی، نظر خاصی در مورد ریشه و نژاد بلوچان ذکر کرده‌اند. طبق نظر راولینسون، بلوچان دارای ریشه‌های سامی هستند (جعفری، همان: ۷۷۸) و موکلر E. Mokler اظهار می‌کند که بلوچان جز از «رندها» که گفته می‌شود از شبه جزیره عمان آمده‌اند، همان مردم کدروزی هستند و واژه بلوچ را بر آمده از «بدروچ» یا «گدروچ» می‌داند. پاتینجر و خانیکف آنان را ترکمان می‌دانند (این اشتباه عظیم ممکن است از آنجا ناشی شده باشد که در سده پیشین بلوچان زیادی، به خصوص از افغانستان، به منطقه جمهوری ترکمنستان فعلی مهاجرت کردند و خانیکف روسی در سر راه خود در بررسی دشت لوت باید آنان را دیده باشد). برتن R. Burton، لانگ ورث Longworth، کین Keane، و لاتام Latham بلوچان را ایرانی می‌دانند. بررسیهای انسان‌شناسی هنری فیلد نشان داده است که تنها گروه بسیار کوچکی از ۲۳۵۴ نفری که در بلوچستان مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، یعنی تنها ۱۱ نفر، شباهت به ایرانیان نداشته‌اند و بقیه افراد رابطه‌ها و پیوندهای بسیار نیرومند نژادی با سایر ایرانیان جنوب شرقی و مرکزی ایران داشته‌اند. (Field, 1939: رک)

در اینجا باید اضافه شود که طبعاً، به مانند هر قوم و ملت دیگر، بلوچان در راه طولانی رسیدن به سرزمینهای فعلی خود با اقوام دیگری همچون ترکان، اعراب، مغولان، هندیان، و سیاهان مخلوط شده‌اند و این سرنوشت محتوم کلیه نژادها و اقوام بوده و می‌باشد و راه‌گریزی از آن وجود ندارد؛ اما در هر حال این اختلاطهای اجباری تأثیری نهایی در اصل و ریشه‌های فرهنگی، زبانی، مذهبی، و اجتماعی (و نه «نژادی») آنان نداشته است. در مورد اصل و ریشه بلوچان جز از آنچه که در متن ذکر شده است نگاه کنید به: مهدویان، ۱۳۵۲: ۱۶ و نیز به:

Baloch, 1964; Id., 1974; Baluch, 1958; Orywal, 1982; Baloch 1987; Harrison, 1981; Mir

Baloch. 1964.

۲۸. بیشتر بلوچان امروزه سنی (حنفی) هستند. اگر چه گروههای دیگری از بلوچان ساکن مناطق کرمان و خراسان شیعه‌اند و بیشتر بلوچانی که به سرزمینهای عربی مهاجرت کرده‌اند حنبلی هستند. نویسندگان مسلمان چون ابن حوقل، مقدسی، و نظام‌الملک به روشنی به بلوچان شیعه و کرمانیان سنی اشاره دارند.

به هر حال امروزه در اطراف کوههای تفتان دو طایفه بلوچی شیعه به نامهای بامری و عبداللهی وجود دارند (کاظیمه: ۴۷). متون فارسی درباره دین و آیین بلوچان بسیار کم مطلب دارند و تنها در لایه مقاله‌ها، و کتابها می‌توان اشاره‌هایی به آیین بلوچها پیدا کرد. نگاه کنید

به، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۲ و نیز نگاه کنید به، Salzman, 1976: 186 - 195.

۲۹. برای معانی احتمالی واژه بلوچ نگاه کنید به یادداشت شماره ۵.

۳۰. بلوچان در شبانه‌روز چهار نوبت غذا می‌خورند. صبحانه بامدادی که هرزیند است، پس از چند ساعت نوبت سبارگ یا نهار می‌رسد، سپس نوبت نیمروز، می‌رسد، و شب هنگام شام صرف می‌کند. مواد غذایی مصرفی بلوچان رانان ذرت یا ارزن یا گندم، دوغ، شیر، خرما، گوشت گوسفند، شتر، ماهی، گوشت شکار، کشک، ماست، پنیر، ماش، عدس، تخم مرغ، سبزی تشکیل می‌دهد (جعفری، ۱۳۴۳ (ب): ۸۷۹). بلوچان از گیاهان و سبزیها نیز برای غذا استفاده بسیاری می‌کنند. از جمله گیاهان خوراکی و مورد علاقه بلوچان راب (برگ و ریشه آن خوراکی است)، پترک potrok (برگ و ریشه خوراکی است)، دهلک dahlak (شبهه ساقه پیاز)، الارنگ alorang (شبهه پیاز)، شودشک sudeshk (برگ آن خوراکی است)، سیمسور simsor (برگ آن خوراکی است). پیوالک pyolok (شبهه پیاز)، ریواس، کاکوتی، و آویشن (ناصح: ۴۴). دو نوع گیاه دیگر به نامهای هیتوک و اندرگاه نیز از سبزی‌هایی است که در میان بلوچان طرفدار زیاد دارد (جعفری، همانجا). نیز نگاه کنید به یادداشت ۵۵.

۳۱. طریقه لباس پوشیدن و نوع لباسهای بلوچی بهترین نوع پوشاک برای آب و هوای بلوچستان است و بلوچان طی سده‌های درازی که در منطقه زندگی کرده‌اند بر اساس تجربه‌های خود انواع پوشاک راحت و قابل استفاده را برای خود ابداع کرده‌اند. مردان پیراهن بلندی می‌پوشند که از نوعی کتان تهیه می‌شود و به آن کیس می‌گویند. پوشش زنان که برخی اوقات از ابریشم تهیه می‌شود سربیک نام دارد. (ناصح: ۱۱۵). مردان معمولاً دارای دستار سفید رنگی‌اند که در یزد بافته می‌شود و حتی فقیرترین بلوچان نیز از این دستارها استفاده می‌کنند و آن را مانند کردان بر سر می‌بندند. رنگ پیراهن بلند بلوچی (جامگ) مردان بیشتر سفید یا آبی است (جعفری، ۱۳۴۳ (ب): ۸۷۸). شلوار مردان نیز گشاد است و چین‌دار با پاچه تنگ (روی هم رفته لباسهای بلوچی شباهت زیاد با پوشاک دوره‌های پارتی و ساسانی دارد. در این مورد به خصوص مقایسه کنید با: R. Ghoshman, 1962. شکل شماره ۵، لباس ایرانی در سده‌های دوم و سوم میلادی و نیز شکل شماره ۹۶؛ لباسهای یک شاهزاده پارتی). برای تهیه یک دست لباس کامل بلوچی بین ۱۰ تا ۱۳ متر پارچه لازم است و این مقدار گاهی به ۳۰ تا ۳۵ متر نیز می‌رسد (یغمایی: ۱۲۶). بلوچان از کفشهای (پاوزار) مختلف استفاده می‌کنند. یک نوع از این کفشهای ساده سواس خوانده می‌شود که از برگ نخل درست می‌شود و معمولاً زنهای نادار بلوچی آن را می‌پوشند. نوع دیگر کفش کوش است که روی آن گلدوزی می‌شود و شبیه کفش‌های معمولی

است (ناصح: ۱۱۷). لباس زنان مرکب از یک سربک و پیراهن بسیار بلندی با جیبهای (پندول) گشاد است. سربک گاهی با چادر بزرگتری به نام گشن پوشیده می‌شود. کفش و شلوار زنان شبیه مردان است با این تفاوت که زنان از رنگهای گوناگون نیز استفاده می‌کنند (جعفری، همان مقاله: ۸۷۸).

۳۲. اگر چه بلوچستان در بخش شرقی فلات ایران واقع شده است، اما زبان بلوچی به گروه زبانهای شرقی ایران تعلق ندارد بلکه وابسته به گروه زبانهای غربی است؛ در حقیقت این زبان شباهت زیادتری به زبانها و لهجه‌های تاتی، طالشی، و گیلکی دارد تا به فارسی، بشاگردی، لاری، و لری.

گروه زبانهای غربی ایرانی به دو زیرگروه اصلی تقسیم می‌شوند. گروه اول در حقیقت ادامه زبان پهلوی ساسانی است و طبعاً به آن زبان شباهت فراوان دارد و گروه دوم ادامه زبان پهلوی پارتی است. امروزه در حالی که فارسی معاصر ادامه گروه اول یعنی پهلوی ساسانی است بیشتر لهجه‌ها و زبانهای دیگر ایرانی وابستگی خود را به زبان دوران پارتی حفظ کرده‌اند. وضعیت زبان بلوچی در این میان پیچیده‌تر از سایر زبانهاست. به این معنی که این زبان گاهی بسیار به زبانهای گروه نخست (ساسانی) نزدیک می‌شود و گاهی به شدت از آن فاصله می‌گیرد و به زبانهای گروه دوم (پارتی) نزدیک می‌شود، به همین جهت و با اینکه بلوچی جزو گروه زبانهای ایرانی است، اما هنوز ریشه‌های آن و وابستگی قطعی آن به یکی از این گروه‌های زبانی مشخص نشده است و تنها می‌دانیم که این زبان مطمئناً زبانی ایرانی و وابسته به گروه زبانهای غربی ایران است.

بلوچی معاصر به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود: لهجه جنوب غربی (کیج) و لهجه شمال غربی (پنجگور). پژوهشگران انگلیسی سده نوزدهم که این زبان را مورد مطالعه قرار داده‌اند، ترجیح می‌دهند که آن را به صورت ساده به دو گروه لهجه‌های شمالی و جنوبی تقسیم کنند. تفاوت اصلی بین این دو لهجه در تلفظ و آهنگ زبان است، در حالی که یکی از آنان دارای آهنگ و تلفظ ایرانی است، دیگری دارای تن و تلفظ سندی یا مولتانی. چنانکه گفته شد این تفاوتها تنها در تلفظ است و در حقیقت هم مانند همان تفاوتی است که در تلفظ بین فارسی رایج در ایران و افغانستان و تاجیکستان وجود دارد (جعفری، ۱۳۴۴ (الف): ۱۸۶ - ۱۷۹).

لهجه‌های عمده بلوچی مورد استفاده در بلوچستان ایران عبارتند از: دلگانی، سراوانی، دشتیاری، سرحدی، تفتانی، سربازی، لاشاری، و جدگالی (کاظمیه: ۴۷). برای اطلاع بیشتر درباره لهجه‌ها و زبان بلوچی در نوشته‌های فارسی نگاه کنید به: ایرج افشار یزدی، ۱۳۳۴: آموزگار، ۱۳۴۱: ۵۶ - ۵۶ و ۱۳۴۲: ۹۸ - ۹۷ و ۸۶ - ۸۳؛ جعفری، ۱۳۴۳ (پ): ۲۱ - ۱۵

۱۳۴۴ (الف): ۱۸۶ - ۱۷۹ و ۱۳۴۴ (ب): ۲۸۷ - ۲۸۲ و ۱۳۴۴ (پ): ۴۱۹ - ۴۰۹: زرین نگار، ۱۳۶۴ ص: ۱۳۵، و برای لهجه‌های رایج در سیستان نگاه کنید به: ایرج افشار یزدی، ۱۳۳۳: ۴۶۴-۴۶۰؛ سیستانی، ۱۳۵۰: ۶۱-۴۸. مقالات و کتابهای زیادی در زبانهای غربی دربارهٔ زبان و ادبیات بلوچی وجود دارد که برخی از آنان عبارتند از:

Geiger, 1890; Id., 1891; Id., 1895 - 1903; Gilberston, 1923: 312; Zarubin, 1930: 653 - 679; Morgenstierne 1929 - 1939; Id., 1932 b: 37 - 53; Id., EBII; Frolova, 1960; Elfenbein, 1960; Spooner, 1967: 51 - 71.

برای اطلاع از انواع لهجه‌های شرقی، غربی، مکرانی، و مروی بلوچی نگاه کنید به (شرقی): Lech, 1838; Gladstone, 1874; Bruce, 1874; Lewis, 1885; Mayer, 1900 - 1901; Dames, 1881; Id., 1922; Id., 1910; Gilberston, 1925; Id., op. cit, 1923.

برای لهجه‌های غربی و مکرانی نگاه کنید به:

Pierce, 1875; Mokler, 1877; Marston, 1888; Grierson, 1921; Elfenbein, 1961: 86 - 103.

لهجه‌های رایج در مرو:

Zarubin, 1932; Id., 1949; Sokolov, 1953: 7 - 77; Id., 1956: pp 57 - 91.

Elfenbein, 1963.

برای اطلاع از زبان و ادبیات براهویی و ارتباط آن با فارسی و سایر زبانهای ایرانی جز از منابع ذکر شده در یادداشت شماره ۲۶ همچنین نگاه کنید به:

Morgensteiner, 1932.

در مورد بشاگردی نگاه کنید به:

Gershvitch, 1959: 213 - 215; Id., 1962: 76 - 84; Id., 1964, 78 - 88.

و برای اطلاع کامل از تاریخچهٔ زبان و زبان‌شناسی بلوچی نگاه کند به آخرین کار روسی

Rossi, 1982 - 1983: 51 - 66.

۳۳. نویسنده در منابع فارسی مطلبی در مورد ایندوراسها پیدا نکرد. در هر حال ایندوراسها می‌توانند همان درویشان و نقالانی باشند که با گردش در شهرها و خیابانها اشعاری را در مدح و منقبت حضرت علی(ع) می‌خوانند و قسمتی از اشعار و نقل ایشان نیز مربوط به ریشه و اصل بلوچان است. در این مورد نگاه کنید به:

Faggi, 1976: 353 - 362.

۳۴. در زمان جنگهای نادرشاه در هندوستان (۱۷۳۸ / ۱۱۵۱) عبدالله‌خان رئیس براهوییان

در قسمتی از بلوچستان حکمران بود. پس از کشته شدن وی نخست پسرش و سپس برادرش با نام نصیرخان به حکمرانی کلات رسید و از آن زمان به بعد کلات به کلات نصیر خانی معروف شد. نصیرخان در سال ۱۷۹۴ / ۱۲۰۹ درگذشت (ناصح: ۲۲).

۳۵. در سال ۱۸۳۸ / ۱۲۵۴ هنگامی که انگلیسیها تجاوز خود را به افغانستان آغاز کردند، مهرباب خان کلات که متحد افغانان بود سعی کرد در تنگه بولان جلوی ارتش متجاوز را بگیرد، اما موفق به این کار نشد و همراه با ۴۰۰ نفر از خویشاوندانش در کلات کشته شد و کلات به تصرف انگلیسیها درآمد (همانجا: ۲۳ - ۲۲). در تاریخ ۱۴ ماه می سال ۱۸۵۴ (۱۲۷۱) نصیرخان دوم خان کلات با امضای عهدنامه‌ای با انگلیسیها انضمام لس بلا، کلات، مکران، خاران و برخی دیگر از مناطق بلوچستان را به امپراطوری هندوستان پذیرفت (جعفری، ۱۳۴۳ (الف): ۷۹۳).

۳۶. مدتی طولانی بمپور مرکز بلوچستان ایران بود. ناصرالدوله حکمران کرمان و بلوچستان (۱۳۰۹ - ۱۲۹۸) با اجازه ناصرالدین شاه این مرکز را به فهرج (ایران شهر) انتقال داد (یغمایی: ۹۱). نیز نگاه کنید به زیرنویس شماره ۳۷.

۳۷. قلعه بمپور روی تپه‌ای به ارتفاع ۸۰ متر ساخته شده است و معروفترین قلعه در سرتاسر بلوچستان است. بلوچان بر این باورند که این قلعه از ساخته‌های نادرشاه است (در بلوچستان ساخت بسیاری از بناها به نادرشاه نسبت داده شده است). نادرشاه اجازه ساختمان قلعه‌ای را در منطقه بمپور به نصیرخان داده است؛ اما این مسئله نیز مشهود است که بنای قلعه معروف بمپور کهنتر از تاریخ ۱۱۶۴/۱۷۵۰ است یعنی زمانی که نصیرخان این اجازه را از نادرشاه کسب کرد. نحوه ساختمان قلعه و دیوارها و برج و باروی آن، تاریخ این بنا را حداقل به زمان سلجوقیان کرمان (۵۸۳ - ۴۳۳) می‌رساند. نویسنده‌ای دیگر بدون ذکر هیچ‌گونه دلیلی تاریخ آن را به دوره صفاریان (۳۴۴ - ۲۴۵) می‌رساند (افشار سیستانی: ۲۹۸ - ۲۹۷). شباهت بنای قلعه بمپور با ساختمانهای دوره ساسانی منطقه (معروفترین آنها قلعه دختر کرمان و قلعه بم) نشان می‌دهد که تاریخ بنای اولیه این قلعه می‌تواند حداقل تا دوره ساسانی عقب برده شود، حتی اگر در حال حاضر هیچ مدرک باستان‌شناسی معتبر در اثبات این ادعا وجود ندارد. در سال ۱۹۶۰ میلادی خانم بثارتیس دکاردی باستان‌شناس انگلیسی، بخشی از سرایشی تپه زیر قلعه بمپور را کاوش کرد و به آثار دوره آغاز تاریخی دست یافت (سید سجادی، ۱۳۶۷ (الف): ۵۹-۴۱). در مورد شکل‌گیری تپه یک افسانه محلی می‌گویند که در عهد باستان، سپاه بزرگی از گبران به سوی بمپور روان شد. از آنجایی که فرمانده سپاه از عدم وجود خاکریزهای بلند و کافی در بمپور آگاه بود به سربازانش امر کرد که هر یک سطلی پر از خاک را نیز با خود حمل کنند. وقتی

این سپاه به محل مورد نظر رسید سطلهای خاک را روی هم ریختند و به این ترتیب تپه بمپور به وجود آمد (برقی: ۱۴). قلعه بمپور در زمانهای گوناگون و به خصوص دوره قاجاریان محاصره و بمباران شد و به خصوص در زمان فرار آقاخان محلاتی در سال ۱۲۵۷ زمانی که حبیب‌الله خان توپخانه آن را برای ده روز محاصره کرد، این قلعه صدمات زیادی خورد و چهار سال بعد از آن نیز عبدالله خان سردار برادر آقاخان این قلعه را با توپخانه تخریب کرد (کاظمیه: ۹۷).

برای توصیف جالب و آگاهی از تاریخ این قلعه همچنین نگاه کنید به: فرمانفرما، ۱۳۶۰. برای تاریخ نادرشاه و فعالیتهای نظامی او در بلوچستان و افغانستان غیر از کتابهای تاریخی دوران افشاری و قاجاری نگاه کنید به: مینورسکی، ۱۳۱۳. برای آگاهی از تاریخ کلات نگاه کنید به: Swidler, 1972 b: 115 - 121.

۳۸. برای آگاهی از تقسیمات کشوری سیستان و بلوچستان در حال حاضر نگاه کنید به زیرنویس شماره ۶.

۳۹. نورماشیر نام یکی از کهنترین شهرهای کرمان است و ساختمان اولیه آن به اردشیر ساسانی (۲۴۱ - ۲۲۱) نسبت داده شده است. خرابه‌های نورماشیر امروزه در نزدیکی بم به چغوک آباد معروف است. این شهر در حدود العالم به صورت زیر توصیف شده است: «شهری خرم است و جایی آبادان و با نعمت و جای بازرگانان» (حدود العالم: ۱۲۹). در حال حاضر نام نورماشیر به یک سلسله روستاهای گرمسیری اطلاق می‌شود (وزیری، ۱۲۹۱ (ب): ۱۰۴ - ۱۰۳).

۴۰. رودبار نام منطقه وسیعی در جنوب شهرستان جیرفت در استان کرمان است. این منطقه از جنوب به بشاگرد، از شرق به بلوچستان، و از غرب به بندر عباس محدود می‌شود. رودبار ۱۳۸ روستا دارد که تقریباً تمامی این روستاها در دشت واقع شده‌اند. روستاهای رودبار از رودخانه هلیل رود، چشمه، و کاریز سیراب می‌شوند و مهمترین محصولات کشاورزی آن گندم، جو، حبوبات، ارزن، خرما، و سدر است (فرهنگ، ۱۳۳۰ ص: ۴۳۸). مرکز رودبار تا چند سال پیش کهنوج بود، اما با تبدیل کهنوج به شهرستان، در حال حاضر مرکز رودبار میش پدام (اسلام‌شهر) است.

۴۱. بشاگرد یا انگرهان در جنوب جیرفت واقع شده است و دارای ۱۲۵ روستا است. هر چند بشاگرد در مجموع دارای آب و هوای گرمسیری است، اما این آب و هوا در مناطق کوهستانی آن معتدلتر است (همانجا: ۴۱۶). مرکز اداری بشاگرد منوجان است [سید سجادی، ۱۳۶۸ (الف)]. منطقه بشاگرد دارای لهجه، فولکلور، و سنن خاص خود است. برای اطلاع بیشتر در مورد لهجه بشاگرد نگاه کنید به منابع پیشین و Gershevitch, 1959; 1962.

۴۲. در زمانهای پیشتر و آغاز دوره قاجاری، بلوچستان همراه با سیستان بخشی از خراسان بزرگ به شمار می‌رفت. در حدودالعالم، بخشهایی از مکران جزو «ناحیت سند و شهرهای وی» آورده شده است (حدودالعالم: ۱۲۵ - ۱۲۳). در زمانهای بعد از آن هم گاهی مکران مستقل از ایران نیز نام برده شده است: «مکران مملکتی بزرگ است از اقلیم دویم، وسعتش دوازده مرحله، دارالملکش فنز بور، طولش از جزایر خالادات صبح و عرض از خط استوا که هوایش گرم است و آبش از رود دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فلهفره و زراعات و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد...» (مستوفی قزوینی: ۲۶۲). از دوران قاجار به بعد این منطقه از نظر تقسیمات اداری و کشوری جزو کرمان محسوب می‌شده و حکمرانان کرمان فرماندهان بلوچستان نیز شمرده می‌شدند (ناصرالدوله، فرمانفرما، علاءالملک، و جز آن). پس از انقلاب مشروطه این منطقه رسماً جزو کرمان شناخته شده و از آن به عنوان استان هشتم کرمان و مکران نامبرده شده است (فرهنگ: ۳۶۲). در حال حاضر بلوچستان همراه با سیستان با عنوان استان سیستان و بلوچستان یکی از استانهای جمهوری اسلامی ایران است و مراکز مسکونی اصلی آن را شهرستانهای زاهدان (مرکز استان)، زابل، سراوان، ایرانشهر، خاش، چاه بهار و روستاها و بخشهای تابعه آنها تشکیل می‌دهند. بر اساس آمار سال ۱۳۵۵ بلوچستان دارای ۶۵۹۲۹۷ نفر جمعیت است که از این عده ۳۳۷۳۹۹ نفر مرد و ۳۲۱۸۹۸ نفر زن هستند که ۱۴۷۸۹۷ خانوار را تشکیل می‌دهند. ۲۴.۵٪ کل جمعیت استان یعنی ۱۶۱۲۷۷ نفر شهرنشین و ۷۵.۸٪ آن روستا نشین هستند که ۴۹۸۰۲۰ نفرند. (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶: ۱). رشد جمعیت در آن تقریباً ۱.۵ درصد است که نسبت به سایر استانهای ایران بسیار کم است. همین مسئله را می‌توان در مورد تراکم جمعیت (۳.۶ نفر در کیلومتر مربع) ذکر کرد که در این حالت نیز با محاسبه ۱۴ نفر در کیلومتر مربع سایر نقاط ایران بسیار کم می‌باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹: ذ). تعداد نفوس، شهرها، و روستاهای استان سیستان و بلوچستان طبق آمار سال ۱۳۴۵ به شرح زیر است:

تعداد جمعیت

استان	شهرستان	روستا	مساحت	بخش	دهستان	روستا
استان	۶۶۴۲۹۲	۱۶۲۸۵۴	۵۰۱۴۳۸	۲۲	۷۰	۳۷۳۴
ایرانشهر	۱۵۷۳۲۲	۱۱۳۸۶	۱۴۵۹۳۶	۵	۱۹	۱۱۳۰
چاه بهار	۸۶۵۵۰	۱۰۹۹۱	۷۵۵۵۹	۴	۸	۴۹۳
خاش	۴۳۰۸۷	۸۲۳۶	۳۴۸۵۱	۲	۱۲	۳۹۵
زابل	۱۷۴۳۰۲	۲۹۴۰۴	۱۴۴۸۹۸	۴	۶	۷۵۸
زاهدان	۱۲۰۱۴۹	۹۳۷۴۰	۲۶۴۰۹	۳	۱۰	۳۹۱
سراوان	۸۲۸۸۲	۹۰۹۷	۷۳۷۸۵	۴	۱۵	۵۶۷

ایرانشهر تقسیم می‌شود به ۵ بخش مرکزی، بمپور، راسک و فیروزآباد، سرباز، و ۸ دهستان:

نام بخش یا دهستان	مساحت	تعداد روستا	خانواده	نفر
آب رئیس	۸۵۷۱	-	-	-
ابتر	۱۵۵۲	۴۶	۱۱۴۱	۴۶۹۳
بزمان	۶۶۴۲	۵۵	۸۰۴	۳۵۸۰
بمپور	۲۸۵۹	۳۴	۳۳۰۰	۱۵۳۸۶
بنت	۲۹۵۵	۱۶۴	۲۴۱۶	۹۰۴۶
پارود	۲۰۷۵	۷۲	۲۶۱۶	۱۱۲۳۱
پیشین	۸۶۲	۱۴۴	۸۸۰	۳۵۶۹
چانف	۴۷۵۲	۱۴۴	۲۷۱۹	۱۰۳۱۴
حومه	۱۱۳۲	۳۵	۱۴۹۹	۶۳۷۱
دامن	۹۹۹	۳۱	۱۰۱۴	۴۵۶۹
دلگان	۷۲۰۰	۹۳	۳۲۴۱	۱۳۷۸۷
سرباز	۲۳۸۸	۶۹	۱۸۲۳	۷۹۹۹
راسک	۲۰۶۲	۱۶	۱۰۰۸	۴۲۹۳
فنوج	۲۲۰۶	۹۶	۲۸۷۱	۱۱۶۹۸
لاشار	۲۷۶۷	۱۱۲	۲۵۴۵	۱۰۵۳۰
مسکوتان	۱۱۹۱	۳۰	۱۰۶۷	۳۸۸۶
ملوران	۹۰۰	۳۲	۵۶۲	۲۱۴۴
مینان	۳۵۶	۳۹	۹۸۳	۴۹۶۴
نسکند	۸۰۸	۴۰	۸۹۸	۴۰۸۶

چاه‌بهار تقسیم می‌شود به ۴ بخش دشتیاری، قصر قند، مرکزی، نیکشهر و ۸ دهستان:

باهو کلات	۴۱۹۲	۵۵	۱۴۵۸	۶۹۳۳
تلنگ	۲۵۲۹	۱۰۱	۲۹۶۱	۱۳۰۱۴
حومه	۲۸۸	۴	۴۳۹	۱۷۱۱
کنارک	۲۳۲۸	۳۴	۱۷۲۳	۶۵۰۸
گالک	۸۹۱۱	۷۴	۱۹۹۹	۷۰۵۴

۱۲۴۲۲	۲۹۳۲	۶۷	۴۱۴۳	قصر قند
۱۲۶۱۳	۲۵۹۳	۹۶	۱۸۲۷	نگور
۱۰۸۲۲	۲۶۷۷	۶۲	۵۴۳۷	نیکشهر

خاش تقسیم می‌شود به ۲ بخش مرکزی، نوک‌آباد و ۱۲ دهستان:

۵۳۴۵	۱۲۵۷	۷۵	۱۷۸۸	ایرندگان
-	۳۸۵	۳۴	۷۱۰	اسکل آباد
۴۸۱۴	۱۱۱۶	۷۰	۹۹۰۴	پشت کوه
۶۰۷	۱۲۸	۱۸	۱۶۷۰	تخته شاب
۹۴۰	۲۱۹	۱۱	۸۴۵	چاه گاوی
۴۹۴۴	۱۰۸۱	۴۱	۲۸۳۷	حومه
۱۵۸۷	۳۷۲	۲۷	۱۷۰۰	کارواندر
۸۴۸	۱۹۹	۱۹	۴۵۲	گلنکور
۲۳۴۸	۵۳۷	۳۰	۲۲۰۳	گوهرکوه
۳۷۴۱	۷۷۵	۳۹	۶۶۴	گوشه
۱۵۳۷	۳۲۷	۲۱	۴۳۲	نازیل
۸۵۰	۱۹۱	۱۰	۳۹۵	نوک آباد

زاهدان تقسیم می‌شود به ۳ بخش مرکزی، میرجاوه، نصرت آباد و ۱۰ دهستان:

۱۲۴۳	۲۸۱	۲۶	۱۱۹۰	آنده
۲۴۲۷	۴۹۶	۳۸	۱۲۱۸	تمین
۱۱۶۴	۲۴	۲۰	۴۴۳۸	حرمک
۱۷۰۱	۳۹۲	۳۲	۹۳۷	حومه
۱۴۱۱	۲۷۸	۳۰	۵۴۶	سنگان
۳۹۵۱	۹۰۷	۶۹	۲۷۳۰	شورو
۵۱۹۷	۱۲۵۰	۶۰	۸۱۵۳	کورین
۲۳۵۸	۴۶۴	۴۸	۲۴۲۷	لادیز
۲۱۶۹	۵۱۰	۱۸	۱۹۱۱	میرجاوه
۲۵۴۸	۵۳۰	۵۰	۱۵۹۷۱	نصرت آباد

سراوان تقسیم می‌شود به ۴ بخش جالق، زابلی، سیب و سوران، و ۱۵ دهستان:

۳۸۱۰	۸۹۸	۲۹	۷۸۵	آشار
۳۸۱۹	۹۱۹	۵۶	۲۱۵۹	ایرافشان
۱۲۱۳	۳۱۵	۵۶	۵۹۶	اسفندک
۴۷۵۲	۱۱۸۳	۷۰	۵۸۹۴	بم پشت
۲۶۱۷	۶۷۵	۲۴	۳۲۹۱	پس کوه
۸۷۷۲	۲۰۲۸	۴۰	۱۵۶۸	جالتق
۹۹۴۴	۲۳۳۰	۳۴	۲۰۵۳	حومه
۷۵۹۹	۱۸۷۷	۶۰	۲۵۰۶	زابلی
۹۳۸۷	۲۱۹۰	۵۸	۱۵۴۷	سیب و سوران
۱۱۶۲	۲۷۹	۳۸	۱۳۰۱	ضیایی
۲۴۵۴	۶۲۵	۱۷	۸۲۲	کله کان
۲۹۶۷	۶۸۶	۲۶	۹۶۷	کند (کنت)
۹۸۸	۲۳۵	۱۵	۴۰۰	کوهک
۲۸۴۷	۶۷۷	۲۰	۱۰۶۲	گشت
۴۳۳۷	۱۰۷۸	۷۰	۳۴۵۷	هیدوج

(همان: ل)

۴۳. سرحد: از این واژه در زبان فارسی معنای مرز و حدود مستفاد می‌شود و چنانکه ناصح توضیح می‌دهد (ناصرح: ۱۰۷) از آن جایی که شهرستانهای زاهدان و خاش در مرز (جغرافیایی) بین منطقه گرمسیر و سردسیر واقع شده‌اند، این منطقه سرحد که خلاصه شده واژه‌های سرد و حد است نامیده می‌شود که صرفاً یک تقسیم جغرافیایی و طبیعی است نه چنانکه برخی از پژوهشگران غربی (رک: Spooner 1964: 54) مایلند به این واژه (سرحد) بار سیاسی و معنای مرز (سیاسی) بدهند. مردم این منطقه به سرحدی معروفند که این نیز در سایر نقاط ایران یک نام خانوادگی معمول است و به همین ترتیب است که مردم مناطق ایرانشهر، سراوان، و چاه بهار به مکرانی معروف شده‌اند. در هر حال باید به این مسئله هم توجه کرد که تفاوت بین سرحدیان و مکرانیان تنها جنبه جغرافیایی ندارد، بلکه این تفاوت را در جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی و سنتی مردم این دو منطقه نیز می‌توان مشاهده کرد (برقعی: ۴).

۴۴. چنانکه در بالا اشاره شده بلوچستان ایران به دو منطقه عمده شمالی (سرحد) و جنوبی (مکران) تقسیم می‌شود. منطقه سرحد شامل دو شهر قدیم و جدید خاش و زاهدان است.

زاهدان به مثابه مهم‌ترین شهر سیستان و بلوچستان و مرکز این استان شناخته می‌شود. شهری نوین‌یاد است و از جهتی می‌توان گفت که بنیاد و هستی آن در وهله نخست مدیون خط آهن زاهدان - کویته است. در آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار در محل امروزی زاهدان منبع آبی در کنار بیشه‌ای وجود داشته که مرکز و مأمن راهزنان بوده که دزدآب خوانده می‌شد. در این زمان یکی از اهالی منطقه به نام مراد رشته کاریزی در آنجا احداث کرد که پس از آن به تدریج روستای دزد آب رشد یافت (هر چند که بنابر عقیده یکی از پژوهشگران نام اصلی این روستا دیزآب بوده که شکل دیگر واژه ابدیز خوزستان است. نگاه کنید به: بقایی، ۱۳۶۹: ۱۴۳ - ۱۳۵) این (دزد آب) نامی است که معمولاً به جاهایی داده می‌شود که شن، آب را جذب خود می‌کند و در تمامی بلوچستان در هر جایی که مقداری آب وجود داشته باشد دزد آبی نیز پیدا می‌شود. حدود چهار سال پس از احداث قنات مراد، مستشاران بلژیکی دولت وقت ایران به دزد آب رفتند تا گمرک خانه محل را احداث کنند و به این ترتیب این روستا به تدریج بزرگتر شد تا آنکه در اوائل سده حاضر نام آن به زاهدان تبدیل شد (یغمایی: ۷۲) که این خود نام روستای دیگری در نزدیکی قاسم‌آباد بوده است که در فتنه تیمور نابود شده بود (عسگری: ۳۸).

شهرستان زاهدان مساحتی برابر با ۳۹۵۲۱ کیلومتر مربع دارد و در طول شرقی ۶۰ درجه و ۵۱ دقیقه و ۴۰ ثانیه و عرض شمالی ۲۹ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه و در ارتفاع ۱۳۳۴ متری بالای سطح دریا قرار دارد. این شهرستان از شمال به شهرستانهای زابل و بیرجند، از شرق به کشورهای پاکستان و افغانستان، از جنوب به خاش و ایرانشهر، و از مغرب به بم و دشت لوت محدود می‌شود. در مقایسه با سایر شهرهای سیستان و بلوچستان، این شهر دارای آب و هوای معتدلی است؛ هر چند در فصل تابستان بسیار گرم می‌شود. در هر حال اختلاف شدیدی بین درجه حرارت روز و شب در آنجا وجود دارد. در زمستان درجه حرارت حتی به زیر صفر هم می‌رسد و گاهی در آنجا برف هم می‌بارد (یغمایی: ۷۳).

طبق آمار سال ۱۳۵۵ تعداد خانواده‌های ساکن در زاهدان ۲۵۲۹۱ بوده و جمعیت کل آن ۱۲۰۱۴۹ نفر (۶۳۲۸۴ نفر مرد و ۵۶۸۶۵ نفر زن) برآورد شده است. زاهدان تنها شهر استان است که می‌توان گفت جمعیت بومی ندارد، بلکه جمعیت آن ترکیبی است از بلوچها و سیستانیهای مهاجر و مهاجران شهرهای دیگر ایران به‌ویژه بیرجند، یزد، کرمان، و مشهد. شهرستان زاهدان به سه بخش میرکزی، میرجاوه، و نصرت‌آباد و ده دهستان تقسیم می‌شود (نگاه کنید به شماره ۴۶).

۴۵. دو شهر جداگانه در سیستان و بلوچستان به نام خاش وجود دارد. خاش سیستان خاشی

است که بنا بر گفته ملک الشعراء بهار، یاقوت حموی به آن اشاره کرده است. بهار در زیرنویس شماره ۴ صفحه ۳۰۳ ترجمه کتاب تاریخ سیستان یاقوت (معجم البلدان، ج ۲: ۳۹۸) در مورد خاش چنین آورده: «خاش مدینه است به سیستان و اهل آنجا خود (خاش) گویند و آن شهر بر دست راست کسی است که از زرنج به بست می‌رود و میان آن و سیستان یک منزل است و دارای نخل و اشجار و قنات و آب است». استاد بهار در اینجا اضافه می‌کنند: «و ظاهراً غیر از خاش بلوچستان است (همانجا). ظاهراً نیز چنین است، اما یاقوت در جای دیگری از خاش بلوچستان هم نام برده و آنجا را خاشک خوانده است: «مدینه مشهور مدن مکران، و فیها مسجد یزعمون انه لعبدالله بن عمر» (یاقوت: ۳۳۸). در هر حال نویسنده حدودالعالم نیز از دو خاش نام می‌برد. نخست به خاش سیستان اشاره دارد که بخشی از خراسان بزرگ بوده: «خاش شهری است و او را آبهای روان است و کاریزها و جایی با نعمت است» (حدودالعالم: ۱۰۳) که این شرح با آنچه که یاقوت در مورد خاش نوشته مطابق است و هر دو این شهرها یکی بوده و همان خاش سیستان‌اند. نویسنده حدودالعالم سپس از دو شهر ریگان و خاش نام می‌برد و می‌گویند: «خاش و ریقان میان سند و میان کرمان اندر بیابان نهاده» (همان کتاب، ص ۱۲۸) که به وضوح و روشنی مشخص است که این خاش دومی حدودالعالم همان خاشک یاقوت و به سخن دیگر خاش معروف بلوچستان امروزی است.

خاش امروزی (اخوآش، خواش، راش) در ۱۸۵ کیلومتری جنوب زاهدان در دشتی به ارتفاع ۱۴۰۰ متر از سطح دریا واقع شده است. از سه سوی دیگر با کوههای دهانه (در شرق)، پنج انگشت (در غرب)، و تفتان (در شمال شرقی) محدود شده است. خاش پس از مناطق کوهستانی از خوش آب و هواترین مناطق بلوچستان به شمار می‌رود و درجه گرما و سرما در زمستان به زیر ده درجه و در تابستان به بالای ۴۰ درجه سانتی‌گراد نمی‌رسد. منطقه خاش دارای دشتهای وسیع و حاصلخیز امامیه، گوهر کوه، تخت رستم، و رشکک است اما به دلیل عدم وجود رودخانه با آب دائمی کشاورزی در آنجا رونق چندانی نیافته است (یغمایی: ۷۷). آب خاش از رودخانه های فصلی و جریانهای سیلابی چون رود ماهی، شورلب، پک، ترش آب، مهران، گوشه، مور پیچ، سنگان، پدگی، لارومبا، گژکاوش، و انجرک تأمین می‌شود.

در مورد نام خاش، عسگری گزارش می‌کند که از آن جایی که دشتهای اطراف خاش کنونی در زمانهای گذشته با نوعی بوته‌های گیاهی که در فارسی خاش نامیده می‌شود پوشیده شده بوده (عمید، ۱۳۶۲: ۴۳۶) این نام بعداً به شهر خاش و سرزمینهای اطراف آن نیز اطلاق شد (عسگری: ۲۵)، که ظاهراً دلیلی بی‌پایه و سست است، زیرا نام خاش از نامهای بسیار کهن ایرانی

است که در اصل خاسترا *xwastra* یا یکی از رود خانه های نام برده شده در یشت نوزدهم است (Gnoli, 1980:28) که بعدها به نام خاش رود نامیده شده است. در مورد این نام نگاه کنید به کتاب شناسی مفصل منبع بالا در این زمینه.

جمعیت شهر خاش شامل گروهی از بلوچان و مهاجران کرمانی، یزدی، بیرجندی، و زابلی است (ناصر: ۵، - ۵۴). طبق آمار سرشماری سال ۱۳۵۵، تعداد ۹۳۷۳ خانواده یا ۴۳۰۸ نفر (۲۲۵۲۲ مرد و ۲۰۵۶۵ زن) جمعیت کل خاش را تشکیل می‌دهند. (مرکز آمار ایران، پیشین). خاش به دو بخش نوک آباد و مرکزی و ۱۲ دهستان تقسیم می‌شود (نگاه کنید به یادداشت شماره ۴۲).

۴۶. سنکویه امروزه سنگان نامیده می‌شود. سنگان کوچکترین دهستان شهرستان زاهدان است و ۳۰ روستا با ۲۷۸ خانواده و ۱۴۱۱ نفر جمعیت دارد. سنگان غیر از نام دهستان نام روستای کوچکی با ۴۴ خانواده و ۲۴۱ نفر جمعیت نیز هست (مرکز آمار ایران، پیشین: ۲ / ل). غیر از روستای درک بقیه روستاهای این دهستان در دره های کوهستانی واقع شده اند. آب روستاهای این دهستان از چشمه ها و کاریز تأمین می‌شود. محصولات عمده این روستا عبارتند از: جو، گندم، ذرت، انجیر، و انار. در این دهستان هیچ نوع خرمایی به عمل نمی‌آید (یغمایی: ۷۹).

۴۷. تمین نام روستا و دهستانی از توابع شهرستان زاهدان است. این دهستان مساحتی برابر با ۱۲۱۸ کیلومتر مربع دارد و دارای ۳۸ روستای تابعه می‌باشد. در این ۳۸ روستا، ۴۹۶ خانواده و ۲۹۲۷ نفر زندگی می‌کنند (افشار سیستانی: ۳۹۱: مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸). تمین بین لادیز، آنده، سنگان، گوشه، و اسکل آباد واقع شده است. غیر از چند روستا بقیه نقاط مسکونی این دهستان در داخل مناطق کوهستانی واقع شده است. آب دهستان از قنات و چشمه سارها تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از جو، گندم، انگور، انار، و زردآلو و در این دهستان نیز خرما به عمل نمی‌آید (یغمایی: ۷۵ - ۷۴). مرکز دهستان نیز روستایی به همین نام است که ۸۷ خانواده و ۴۲۰ نفر جمعیت دارد (افشار سیستانی، همانجا: مرکز آمار ایران، همانجا).

۴۸. گوشه یا گوشه، دهستان کوچکی (۶۶۴ کیلومتر مربع) از خاش است با ۳۹ روستا، ۷۷۵ خانواده، و ۳۷۴۱ نفر جمعیت. این دهستان آب و هوای دلپذیر و مناطق آب گوارایی دارد (ناصر: ۲۰۳). دهستان گوشه بین دهستانهای تمین، سنگان، و اسکل آباد و شهرستان خاش

واقع شده است و کلیه روستاهای آن، بجز یکی بقیه در دامنه کوهستان قرار دارند. آب شش روستا از کاریزهای اطراف تأمین می‌شود و بقیه روستاها از آب چشمه سارهای کوهستانی استفاده می‌کنند. محصولات کشاورزی این دهستان راجو، گندم، انگور، زردآلو، سیب، گلابی، و هلو تشکیل می‌دهد و در این دهستان نیز چون دهستانهای پیشین خرما به عمل نمی‌آید (یغمایی: ۸۱).

۴۹. نازیل نام روستا و دهستانی از توابع شهرستان خاش است. این دهستان مرکب از ۲۱ روستا، ۳۲۷ خانواده، و ۱۵۳۷ نفر جمعیت است. روستای نازیل به مثابه مرکز دهستان خود روستای کوچکی با ۳۷ خانوار و ۱۷۳ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۸۵). آب دهستان نازیل از چشمه سارها و رودخانه‌ها تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از گندم، جو، ارزن، ذرت، و پنبه (فرهنگ: ۴۷۸).

۵۰. این نام در منابع معتبر موجود در دسترس نویسنده دیده نشد، اما روستایی به نام پاول (۱۴ خانوار و ۸۱ نفر جمعیت) وجود دارد که جزو دهستان سنگان شهرستان زاهدان است (افشار سیستانی: ۳۹۵) و احتمالاً همان روستای یاد شده در متن می‌باشد.

۵۱. ده بالا امروزه روستای کوچکی با ۳۰ خانوار و ۱۱۲ نفر جمعیت است. این روستا جزو دهستان پشت کوه شهرستان خاش است (مرکز آمار ایران، همانجا).

۵۲. این نام که امروزه گزو تلفظ می‌شود به روستای بسیار کوچکی با ۳۰ خانوار و ۱۱۳ نفر جمعیت اطلاق می‌شود که جزو دهستان پشت کوه از توابع خاش است (همانجا).

۵۳. لادیز نام یکی از دهستانهای تابعه شهرستان زاهدان است با مساحتی برابر با ۲۴۲۷ کیلومتر مربع. این دهستان ۴۸ روستا دارد که ۴۶۴ خانوار و ۲۳۵۸ نفر جمعیت آن را تشکیل می‌دهد (افشار سیستانی: ۴۰۲ - ۴۰۰). آب دهستان از چشمه سارها، قنات و، رودخانه لادیز تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن را گندم، جو، ذرت، پنبه، و غلات تشکیل می‌دهد. لادیز به سبب دارا بودن محوطه باستانی بسیار مهمی از دوران سنگ در دنیای باستان‌شناسی معروف است (سید سجادی، ۱۳۶۷ (ب): ۵۹ - ۴۱).

۵۴. پژوهشگران زیادی طوایف و قبایل بلوچی را از جهات گوناگون مطالعه کرده‌اند که نتایج برخی از این مطالعات در زیر آمده است. ما در اینجا به ارائه دو فهرست شامل قبایل و طوایف بلوچی به نقل از دو نفر از اهالی منطقه اکتفا می‌کنیم. فهرست نخست از مجموعه مطالب گردآوری شده ایرج افشار سیستانی است. بنابراین نوشته (افشار سیستانی: ۲۳۹ - ۲۳۷)

مهمترین طوایف و قبایل ساکن در بلوچستان ایران عبارتند از: اربابی: بیشتر اینان در منطقه دزک و گروه‌های دیگری در سرحد و بمپور زندگی می‌کنند. اسمائیل زایی: این طایفه (۵۰۰ - ۴۰۰ خانواده) در سرزمین‌های غربی ریگیها زندگی می‌کنند و در مناطق بین دامنه‌های تپه‌های دهانه باغی، کوه ملک سیاه، و کوه‌های مرغک پراکنده‌اند. برخی بر این تصورند که این طایفه بیشتر تحت نفوذ سنجرانی‌ها هستند. تیره‌های کوچکتر وابسته به این طایفه عبارتند از: الله بخش زایی، بلوزایی، جمشیرزایی، و رادوزایی. گروه‌های کوچکتر دیگری نیز وجود دارند که در اصل جزو اسماعیل زاییها نیستند اما به سبب آنکه زمانی طولانی با آنان زندگی کرده‌اند خود را جزو اسماعیل زاییها می‌دانند. برخی از این تیره‌ها عبارتند از: گرگیچ، حسن زایی، شاهوزایی، تاتوزایی، و دامنی. گروه آخر خود به دوسته مشخص تقسیم می‌شود که عبارتند از یار احمدزایی که در بمپور و خاش هستند و گمشادزایی که مرکزشان گشت و جالق است. باران زهی: در اصل از افغانستان مهاجرت کرده‌اند و در مناطق جالق و دزک پراکنده‌اند. این طایفه به مرور رشد کرده جای طایفه نیرومند بزرگ زاده را در منطقه گرفته است. براهویی: براهویان در نزدیکی دجینگ زندگی می‌کنند و تحت نفوذ ریگیها هستند. بزرگ زاده: در اصل کردانی هستند که از بخارا به بلوچستان مهاجرت کرده‌اند و برای سده‌های مختلف دزک و مناطق اطراف را تحت تسلط خود داشته‌اند، هر چند امروزه دیگر دارای نیروی پیشین نیستند. بلوچ: نمی‌توان از آنان به صورت یک طایفه یا ایل مشخص نام برد. بلوچان خود بیشتر طایفه‌ها و قبایل بلوچستان را در بر می‌گیرند و در سرتاسر بلوچستان پراکنده‌اند. بلیده‌ای: اینان خود را کهنترین ساکنان بلوچستان قلمداد می‌کنند، اما امروزه به کلی قدرت خود را از دست داده در داخل طایفه‌های دیگر به ویژه شیر خان زایی جذب شده‌اند. بیشتر بلیده‌ایها در جاسک، قصر قند، و فئوج زندگی می‌کنند. تمیندانی: اینان در اصل فارس هستند و اکنون در کوه‌های تفتان زندگی می‌کنند. خاشی: گروه کوچکی از اهالی منطقه خاش هستند. ریگی: اینان در منطقه‌ای بین دامنه‌های شمال تفتان و رود هیرمند زندگی می‌کنند. ریگیها به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند. تاتو زاییها با جمعیتی برابر با ۶۰۰ خانوار دسته اصلی‌اند که در سرحد هستند و مرکز عمده‌شان لادیز است.

سعیدی: بیشتر افراد این طایفه کشاورزانی‌اند که در منطقه سرباز زندگی می‌کنند. برخی دیگر از گروه‌های وابسته به سعیدی‌های در راسک، فیروزآباد، باهو کلات، دشتیاری، پیشین، و نیکشهرند. شیرخان زایی نهروی: اینان در اصل از منطقه رودبار کرمانند که در حال حاضر در بمپور زندگی می‌کنند و بیشتر از دو سده این شهر تحت نفوذ آنان بوده است.

کرد: کردان گروه کوچکی هستند که در گوشه، خاش، و تمین پراکنده‌اند و در زمانهای گذشته منطقه سرحد را زیر نفوذ خود داشته‌اند.

گمشاد زهی: گمشاد زهی یا غمشاد زهیا به گروه‌های اصلی زیر تقسیم می‌شوند: عرضه‌زایی (گشت)، جهانگیرزایی، مزارزایی (سیب)، مرادزهی، محمدزایی، (گشت)، و گیسادزایی (جالق).

لاشار: لاشارها در جنوب بمپور، و بین پیپ و کوه‌های اهوران پراکنده‌اند.

میر بلورزایی: در اصل کردانی‌اند که در مناطق کوهستانی بلوچستان زندگی می‌کنند.

نارویی: ناروییان مرکب از ۴۰۰۰ - ۳۰۰۰ خانوارند که در اطراف زاهدان به سر می‌برند و به ۱۹ خانواده تقسیم می‌شوند.

نوشروانی: این طایفه در اصل بخشی از طایفه رند مستقر در بلوچستان پاکستان‌اند که بعدها به ایران مهاجرت کرده در اطراف کوهدک مستقر شده‌اند.

هاشم زهی: گروه کوچکی از شبانان و کشاورزان‌اند که در زمانهای پیشین همراه ریگیها زندگی می‌کرده‌اند.

یاراحمدزایی: (۳۵۰ - ۲۵۰ خانوار) به گروه‌های کوچکتر زیر تقسیم می‌شوند: میرغول زایی، محمد غول زایی، روشن زایی، شیرازایی و سهراب زایی. خانواده‌ها و تیره‌های کوچکتری نیز وجود دارند که در اصل جزو یار احمدزاییها نبوده‌اند، اما به آنها ملحق شده‌اند و عبارتند از: بوران زایی، جمشیرزایی، محمدزایی، و رحمان زایی.

سایر طوایف بلوچستان عبارتند از: بارک زایی، بامری، سردارزایی، مبارکی، شهنوازی، دهانی، نعمت‌اللهی، سادات، شیهکی، رند، رئیسی، شهدادزایی، جمال زهی، شیرانی، میر، دامنی، تیسسی، کنارکی، مجتشمی، کوچکی، بلکی، باشنده، عبداللهی، سجادی، کلکی، شکرزهی، صالح زهی، اسکانی، پرکی، زین‌الدینی، درزاده.

فهرست دوم شامل نام طوایف و قبایلی است که یکی از مطلعان محلی به نام آقای صالح زهی برای آقای ذبیح‌الله ناصح نویسنده کتاب بلوچستان (ناصح: ۶۷ - ۶۶) نقل کرده است.

بنابراین فهرست مهمترین قبایل بلوچستان ایران عبارتند از:

نام طایفه	تعداد خانوار	توضیح
بارک زایی	۱۰۰۰	سراوان، ایرانشهر، سرباز شیعه
بارمری	۱۰۰۰	شیعه
بزرگ‌زاده	۱۰۰۰	یا نعمت‌اللهی در داورپناه (دزک)، جالق کله‌گان
بلیده‌ای	۱۰۰۰	راسک، پیشین، باهو کلات قصرقند
دامنی	۵۰۰	دامن
در زایی	۲۰۰۰	بم پشت
دهانی	۱۰۰۰	هیدوج، کوه بلوچ
دهواری	۵۰۰۰	سوران، اسپیج، محمدی
ریگی	۱۰۰۰	زاهدان، خاش، لادیز
رئیزی	۶۰۰	جالق
سپاهی	۳۰۰۰	جالق، سرجو، زابلی (مگس) داورپناه (دزک)
سجادی	۳۰۰	بزمان
سردارزایی	۱۰۰۰	دشتیاری، باهو کلات، چاه بهار
سمال زهی	۱۰۰۰	معروف به شه بخش
سیاهانی	۱۰۰۰	کوه‌های سیاهان
شیرانی	۱۰۰۰	نیک شهر، فنوج، قصرقند بنت
عبداللهی	۲۰۰	
کلکلی	۳۰۰	
گمشاد زهی	۱۰۰۰	گشت، ناهوک، داور پناه
مبارکی	۱۰۰۰	اسپکه، سوران، اهوران
میر مردادزایی	۲۰۰۰	سیب، سوران، بخشان
نارویی	۲۰۰۰	نصرت آباد
نوشیروانی	۱۰۰۰	اسفندک، کوهک، کله‌گان
یارمحمدزایی	۱۰۰۰	همچنین معروف به یاراحمدزایی، در زاهدان، خاش و لادیز

جدول مقایسه‌ای زیر نشان دهنده طایفه‌ها و تیره‌های ساکن در استان است، چون برخی از آنان اهمیت کمتری دارند، نویسندگان آنها را یادآور نشده‌اند و برخی از آنان نیز در خارج از محدوده استانی ساکنند.

<u>افشار</u>	<u>ناصح</u>	<u>فیلد</u>	<u>سایکس</u>	<u>اعتماد السلطنه</u>	<u>نام طایفه، تیره</u>
			*		آکازهی
*		*			اربابی
*		*	*	*	اسکانی
*	سماں زهی	*			اسماعیل زایی
*					الله بخش زایی
*		برانزایی		*	باران زهی
*	*				بارک زهی
*					باشنده
*	*			*	بامری
				*	بخشانی
*		*			براهویی
				*	برهان زهی
*	*	*		*	بزرگ‌زاده
			*		بزنجو
				*	بلکی
*	*	*		*	بلوچ
		*			بلوچ لشری (لاشار)
*		*			بلوزایی
*		*	*		بوران زایی
*	*	بولدی			بلیده‌ای
			*		بند
				*	بیمار زهی
*					پرکی
*		*			تاتوزایی
				*	ترکی
*		*			تمیندانی
				*	تمینی

<u>نام طایفه، تیره</u>	<u>اعتماد السلطنه</u>	<u>سایکس</u>	<u>فیلد</u>	<u>ناصح</u>	<u>افشار</u>
توخی			*		
تیزی				*	*
جدگال		*	*		
جمال زهی				*	*
جمشید زهی	*				
جمشیر زهی			*	*	*
جهانشاه زهی	*				
جهانگیرزایی			*	*	*
چالی زهی	*				
حسن زایی			*		
حوت	*	*		*	*
خاشی	*		*	*	*
خمیر			*		
دادخدازایی			*		
دامنی	*		دمانی	*	*
درزاده	*	*	درازایی	*	*
دهانی				*	*
دهداری	*			*	
دهقان	*				
رادوزایی					*
رحمانزایی		*			*
رند		*			
روشنزایی			*		*
رهمزایی (رحم؟)				*	
؟			*		*
رئیزی				*	
زرکاری			*		

<u>نام طایفه، تیره</u>	<u>اعتماد السلطنه</u>	<u>سایکس</u>	<u>فیلد</u>	<u>ناصح</u>	<u>افشار</u>
زرک‌زایی			*		
زین‌الدینی	*				*
سابقی	*				
سادات	*				*
سالارزهی	*				
سارونی			*		
سپاهی	*			*	
سجادی					*
سدو زهی		*			
سربندی			*		
سردار زهی	*			*	*
سعدی زهی	*				*
سعیدی				*	
سمال زهی			*		*
سنجرائی		*			
سنگر	*				
سوری زهی	*				
سهراب زایی	*		*		*
سیاهانی				*	
شالی‌بر	*				
شاهرگی				*	
شاهزاده		*			
شاهو زایی			*		*
شیک			*		*
شکر زهی					*
شمه‌دان	*				
شهدادزایی					*

<u>نام طایفه، تیره</u>	<u>اعتماد السلطنه</u>	<u>سایکس</u>	<u>فیلد</u>	<u>ناصح</u>	<u>افشار</u>
شهرکی					*
شهنوازی			*		*
شیرزایی				*	*
شیرانی				*	*
شیرخانزایی			*		*
صالح زهی			*		
صیاد			*		
عبداللهی				*	*
عرضه زایی			*		*
فاراسیون			*		
فقیر زایی			*		
فنوج	*				
کیچکی		*			
کدخدا	*				
کرد			*		*
کرم زهی	*		*		
کفاش	*				
کلشئی زاده (کلتی؟)	*	*			
کلکی	*			*	*
کلمکی		*			
کمرزایی			*		
کنارکی					*
کوچکی			*		*
کوکو	*				
گرگیج		گورکج	*		*
گرگیه			*		
گمشاد زهی			*	*	*

<u>افشار</u>	<u>ناصر</u>	<u>فیلد</u>	<u>سایکس</u>	<u>اعتماد السلطنه</u>	<u>نام طایفه، تیره</u>
				*	(غمشاد زهی)
				*	گوشه
*		*		*	گیساد زایی
				*	لادزی
			*		لری
*					لاشار
			*		لوئی
				*	ماروی
				*	ماشکیدی
*	*				مبارکی
*					محتشمی
*		*			محمدزایی
*		*			محمد غول‌زایی
*	*	*		*	مراد زهی
		*			مزار زایی
			*		مد (مید)
		*			مکاکی
				*	ملا
			*		ملک
		*			مورایی
*					میر
				*	میر بلوچ‌زهی
*		*			میر بلوزایی
		*			میر عرب
*		*			میر غول‌زایی
*					نارویی
*					نعمت‌اللہی

نام طایفه، تیره	اعتماد السلطنه	سایکس	فیلد	ناصح	افشار
نوشروانی		*	*	*	*
نهرویی		*			
ورادو زایی			*		
وردلی		*			
هادی زایی			*		
هاشم‌زهی			*		*
هراتی			*		
باغی‌زایی			*		
یاراحمدزایی	*		*	*	*

چنانکه دیده می‌شود جدول بالا نیز کامل نیست و اختلافاتی در مورد اهمیت و تعداد خانوارهای ساکن در بین نویسندگان دیده می‌شود. به نظر می‌آید که برای داشتن یک فهرست دقیق با تفکیک طایفه، تیره، و خانواده اهالی بلوچستان باید از مطلعان محلی و همچنین رؤسای طوایف و قبایل و کتابهای تاریخی مدد جست تا بتوان فهرست دقیقتری از قبایل بلوچی و غیر بلوچی ساکن در استان تهیه کرد. مسئله دیگر آن که، برخی از نویسندگان و پژوهشگران غیر بومی (مانند نویسنده این سطور) می‌توانند به صورت بالقوه در املا و نوشتن نامهای بلوچی و بومی اشتباهاتی بکنند از این نظر تنها می‌توانند به نوشته‌های پژوهشگران محلی تکیه کنند. برخی از نامها به شکلهای مختلفی ضبط شده‌اند (مد و مید، لوتی، لتی، لوطی و مانند آن). هر چند تشخیص و تطبیق برخی از این نامها ساده است، در موارد دیگر می‌توان به سادگی اشتباه کرد. به نظر نویسنده این سطور بر پژوهندگان بومی سیستان و بلوچستان است که این نامها را با حروف فارسی و حتی الامکان با حروف لاتین آوانویسی کنند تا از تخلیط و اشتباه جلوگیری شود.

در هر حال، در مورد طوایف و قبایل و تیره‌ها و از نظر کلی‌تر زندگی گردندگان [اصطلاح گردنده را نویسنده این سطور از نویسنده گمنام حدودالعالم؛ ۸۶ در مقابل اصطلاحات شبانی گری، زندگی کولی‌وار، نومدیسم فرنگی به وام گرفته است] در ایران از نظر کلی و در مورد بلوچستان به طور اخص پژوهشهای زیادی صورت گرفته است که ما در اینجا به اهم آنان اشاره می‌کنیم. در این باره و در میان نویسندگان فارسی زبان اشاره می‌شود به کارهای: امان‌اللهی، ۱۳۶۰؛ فیروزان، ۱۳۶۲؛ صابری، ۱۳۳۳: ۱۲ - ۳؛ صفی‌نژاد، ۱۳۶۷: ۵۶ - ۵؛ قایم‌مقامی،

۱۳۴۵: ۹۴ - ۸۹؛ مرکز عشایری ایران، ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱؛ آبکاری، ۱۳۶۳؛ سازمان برنامه - مرکز پژوهش، ۱۳۵۴؛ وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۴۸: ۲۵۹؛ امین، ۱۳۵۴.
 برای گردندگان منطقه تفتان نگاه کنید به: سهامی، ۱۳۵۴: ۳۴ - ۲۷؛ عابدزاده، ۱۳۵۵.
 برای طایفه مبارکی نگاه کنید به کار گروهی: اکبری و دانشور و مظفری و اسدیان، ۱۳۵۵ (الف): ۳۶۰ و (ب): ۲۹۷.

برای گمشاد زهی نگاه کنید به: امین، ۱۳۵۳.
 برای گردندگان سراوان نگاه کنید به: جانب اللهی، ۱۳۶۷: ۱۴۸ - ۱۲۲.
 برای قوم جت (زط) نگاه کنید به: طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۶۷ - ۱۶۳.
 در نوشته‌های غربیان نیز چنانکه گفته شد کتاب شناسی مفصلی در مورد طوایف بلوچستان وجود دارد و می‌توان از جمله اشاره کرد به:

Spooner, 1975 ; Salzman, 1971:185 - 197; id., 1972:60 - 69; id., 1973:428 - 439; Sunderland, 1975: 611 - 683.

فهرست نسبتاً جامع و کاملی از قبایل و طوایف بلوچی مستقر در پاکستان را می‌توان در پژوهش بهادر خان دید: Bahadur Khan, 1986:31 - 47.
 فهرست نسبتاً طولانی برای طوایف مستقر در سیستان را بدیل رخشانی [رخشانی (بیستا): ۲۱۶] تهیه کرده است، اما به نظر می‌آید که این فهرست شامل خانواده‌های بسیار کوچک نیز شده باشد.

برای گردندگان سیستانی همچنین نگاه کنید به: جانب اللهی، ۱۳۶۲: ۱۷۵ - ۱۱۹.
 برای طوایف سرگلزایی و بارک‌زایی سیستان نگاه کنید به: ایرج افشار سیستانی، ۱۳۶۶ (الف): ۴۲۳ - ۴۱۸ و ۱۳۶۶ (ب): ۱۲۸.

برای طایفه نارویی نگاه کنید به: Pierpaolo Faggi, 1975.
 ۵۵. یک فهرست نسبتاً طولانی از گیاهان و سبزیهای محلی که مصرف غذایی یا دارویی دارند در بلوچستان وجود دارد. حدود ۲۳ نوع از این گیاهان و سبزیها مصرف غذایی دارند (عسگری: ۱۹). شناخته شده ترین این گیاهان عبارتند از: سمسور، الارنگ، پیوالک، زنبول، کلپوره، در مشوک، پوتروک، دهلک، راب، موردانه، مور، ایشرک گلدار، هنگ، ریواس، آویشن، کاکوتی، خاکشی (کازمیه: ۱۷۷) و سودک سک (ناصح: ۴۴).

۵۶. از نقطه نظر باستان شناسی منطقه سیستان و بلوچستان ایران هنوز به خوبی شناخته نشده است و جز چند کاوش علمی که در سالهای گذشته در این منطقه وسیع و غنی صورت

گرفته کار اساسی و عمده‌ای در آن انجام نگرفته است. برای اطلاع کلی از وضعیت باستان‌شناسی منطقه بلوچستان نگاه کنید به گفتار سوم حاضر و برای اطلاع از وضعیت بناها و آثار باستانی سواحل مکران و دریای عمان نگاه کنید به: اقتداری، ۱۳۴۸؛ شاملو، ۱۳۵۱: ۱۲۸-۱۲۴؛ بهنام، ۱۳۴۷: ۱۳-۸ و ۱۳۵۲ و ۱۳۶۵: ۷۷-۵۱ و ۱۳۶۷ (الف): ۵۵-۴۱ و (ب): ۵۹-۴۲ و ۱۳۷۰: ۵۱-۳۸.

در کشورهای غربی کتاب‌شناسی مفصلی در مورد باستان‌شناسی سیستان و بلوچستان وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

M.A.Stein, 1929; 1931; 1937; pliggot; 1950.

اطلاعات بسیار جدیدتر موجود را می‌توان در منابع زیر دید:

Shaffer, 1974: 224 - 235; id., 1978; id., 1985: 63 - 111; Toal, 1982 b: 32 - 46.

برای یک کتاب‌شناسی نسبتاً جامع نگاه کنید به پانوشتهای گفتار سوم.

۵۷. دزک نام اصلی و قدیمی داورپناه است. این قصبه کوچک در زمانهای بسیار قدیمتر نیز برای جغرافیدانان شناخته شده بود و از جمله نویسنده گمنام حدودالعالم نیز به آن اشاره دارد (حدودالعالم: ۱۲۵). دزک امروزه روستای نسبتاً بزرگی است که جزو دهستان حومه شهرستان سراوان است. وجود یک تپه صخره‌ای به نام کوه مهرگان در دزدک سبب آن است که اهالی دزک بر این باور باشند که ساکنان قدیمی این روستا زردشتی بوده‌اند و در برخی از روزهای سال در روی صخره مهرگان برای ستایش اهورا مزدا آتش روشن می‌کردند. در دامنه‌های این صخره آثار بناها و ساختمانهای قدیمی به طول ۴ کیلومتر (?) پراکنده است. محوطه باستانی دیگری (پیش از تاریخ؟) به نام قلعه روباهک در دزک وجود دارد. امروزه آب دزک از کاریز تأمین می‌شود (یغمائی: ۱۱۵). داورپناه دارای ۳۴۳ خانوار و ۱۶۳۴ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۴۱۹).

۵۸. کلات زنگیان امروزه واحه بسیار کوچکی با سه خانوار و ده نفر جمعیت است. این روستای کوچک جزو دهستان بنت از توابع ایرانشهر به شمار می‌رود (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸).

روستای بزرگتری به همین نام در بلوچستان وجود دارد که بخشی از دهستان حومه شهرستان سراوان است. در این روستا ۲۵۱ خانوار برابر با ۱۰۸۱ نفر زندگی می‌کنند (افشار سیستانی، همانجا). این روستایی است که در متن به آن اشاره شده است.

۵۹. چندین روستا در بلوچستان با نام دشتوک یا دشتک شناخته می‌شوند. دشتک بالا و دشتک پایین به ترتیب دارای ۳ خانوار و ۲۱ نفر جمعیت و ۴ خانوار و ۲۴ نفر جمعیت هستند. این دو دشتک پاره‌ای از دهستان ایرافشان سراوانند (مرکز آمار ایران، پیشین). در شهرستان

سراوان و در دهستان سیب و سوران دشتک دیگری با ۳۶ خانوار و ۱۳۹ نفر جمعیت وجود دارد (افشار سیستانی: ۴۲۳). دشتک متن به نظر می‌آید که مطابق روستای دیگری با همین نام از دهستان حومه شهرستان سراوان باشد که دارای ۱۶۵ خانوار و ۸۰۷ نفر جمعیت است (همان: ۴۱۹).

۶۰. نام پاکان در متون در دسترس دیده نشده است، اما روستایی به نام پرکان یا پارکان با ۵۱ خانوار و ۲۶۱ نفر جمعیت در دهستان بم پشت شهرستان سراوان وجود دارد (همان: ۴۱۴). پرکان دیگری نیز در دهستان حومه همان شهرستان وجود دارد با ۹۸ خانوار و ۴۱۶ نفر جمعیت (همان: ۴۱۹).

۶۱. شصتان (شستان) و سرجویه امروزه جزو و داخل شهرستان سراوانند. سراوان در حقیقت از دو روستای بزرگ شصتان یا شصتون و بخشان ترکیب شده است. نام اصلی سراوان سر آب یا سر آبان بوده است و به همین سبب امکان دارد که سرجویه بعدها به سرآب تبدیل شده باشد (عسگری: ۲۶). (نگاه کنید به پایین و یادداشت شماره ۶۲).

۶۲. سراوان یکی از حاصلخیزترین شهرستانهای سیستان و بلوچستان است. آب و هوای آن غیر از تابستان نسبتاً معتدل است. آب این شهرستان از رودخانه ما شکل یا ماشکید تأمین می‌شود که از کوه‌های پیر سر زابلی (مگس) سرچشمه می‌گیرد و پس از گذر از سراوان وارد پاکستان می‌شود (یغمایی: ۱۰۸). ما شکل دو شعبه دارد به نامهای دو رنگ رود و سهرآب رود (ناصر: ۷۷ - ۱۷۵). سراوان از شمال، شرق، و جنوب شرقی به پاکستان محدود می‌شود و حدود غربی آن ایرانشهر و شمال غربی آن خاش است (یغمایی: همانجا).

۶۳. هوشک نام روستایی با ۱۴۹ خانوار و ۷۴۱ نفر جمعیت است که جزو دهستان حومه شهرستان سراوان است. (افشار سیستانی: ۴۲۰).

۶۴. بم پشت نام دهستان بزرگی (۵۸۹۴ کیلومتر مربع) از شهرستان سراوان است. بم پشت از جنوب و شرق به پاکستان، از غرب به هیدوج، و از شمال به اسفندک و کله‌کان و حومه محدود می‌شود (یغمایی: ۱۱۴). در هفتاد روستای دهستان بم پشت ۱۱۸۳ خانوار و ۴۷۵۲ نفر جمعیت زندگی می‌کنند (افشار سیستانی: ۴۱۶ - ۴۱۴) و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارت است از جو، ذرت، گندم، و خرما (یغمایی، همانجا). سلسله کوهی در منطقه به همین نام وجود دارد. عمده‌ترین روستاهای بم پشت عبارتند از ازکشتکان با ۹۸ خانوار و ۴۲۴ نفر جمعیت و گورایی با ۱۱۱ خانوار ۳۸۲ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۱۵).

۶۵. نوداغ یا ناهوک امروزه به نام قلعه ناهوک معروف است. این روستای بسیار کوچک ۶

خانوار و ۲۲ نفر جمعیت دارد و بخشی از دهستان جالق سراوان است (همانجا: ۴۱۸).
 ۶۶. هوتک نام روستایی از دهستان حومه شهرستان سراوان است. این روستا دارای ۸ خانوار و ۳۳۴ نفر جمعیت است (همانجا: ۴۲۰).

۶۷. تاکان یا درکوشک. نام درکوشک در منابع در دسترس دیده نشده است. هر چند که نام تاکان نیز در منابع یافت نشده است، اما روستاهایی با نامی شبیه به آن وجود دارند. از جمله ناگان (این احتمال نیز وجود دارد که تکان اشتباه املائی برای ناگان و غیره باشد) با ۲۴ خانوار و ۵۹ نفر جمعیت جزو دهستان چانف ایران شهر (مرکز آمار ایران، همانجا). ناگان دیگر دارای ۴۳ خانوار و ۲۰۹ نفر جمعیت است و بخشی از دهستان حومه سراوان به شمار می‌رود (افشار سیستانی: ۴۲۱). به احتمال بسیار زیاد این ناگان دومی همان تاکان متن باشد.

۶۸. کپورکان نام روستایی با ۵۲ خانوار و ۱۹۲ نفر جمعیت است که بخشی از دهستان حومه سراوان می‌باشد (مرکز آمار ایران ۷ پیشین). کپورگان یا در حقیقت کلیپورکان به خاطر تولید ظروف و اشیای سفالی در صنایع دستی ایران معروف است و این هنر تنها منبع درآمد اهالی آن نیز می‌باشد (عسگری: ۱۴۴). برای اطلاع از وضعیت سفالگری در این روستا نگاه کنید.

به: نشریه مرکز صنایع دستی ایران، ۱۳۵۳ و نیز بنیاد، ۱۳۶۱: ۴۲ - ۳۹ و ۵۷.
 ۶۹. دهک نام روستایی از دهستان حومه سراوان است با ۱۴۰ خانوار و ۶۱۸ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۱۹).

۷۰. اسفند، یا اسفندک نام دهستانی از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان از شمال به پاکستان، از جنوب به بم پشت، از مشرق به کوهک، و از غرب به کله‌گان محدود است (یغمایی: ۱۱۴). در مساحت ۵۹۶ کیلومتر مربع دهستان اسفندک ۳۱۵ خانوار و ۱۲۱۳ نفر جمعیت در ده روستا زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹). بزرگترین روستای دهستان، روستایی به همین نام با ۹ خانوار و ۵۱۶ نفر جمعیت است و روستاهای کنار بست (۶۰ خانوار، ۳۰۵ نفر جمعیت) و مورت (۵۵ خانوار و ۲۰۲ نفر جمعیت) به دنبال آن می‌آیند (افشار سیستانی: ۴۱۱). محصولات دهستان عبارتند از: گندم، ذرت، جو، و خرما (یغمایی، همانجا).

۷۱. کوهک نام دهستان کوچکی از توابع شهرستان سراوان است. در ۴۰۰ کیلومتر مربع مساحت این دهستان و در ۱۵ روستای آن ۲۳۵ خانوار و ۹۸۸ نفر جمعیت زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، پیشین). نوک جوب با ۵۵ خانوار و ۲۰۷ نفر جمعیت بزرگترین روستای این دهستان است و پس از آن روستای شه جوب با ۵۰ خانوار و ۲۴۰ نفر جمعیت از دیگر روستاهای بزرگ این دهستان به شمار می‌آید. کوهک خود نام روستای کوچکی با ۳۴ خانوار و ۱۵۱ نفر جمعیت نیز

می‌باشد (افشار سیستانی: ۴۲۷). نام این روستا نخستین بار در حدود سده چهارم دیده می‌شود، زمانی که محل قبر ابوالبراهیم سامانی و غزنویان بوده است (وزیری، ۱۲۹۱ (ب): ۳۳). در دوران قاجاریان نیز این دهستان مرکز نبرد و جنگهای دولت ایران با برخی از سرکشان محلی بوده است. ۷۲. در دوران قاجاریان دو نفر با عنوان وکیل‌الملک شناخته شده بودند. وکیل‌الملک اول محمد اسماعیل خان نوری حکمران کرمان و بلوچستان (۱۲۸۴ - ۱۲۷۷ - ۱۸۶۷ - ۱۸۶۰) پسر او مرتضی قلی‌خان سرتیپ یا وکیل‌الملک دوم که در بین سالهای ۱۸۷۸ - ۱۸۶۸ / ۱۲۵۹-۱۲۸۶ حکمران همان منطقه بوده است. وکیل‌الملک دوم چندین بار به داخله بلوچستان هجوم برد و بالاخره کوهک را تسخیر کرد (همان: ۸۱۴ - ۸۰۷).

۷۳. چنانکه گفته شد در دوران قاجار وکیل‌الملک دوم زمانی که حکمران کرمان و بلوچستان بود موفق به تسخیر قلعه کوهک شد (همان: ۸۱۱). کوهک بار دیگر به دست ابراهیم خان بمی، که همیشه و به درستی به نیت انگلیسیها در آن منطقه از ایران با نظر نامساعد نگاه می‌کرد، تحت تسلط حکمران کرمان و بلوچستان درآمد. ابراهیم خان بمی که حکمیت گلداسمیت را پذیرفته بود و با سوءظن به آن می‌نگریست بلافاصله پس از اینکه آنها منطقه را ترک کردند آنجا را تسخیر کرد (وزیری، ۱۲۹۱ (الف)، یادداشت شماره ۲۲۴). در مورد کوهک و وضعیت اقتصادی و اجتماعی آن همچنین نگاه کنید به: Salzman, 1978:125 - 140

۷۴. جالق نام یکی از کهنترین و مهمترین بخشهای بلوچستان ایران است. در زمانهای گذشته سالها جالق یکی از مراکز حکومتی خاندانهای حاکم محلی نیز به شمار می‌رفته است. نام جالق به شکلهای گوناگون یاد شده است: جالق، زالق، ژالق، و جالقان (از آنجا که دو جالق کهنه و نو وجود داشته است شکلهای جمع زالقان و ژالقان نیز رایج بوده است) (تاریخ سیستان: ۸۰ زیرنویس شماره ۶). برخی بر این باورند که زالق به دست زال پدر رستم دستان که بانی شهر زرنگ بوده ساخته شده است. در زمان تازیان زالق بدون جنگ تسلیم ربیع بن زیاد حارثی شد (گردیزی: ۱۵۴) و امروزه در منطقه جالق باقی مانده های شهر دوران سلجوقی جالق نیز وجود دارد (یغمایی: ۱۱۴).

نام جدیدتر خوشاب که در سالهای اخیر جانشین نام باستانی جالق شده است، امروزه به دهستانی از توابع سراوان اطلاق می‌شود. این دهستان از شمال و مشرق به پاکستان، از جنوب به کله‌گان، و از مغرب به دهستان حومه و ناهوک محدود است. دهستان جالق در دشتی پست و بین نخلستانها واقع شده است و آب آنان از کاریز تأمین می‌شود. جالق دارای آب و هوای گرمی است و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از: گندم، جو، ذرت و در برخی از روستاها انجیر و

انار نیز به دست می‌آید (همان: ۱۱۵ - ۱۱۴).

تعداد ۲۰۲۵ خانوار برابر با ۸۸۰۳ نفر جمعیت دهستان در ۴۰ روستا در مساحتی بالغ بر ۱۵۶۸ کیلومتر مربع ساکنند (مرکز آمار ایران، پیشین). بزرگترین روستاهای دهستان به ترتیب عبارتند از: کوشکک با ۱۶۸ خانواده و ۷۲۳ نفر جمعیت، کوپک با ۱۵۴ خانواده و ۶۴۵ نفر جمعیت، قلعه داد محمد با ۱۳۲ خانواده و ۵۸۱ نفر جمعیت، سرکوه با ۱۱۱ خانواده و ۵۴۷ نفر جمعیت، و جالق با ۱۲۴ خانواده و ۵۳۶ نفر جمعیت (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸).

۷۵. کله‌کان یا کله‌گان دهستان دیگری از سراوان است. این دهستان در جنوب جالق و مشرق سراوان واقع است (یغمایی: ۱۱۶). دهستان کله‌گان دارای مساحتی برابر با ۸۲۲ کیلومتر مربع است و در ۱۷ روستای آن ۶۲۵ خانوار و ۲۴۵۴ نفر جمعیت زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، همان). بزرگترین روستای این دهستان روستای سردک است با ۹۷ خانوار و ۳۵۱ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۲۵). محصولات عمده کشاورزی دهستان عبارتند از حبوبات، برنج، جو، ذرت، گندم، و خرما. آب آن از کاریزها تأمین می‌شود (یغمایی: همانجا).

۷۶. سیب. و سوران نام دهستانی از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان مساحتی بالغ بر ۱۵۴۷ کیلومتر مربع دارد که شامل ۵۸ روستا، ۱۲۱۹ خانوار و ۹۳۸۷ نفر جمعیت می‌باشد (مرکز آمار ایران، همان). بزرگترین و پر جمعیت‌ترین روستا، دهستان سوران است با ۳۸۴ خانوار و ۱۷۰۱ نفر جمعیت و پس از آن سیب با ۲۱۱ خانوار و ۸۹۰ نفر جمعیت و سپس کهن ملک با ۱۲۴ خانوار و ۵۷۱ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۲۳). روستای سیب در کنار یکی از شاخه‌های رودخانه ما شکل به نام هنگ قرار گرفته است و به سبب داشتن قلعه‌ای مستحکم در بلوچستان معروف است (وزیری، ۱۲۹۱ (ب): ۸۰۴ - ۸۰۳ یادداشت شماره ۵۳). مهمترین محصولات کشاورزی سیب و سوران عبارتند از: جو، ذرت، گندم، و خرما و در برخی از روستاهای دهستان انگور و انار (یغمایی، همانجا).

۷۷. نام لوکی در منابع قابل دسترس دیده نشد.

۷۸. قنات ملک یا کهن ملک روستایی است با ۱۲۴ خانوار و ۵۷۱ نفر جمعیت که بخشی از دهستان سیب و سوران به شمار می‌رود (افشار سیستانی، همانجا).

۷۹. پسکوه نام دهستان دیگری از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان دارای ۳۲۹۱ کیلومتر مربع مساحت، ۶۷۵ خانوار و ۲۶۱۷ نفر جمعیت است (همان: ۴۱۷ - ۴۱۶). بزرگترین روستاهای پس کوه به ترتیب عبارتند از: سرشوره با ۱۱۰ خانوار و ۴۲۴ نفر جمعیت و مهترآباد با ۱۰۷ خانوار و ۴۳۱ نفر جمعیت. پسکوه همچنین نام روستایی با ۷۰ خانوار و ۲۱۷ نفر

جمعیت متعلق به همین دهستان است (همانجا). محصولات عمده کشاورزی این دهستان عبارتند از: ذرت، گندم، و جو و در برخی از روستاهای این دهستان انار و خرما نیز به عمل می‌آید (یغمایی: ۱۱۴).

۸۰. گشت نام دهستان دیگری از شهرستان سراوان است که در بین دو دهستان ناهوک و پسکوه واقع شده است (همان: ۱۱۶). این دهستان دارای ۱۰۶۲ کیلومتر مربع است و ۶۷۷ خانوار و ۲۸۴۷ نفر جمعیت آن در ۲۰ روستا پراکنده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). بزرگترین و پرجمعیت‌ترین روستای این دهستان دهکده گشت است با ۴۰۹ خانوار و ۱۷۸۴ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۲۸). آب دهستان گشت از کاریز تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از: گندم و خرما. تعدادی از گورهای متعلق به دوران پیش از اسلام در این دهستان گزارش شده‌اند (یغمایی: ۱۱۶).

۸۱. کند یا کنت نیز دهستان دیگری از دهستانهای تابعه شهرستان سراوان است. این دهستان بین زابلی (مگس)، سوران، هیدوج، آشار، و ایرانشهر واقع شده است (همانجا). کند مساحتی برابر با ۹۶۷ کیلومتر مربع دارد و ۶۸۷ خانوار برابر با ۲۹۶۷ نفر جمعیت آن در ۲۶ روستا پراکنده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). بزرگترین روستای دهستان روستایی با همان نام با ۱۰۴ خانوار و ۴۸۵ نفر جمعیت است و پس از آن به ترتیب روستاهای مولتان با ۱۰۵ خانوار و ۴۱۲ نفر جمعیت و روستای زیارت با ۸۴ خانوار و ۴۱۱ نفر جمعیت قرار دارند (افشار سیستانی: ۴۲۷ - ۴۲۶). آب این دهستان از چشمه‌سارها و کاریز تأمین می‌شود و مهمترین محصولات آن را ذرت، گندم، خرما، انگور، و انار تشکیل می‌دهد (یغمایی، همانجا).

۸۲. مولتان نام روستایی از دهستان کند (نگاه کنید به بالا، شماره ۸۲) است با ۱۰۵ خانوار و ۴۱۲ نفر جمعیت.

۸۳. هیدوج یا هیدوچ نیز نام دهستان دیگری از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان از شمال به سوران و حومه، از مشرق به بم پشت، از جنوب به ایرافشان، و از مغرب به کنت محدود است (همان: ۱۱۷ - ۱۱۶). هیدوج دارای مساحتی برابر با ۳۴۵۷ کیلومتر مربع است و ۱۰۷۸ خانوار با ۴۳۳۷ نفر جمعیت آن در ۷۰ روستا زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). بزرگترین روستاهای دهستان به ترتیب عبارتند از هیدوج با ۱۴۳ خانوار و ۵۵۰ نفر جمعیت و تند و با ۸۱ خانوار و ۳۵۶ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۳۰ - ۴۲۹). بخش مهمی از آب دهستان از کاریز و باقی آن از چشمه سارها تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از جو، ذرت، گندم، خرما، و توتون (یغمایی: همانجا).

۸۴. ایرافشان نیز نام دهستانی از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان دارای ۲۱۵۹ کیلومتر مربع مساحت است که ۹۱۹ خانوار برابر با ۳۸۱۹ نفر جمعیت آن در ۵۶ روستا زندگی می‌کنند. بزرگترین روستاهای دهستان به ترتیب عبارتند از ایرافشان با ۹۲ خانوار و ۴۳۷ نفر جمعیت و گزائوز با ۶۴ خانوار و ۳۳۱ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۴۱۳).

۸۵. نام افشان در لیست روستاهای ایرافشان ذکر نشده است و احتمال زیاد دارد که منظور از افشان همان روستای ایرافشان باشد (نگاه کنید به بالا شماره ۸۴).

۸۶. آشار نام دهستانی از توابع شهرستان سراوان است. این دهستان دارای ۲۹ روستا، ۸۹۸ خانوار و ۳۸۱۰ نفر جمعیت است. وسیعترین روستاهای این دهستان دهکده آشار است با ۲۵۴ خانوار و ۱۰۶۴ نفر جمعیت (همانجا).

۸۷. مگس، مگس یا زابلی نام یکی دیگر از دهستانهای قدیمی (مستوفی قزوینی: ۲۶۲) تابع شهرستان سراوان است. این دهستان از شمال به پسکوه، از مشرق به سوران، از جنوب به کند، و از مغرب به ایرانشهر محدود می‌شود (یغمایی: ۱۱۶). زابلی یا مگس دارای مساحتی برابر با ۲۵۰۶ کیلومتر مربع است. در ۶۰ روستای این دهستان ۱۸۷۷ خانوار و ۷۵۹۹ نفر جمعیت زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). مگس دارای آب و هوایی نسبتاً معتدل است و بیشتر ساکنان آن را ناخدازایی، چهارزایی و عبدالزایی‌ها تشکیل می‌دهند (یغمایی: ۱۱۵).

۸۸. کوران نام یکی از روستاهای دهستان زابلی (مگس) است. این روستا دارای ۱۴۲ خانوار و ۵۷۹ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۴۲۱). دو روستای دیگر به همین نام (کوران علیا و کوران سفلی) در دهستان دامن از توابع شهرستان ایرانشهر وجود دارند به ترتیب با ۵۶ خانوار و ۲۲۰ نفر جمعیت و ۷۵ خانوار و ۳۷۰ نفر جمعیت (همانجا).

۸۹. شارک نام روستای کوچکی از دهستان قصر قند از توابع شهرستان چاه‌بهار است. این روستا دارای ۱۴۵ خانوار و ۵۴۱ نفر جمعیت است (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸).

۹۰. نام کهمکار در منابع در دسترس دیده نشد.

۹۱. این نام به این صورت در منابع قابل دسترس دیده نشد، اما روستای بسیار کوچکی به نام چدرگ با ۶ خانوار و ۱۶ نفر جمعیت در میان نام روستاهای دهستان بنت از توابع ایرانشهر وجود دارد (افشار سیستانی: ۳۰۴). محتمل است که روستای مورد اشاره در متن همان روستای چگرد (۵۱ خانوار و ۱۱۲ نفر جمعیت) (همان: ۴۲۰) از توابع دهستان مگس باشد.

۹۲. سرباز نام دهستان و بخشی از توابع شهرستان ایرانشهر است. این دهستان از شمال به

ابتر و حومه، از مشرق به نسکند و مینان، از جنوب به پارود، و از مغرب به چانف محدود می‌شود (یغمایی: ۹۶). سرباز دارای مساحتی برابر با ۲۳۸۸ کیلومتر مربع است که ۱۸۲۳ خانوار برابر با ۷۹۹۹ نفر جمعیت آن در ۶۹ روستای آن ساکن‌اند. بزرگترین و پرجمعیت‌ترین روستاهای این دهستان به ترتیب کچدر (۱۴۰ خانوار، ۶۳۸ نفر جمعیت)، کوه میتک (۹۹ خانوار و ۵۱۴ نفر جمعیت)، و سرباز با ۸۷ خانوار و ۴۰۱ نفر جمعیت‌اند (افشار سیستانی: ۳۲۷ - ۳۲۶). بیشتر روستاهای این دهستان در روی تراس رودخانه سرباز و در طول دامنه‌های کوهستانی قرار دارند و آب اکثر آنها از رودخانه سرباز و باقی آنان از آب چشمه‌سارها تأمین می‌شود. آب و هوای سرباز بسیار گرم است و در فصول بارانی دم بسیار دارد. درجه حرارت در سرباز در طی فصل تابستان به ۴۷ درجه سانتیگراد می‌رسد و این درجه حرارت طی شبها تا ۳۸ درجه پایین می‌آید. رودخانه سرباز از کوههای شمالی این دهستان سرچشمه می‌گیرد و در طی مسیر خود پس از عبور از مناطق سرباز و باهو کلات به خلیج گواتر می‌ریزد. این رودخانه در بخشی از مسیر خود در زیر شنها پنهان می‌شود و در بقیه طول راه در روی بستری شنی جریان دارد.

در سرباز مرتع و بیشه وجود ندارد و بیشتر ساکنان آن کشاورز هستند. محصولات مهم کشاورزی سرباز عبارتند از باقلا، برنج، گندم، خرما، و در برخی از روستاهای آن انگور، انار، و مرکبات نیز به عمل می‌آید (یغمایی: ۹۷ - ۹۶)

۹۳. نسکند نام دهستان دیگری از توابع شهرستان ایرانشهر است. این دهستان در شمال مینان و مشرق سرباز است (همانجا: ۹۸). نسکند دارای مساحتی برابر با ۸۰۸ کیلومتر مربع است که ۴۰ روستا در آن واقع شده است. ۸۹۸ خانوار و ۴۰۸۶ نفر جمعیت دارد. وسیعترین و بزرگترین روستاهای این دهستان عبارتند از پیر، کوش، و سرد آب به ترتیب با ۸۸ خانوار، ۴۰۶ نفر جمعیت، ۸۸ خانوار و ۳۸۹ نفر جمعیت، و ۷۶۷ خانوار و ۳۱۵ نفر جمعیت. نسکند نام روستای کوچکی با ۴۹ خانوار و ۲۳۱ نفر جمعیت از همین دهستان نیز می‌باشد (افشار سیستانی: ۳۴۱ - ۳۳۹). کلیه روستاهای این دهستان در کوهستان واقع شده است و آب کلیه روستاها جز دو دهکده (آب کاریز) از چشمه سارها تأمین می‌شود (یغمایی همانجا).

۹۴. نام کویمرک در منابع قابل دسترس وجود ندارد.

۹۵. کوه روک نام دهکده متروکه‌ای از دهستان پارود ایرانشهر است (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸).

۹۶. نام کوهوند در منابع قابل دسترس دیده نشد.

۹۷. کشکور نام یکی از محلات بنت است و به معنی «محلی در کرانه رودخانه» نیز آمده است (برقی: ۸۸). روستایی نیز به نام کل کشکور از دهستان پارود از توابع شهرستان ایرانشهر

وجود دارد. این روستای کوچک دارای ۱۶ خانوار و ۷۰ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۱۳).

۹۸. نام ده کور در منابع قابل دسترس دیده نشد.

۹۹. پارود نام دهستانی دیگر از توابع ایرانشهر است. این دهستان از شمال به سرباز و مینان، از جنوب به راسک، و از مغرب به چانف محدود است (یغمایی: ۹۳). پارود دارای مساحتی برابر با ۲۰۷۵ کیلومتر مربع است و در ۷۲ روستای آن ۲۷۶ خانوار و ۱۱۲۳۱ نفر جمعیت زندگی می‌کنند. پر جمعیت‌ترین روستای این دهستان روستای پارود با ۲۱۸ خانوار و ۹۱۶ نفر جمعیت است و پس از آن پشمک دارای ۱۵۸ خانواده و ۶۰۵ نفر جمعیت می‌باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). تمام روستاهای این دهستان در ارتفاعات قرار دارند و آب آنها از رودخانه و چشمه سارها تأمین می‌شود. محصولات عمده کشاورزی این دهستان عبارتند از برنج، جو، ذرت، گندم، و خرما. در برخی از روستاها انار نیز تولید می‌شود (یغمایی: همانجا).

۱۰۰. نگاه کنید به بالا شماره ۹۹.

۱۰۱. فیروزآباد و راسک نام دهستانی از ایرانشهر است (نگاه کنید به پایین شماره ۱۰۲). فیروزآباد همچنین نام روستایی از همان دهستان با ۲۰۳ خانوار و ۹۳۵ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۲۶).

۱۰۲. راسک یکی از کهنترین شهرهای بلوچستان است. کتاب جغرافیای حدود العالم راسک را چنین توصیف کرده است: «راسک - قصبه ناحیه جروج است، جایی آبادان و بسیار مردم و بازرگانان بسیار» (حدود العالم: ۱۲۵).

امروزه راسک و فیروزآباد نام دهستانی از توابع شهرستان ایرانشهر است. این دهستان از شمال به پارود و از مشرق به پیشین محدود است (یغمایی: ۹۵). این دهستان دارای مساحتی برابر با ۲۰۶۲ کیلومتر مربع است با ۱۶ روستا، ۱۰۰۸ خانوار و ۴۲۹۳ نفر جمعیت. بزرگترین روستای دهستان راسک (۳۶۶ خانوار، ۱۵۸۷ نفر جمعیت)، فیروزآباد (۲۰۳ خانوار و ۹۳۵ نفر جمعیت)، و هدار (۸ خانوار و ۵۶۲ نفر جمعیت) هستند (افشار سیستانی: ۳۲۶ - ۳۲۵). تمام روستاهای این دهستان در میان دره ها و دامنه های کوهستانی واقع شده‌اند و آب آنها هم از رودخانه ها و هم از چشمه سارها تأمین می‌شود. مهمترین محصولات کشاورزی این دهستان عبارتند از: برنج، گندم، خرما، و مرکبات (یغمایی: همانجا).

۱۰۳. بافتان نام یکی از روستاهای بزرگ دهستان راسک است. این روستا دارای ۹۷ خانوار و

۳۹۰ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۲۵).

۱۰۴. پیشین نام دهستان دیگری از توابع ایرانشهر است که در بین راسک و پارود واقع شده است. (یغمایی: ۹۳). پیشین با ۸۶۲ کیلومتر مربع مساحت یکی از کوچکترین دهستانهای این شهرستان به شمار می‌رود. ۸۸۰ خانوار و ۳۵۶۹ نفر جمعیت این دهستان در ۱۴۴ روستای دهستان پراکنده شده‌اند (افشار سیستانی: ۳۱۹ - ۳۱۴). تمام روستاهای این دهستان بجز از سه روستا در دشت واقع شده‌اند و مهمترین محصولات کشاورزی آن راگندم و خرما تشکیل می‌دهند (یغمایی: همانجا).

۱۰۵. در منابع فارسی قابل دسترس این نویسنده اطلاعات بسیار کمی در مورد این فرقه مذهبی آمده است، به هر حال باید به این مسئله نیز توجه کرد که حتی این اطلاعات مختصر از سوی «دشمنان» این فرقه حاصل شده است. بنابراین پژوهش کاملی برای دریافت اطلاعات کاملی دربارهٔ این فرقه لازم است. ذکریان ظاهراً پیروان «سید محمد» نامی (۱۵۰۶ - ۱۴۴۳ / ۹۱۲ - ۸۴۸) اند که بیشتر در مکران زندگی می‌کنند (جعفری، ۱۳۴۳ (ب): ۸۷۷ - ۸۷۵). جدیدترین متن فارسی که نویسنده با آن آشنایی پیدا کرده است از این فرقه مذهبی به صورت یک فرقه مرتد شبیه بهاییان صحبت می‌دارد (زند مقدم، ۱۳۷۰).

۱۰۶. مکران Mokran، مکران Makkoran، مکران Makran (تلفظ کرمان) نامی است که به بخشهای جنوبی بلوچستان امروزی داده شده است. تاکنون نظرات گوناگونی در مورد ریشهٔ این نام و تلفظ صحیح آن چه در متون کهن و چه در متون جدید ابراز شده است. طبق آنچه که حمزهٔ اصفهانی می‌گوید این واژه در اصل «ماه کرمان» بوده است (به مانند ماه نهاوند، ماه بصره، ماه کوفه، و جز آن) و مکران کوتاه شدهٔ «ماه کرمان» است (فرهنگ: ۴۶۲).

مسعود کیهان جغرافیدان معتبر ایرانی می‌گوید که در زمان داریوش بزرگ، بلوچستان امروزی به نام مکایا [Mokaiia] (؟) خوانده می‌شده است و این نام به تدریج به مکران Mokran یا سرزمین ماهی خواران ichthyophagi تبدیل شده است (کیهان: ۲۱۳ - ۲۱۲). در مورد همین مسئله محمد علی مخبر اظهار می‌دارد که از آنجا که مک Mok به معنای خرماست و در بلوچستان نقاط بسیاری وجود دارد که به صورت مک سوت Mok Suten (خرما سوخته) معروف است بنابراین این امکان وجود دارد که واژهٔ مکران از مک Mok (خرما) و ران (به معنای منطقهٔ باتلاقی در سانسکریت (؟)) ترکیب شده باشد (مخبر، ۱۳۲۵: ۵۰، ۴۷). اشکال عمدهٔ این تحلیل در آن است که در سانسکریت چنانکه محمد علی مخبر اظهار می‌کند و برخی از نویسندگان دیگر نیز بدون ذکر مأخذ (افشار سیستانی: ۱۹۷) از او پیروی کرده‌اند، تا جایی که نویسندهٔ این سطور در منابع جستجو کرده و با اهل فن تبادل نظر نموده است در هیچ جا واژهٔ «ران» به معنای «باتلاق» یا

«سرزمینهای باتلاقی» دیده نشده یا حداقل به نظر نویسنده این سطور نرسیده است و احتمالاً مانند بسیاری از ازجاعتی است که برخی از نویسندگان بدون آگاهی از مسائل زبان شناسی و باستان شناسی و تنها بر اساس شنیده‌های پراکنده خود به آنان استناد کرده‌اند و تا زمانی که این نویسندگان منبع و مأخذ خود را برای معنی «آرینا» و «ایرینا» ذکر نکرده‌اند تحقیق در مورد درستی یا نادرستی این فرضیه غیر ممکن است و به این ترتیب قسمت بزرگی از نظریه آقای مخبر (که انصافاً در مورد مطالعات بلوچی و بلوچستان جزو پیشگامان بوده و اجرشان محفوظ و محترم است) مردود شناخته می‌شود. به همین ترتیب است نظریه آقای عسگری که گفتار جغرافیدان معتبر ایرانی مسعود کیهان را در مورد وجه تسمیه بلوچستان آورده و آن را به صورت ضمنی رد کرده است (عسگری: ۲۴) و به نوبه خود معنای دیگری از واژه «ران» مستفاد کرده که متأسفانه در این مورد هم بدون ابراز هیچ دلیل قانع کننده‌ای ایشان اظهار می‌دارند که: «... و ران از کلمه آرینا یا ارنیا که به معنای کوه است» (همانجا) بنابراین مک + ران = مکران یا سرزمین کوهستانی و یکباره باتلاق و گودی سانسکریت تبدیل به کوه و بلندی زبان دیگری که معلوم نیست کدام است، می‌شود. با اینکه اساس این نظریه می‌تواند قابل توجه و بررسی باشد اما نویسنده محترم دلایل زبان شناسی و تاریخی برای نظریه شان در مورد معنای واژه «ران» اظهار نکرده‌اند و به این ترتیب معنای واژه مکران همچنان در ابهام باقی مانده است. گردآورنده مجموعه نگاهی به سیستان و بلوچستان نیز نظراتی را در این زمینه تحت عنوان جغرافیای تاریخی بلوچستان ابراز کرده‌اند که در این مورد نیز متأسفانه به دلیل عدم ذکر دلایل کافی همچنان در سر درگمی باقی می‌مانیم. ایشان پس از ذکر یک سلسله مسائل در مورد تسلط (موهوم و غیر واقعی) سومریان بر منطقه و در نتیجه سومری بودن تمام یا قسمتی از مردم قدیم بلوچستان، به شباهت (موهوم) او را [ora] (Arrian:iv.xxvii:5) و ارایوس آریان با اسم شهر اور در کلده اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که قسمتی یا تمام مردم قدیمی بلوچستان سومری بوده‌اند. در این زمینه باید اشاره کرد، نخست آنکه سومریان و سایر ملل کهن که در دوره‌های پیش از تاریخی یا دوران آغاز تاریخی زندگی می‌کرده‌اند از وجود چنین مناطقی تنها به صورت بسیار مبهمی اطلاع داشته‌اند و به احتمال بسیار زیاد و با توجه به شواهد باستان شناسی ارتباطات تجاری موجود بین آنان و سایر ملل دور دست تنها از طریق ایستگاههای مبادلاتی گوناگونی صورت می‌گرفته است و به این ترتیب حتی یک نفر سومری هم، بنابر دلایل باستان شناسی و تاریخی، به این منطقه پای نگذاشته است چه برسد به آنکه بر این مناطق تسلط هم پیدا کرده باشد. در زمینه اطلاعات سومریان و سایر ملل میان رودانی درباره سرزمینهای این سوی کویر و

لوت می‌توان به مقالات تحقیقاتی و پژوهشی ارزشمندی که بر اساس کاوشهای باستان‌شناسی و پژوهش‌های زبان‌شناسی انجام شده است (مجید زاده، ۱۳۵۹؛ کابلی، ۱۳۶۵) مراجعه کرد. مسئله دوم و بسیار سست شباهت بین اورا و اریوس و اسم شهر اور در میان رودان است. در این زمینه نیز باید اشاره کنیم که از نقطه نظر زمانی به علت اختلاف زمانی بسیار زیاد حدود ۴۰۰۰ سال! بین زمانی که شهری به نام اور وجود داشته و اریوس آریان، نام اولی به طور کلی از خاطرها رفته و تنها در تورات به صورت مبهمی از آن یاد شده و سپس در طی دو سده اخیر و پس از کاوشهای باستان‌شناسی به کار رفته است. او را نام یکی از شهرهای هندی است (آریان، همانجا) که ربطی به اریوس یا اریوس ندارد و از سوی دیگر در کتاب آریان جای به نام اریوس [ARABIOS افشار سیستانی: ۲۲۹] وجود ندارد که با اور UR شباهت و هماهنگی داشته باشد. ظاهراً نویسنده کتاب نگاهی به سیستان و بلوچستان متن کتاب آریان را شخصاً ندیده است و تنها به نقل قول از منبع مبهمی که به آن اشاره نکرده است اکتفا کرده است. آریان در یکی دو جا و زمانی که به شرح جنگهای اسکندر در هند می‌پردازد به نام او را اشاره کرده است:

«But Attalus and Alcetas and Demetrius the comander of the cavalry he sent towards another city, Ora, bidding them strengthen the city with a wall during the time of his own approach.»

(Arrian, Anabasis Alexandri, I:IV.xxvii. 5 : 433).

و چند سطر پایینتر ادامه می‌دهد که:

«Alexander found the seige of Ora not difficult; but at once attacking the walls he took the city at the first attempt, and captured the elephants which had been left there.»

(همانجا: ۴۳۵ - ۴۳۳)

و به همین ترتیب در شرح سفر نئارک در مورد اریوس نوشته:

«And when they had sailed some hundred and twenty stades they anchored in the mouth of the river Arabis. There was a fine large harbour by its mouth; but there was no drinking water ; for the mouth of the Arabis mixed with sea-water... Up to this the country of the Arabians extends; they are the last Indians settled in this direction; from here on the territory of the Oreitans begins». Arrian, Indica (11), VIII: xxii: 8-10:373.

چنانکه می‌بینیم اریوس Arabis و نه اریوس Arabios نام رودخانه‌ای است که به احتمال قوی همان مهران رود می‌باشد و نام سرزمین اوریتاس است که اعتمادالسلطنه آن را در جایی به

«بلوچ» ترجمه کرده است و ظاهراً آقای افشار سیستانی بدون توجه به آزاد بودن ترجمه اعتمادالسلطنه همین نظر را پذیرفته و آن را به صورت کلی به تمام بلوچستان و بلوچان تعمیم داده است که ربطی به وجه تسمیه مکران و بلوچستان ندارد (در این زمینه نگاه کنید به یادداشت‌های گفتار دوم). در مورد نام مکران که می‌تواند با مکن، ماکان مرتبط باشد و نیز نام ملوخ و ملوخوا که می‌تواند ارتباط مبهمی با بلوچ داشته باشد جز از منابع بالا نگاه کنید به: عبدی، ۱۳۷۰: ۳۷-۲۱ و زیرنویسهای مربوطه به ویژه شماره ۶۱. در مورد نام و ریشه واژه مکران و معنای آن هنوز جای گفتگو بسیار است.

در هر حال چنانکه گفته شد مکران نام بخشهای جنوبی بلوچستان بوده است و بخشهای شمالی تر بلوچستان امروزی همیشه جزو سیستان، خراسان بزرگ، و کرمان بوده است و اصلاً واژه و اصطلاح بلوچستان به عنوان یک واحد سیاسی یا جغرافیایی از حدود دو سده پیش به این منطقه اطلاق شده است. کتاب حدودالعالم بلوچان را جزو اهالی کرمان شناخته است: «سخن اندر ناحیت کرمان و شهرهای وی... بلوچ، مردمانی اند میان این شهرها [شهرهای کرمان] و میان کوه کوفج نشسته به صحرا و دزد پیشه و شبان و خونخواره و این مردمان بسیار بودند و پنا خسرو ایشان را بکشت به حیلتهای گوناگون» (حدودالعالم: ۱۲۷).

اصطلاح جدید بلوچستان به تدریج از زمان نادر شاه (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸ / ۱۷۴۷ - ۱۷۳۵) در منابع فارسی پیدا شد. دلیل اصلی جانشینی این اصطلاح و گسترش معنی آن و شمول آن بر مرزهای مکران توسعه و نفوذ قبایل و طوایف بلوچی در منطقه و نیز به خاطر کمکهای بهاداری که سران قبایل بلوچی به نادرشاه کردند [و این خلاف آن چیزی است که برخی از پژوهندگان دولتی افغانستان (در زمان حکومت کمونیستی) سعی بر اثبات این مسئله داشته‌اند که بلوچان از نادر شاه و «ایرانیان» متنفر بوده علیه او (و آنان) می‌جنگیده‌اند مثلاً نگاه کنید به: سیستانی (۱۹۸۵-۸۵): ۳۶ - ۳۱ مهرزاد (۸۹ - ۱۹۸۸): ۱۳۶۷: ۷۰ - ۶۹ و ۹۲ و همان نویسنده (۱۹۸۹-۹۰): ۴۸ - ۴۵ و نوشته‌های دیگر چاپ شده این پژوهشگران، به ویژه در نشریه‌های ملیتهای برادر و خراسان که مقالات چاپ شده در هر دو این نشریات بیشتر سعی بر جدایی و تفرقه داشته‌اند. طبعاً باید توجه داشت که این گونه عصیانها و شورشها همیشه و به ویژه در زمانهای گذشته بسیار نسبی بوده و هیچ‌گونه ربطی به وطن خواهی و میهن دوستی نداشته است. نه بلوچها و نه سایر اقوام تا سده گذشته دارای نظرات خاص سیاسی و ملی نبوده‌اند تنها مشکل اصلی و اساسی شان مربوط به تبعیضات موجود در جامعه (که ربطی به بلوچ و ترک و فارس و کرد و ترک و غیره نداشته و همگی به طور یکسان از آن رنج می‌کشیده‌اند)

به ویژه امتیازات اقتصادی بوده که آنان را به درستی و ادار به واکنشهای سخت و تند روانه می‌کرده است. اصلاً در آن زمانها در این منطقه از جهان مسئله و موضوع وطن و ملیت و غیره به صورتی که امروزه برای ما مطرح است وجود نداشته و به نظر می‌آید که چنین نوشته‌هایی (تحقیقاتی از قبیل آنچه که به آن اشاره شد) بیشتر دارای هدفی تفرقه‌انگیز بوده است تا دعوت به یگانگی و وحدت].

در هر حال مرزهای «تاریخی» مکران در جریان سده‌ها بارها به دگرگونیهای گونه‌گون دچار شدند. متن فارسی سده پنجم هجری کتاب مسالک و ممالک استخری در مورد مکران می‌گوید: «شرقی کرمان زمین مکران است و بیابانی میان مکران و بحر بر حد بلوچ» (۱۳۹) و: «زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی [بلوچی؟] و بازرگانان در مکران دراعه و دستار پوشند و مکران ولایتی بسیار است، لیکن بیشتر بیابان و قحط و تنگی بود» (همان: ۱۵۱) و نیز: «در نواحی مکران آب کم باشد... و دیگر مکرانیان چون کردان باشند...» (همان: ۱۵۴). تقریباً تمام کتابهای جغرافیدانان سده‌های کهن اسلامی مکران را به همان صورتی که استخری گفته توصیف کرده‌اند. برای تشریح نام مکران و تفسیرات گوناگون آن نگاه کنید به:

Hansman, 1973; Bailey, 1982: 10 - 13

W. Eilers, 1983: 101-119.

و کار بسیار جدیدتر ایلرز:

برای اطلاع از وضعیت جغرافیایی مکران جز از منابع ذکر شده در زیرنویس شماره ۱ همچنین نگاه کنید به:

Grnt, 1839: 328; Harrison, 1941: 1-17; Snead, 1970; Pozdena, 1975: 52 - 59; Shearman, 1976: 393 - 410.

برای اطلاع از تاریخ حضور بلوچان در مکران نگاه کنید به:

Dames, 1904; Baluch, 1958; Id., 1965; Frye, 1961: 44-50.

Spooner, 1983: 93-110.

و به ویژه.

۱۰۷. قصر قند نام یکی از بخشهای شهرستان چاه بهار است که از شمال به ایرانشهر، از مشرق به تلنگ، از جنوب به کنارک و از مغرب به نیکشهر (گه) محدود است (یغمایی: ۱۰۵) قصر قند مساحتی برابر با ۴۱۴۳ کیلو متر مربع و ۲۹۳۲ خانوار برابر با ۱۲۴۲۲ نفر جمعیت در ۶۷ روستای آن زندگی می‌کنند. پر جمعیت‌ترین مرکز سکونت آن قصر قند است با ۴۷۶ خانوار و ۲۲۶۱ نفر جمعیت. سایر روستاهای پر جمعیت این بخش به ترتیب عبارتند از: هیت با ۲۴۵ خانوار و ۱۰۱۸ نفر جمعیت و حمیری با ۱۸۵ خانوار و ۶۷۷ نفر جمعیت (افشار سیستانی:

۳۵۳-۳۵۳). روستاهای این بخش هم در مناطق کوهستانی، و هم در دشت واقع شده‌اند و مهمترین محصولات آن را برنج، جو، ذرت، گندم و خرما تشکیل می‌دهند. ساکنان قصر قند به صورت سنتی جزو پرورش‌دهندگان شتر و گاو نیز هستند. (یغمایی: همانجا). نام این بخش نیز در فهرست شهرهای ذکر شده در حدود العالم به صورت کوشک قند آمده است (حدودالعالم: ۱۲۵).

۱۰۸. در مورد ساختمان کواری یا کپری و موردهای استفاده از آن نگاه کنید به: کاظمیه: ۷۶ و برقمی: ۱۰۷).

۱۰۹. هیت نام یکی از بزرگترین روستاهای بخش قصر قند چاه بهار است. نگاه کنید به شماره ۱۰۷.

۱۱۰. بگ یا بک نام روستای دیگری از بخش قصر قند است با ۹۴ خانوار و ۴۵۲ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۳۵۳). روستای دیگری با همین نام در دهستان تخته شاب شهرستان چاه بهار وجود دارد. در این روستای دومی ۱۳ خانوار و ۶۱ نفر جمعیت زندگی می‌کنند (همانجا: ۳۷۷).

۱۱۱. برای شارک نگاه کنید به یادداشت شماره ۸۹.

۱۱۲. نام امروزی گه Geh یا بیه Bih (حدود العالم: ۱۲۵) نیک شهر است. نیک شهر نام بخشی دیگر از چاه بهار است که از شمال به ایرانشهر، از مشرق به قصر قند و از جنوب به کنارک، کلک، و حومه محدود می‌شود. این بخش که در ارتفاع متری بالای سطح دریا واقع شده است در زمانهای قدیم از اهمیتی بیشتر از امروز برخوردار بوده است (یغمایی: ۱۰۶). نیک شهر در مساحت ۵۴۳۷ کیلومتر مربع خود دارای ۶۲ روستاست که ۲۶۷۷ خانوار و ۱۰۸۲۲ نفر جمعیت در آن زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). پرجمعیت‌ترین مرکز سکونتی این بخش خود نیک شهر با ۶۴۹ خانوار و ۳۱۷۹ نفر جمعیت و هیچان با ۲۸۴ خانوار و ۱۰۹۱ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۶۱). تمام روستاهای نیک شهر در دامنه ارتفاعات واقع شده‌اند و آب آنها از کاریز و رودخانه‌ها تأمین می‌شود. غیر از نخلستانهای زیاد و خرما، سایر محصولات کشاورزی نیک شهر عبارتند از: برنج و گندم (یغمایی، همانجا).

۱۱۳. در مورد هیچان نگاه کنید به شماره ۱۱۲.

۱۱۴. بنت نیز از روستاهای کهن دیگر بلوچستان است که نامش در حدود العالم نیز ذکر شده است (حدودالعالم: ۱۲۵). بنت امروزه نام دهستانی از شهرستان ایرانشهر است با ۲۹۵۵ کیلومتر مربع مساحت، ۱۶۴ روستا، ۲۴۱۶ خانوار، و ۹۰۴۶ نفر جمعیت. وسیعترین و پرجمعیت‌ترین

روستاهای دهستان را به ترتیب بنت (۳۰۹ خانوار و ۱۲۹۹ نفر جمعیت) و دهان (۲۴۲ خانوار و ۷۸۲ نفر جمعیت، تشکیل می‌دهند (افشار سیستانی: ۳۰۸ - ۳۰۲). روستاهای این دهستان در دامنه ارتفاعات واقع شداند و آب آنها از کاریز، رودخانه، و چشمه‌سارها تأمین می‌شود و مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از: باقلا، جو، برنج، ذرت، عدس، کنجد، گندم، و خرما. انگور و انار نیز در برخی از روستاهای این دهستان به عمل می‌آید (یغمایی: ۹۳ - ۹۱). از ویژگیهای بنت یکی هم آن است که این روستا هنوز بسیاری از خصوصیات زندگی بلوچی اصیل را در خود حفظ کرده تا اندازه زیادی از نفوذ ویژگیهای دنیای معاصر به دور مانده است. خود بنت تقسیم می‌شود به محلات تنهان، دنان، گواتاتی، گوارکوه، شیحان، ملندان و کشکور و بیشتر جمعیت ساکن در آن به طوایف شیرانی، سلیمانی، کدخدایی، شه توپی، شاهوزایی، ربابی، درزاده و استاد وابسته از. (برقی: ۸۷ - ۸۵).

۱۱۵. خرما و نخلستان دارای اهمیت بسیار زیادی در زندگانی ساکنان بلوچستان است. در کنار منابع ذکر شده چون یغمایی، افشار سیستانی، برقی، کاظمیه، و جز آن در مورد اهمیت خرما و نخلستان در زندگی بلوچ و بلوچستان حال نگاه کنید به مقاله بسیار دقیق و جالب توجه محمدحسین پاپلی یزدی (پاپلی یزدی، ۱۳۶۸: ۳۴ - ۵).

۱۱۶. دشتیاری یکی دیگر از بخشهای شهرستان چاه بهار است که شامل مناطق دشتیاری و باهو کلات می‌شود. دشتیاری دشتی وسیع و بسیار حاصلخیز است و به رغم کمبود آب و ریزش کم‌باران در آن گندم به صورت دیمی به عمل می‌آید (ناصر: ۱۷۱). ساکنان دشتیاری را بیشتر چاکریها، درزاده، مید (ماهیگیران)، استاد (صنعتگران)، جت (شتربانان)، لگور (شتربانانی کم اهمیت تر از جت‌ها)، گوشه (گاوداران، برخی از آنان زمین‌داران کوچکی هستند)، حوت، گرجیج (زمین‌داران)، لتی (دارندگان گله‌های شتر)، میر (زمینداران نسبتاً بزرگ)، بامری، سردار زهی (مهمترین تیره منطقه)، و جدگال (کشاورز و دامدار) هستند. جدگالها خود به دو خانواده کوچترکنده و سیساد تقسیم می‌شوند (برقی: ۱۷۳ - ۱۷۲). برای دشتیاری نگاه کنید همچنین Pozdena, 1978. به:

۱۱۷. کوچه و بامو. باهو کلات امروزه نام دهستانی از شهرستان چاه بهار است. این دهستان از شمال شرقی به ایرانشهر، از مشرق به پاکستان، از جنوب به خلیج گواتر و از مغرب به دهستان نگور محدود است (یغمایی: ۱۰۳). باهو کلات دارای مساحتی برابر با ۴۱۹۲ کیلومتر مربع است و دارای ۵۵ روستاست که ۱۴۵۸ خانوار با ۶۹۳۳ نفر جمعیت در آن زندگی می‌کنند. وسیعترین و پرجمعیت‌ترین روستاهای این دهستان عبارتند از: شیرگواز با ۱۱۴ خانوار و ۴۷۹

نفر جمعیت‌ترین و گرم‌بیت با ۹۴ خانوار و ۴۷۱ نفر جمعیت. باهو کلات خود نام روستایی از همین دهستان نیز هست. این روستای کوچک دارای ۶۱ خانوار و ۲۷۵ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۴۸-۳۴۷). مهمترین محصولات کشاورزی باهو کلات عبارتند از: جو، گندم، ذرت، و خرما (یغمایی: همانجا).

۱۱۸. چاه‌بهار نام یکی دیگر از شهرستانهای استان سیستان و بلوچستان است. این شهرستان در ۶۵ درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی و ۲۵ درجه و ۱۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی در کنار خلیج چاه‌بهار واقع شده است (همان: ۹۸). شهر چاه‌بهار در روی دشتی با سرآشویی ملایم به سوی دریا واقع شده است. این شهرستان که با یک سلسله ارتفاعات از داخله بلوچستان جدا می‌شود جزو منطقه مکران محسوب می‌شود و از طریق یک راه ۳۰ کیلومتری معروف به تنگ سرخه که از میان دره‌های این ارتفاعات عبور می‌کند به داخله بلوچستان متصل می‌شود (ناصر: ۱۷۵). شهرستان چاه‌بهار از شمال به ایرانشهر، از مشرق به پاکستان، از جنوب به دریای عمان، و از مغرب به جاسک محدود است. مقدار ریزش باران سالانه بسیار کم و محدود به حدود ۶۵ میلی‌متر است و آب آن از چاه تأمین می‌شود (همان: ۱۸۰). با این حال چاه‌بهار دارای سه رودخانه است رود باهو کلات که از ارتفاعات سرباز و ایرانشهر سرچشمه می‌گیرد و پس از سیراب ساختن باهو کلات به خلیج گواتر می‌ریزد، دلتای این رودخانه در نزدیکی دریا ۳۵۰ متر پهنا دارد، رودخانه نیک شهر یا کهر که از کوه‌های اهوران سرچشمه می‌گیرد و در نزدیکی پزم به دریا می‌پیوندد، سرمین رود رودخانه کاجو یا خواجه است که از ارتفاعات بمپور سرچشمه گرفته پس از سیراب کردن زمینهای قصر قند و دشتیاری به رودخانه باهو کلات می‌پیوندد (همانجا).

چاه‌بهار دارای آب و هوای گرم و شرجی است که با این حال سالمترین آب و هوا در مناطق ساحلی مکران محسوب می‌شود. این شهر که در ارتفاعات ۷ متری سطح دریا قرار دارد، دارای هیچ‌گونه تولیدات کشاورزی نیست و معیشت ساکنان آن از راه دامداری و ماهیگیری است (همان: ۱۰۰).

در مورد ریشه نام این شهر نظرات گوناگونی ابراز شده است که بیشتر آنها ظاهراً دارای پایه‌های علمی و درخور تأمل نیستند. یکی از این نظرات بر این پایه استوار است که از آنجا که در این منطقه تفاوتی بین فصلهای چهارگانه وجود ندارد، این شهر و منطقه چهار + بهار خوانده شده است که به مرور زمان به چاه‌بهار تبدیل شده است و نظر غالب دیگر آن است که می‌گوید از آنجا که آب این شهر از چاهها تأمین می‌شود نام چاه‌بهار به خود گرفته است (همان: ۱۷۶). در کنار

این نظرات می‌توان اضافه کرد که به دلیل نزدیکی منطقه به شبه قاره هندوستان نمی‌توان وجود بوداییان و معابد آنان را در منطقه در زمان پیش از اسلام یا سده‌های نخستین اسلامی فراموش کرد، بنابراین، این امکان وجود دارد که معابد بودایی در قدیم در آنجا وجود داشته است شاید چهار معبد به صورت چهار ستون اولیه و مهم در منطقه بوده است و بنابراین چهار + و بهار به تدریج به چهار + بهار = چاه بهار (همانند معبد نوبهار بلخ) تبدیل شده باشد. البته اثبات این مدعی منوط به تحقیقات باستان‌شناسی، تاریخ مذهب، و زبان‌شناسی است و گفتار حاضر نمی‌تواند فراتر از یک فرضیه ابتدایی تلقی شود. در این زمینه و درباره احتمال وجود معابد بودایی در ایران و نیز سواحل دریای مکران نگاه کنید به: Bulliet, 1976: 140 - 145.

و مقاله زیر که به خصوص در مورد نام‌های و بهاره و بهار و بهارستان و نیز وجوه احتمالی یک معبد بودایی در سواحل مکران سخن دارد: Ball and Whitehouse, 1976, 147 - 150.

آمار سال ۱۳۵۵ حاکی از آن است که جمعیت چاه بهار تشکل از ۲۰۳۲۳ خانوار و ۸۶۵۵۰ نفر جمعیت است (۴۵۳۸۵ نفر مرد و ۴۱۱۶۵ نفر زن) (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹). چاه بهار از نقطه نظر تقسیمات کشوری تقسیم می‌شود به: چهار بخش مرکزی، نیکشهر، قصر قند، و دشتیاری و ۸ دهستان: باهو کلات، حومه، گالک، کنارک، نگور، نیکشهر، قصر قند، و تلنگ (همانجا). ساکنان اصلی چاه بهار را چاکری، مید، شیری، و لوثی‌ها تشکیل می‌دهند (برقی: ۱۷۰ - ۱۶۹) در مورد چاه بهار همچنین نگاه کنید به یادداشت شماره ۴۲.

۱۱۹. تیس، تیز، طیس، (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۳۹) نام یکی از کهنترین و مهمترین بنا در دریای مکران یا دریای عمان است. در کتاب جغرافیایی حدودالعالم تیز یکی از بنادر و توابع سند نام برده شده: «تیز، نخستین شهری است از حدود سند بر کران دریای اعظم نهاده، جای کم سیرست [گرم سیر]» (حدودالعالم: ۱۲۳). در هر حال به نظر می‌آید که تیز بعدها از نقطه نظر بازرگانی از اهمیت بیشتر برخوردار شده است. افضل کرمانی می‌گوید که تیز یکی از مهمترین بنادر تجاری، سرزمین کرمان به شمار می‌رفته است. بازرگانان هندی، سندی، حبشی، زنگباری، مصری، بحرینی، و عمانی مرتب به این بندر مسافرت می‌کرده‌اند و تیزی‌ها ارتباط خوبی از نقطه نظر بازرگانی چه با دنیای اسلامی و چه با کافران داشتند (افضل کرمانی: ۱۲۷). همان نویسنده از صدور فانیذ از تیز به سایر نقاط سخن می‌راند (همانجا). در دوره قاجار تیز کاملاً متروکه شد و تنها در سال ۱۲۸۲/۱۸۶۵ وکیل‌الملک آنجا را دوباره تسخیر کرد. و حدود بیست خانواده از اهالی دشتیاری را به آنجا فرستاد تا از آن بندر متروکه حفاظت کنند و دوباره به آن رونقی بخشند (یغمایی: ۱۰۵).

تیز امروزی در ۹ کیلومتری شمال چاه بهار قرار دارد و با ۳۰۵ خانوار و ۱۲۴۷ نفر جمعیت خود بخشی از دهستان حومه چاه بهار محسوب می‌شود (افشار سیستانی: ۳۵۳). برای آگاهی بیشتر از وضعیت تاریخی و جغرافیایی تیز نگاه کنید به: Sajjadi, 1990: 53 - 57 و نیز گفتار هشتم کتاب حاضر.

۱۲۰. پارک نام دو روستای کوچک از توابع دهستان کنارک شهرستان چاه بهار است. پارک پائین ۴۲ خانوار و ۱۵۸ نفر جمعیت و پارک تیاب ۱۹ خانوار و ۷۶ نفر جمعیت دارد (افشار سیستانی: ۳۵۵)

۱۲۱. پزم نیز نام دو روستای دیگر از دهستان کنارک چاه بهار است. پزم مچان ۴۱ خانوار و ۱۵۱ نفر جمعیت و پزم تیاب ۱۰۱ خانوار و ۳۷۲ نفر جمعیت دارد. (همانجا).

۱۲۲. نام شک در منابع قابل دسترس دیده نشد.

۱۲۳. کالک نام دهستانی از شهرستان چاه بهار است. این دهستان مساحتی برابر با ۸۹۱۱ کیلومتر مربع و ۷۴ روستا دارد. جمعیت دهستان عبارت از ۱۹۹۹ خانوار برابر با ۷۰۵۴ نفر است. پرجمعیت‌ترین روستای دهستان، شورو با ۱۲۹ خانوار و ۴۷۶ نفر جمعیت است (همانجا: ۳۵۸ - ۳۵۶). بیشتر روستاهای این دهستان در دشت واقع شده‌اند و مهم‌ترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از: جو، گندم، ذرت، خرما (یغمایی: ۱۰۶).

۱۲۴. نام رخج در منابع قابل دسترس دیده نشد.

۱۲۵. سدیج نام روستای کوچکی از توابع جاسک است که از طریق رودخانه سیراب می‌شود (فرهنگ: ۴۱۶). در اطراف این روستا و در روی تراس رودخانه‌ای آن آثاری از دوران پارینه سنگی دیده شده است (سید سجادی، ۱۳۶۷ الف: ۴۳).

۱۲۶. کنارک نام دهستانی از توابع شهرستان چاه بهار است که بین بخشها و دهستانهای نیک شهر، قصر قند، تلنگ، حومه، کالک، و دریای عمان واقع شده است (یغمایی: ۱۰۵). به خاطر وضع نسبتاً خوب ماهیگیری، اهالی کنارک نسبت به همسایگان خود از وضعیت بهتر و رفاه بیشتری برخوردارند (ناصر: ۱۷۸). کنارک دارای مساحتی بالغ بر ۲۳۲۸ کیلومتر مربع است و ۳۴ روستا دارد. جمعیت کنارک ۱۷۲۳ خانوار برابر با ۶۵۰۸ نفر است. کنارک همچنین نام روستای پرجمعیتی (۲۵۰۶ نفر) از همین دهستان است (یغمایی: ۱۰۶). بیشتر روستاهای کنارک در دشت واقع شده است. مهم‌ترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از جو، گندم، ذرت، و خرما (همانجا). در مورد وضعیت ماهیگیری در کنارک نگاه کنید به: گیاهی، ۱۳۵۹: ۶۷ - ۱.

۱۲۷. بریس نام روستای کوچکی با ۶ خانوار و ۴۴۶ نفر جمعیت از بخشهای دهستان نگور

چاه بهار است (افشار سیستانی: ۳۶۲).

۱۲۸. گواتر، گوادر در دماغه ای شنی در کنار دریای عمان واقع شده است. رودخانه دشتیاری در این نقطه به دریا می‌پیوندد. در اطراف گواتر بیشه‌های گز دیده می‌شود. نویسنده رساله بلوچستان، شیخ محمود افضل‌الملک کرمانی می‌گوید که گواتر به چاه بهار تعلق دارد و اهالی آن از راه فروش چوب به بازرگانان عمانی امرارمعاش می‌کنند. (یغمایی: ۲۰۸).

۱۲۹. لاشار نام یکی از دهستانهای شهرستان ایرانشهر است که در جنوب بمپور، غرب چانف، و شرق فنوج واقع شده است (همان: ۹۷). لاشار دارای مساحتی برابر با ۲۷۶۷ کیلومتر مربع است و در ۱۱۲ روستای آن ۲۵۴۵ خانوار برابر با ۱۰۵۳۰ نفر زندگی می‌کنند. وسیعترین و پرجمعیت‌ترین روستاهای دهستان لاشار، اسپکه (۲۷۱ خانوار و ۱۱۶۷ نفر جمعیت)، پیپ (۱۷۰ خانوار و ۷۵۴ نفر جمعیت)، و هریدوک (۱۴۲ خانوار و ۵۹۶ نفر جمعیت است) (افشار سیستانی: ۳۳۶ - ۳۳۲). دوازده روستای این دهستان در دشت واقع شده است و باقی در ارتفاعات. آب ۲۷ روستای این دهستان از کاریز، ۲۰ روستا از رودخانه، و آب بقیه روستاها از سایر منابع تأمین می‌شود. مهمترین محصولات دهستان عبارتند از ذرت، گندم، برنج، باقالا، و عدس. در برخی از روستاها انگور، انار، و مرکبات نیز به عمل می‌آید (یغمایی: ۹۷) بیشتر ساکنان لاشار به طوایف و تیره‌های میر، لشاری، باشنده، رئیس، درزاده، چاکری، و استاد وابسته‌اند (برقی: ۴۷).

۱۳۰. در مورد پیپ نگاه کنید به شماره ۱۲۹.

۱۳۱. کویچ یا کویچ نام یکی از روستاهای دهستان لاشار است با ۱۵۰ خانوار و ۵۸۴ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۳۳۴). تمام اهالی این روستا از طایفه رئیس هستند (برقی: ۴۱).

۱۳۲. کردهان یا گردهان نام روستای کوچکی از دهستان لاشار است با ۴۳ خانوار و ۱۷۵ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۳۳۵).

۱۳۳. آبگاه یا آبگاه روستای کوچکی از دهستان ملوران از توابع ایرانشهر است با ۴۳ خانوار و ۱۳۰ جمعیت (همان: ۳۳۷).

۱۳۴. بمپور نام یکی از کهنترین مناطق سکونت بلوچستان ایران است که برای سالیان دراز مرکز حکومتی نیز به شمار می‌رفته است. در مورد ریشه نام بمپور نیز همچون سایر شهرها نظرات گوناگونی ارائه شده است. برخی بر این باورند که این شهر را بهمن پسر اسفندیار ساخته است و از این جهت نام اولیه آن بهمن پور بوده که به تدریج خلاصه شده و به صورت بمپور درآمد است. برخی دیگر می‌گویند از آنجا که قلعه بمپور شبیه قلعه بم است (نگاه کنید به بالا

شماره ۳۷) اینجا به نام بمپور شناخته شده است (ناصح: ۱۶۴). در هر صورت چه منابع قدیم و چه منابع جدید از صورتهای دیگر نام این محل به شکل فهلفره، ینتبوغ، و قلعه بن و فهل نیز یاد می‌کنند (وزیری، ۱۲۹۱ ب: ۶۲۴). در حدودالعالم توصیف شهری به نام بهلبیره یا بهاپره آمده است که مشخص نیست منظور توصیف شهری به نام بهلبیره یا بهاپره آمده است که مشخص نیست منظور از آن بمپور است یا ایرانشهر (فهرج) امروزی. نویسنده حدودالعالم نوشته است که: «بهلبیره - شهری است از نواحی جروج، جایی کم‌نعمت (حدودالعالم: ۱۲۳).

با اینکه در سده‌های گوناگون بهمپور مرکز حکومتی بلوچستان بوده است، اما به نظر می‌آید گسترش واقعی آن از زمان نادر شاه افشار آغاز شده باشد. در این دوره نصیرخان براهویی که به سمت حکمران بلوچستان انتخاب شده بود بمپور را به عنوان مرکز حکمرانی خود انتخاب کرد، به این ترتیب و در سالهای بعدی نیز بمپور همچنان موقعیت خود را حفظ کرد و سردار سعیدخان نیای شیروانی‌ها و سردار دوست محمدخان رئیس قبیله بزرگ‌زایی در بمپور به حکمرانی خود ادامه دادند (افشار سیستانی: ۲۹۴). بعدها در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، ناصرالدوله حکمران کرمان و بلوچستان (۱۳۰۹ - ۱۲۹۸) با اجازه شاه مرکز بلوچستان را از بمپور به فهرج (ایرانشهر) منتقل کرد (یغمایی، ۹۱) به این ترتیب بمپور اهمیت اولیه خود را از دست داد تا اینکه در زمان حاضر به بخش و مرکز بخشی از شهرستان ایرانشهر تبدیل شد.

امروزه بمپور نام بخش و دهستانی از توابع شهرستان ایرانشهر است. این بخش از شرق به ایرانشهر، از جنوب به لاشار، از مغرب به کویر و از شمال به دامن و بزمان محدود است (همان: ۸۸) و در دشتی وسیع که حدود غربی آن به باتلاق جزموریان می‌رسد واقع شده است. پست‌ترین نقطه این دشت حدود ۹۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، در حالی که مرتفعترین نقطه آن قله آتش‌فشانی بزمان با ۲۵۰۰ متر ارتفاع است (ناصح: ۱۵۳). بمپور در سرتاسر بلوچستان به خاطر بدی آب و هوا شهرت دارد. هر چند گاهی از اوقات در فصل زمستان آب و هوای آن قابل تحمل می‌شود. با آنکه بمپور زمینهای حاصلخیز و آب کافی دارد، اما کشاورزی در آنجا رونق نیافته است (یغمایی، همانجا).

بخش بمپور دارای مساحتی برابر با ۲۸۵۹ کیلومتر مربع است که ۳۴ روستا را در خود جای داده است. در بخش بمپور ۳۳۰۰ خانوار و ۱۵۶۸۶ نفر زندگی می‌کنند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). پرجمعیت‌ترین روستای بمپور الله‌آباد با ۳۸۵ خانوار و ۱۷۸۹ نفر جمعیت است و پس از آن باغ (۱۹۶ خانواده، ۱۱۸۹ نفر جمعیت)، پیشک‌آباد (۲۴۹ خانوار و ۱۱۳۱ نفر)، قاسم‌آباد (۲۵۴ خانوار و ۱۱۰۸ نفر)، محمد‌آباد (۳۷۰ خانوار و ۱۶۱۷ نفر)، و نوکجوب (۲۶۶ خانوار و

۱۳۶۴ نفر) قرار دارند (افشار سیستانی: ۳۰۹ - ۳۰۸). تمام روستاهای بخش بمپور در دشت قرار دارند و آب کلیه آنها جز از یک روستا از طریق رودخانه تأمین می‌شود (یغمایی، همانجا). مهمترین محصولات کشاورزی این بخش عبارتند از: ذرت، گندم، باقلا، عدس، و خرما. در برخی از روستاهای آن انگور و انار نیز به عمل می‌آید (همانجا). اهالی بمپور بیشتر وابسته به طوایف باشی، نارویی، رودینی، مگسانی، و بامری هستند (برقعی: ۱۸). در بمپور و در دامنه‌های تپه و قلعه آن محوطه باستانی مهمی از زمان آغاز تاریخی به جای مانده است که بخشی از آن باستان‌شناسی انگلیسی به نام خانم دکتر دکاردی کاوش کرده است (سید سجادی: ۱۳۶۷ ب: ۵۵ - ۴۳). در این مورد همچنین نگاه کنید به گفتار سوم. ۱۳۵. نگاه کنید به شماره ۳۷.

۱۳۶. رودخانه بمپور یکی از معدود رودهای بلوچستان ایران است که آب دائم دارد جریان این رودخانه از مشرق به مغرب به سوی باتلاق جزموریان است. شعبه اصلی رودخانه بمپور رودی است که خود از کوههای جنوب غربی دامن و کارواندر سرچشمه می‌گیرد و ابتدا به نام کارواندر خوانده می‌شود و پس از پیوستن به رود دامن به نام جدید خوانده می‌شود تا آنکه با رود بمپور یکی می‌گردد. شاخه دیگر بمپور رود کنارگی است و در هر حال رودهای کوچک دیگری نیز در دشت بمپور جریان دارند مانند شهاب رود، کوشکین، کهور، و لاشار. بیشتر آب دشت بمپور به مصرف زراعت برنج می‌رسد (ناصح: ۱۶۲ - ۱۵۲).

۱۳۷. در مورد سد بمپور فرمانفرما اظهار می‌دارد از آنجایی که مواد ساختمانی سد بمپور را شن و گل و لای رودخانه تشکیل می‌دهد، این سد همیشه در معرض خرابی و شکستن است (فرمانفرما: ۳۱). وی در جای دیگری از سفرنامه خود اشاره دارد بر اینکه کسی را مأمور برآورد هزینه ساختمان یک سد مستحکم روی رودخانه بمپور کرده است. (همان: ۳۳ - ۳۲) البته این سد هرگز ساخته نشد تا سال ۱۳۳۵ شمسی که سدی به ارتفاع ۶.۵ متر و ظرفیت آبیگر ۲/۵ متر مکعب در ثانیه ساخته شد (یغمایی: ۱۹۸). در مورد رود و سد بمپور نگاه کنید به: شهشانی: ۱۳۳۶: ۸۷ - ۸۶.

۱۳۸. فهرج یا ایرانشهر امروزی بزرگترین و مهمترین شهرستان استان سیستان و بلوچستان به شمار می‌آید. آقای ناصح اظهار می‌دارند که در زمانهای کهن این شهر از مراکز مهم بلوچستان بوده است (ناصح: ۱۵۸) و البته با اینکه دلیل خاص و قانع‌کننده‌ای برای این اظهارنظر ابراز نمی‌دارند به نظر می‌آید که نقطه ارجاع ایشان همان مسئله ذکر شده در تشریح مرکز سکوتی پهلپره حدودالعالم باشد که مشخص نیست منظور از آن بمپور است یا فهرج (نگاه کنید به شماره

(۱۳۷).

نام کهن و قدیمی ایرانشهر فهرج است که خود معرب پهره و پهرک است [که به احتمال بسیار زیاد همان پورای آریان است وقتی می‌گوید که: «اسکندر پیشروی خود را به سوی پایتخت گذروزی آغاز نمود، یعنی به جایی که به نام پورا خوانده می‌شود و وی پس از شصت روز حرکت از بخش اورین Oriān به آنجا رسید» (Arrian, 23. XXIV)]. این واژه ظاهراً در پهلوی به معنای «مرد تنها» می‌باشد. جالب است اشاره کنیم که هر چند نام رسمی و امروزی این شهرستان ایرانشهر است، اما اهالی آنجا از آن با نام اصیلتر پهلوی، یعنی «پهره» نام می‌برند (کاظمیه: ۸۶). و نیز جالبتر است اگر به این مسئله توجه کنیم که شمار زیادی از بخشها و روستاهای ایرانشهر (پهره، فهرج) هنوز با نام اصلی کهن و پهلوی خود خوانده می‌شوند و در میان آنان می‌توان به چانف، بزمان، چکودان، گرگج، مسکوتان، گندمکان، گلشهر، پیپ، هوشیاب، گرگین، پیشین، دامن، گلگاه، کنگان، و پیر کاج اشاره کرد (ناصح: ۱۶۸ - ۱۶۴).

ایرانشهر امروز از شمال به زاهدان، از مشرق به سراوان، از جنوب به چاه بهار، و از مغرب به بمپور محدود است (یغمایی: ۸۳). بخشهای شمالی ایرانشهر کوهستانی‌اند، در حالی که برخی از تپه‌های شنی در قسمت‌های غرب شهرستان دیده می‌شوند و بخشهای جنوبی شهرستان محدود می‌شوند به قسمت‌های دشتی و بیشه‌زارها که به سبب وجود تپه‌های شنی در آنها مقدار زیادی بوته‌های کهور وجود دارد. در بخشهای غربی تنها شتر است که می‌تواند به راحتی راه پیمایی کند. بیشه‌های جنوبی ایرانشهر از وسعت نسبتاً زیادی برخوردارند، این بیشه‌ها حدود ۵۴ کیلومتر طول و ۲ کیلومتر عرض دارند و در شش کیلومتری شهر جای گرفته‌اند. تابستان ایرانشهر بسیار طولانی است و درجه حرارت در این فصل به ۵۰ درجه سانتی‌گراد نیز می‌رسد، هرچند یکی دو ماهی از زمستان آب و هوا معتدلتر و قابل تحملتر می‌شود (همان: ۸۶ - ۸۵). علاوه بر رود بمپور که از ایرانشهر عبور می‌کند، رودخانه سرباز نیز از دره باریکی به عرض ۲۴ کیلومتر در بخشهای جنوب شرقی ایرانشهر در جریان است. برخلاف دیگر نقاط بلوچستان ایرانشهر دارای آب نسبتاً کافی و سرزمینهای حاصلخیزی است و در حقیقت در این شهرستان جز از آب رودخانه از آب کاریزهایی که در جهت شمالی - جنوبی جریان دارند استفاده می‌کند (همان: ۸۶).

ایرانشهر تقسیم شده است به پنج بخش مرکزی بمپور، بزمان، سرباز، راسک و فیروزآباد و ۱۹ دهستان بنت، چانف، بمپور، فنوج، ملوران، لاشار، مسکوتان، بزمان، دلگان، آب رئیس، ابتر، حومه، دامن، پیشین، راسک، پارود، سرباز، مینان، و نسکند (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و

۱۳۵۹). ساکنان امروزی ایرانشهر را بیشتر وابستگان به طوایف و تیره‌های بارک زهی (اصل از سراوان)، میر، مبارکی و لاشاری که جزو مهاجران سالهای اخیر ایرانشهرند، دامنی (که اصل آنان از دامن است)، بیجار زهی، کلکلی، رودینی، استاد (شکل زهی)، چاکری، و اربابی تشکیل می‌دهند (برقی: ۱۲). (نگاه کنید به شماره ۴۲).

۱۳۹. شهر دراز یکی از روستاهای دهستان حومه شهرستان ایرانشهر است. این روستا دارای ۱۹۲ خانوار و ۷۶۵ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۲۰). باقی مانده‌های برخی از محوطه‌های باستانی دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخی در این روستا یافت می‌شود (سید سجادی، ۱۳۶۷ ب: ۴۵). در دهستان چانف روستای دیگری به همین نام وجود دارد که درحال حاضر متروکه می‌باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸).

۱۴۰. ابتر نام یکی دیگر از دهستانهای تابعه شهرستان ایرانشهر است که بین سراوان، ایرانشهر، و دامن واقع شده است (یغمایی: ۸۶). این دهستان مساحتی برابر با ۱۵۵۲ کیلومتر مربع دارد که ۴۶ روستا در آن جای دارند. ۱۱۴۱ خانوار برابر با ۴۶۹۳ نفر در این دهستان ساکنند و پر جمعیت‌ترین روستاهای آن عبارتند از: ابتر (۲۵۶ خانوار، ۱۱۰۶ نفر) و احمدآباد (۱۴۹ خانوار و ۵۸۹ نفر) (افشار سیستانی: ۳۰۲ - ۳۰۱). به‌خاطر وجود ارتفاعات زردکوه، زیرکوه، و همان ابتر نسبت به ایرانشهر آب و هوای نسبتاً بهتری دارند و در هر حال وضعیت آب و هوایی ابتر اجازه تولید مرکبات را به این دهستان می‌دهد، هرچند که مهمترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از برنج، ذرت، گندم، و خرما. آب ابتر از کاریز تأمین می‌شود (یغمایی: ۸۷ - ۸۶).

۱۴۱. دامن یا دامین نیز یکی دیگر از دهستانهای شهرستان ایرانشهر است. این دهستان از مشرق به ابتر و حومه، از جنوب به ایرانشهر، از مغرب به بمپور، و از شمال به خاش محدود است (همان: ۹۴). دامن ۹۹۹ کیلومتر مربع مساحت و ۳۱ روستا دارد. جمعیت این دهستان عبارت از ۱۰۱۴ خانوار و ۴۵۶۹ نفر است و پرجمعیت‌ترین روستاهای آن عبارتند از: کوران سفلی (۷۵ خانوار و ۳۷۰ نفر)، گدار فرح‌زاد (۸۱ خانوار و ۳۴۲ نفر)، و شیبان (۵۷ خانوار و ۳۱۸ نفر) (افشار سیستانی: ۳۲۵ - ۳۲۴).

تمام روستاهای این دهستان جز دو روستا از آنها در دامنه‌های ارتفاعات قرار دارند و آب آنها از رودخانه و کاریز تأمین می‌شود. مهمترین محصولات کشاورزی این دهستان عبارتند از برنج، ذرت، گندم، و خرما (یغمایی: ۹۴). محوطه بسیار مهم دوران آغاز تاریخی در این دهستان وجود دارد که اولین بار اشتین و سپس توزی آن را مورد کاوش و مطالعه قرار دادند (سید سجادی: ۱۳۶۷ (ب)).

۱۴۲. ایرندگان نام یکی از دهستانهای تابعه شهرستان خاش است. این دهستان ۱۷۸۸ کیلومتر مربع مساحت، ۷۵ روستا، ۱۲۵۷ خانوار و ۵۳۴۵ نفر جمعیت دارد. بیشتر روستاهای این دهستان دارای جمعیتی کمتر از یک صد نفرند. پرجمعیت‌ترین روستای دهستان دادکان است با ۱۲۸ خانوار و ۵۷۴ نفر پس از آن گنز (۵۷ خانوار، ۲۵۶ نفر) و هشیک (۵۱ خانوار و ۲۲۷ نفر) قرار دارند. تمام روستاهای این دهستان در دامنه‌های ارتفاعات جای گرفته‌اند و مهم‌ترین محصولات کشاورزی آن عبارتند از ذرت، گندم، و خرما. در برخی از روستاهای آن انگور، آلو، زردآلو، گیلاس، و خرمالو نیز به عمل می‌آید. (یغمایی: ۷۴). برای اطلاع دقیق در مورد ایرندگان نگاه کنید به: گودرزی‌نژاد، ۱۳۵۸.

۱۴۳. بزمان نام دهستان دیگری از توابع شهرستان ایرانشهر است که بین بمپور و دلگان واقع شده است (همان: ۸۷). این دهستان مساحتی برابر با ۶۶۴۲ کیلومتر مربع و ۵۵ روستای تابعه دارد. دهستان بزمان دارای ۸۰۴ خانوار و ۳۵۸۰ نفر جمعیت است و پرجمعیت‌ترین روستاهای آن به ترتیب عبارتند از روستای بزمان با ۲۳۳ خانوار و ۱۰۶۷ نفر و چاه شور با ۱۱۷ خانوار و ۴۶۶ نفر (افشار سیستانی: ۳۱۱ - ۳۰۹). بیشتر روستاهای این دهستان در دامنه‌های ارتفاعات واقع شده است و آب آنها از کاریز، چشمه سارها، و رودخانه کوچکی که از ارتفاعات کوه خضر سرچشمه می‌گیرد و به نامهای رستا و کهور معروف است تأمین می‌شود (یغمایی: ۸۸). در مقایسه با سایر مناطق بلوچستان ایران این دهستان از آب کافی برخوردار است هرچند که زمین آن برای کشاورزی مناسب نیست. از نقطه نظر آب و هوایی نیز با اینکه در برخی از قسمتهای بزمان شنهای روان وجود دارد با این حال این منطقه دارای آب و هوای نسبتاً خوبی نسبت به سایر بخشهای بلوچستان است. در کوهستانهای بزمان درخت *pistacia acuminata* و بادام کوهی *terminalia catappa* می‌روید و در همین کوهستانها پرنده، بز، بزکوهی، غزال وجود دارد و جمازهای آن به استقامت معروفند (همان: ۸۷).

۱۴۴. اسپکه یا اسفکه در حدود العالم به شهرک کوچکی اطلاق شده است (حدود العالم: ۱۲۵). این نام امروزه به یکی از بزرگترین روستاهای دهستان لاشار با ۲۷۱ خانوار و ۱۱۶۷ نفر جمعیت اطلاق می‌شود (مرکز آمار ایران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۹). اسپکه به خاطر شنهای روان خود در سرتاسر بلوچستان از معروفیت خاصی برخوردار است (برقی: ۱۹).

۱۴۵. سورمیچ یا سورومیچ نام یکی از روستاهای دهستان چانف ایرانشهر است. در این روستا ۵۷ خانوار با ۲۵۱ نفر زندگی می‌کنند (افشار سیستانی: ۳۱۶) در این روستا کشت برنج رایج است (برقی: ۲۵).

۱۴۶. چانف یا چامپ نام یکی دیگر از دهستانهای تابعه شهرستان ایرانشهر است. این دهستان از شمال به ایرانشهر، از مشرق به سرباز و پارود، از مغرب به بمپور و لاشار محدود است (یغمایی: ۹۳). چانف مساحتی برابر با ۱۴۴ کیلومتر مربع دارد و جمعیت آن، از ۲۷۱۹ خانوار و ۱۰۳۱۴ نفر تشکیل شده است. پرجمعیت‌ترین روستای دهستان، روستای چانف با ۲۲۵ خانوار و ۸۳۸ نفر جمعیت است (افشار سیستانی: ۳۱۹ - ۳۱۵). روستاهای این دهستان هم در دشت و هم در دامنه‌های کوهستانها قرار گرفته‌اند و آب این دهستان از رودخانه تأمین می‌شود. مهمترین محصولات کشاورزی این دهستان عبارتند از برنج، جو، باقلا، خرما، مرکبات، انار، و تنباکو (یغمایی، همانجا). دهستان و روستای چانف به مثابه مرکز اهوران و مرکز قدرت طایفه مبارکی به شمار می‌روند (برقی: ۳۷ - ۳۲). برخی از کاوشهای باستان‌شناسی غیرقانونی در این روستا و دهستان اشیایی قابل مقایسه با اشیای پیدا شده در دامن به دست داده‌اند و طرحهای حکاکی شده در کوههای اهوران نیز در آنها دیده شده است (همان: ۳۹).

۱۴۷. نکوچ نام استقرار گاهی (دهکده‌ای بسیار کوچک) از دهستان باهو کلات است. این محل ۱۰ خانوار و ۴۱ نفر جمعیت دارد (افشار سیستانی: ۳۴۹).
۱۴۸. کشیک نام یکی از روستاهای بخش نیکشهر است. این روستا دارای ۱۱۳ خانوار و ۴۵۷ نفر جمعیت است (همان: ۳۶۰).

۱۴۹. مسکوتان نام یکی دیگر از دهستانهای شهرستان ایرانشهر است. این دهستان از شمال و مشرق به بمپور، از جنوب به فنوج، و از مغرب به بزمان محدود است (یغمایی: ۹۸). در مساحت ۱۱۹۱ کیلومترمربع این دهستان ۳۰ روستا با ۱۰۶۷ خانوار و ۳۸۸۶ نفر جمعیت وجود دارد. پرجمعیت‌ترین روستای دهستان با همان نام مسکوتان خوانده می‌شود که ۵۴۴ خانوار و ۲۰۰۰ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۳۳۷ - ۳۳۶). تمام روستاهای این دهستان در دامنه‌های ارتفاعات قرار دارند و جز از سه روستا باقی آنان از آب کاریزها مشروف می‌شوند. مهمترین محصولات کشاورزی این دهستان عبارتند از برنج، ذرت، گندم، و خرما. غیر از کار کشاورزی اهالی این دهستان به کار دامپروری نیز می‌پردازند و پرورش و نگهداری گوسفند، بز، گاو، اسب، و الاغ نیز از کارهای ایشان به‌شمار می‌رود (یغمایی: ۹۸).

۱۵۰. فنوج یا فنوج نام دهستان دیگری از توابع ایرانشهر است. این دهستان از شرق به لاشار و از مغرب به بنت محدود است (همان: ۹۷). فنوج دارای ۲۲۰۶ کیلومتر مساحت، ۲۸۷۱ خانوار، و ۱۱۶۹۸ نفر جمعیت است که در ۹۸ روستای دهستان پراکنده‌اند. فنوج همچنین نام

روستایی از همین دهستان با ۷۹۶ خانوار و ۳۲۹۴ نفر جمعیت است. پرجمعیت‌ترین روستاهای دهستان پس از فنوج عبارتند از: کتیج با ۹ خانوار ۱۰۸۸ نفر جمعیت، مختارآباد با ۲۱۱ خانوار و ۸۱۷ نفر جمعیت (افشار سیستانی: ۳۳۲ - ۳۲۸). بیشتر روستاهای این دهستان در دامنه ارتفاعات واقع شده است و آب برخی از آنان از کاریز و بقیه از رودخانه تأمین می‌شود. مهمترین محصولات کشاورزی این دهستان عبارتند از برنج، ذرت، و گندم این درحالی است که انگور این دهستان در سرتاسر بلوچستان معروف است (یغمایی: ۹۷). ساکنان فنوج بیشتر وابسته به طوایف شیرانی، ملک، کدخدایی، اربابی، چاوش، استاد، درزاده، و چاکری هستند (برقعی: ۷۳).

۱۵۱. رامک نام یکی از روستاهای دهستان فنوج است. در این روستا ۱۱۶ خانوار و ۵۰۸ نفر زندگی می‌کنند (افشار سیستانی: ۳۳۰).

۱۵۲. نام مهترآباد در منابع موجود دیده نشد، اما روستای دیگری که به نام مختارآباد از توابع دهستان فنوج وجود دارد. در این روستا ۲۱۱ خانوار و ۸۱۷ نفر زندگانی می‌کنند (همان: ۳۳۱). به نظر می‌آید که این مختارآباد همان مهترآباد مورد اشاره متن باشد.

۱۵۳. برای کتیج نگاه کنید به شماره ۱۵۰.

۱۵۴. اسفند نام روستایی از توابع دهستان فنوج است. در این روستا ۱۵۸ خانوار و ۷۷۲ نفر زندگی می‌کنند (همان: ۳۲۸).

۱۵۵. تعداد جمعیت ساکن در سیستان و بلوچستان در چند دهه اخیر دچار دگرگونی زیادی شده است. اعتمادالسلطنه رقم ۲۵۰۰۰۰ نفر را برای جمعیت بلوچستان (جز از بخش سیستان) ذکر می‌کند. براساس آمار ارائه شده حاصله از نتایج مقدماتی سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ جمعیت سیستان و بلوچستان ۶۵۹۲۹۷ نفر بوده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶: ۱) که این آمار در مرحله بعدی یعنی ارائه نتایج قطعی سرشماری به رقم ۶۶۴۲۹۲ نفر تصحیح شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۹).

برای اطلاع از ارقام و آمار مربوط به سیستان و بلوچستان جز از منابع مورد اشاره در شماره ۴۲ همچنین نگاه کنید به: مرکز، آمار ایران، آمار نامه سیستان و بلوچستان، تهران، بی تا، همان، ۱۳۴۷، همان، ۱۳۴۸، همان، ۱۳۵۶، همان، ۱۳۵۹، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۱، همان، ۱۳۶۰، همان، ۱۳۶۶، همان، ۱۳۶۷، کبیری - مقامی، ۱۳۶۴ (الف و ب). در مورد آمارهای مربوط به شهرستان ایرانشهر نگاه کنید به: وزارت کشور، ۱۳۳۸ (ب)؛ مرکز آمار ایران، ۱۳۴۶ (ث)، همان، ۱۳۵۸ (ب) و برای آمار مربوط به شهرستان خاش نگاه کنید به: همان، ۱۳۵۸ (پ).

برای آمار مربوط به شهرستان زابل نگاه کنید به: وزارت کشور، ۱۳۳۸ (ث)؛ مرکز آمار ایران، ۱۳۴۶ (الف)؛ همان، ۱۳۵۸ (ث). برای آمار مربوط به شهرستان زاهدان نگاه کنید به: وزارت کشور، ۱۳۳۸ (پ)؛ مرکز آمار ایران، ۱۳۴۶ (ب)؛ همان، ۱۳۵۸ (ج). برای آمار مربوط به شهرستان سراوان نگاه کنید به: وزارت کشور، ۱۳۳۸ (ث)؛ مرکز آمار ایران، ۱۳۴۶ (ج)؛ همان، ۱۳۵۸ (ت).

در مورد آمار مربوط به قبایل و طوایف و گردندگان و چادرنشینان نگاه کنید به: مرکز آمار ایران، ۱۳۴۶ (پ)؛ سازمان برنامه، مرکز پژوهش، بی تا؛ مرکز عشایری ایران، ۱۳۶۰؛ همان، ۱۳۶۱؛ جهادسازندگی، ۱۳۶۱.

۲. تاریخ بلوچستان

سوانح و وقایع عمده متعلق به بلوچستان

اسکندر پس از مراجعت از هندوستان از بلوچستان گذشت و به مکران وارد شد. مورخ اسکندر که ملازم رکاب و نگارنده تاریخ و روزنامه او بوده نوشته است که اسکندر از ساحل دریا داخل ژدروزیا (ژدروزیا اسمی است که یونانیان به مکران داده بودند) شد. اسکندر در ژدروزیا طایفه‌های وحشی دید که رسم ایشان این بود که از اول عمر تا آخر ناخن دست و پای خود را نمی‌گرفتند و مدت‌العمر مواز سر و صورت خود نمی‌ستردند. پوست بدن آنها سیاه‌رنگ و لباس آنها منحصر به پوست حیوانات و از این طوایف کسانی که در سواحل دریا منزل داشتند خوراکی‌شان فقط از گوشت نهنگانی بود که گاهی موج دریا به ساحل می‌انداخت. اینها گوشت نهنگ را خورده و از پوست آن برای سرپناه خود چادر می‌ساختند. اسکندر به جهت کمی آذوقه با کمال زحمت این ناحیه را پیمود بلکه جمعیت کثیری از قشون او به جهت نبودن آذوقه تلف شد. اسکندر در آن وقت به قدری ملول و غمگین شده بود که هرگز از اول قشون‌کشی او تا آن وقت کسی او را به آن حالت ندیده بود. قشون مقدونیه که از آن زمان به هرجا رو می‌نمودند فتح می‌کردند و هر دشمن قوی را مغلوب می‌ساختند، در مقابل جوع که الد الخصام است، عاجز شده فوج فوج از ایشان تلف می‌شد، اسکندر قاصد، به افغانستان و هرات و ترکستان فرستاده به حکام آن ممالک فرمان داد که به واسطه شتر آذوقه زیادی عاجلاً به سرحدات کرمان برسانند و خود شتابان به جانب کرمان همی‌راند. طایفه اوریت‌ها که از

وحشیهای کوچ‌نشین بودند از بی‌حالی قشون اسکندر باخبر شده پیشقراول اسکندر را که به سرداری لئن ناتوس بود درهم شکستند. اسکندر با مشقت زیاد از بلوچستان گذشته به بلوک سرحدیه کرمان رسید. آنجا آذوقه به قدر رفع حاجت پیدا می‌شد. برای تشکر خلاصی از این بلای بزرگ، اسکندر هفت روز و هفت شب جشن گرفت. سرداران سپاه شراب زیاد نوشیده در مستی بعضی اعمال ناشایست نمودند. خبر این بدبختی اسکندر طوری در ممالک ایران شایع شده بود که حاکم هر ایالتی خود را پادشاه خواند و خزاین و ذخایر اسکندر را که سپرده به آنها بود متصرف شدند. اسکندر در تنبیه بعضی از حکام زحمت زیاد کشیده مجدداً ایران را امن و منظم ساخت.

نثارک سردار معتبر اسکندر سواحل مکران و دریای فارس را در سنهٔ سیصد و بیست و شش قبل از میلاد سیاحت نموده و روزنامهٔ سفر خود را از ابتدای حرکت از دهنهٔ رود سند تا انتهای سفر روز به روز نوشته و الان موجود است و ما همان را ترجمه نموده چون خالی از غرابت و لطف نیست به تمامه می‌نگاریم.^۱

می‌توان گفت که نثارک اول ناخدای بزرگ و اول مسافری است که در دریای هند و ایران^۲ به این تفصیل سفر کرده و از روی سفرنامهٔ او بود که تقریباً چهارصد سال قبل پرتغالیها به خلیج فارس آمدند بلکه می‌توان گفت که به هدایت سفرنامهٔ نثارک انگلیسها به خیال تصرف هندوستان افتادند. به زعم بعضی از حکما و مورخین یونان مقصود اسکندر از مامور نمودن نثارک به این سفر دریا، این بود که سواحل بلوچستان و کرمان و خوزستان و غیره را به دقت ملاحظه نماید و معلوم کند که می‌توان از مصر به ایران و هندوستان مراودهٔ تجارتي پیدا کرد یا نه و شاید که خیال اسکندر این بود که ممالکی مسخر نموده حدود آنها را که به دریا منتهی می‌شده می‌خواست، است علی‌التحقیق بداند. به هر حال نثارک می‌نویسد: اسکندر خیال داشت کشتیهای زیادی ترتیب داده خود به شخصه از دهنهٔ رود سند دریای هند و ایران را سیر نماید و در این فقره اصراری داشت. ولی چیزی که عایق خیال او شد

این بود که از دو چیز وحشت داشت: اول اینکه مبادا سفرش امتدادی یابد و به این واسطه قشونی که در ایران دارد بی‌نظم و متفرق شوند، ثانی این که می‌ترسید باد مخالف کشتیهای او را به ناحیه غیر آباد لم‌بزرع ببرد یا به دریا غرق کند و پرده تاریکی بر روی فتوحات روشن او کشیده شود. بنا بر علل مذکوره خود از صرافت افتاد. اما چون میل اسکندر همیشه در اقدام به کارهای تازه و مشکل بود، به جای خود خواست سرداری را مأمور مهم مزبور نماید که هم طرف اعتماد او باشد و هم چندان معتبر باشد که صاحب منصبان و قشون و کسانی که او را همراهی می‌کنند از او تمکین داشته باشند و نیز جلادت و رشادت او مقتضی قبول این سفر پر خطر و کار صعب باشد. از من سؤال کرد که در میان سرداران من که را سزاوار و مرد این کار می‌دانی؟ چند نفر را اسم بردم. اسکندر آنها را احضار کرد و به هر یک جدا جدا این تکلیف را نمود. بعضی از دهشت و وحشت تمکین نکردند، بعضی دیگر خفت عقلشان مانع قبول آمد و برخی که هم رشادت داشتند و هم عقل، حب وطن و میل به زود رسیدن به یونان دامنگیرشان بود. اسکندر در ماند. من به اسکندر گفتم اگر اجازه دهی سرداری این کشتیها را من اختیار می‌کنم و اگر خدا خواسته باشد کشتیها و قشون ترا بدون آسیب و خطری به سواحل ایران می‌رسانم و آنچه در قوه انسان است به فعل می‌آورم. اسکندر گفت هرگز راضی نمی‌شوم که ترا که بهترین دوستان و بزرگترین سرداران منی دچار و گرفتار چنین خطر بزرگی نمایم. لابه و اصرار نمودم تا آنکه اسکندر قبول نمود و سفر من معین گردید. آن وقت سر کرده‌ها و افراد قشون و غیره که از کم جرئتی تمکین این سفر نداشتند از اطمینان به من داوطلب شدند که با من به این سفر بیایند. همین که کشتیها حاضر شد پیش از آن که من به راه بیفتم دو مرتبه اسکندر در کشتی مخصوص من نشسته از دهنه رود سند به وسط دریا آمده قربانی زیاد برای رب‌النوعهای دریا نمود.

بلجمله در دهنه رود سند آن قدر تأمل نمودیم که باد معروف به اتزین که در مدت شش ماه از سواحل دریا می‌وزد افتاد و موقوف شد و باد مراد که شش ماه

دیگر از ساحل به دریا وزان است شروع به وزیدن کرد. لنگر کشتیها را برداشتیم. ابتدای سفر سال یازدهم سلطنت اسکندر و دوم اکتبر که اواسط عقرب باشد و در سنه سیصد و بیست و شش قبل از میلاد بود. در اوایل قوس همان سال به سواحل اراباه (ارابه به اصطلاح یونانیها بلوچستان است) رسیدیم.^۳ رودخانه از صحرا به دریا وارد می‌شود. در دهانه رودخانه لنگر انداختیم. آب رودخانه به واسطه اختلاطی که با آب دریا داشت شور و قابل آشامیدن نبود. با یکی از کشتیهای کوچک راه رودخانه را گرفته بالا رفتیم. چهل استاد (یک استاد صد و پنجاه و هشت ذرع است) که پیش رفتیم به دریاچه‌ای رسیدیم که آب شیرین داشت و از آن آب برای ذخیره برداشتیم. بعد از حرکت از دهانه رودخانه دوست استاد که راه پیمودیم به کاپالا (کابالا)^۴ رسیدیم و دریا به شدت موج شد، در وسط دریا لنگر کشتیها را انداختیم و جرئت نکردیم که نزدیک به ساحل اقامت کنیم. شب را توقف نموده اول طلوع صبح به راه افتادیم و چهل و دو استاد طی کردیم. مقارن غروب به محاذی کابانا رسیدیم. از کابالا تا کابانا یک کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک ما غرق شد. کشتیهایی که در این سفر به من سپرده شده بود عبارت از سی و دو سفینه بزرگ و چند کشتی کوچک مخصوص حمل آذوقه بود که وقت لزوم و هنگام ورود به رودخانه‌ها به کار می‌بردیم و هر کشتی سی نفر پاروزن داشت و غیر از ملاح و پاروزن و عمله‌جات کشتیها قشون همراه زیاده از دو هزار نفر نبود.

خلاصه نصف شب از این منزل حرکت کردیم و بعد از طی دوست استاد به کوکالا رسیدیم. پاروزنها و عمله کشتیها به واسطه طول سفر خسته بودند. مصلحت چنین دیدم که کشتیها را نزدیک ساحل برم که اهالی آن به خشکی آمده چند روزی در خشکی استراحت کنند. در همین مکان چندی قبل لونات^۵ سردار اسکندر با طوایف بلوچ^۶ جنگ کرده شش هزار نفر از بلوچها را در یک جنگ بکشت. آپلوفان^۷ حکمران بلوچستان چون در دفع یاغیان به سردار اسکندر کمک داده بود بعد از این فتح اسکندر به او تاج طلائی بخشید. باری در این مقان حاکم بلوچستان به حکم

اسکندر آذوقه و علوفه حاضر کرده بود. لهذا به هر یک از سپاهیان و ملاحان فرداً فرد ده روزه گندم داده شد و در این چند روزه توقف، کشتیهایی را که از صدمه امواج معیوب شده بود مرمت کردند و بعضی از ملاحان و سپاهیان که علیل شده بودند یا اظهار کراهت از دریانوردی می نمودند از راه خشکی نزد سردار بلوچستان فرستادم. روز حرکت از این منزل باد مساعد بود. پانصد استاد پیمودیم و به دهنه رودخانه تومیروس^۸ رسیدیم. اهالی بلد همین که سفاین ما را دیدند مسلح شده کنار دریا صف کشیده منتظر جنگ شدند. اسلحه بلوچهای این ناحیه نیزه‌های بلند بود که شش ذرع طول داشت. پیکان این نیزه‌ها از آهن نبود بلکه از چوبهای صلبی بود که با آتش آنها را از آهن سخت تر نموده بودند. جنگاوران این طایفه تخمیناً ششصد نفر بودند. من چون که این جسارت را از اهالی بلد دیدم کشتیهای خود را دورتر از ساحل که تیررس نباشد قرار دادم و در میان لشکر همراه سربازهای با رشادت را که در شناگری مهارت داشتند منتخب نموده حکم دادم به خشکی بروند. همین که به ساحل رسیدند جمع شده یک مرتبه به حالت اجتماع به خصم حمله آوردند. سربازان به این دستورالعمل رفتار کرده به بلوچها حمله نمودند. از آن طرف از کشتی گفتم به واسطه چرخهایی زلق و تیر را خیلی دورتر از دست و بازوی انسان می اندازد علی الاتصال به بلوچها تیر و زلق بیندازند. بلوچها متحیر و بدن لخت آنها از زخم تیر و زلق مجروح شده بعضی مقتول و برخی اسیر گردیدند. نثارک گوید اسرای آنها را که نزد من آوردند خلقت غریبی داشتند. به بدنهای ایشان مو مثل سرشان رویده و تمام اعضایشان در پشم مستقر بود. ناخن دست و پایشان به سیاع شباهت داشت و به قدری بلند بود که با فشار جزئی ماهی بزرگ را دو نیمه می کرد و شاخه‌های درخت را با ناخن می بریدند. بعضی از آنها که لباس داشتند لباسشان منحصر به پوست حیوانات و یا پوست نهنگ بود (شاید مقصود از نهنگ پوست سگ آبی باشد). بعد از شش روز توقف در آنجا روز هفتم حرکت کرده سیصد استاد راه پیمودیم و به دماغه ملانا^۹ رسیدیم که الحال این دماغه معروف به مران است.

اسلحه و لباس اهالی این سواحل شبیه به هندیهاست.^{۱۰} لیکن زبانشان فرق دارد. طایفه ایش تیوفال^{۱۱} (یعنی ماهی خوار) که در سواحل مکران^{۱۲} سکنی داشتند ایشان را در کنار دریا قریه‌ای بود موسوم به پذیرا^{۱۳} که تقریباً شصت استاد از کنار دریا دور بود. از اینجا نیز حرکت نموده بعد از چند روز دیگر به کلتار رسیدیم و از کلتار به کالیبا (کالیبا حالا معروف به شور موت است) آمدیم. کالیبا ده بزرگی است که در کنار دریا واقع شده نخلستانش زیاد.^{۱۴} اما وقتی که ما به آن ده رسیدیم هنوز فصل رسیدن خرمايش نشده بود. نثارک گوید اهالی این ده گوسفند و ماهی زیاد برای ما هدیه آوردند و عجب این بود که گوشت گوسفند نیز طعم و بوی گوشت ماهی داشت^{۱۵} و دلیلش آن که چون سواحل مکران خشک و شنزار است و علف نمی‌روید لهذا به جای علف به گاو و گوسفند ماهی خشک کرده می‌دهند (مؤلف گوید از عجایب آن که بعد از دو هزار سال و چیزی هنوز این رسم در سواحل مکران باقی است). از این آبادی نیز حرکت کرده و دویست و سی استاد که راه پیمودیم به سواحل کریس رسیدیم. در این سواحل بعضی کشتیهای صیادی دیدیم. اما در ساحل نه سکنه پیدا بود نه صیادان. از دور که کشتیهای ما را دیده فرار کرده به داخله رفته بودند. گندم در آنجا یافت نمی‌شد و آذوقه قشون نزدیک به اتمام بود. چند رأس بز کوهی پیدا کرده صید نموده به کشتی بردیم. از این منزل به پاس زانس رسیدیم. راه دماغه را چون پیمودیم به آبادی موسوم به مزار^{۱۶} ورود کردیم. در این آبادی آب شیرین و صیادها بود که صید ماهی می‌نمودند.

نثارک گوید از این آبادی یک نفر بلوچ که به هیدراسس موسوم بود اجیر نمودم که کشتیهای ما را به سواحل کرمان برساند. آنگاه از این منزل که حرکت کردیم بعد از طی هفتصد و پنجاه استاد راه به بالانیوس^{۱۷} رسیدیم. از اینجا چهار صد استاد دیگر راه پیموده به بارنا رفتیم. در بارنا نخلستان و باغات زیاد دیدیم. اهالی اینجا نسبت به طوایفی که از زمان حرکت از رودخانه سند تا اینجا دیده بودیم اهلی‌تر و باتربیت‌تر بودند. بعد از دو سه روز به ژئی ژئی زار^{۱۸} رسیدیم. این اسم را در اطلسها

«کودتار» ثبت کرده‌اند. بعد از طی پانصد استاد دیگر به شهر کوچکی که در ساحل دریا و روی یک تپه بود رسیدیم. نثارک گوید من تصور کردم که اراضی حوالی این شهر مزروع و در انبارهای اهالی غله یافت می‌شود. به یکی از سردارها که جزء قشون بود گفتم اگرچه قاعده این است که ما به غلبه این شهر را مسخر و متصرف شویم زیرا که اهالی خیال ندارند به ملایمت به ما آذوقه بدهند ولی از آن طرف محاصره این شهر مشکل و مدت وقتی لازم دارد و در این مدت به جهت کمی آذوقه سختی به قشون روی خواهد داد. پس تسخیر این شهر با حيله آسانتر و اولیتر است. جمیع سرداران یونانی رای مرا پسندیدند. آنگاه حکم کردم لنگرهای کشتیها را کشیده بادیادنها را افراشته حرکت نمودند و خود در کشتی کوچکی نشسته به طرف شهر راندم. همین که به ساحل رسیدم اهالی بلد که مرا دیده استقبال نموده مهمان پذیر شدند و ماهی سرخ کرده برای من آوردند و در این سفر که ابتدای آن از دریای سند و منتهی به خلیج فارس شده این اول مرتبه بود که اهالی ساحلی را دیدم که ماهی را سرخ نموده می‌خوردند. خلاصه بعد از صرف غذا که عبارت از ماهی سرخ کرده و خرما و قدری نان بود از آنها خواهش کردم که شهر را به من بنمایند. اهالی راضی شده همین که وارد شهر شدم دو نفر تیرانداز را که همراه بودند حکم کردم دروازه را نگاه دارند و خود با دو تیرانداز دیگر و یک نفر مترجمی که همراه من بود بالای برج رفته به واسطهٔ علامات و نشانیها به سردارهایی که در کشتی بودند معلوم کردم که وقت است که کشتیها و قشون را نزدیک شهر آورند. به محض اشاره، کشتیها نزدیک شهر آمده قشون زیادی از کشتیها به ساحل شهر وارد شد. سکنهٔ شهر متوحش و متحیر شده ابتدا خواستند از در خصومت درآیند بعد جز تسلیم چاره‌ای ندیدند. آذوقه‌ای که لازم بود کارسازی کردند. در انبارهای اهالی کمتر آرد گندم پیدا می‌شد. بیشتر آردی که در انبارها داشتند عبارت بود از ماهی خشک کرده که دستاس کرده بودند و در انبارها ریخته نان از آن می‌پختند.

باری هرچه ممکن بود از این آذوقه از انبارها به کشتیها حمل نموده روانه شدیم

و هزار استاد راه که طی کردیم به تملنا^{۱۹} که معروف به کی کنک است رسیدیم. این آبادی بندر معتبری است. از این بندر به شهر کانازیدا^{۲۰} (این شهر حالا موسوم به شوربار و آثار قدیمی در اینجا هست) راندم. در حوالی این شهر به چاه‌های آب و نخلستان جنگلی رسیدیم. آذوقه‌ای که همراه داشتیم رو به نقصان گذاشته بود و چون ورود ما به این محل اواسط زمستان بود نخلها خرما نداشت. از لیف درخت خرما تغذیه کرده معجلاً حرکت نمودیم و شب و روز راندم بلکه به یک آبادی برسیم که تحصیل آذوقه در آن ممکن باشد. بعد از طی چندین استاد به ساحلی رسیدیم که بعضی دهات در آن ساحل بود. ولی اهالی دهات مساکن خود را تخلیه کرده فرار نموده بودند. در خانه‌های آنها قدری خرما و هفت نفر شتر پیدا کردیم و به آن خرما و شتر چند روزی تغذیه کرده به راه افتادیم. نثارک گوید در بحر فارس نهنگهای بزرگ پیدا می‌شود. یک روزی در نزدیکی کشتیها دریا منقلب و موج شد و حال آنکه هیچ باد مخالف نمی‌وزید. سبب را پرسیدم معلوم شد نهنگ زیادی یکجا جمع شده بازی می‌کنند و این تلاطم دریا از حرکت آنهاست. قشونی که همراه من بودند وحشت نمودند. من حکم کردم کشتیها در یک نقطه جمع شده ملاحان فریاد کردند و شیپور و طبل زدند. نهنگها که فریاد ملاحان و صدای طبل و شیپور شنیدند فرار کردند. طول بیشتر این نهنگها صد ارج بود. اهالی سواحل مکران به من گفتند از ساحل صد استاد که دور می‌شوی جزیره‌ای است خالی از سکنه که نوع بشر را قدرت ورود به آن جزیره نیست. من به یک کشتی که عمه‌جات آن مصری بودند حکم کردم نزدیک آن جزیره شوند و خبر از آن برای من بیاورند. کشتی رفت و مراجعت نکرد. زیرا که اهالی سواحل مکران می‌گفتند زنی ساحره در این جزیره منزل دارد که هر مردی که قدم در جزیره گذارد آن زن ساحره اول او را به خود دعوت می‌نماید و بعد از استیفای حظ، آن مرد را به شکل ماهی نموده به دریا می‌اندازد. برای کشف و دریافت حقیقت با کشتیها به اطراف جزیره آمده وارد جزیره شدم. تفصیل مسطور واهی و دور از صحت بود بلکه به واسطه این که جزیره

استعداد زراعت و آبادی ندارد بایر مانده.

بلجمله نثارک گوید در ساحل دریا بعد از مکرانیها بلافاصله بلوچها مسکن دارند و اراضی بلوچها شنزار و خالی از آبادی است و شنیدم که قشون اسکندر به واسطه کمی آذوقه و نبودن آب در این جاها صدمه خورده‌اند. بعد از آن از سواحل مکران گذشته به سواحل کرمان رسیدیم. حرکت کشتیها بعد از این به سمت مغرب نیست بلکه بیشتر به جانب شمال است. اراضی سواحل کرمان همه آباد و حاصلخیز و نخلستانهای بارآور دارد. بندر بدیس - که حالا معروف به جاسک^{۲۱} است - بسیار آباد بود و هر قسم میوه جز زیتون در آن یافت می‌شد. باغات بزرگ از تاک داشتند و تا دیده می‌دید اراضی گندم‌زار بود. از این بندر حرکت کرده به دماغه مسناکه حالا معروف به موساندن^{۲۲} است رسیدیم. از خیرات و محصولات آبادیهای این دماغه، دارچینی و بعضی ادویه‌جات می‌باشد که باسیری و بابل^{۲۳} می‌برند. نثارک گوید سرداران قشون که همراه من بودند نمی‌خواستند از این دماغه تجاوز کنند زیرا که از طول سفر و کثرت مشقت خستگی به ایشان روداده و طاری شده بودند و به اجماع از من خواهش کردند که کشتیها را رها کرده و از راه خشکی خود را به اردوی اسکندر برسانیم. من به آنها جواب دادم که غرض از مأموریت من به این سفر این بود که سواحل دریا را الی مدخل شط‌العرب^{۲۴} و خلیج فارس سیر کنم و از روی بصیرت و اطلاع نقشه بردارم. هنوز سفر منتهی نشده و من خلاف مأموریت نمی‌کنم و آنگاه در داخله مملکت که خالی از آبادی و سکنه است بدون بلد چگونه توان رفت. سرداران حرف مرا قبول کرده و به راه افتادند. بعد از طی هفتصد استاد به بندر نه‌اپ تنار^{۲۵} (این بندر حالا معروف به ابراهیمی است) رسیدیم. از اینجا حرکت کرده بعد از طی صد استاد به دهه رودخانه ارمیس رسیدیم.^{۲۶} رودخانه ارمیس از نزدیکی شهر هرموز^{۲۷} که الحال معروف به میناست^{۲۸} می‌گذرد. نثارک گوید اهالی بندر مینا ما را پذیرفته آنچه لازمه خدمتگزاری بود به جا آوردند. انواع و اقسام فواکه و اطعمه و مشروبات غیر زیتون برای ما حاضر کردند. از کشتیها پیاده شده در

خانه‌ها منزل کرده چند روزی راحت نمودیم و صدماتی که در این چند وقت کشتیرانی به همگی رسیده بود فراموش شد و از یاد رفت. نثارک گوید بعضی از افراد قشون از اطراف مینا تجاوز کرده به داخله مملکت رفتند و در بین سیر به یک نفر پیاده که ملبس به لباس یونانی بود برخوردند با او به زبان یونانی تکلم کردند. جواب داد. معلوم شد که از بقایا و بازماندگان لشکر اسکندر است که به واسطه کمی آذوقه در بلوچستان متفرق شده به جهت تحصیل قوت هر یک راهی گرفته‌اند و این شخص پیاده مذکور ساخته بود که از مینا تا اردوی اسکندر زیاده از پنج روز مسافت نیست. کسانی که این فقره را از او استماع نمودند خشنود شده او را نزد من آوردند. نثارک گوید چون این معنی محقق شد حاکم مینا را خواستم و تهیه رفتن و رسیدن به اردوی اسکندر را از او طلب نمودم و روز دیگر حکم دادم کشتیها را از دریا به ساحل آورده دیواری موقه دور کشتیه گفتم تعبیه نمودند و یک دسته از قشون به جهت حراست کشتیها در میان این دیوار ماندند. حاکم مینا تهیه رفتن ما را به اردوی اسکندر دیده خود معجلاً روانه اردوی اسکندر شد که مژده ورود ما را به اسکندر بدهد چرا که میل قلبی اسکندر را به من می‌دانست و نیز آگاه بود که اسکندر از این که از من و کشتیهایی که به من سپرده بود خبری ندارد نهایت متوحش است و این خبر خیلی مایه مسرت او خواهد بود.

بلجمله چنان که در سفرنامه خود نثارک مسطور است حاکم مینا چون به اردوی اسکندر رسید و مژده ورود نثارک و سلامتی او و کشتیهای سپرده به او را به اسکندر داد، اسکندر نهایت مشعوف شده به او خلعت و انعام بخشید. ولی چند روز از این مقدمه گذشت و نثارک نرسید. اسکندر حاکم مینا را خواسته به طور مؤاخذه از او سؤال نمود که چرا این دروغ را گفتی؟ حاکم مینا هرچه خواست صدق قول خود را ثابت کند نتوانست. لهذا تغییر اسکندر زیاد شد حکم به حبس او داد. حاکم مینا در محبس پیغام به اسکندر داد که من یقین دارم که نثارک راه را گم کرده که تا به حال نیامده است. من که الان در حبس هستم و منتظر هرگونه عقوبت و سیاست، اما اگر

جمعی را به استقبال نثارک بفرستید که دلیل راه او شده وی را به اردو بیاورد یقیناً بی‌فایده نخواهد بود. اسکندر اگرچه مأیوس شده بود، اما جمعی را با عراده و آذوقه جلو نثارک فرستاد. بعضی از این اشخاص در دو منزلی اردوی اسکندر به شش نفر رسیدند که گیسهای بلند شانه نکرده ژولیده داشتند و بدنهای ایشان لاغر و رنگ چهره رفته و لباسهای مندرس شده. حضرات مستقبلین ملتفت نشدند که نثارک و همراهان او می‌باشند که از طول و مشقت سفر این وضع را پیدا کرده‌اند. خلاصه نثارک از آنها پرسید که اردوی اسکندر در کدام سمت است؟ آنها جوابی گفته و از یکدیگر گذشتند و هیچیک از دو طرف یکدیگر را نشناختند. مسافتی طی نشده آرشیاس که یکی از سرداران و همراه نثارک بود گفت یقیناً که این اشخاص به استقبال و جستجوی ما آمده‌اند و شناختن ایشان ما را استبعادی ندارد. زیرا که لباس و هیئت ما طوری نیست که شناخته شویم. بهتر این است که خود را به این اشخاص بشناسانیم. نثارک مستقبلین را که هنوز دور نشده بودند صدا کرده و گفتگو کردند و مطلب معلوم جانبین شده نثارک با پنج نفری که همراه او بودند سوار عراده‌ها شده رو به اردوی اسکندر راندند و چند نفر از مستقبلین به تعجیل جلو رفته خود را به اسکندر رسانیده مژده آمدن نثارک را دادند. اگرچه ظاهراً باید این خبر اسباب خوشوقتی زیاد برای اسکندر باشد اما به عکس به شدت متألم شده گمان کرد که سفاین و عساکر او تماماً غرق شده و نثارک با پنج نفری که همراه او هستند از ورطه هلاکت نجات یافته‌اند و بس و می‌گفت اگرچه دو نفر از سرداران من که یکی از آن دو بهترین دوستان من است جانی به سلامت دربرده‌اند اما به‌طور یقین زیاد از سه هزار نفر قشون من تلف شده‌اند.

خلاصه اسکندر در این خیال و ملالت بود تا آنکه نثارک به سراپرده اسکندر رسید. اسکندر از بشره و لباس نثارک و آرشیاس که تغییر زیاد در آنها پیدا شده بود. ابتدائاً این دو سردار را نشناخت. بعد که با ایشان تکلم کرد و یقین نمود دست نثارک و آرشیاس را گرفته آنها را دور از میان سرداران به گوشه‌ای برده گفت یقین دارم که

جمیع قشون و کشتیهای من غرق شده‌اند و شما نمی‌خواهید به من بروز بدهید. میل دارم که به راستی آنچه روی داده بیان کنید. این بگفت و بنا کرد به گریستن. نثارک گفت پادشاهها قسم به رب النوع کوه المپ که یک نفر از ملاحان و قشون تو کشته و تلف نشده‌اند و تمام کشتیهای تو با عساکر در بندر مینا متوقف‌اند. اسکندر از شدت خوشحالی که به او دست داد گریه او شدت نمود. بعد از اطمینان از این فقره، قسم خورد که اگر تمام کره زمین مفتوح من می‌شد به قدری که از دیدن نثارک و سلامتی قشون خودم خوشحال شدم خوشحال نمی‌گردیدم. آنگاه حاکم مینا را از حبس بیرون آورده انعامات زیاد به او داده او را به محل سکونت خود معاودت داد و حکم کرد قربانیهای بسیار برای رب الارباب ژوپیترو هرکول و نپتون^{۲۹} نمودند و سان قشون دید و در این سان قشون تاجی از گل بر سر نثارک گذاشته هر دسته قشون که محاذی چادر او می‌گذشت نثارک را به او نموده مجملی از انکشافات او را بیان می‌کرد. بعد از چند روز دیگر اسکندر رو به نثارک کرده گفت بعد از این وجود تو در نزد خود من لازمتر است از اینکه مراجعت به مینا نمایی و کشتیها را به شط العرب برسانی. نثارک در جواب گفت اگر می‌خواهی اجر زحمات مرا بدهی باید مرا مرخص کنی که خدمت خود را به انجام رسانم و چنانکه ابتدا تعهد کردم که از دهنه سند حرکت کرده خود را به خوزستان رسانم^{۳۰} و از عهده تعهد خود بیرون آیم والا آرام نخواهم گرفت و راضی مشو که خدمت به این پر زحمتی را که من به عهده گرفته‌ام و نزدیک است به انتها برسد، کس دیگر در آن با من شرکت به هم رساند. نثارک این بگفت و از اردوی اسکندر مرخص شده با جمعیت قلیلی به طرف مینا راند. وقتی از اردوی اسکندر دور شد، در بین راه طوایف بلوچ به او حمله نموده نزدیک بود او را هلاک کنند. بخت اسکندری و لطیفه تقدیر ایزدی او را حفظ و مستخلص نموده صحیح و سالم به بندر مینا رسید و با کشتیها رو به مقصود نهاد. بعد از چند روز کشتیرانی به جزیره خالی از سکنه‌ای رسیدند که موسوم به ارقانا^{۳۱} بود و جمعی را عقیده بر این که آن جزیره همین هرمز^{۳۲} است و بعضی دیگر آن را

لارک^{۳۳} می‌دانند. از آن جزیره گذشته به جزیره آبادی موسوم به اوآراکتا^{۳۴} که جزیره کیش باشد رسیدند. در این جزیره تاکستان و نخلستان و صحرای فراوان و طول جزیره هشتصد استاد بود. حاکم جزیره را که معروف به مازانس بود نثارک برای بلدی همراه برد. گویند در این جزیره قبر یکی از سلاطین بزرگ است موسوم به «اریتر» که از سلاطین ایران بوده^{۳۵} و در سواحل دریا شکار می‌کرده شیری به او حمله می‌نماید. او خود را به دریا می‌اندازد که در کشتی کوچکی که در آن ساحل بوده بنشیند و خود را از شر شیر ایمن نماید. باد او را به این جزیره می‌اندازد. چون جزیره را خوش آب و هوا می‌یابد مراجعت نکرده همانجا ساکن می‌شود و تمام خلیج فارس و بحر عمان و دریای احمر در تصرف این پادشاه بوده.

بلجمله نثارک می‌گوید از جزیره کیش دویست و چهل استاد که راه پیمودیم به جزیره ای دیگر رسیدیم و از آنجا مسافتی پیموده به جزیره «پیل را» که الحال به لیر معروف است رسیدیم. از آنجا سیصد استاد که پیش رفتیم به کتس یا کته^{۳۶} رسیدیم. این جزیره گوسفند و بز وحشی بسیار دارد. چند استاد دیگر که طی شد به ایلا^{۳۷} که معروف به جیلیم است آمدیم. بندر جیلیم بندرگاه خوبی دارد موسوم به اندرابیا^{۳۸}. از آنجا چهارصد استاد که پیش رفتیم به جزیره آبادی رسیدیم که در حوالی آن غوص مروارید می‌شود. از آنجا به دماغه اکوس معروف به شف وارد آمدیم.^{۳۹} از آنجا چون چهارصد و پنجاه استاد دیگر راه پیمودیم به بندر «اپس تانا» وارد شدیم. این بندر خیلی معمور است و از آبادی تا کناره دریا شصت استاد است. از آنجا به کفنا که حالا معروف به کنگان است^{۴۰} وارد شدیم. این بندر جای معمور پرسکنه‌ای است. اسکندر آذوقه برای توقف کشتیها به این محل فرستاده بود و رسید. لهذا بیست و یک روز اینجا توقف نمودیم. در اواخر زمستان هفتصد و پنجاه استاد راه طی کردیم تا به شهری رسیدیم موسوم به کیارازان.^{۴۱} از کیارازان به مزبزی^{۴۲} که بوشهر^{۴۳} باشد آمدیم. اطراف بوشهر نخلستان و باغات زیاد بود. بعد از طی دویست استاد به تواج^{۴۴} که در کنار رودخانه بشاویر^{۴۵} است رسیدیم. در کنار این

رودخانه ۴۶ به فاصله دویست استاد در داخله یکی از عمارات سلطنتی سلاطین ایران است. باز بعد از دویست استاد راه به ریق (ریگ ۴۷) و از آنجا به بندر دیلم ۴۸ آمدیم. چهارصد استاد دیگر چون راه پیمودیم به دهنه رودخانه اندبان (هندیان ۴۹) واصل شدیم. اندیان سرحد خوزستان و فارس است. نثارک گوید بزرگتر رودخانه‌ای که به دریا می‌ریزد بعد از سند همین رودخانه اندیان است و گوید هیچیک از سواحلی که من پیمودم مانند خلیج فارس آباد و مزروع نیست. بعد از طی سه هزار و سیصد استاد ۵۰ به دهنه فرات رسیدیم و در دهی که موسوم به دیری دوتیس و حالا به دجله ۵۱ معروف است آمدیم. در این آبادی تجار از سواحل عربستان و هندوستان عطریات و ادویه‌جات به بابل می‌بردند. نثارک گوید در اینجا شنیدیم اسکندر وارد شهر سوس ۵۲ شده است. پانصد استاد دیگر راه طی کردیم تا به اول خوزستان رسیدیم. در آنجا پلی تازه به حکم اسکندر برای عبور قشون ساخته بودند. سفر نثارک و روزنامه او به اینجا منتهی می‌شود و در اینجا اسکندر دو تاج طلا بخشید: یکی به نثارک که امیر البحر و سردار سفاین او بود و یکی دیگر به لئونات که سپهسالار قشون بری او بود. موجب قشونی را که همراه نثارک بودند و تا آن وقت عقب افتاده در آن منزل پرداختند. خیال اسکندر این بود که کشتی زیادی حاضر و تجهیز نماید و به نثارک سپارد که سواحل عربستان و دریای احمر را تا مصر گردش نموده و آن مواضع را نیز سیاحت کند. این بود که مرگ دچار اسکندر و عایق مرام او گشت. انتهی.

فتح بلوچستان به دست لشکر اسلام در سنه نود و دو هجری اتفاق افتاد. ۵۳ مسعود بن محمود غزنوی بلوچستان را متصرف شد و از اقوام خود یکی را در آنجا والی نمود و تا سال هزار و صد و پنجاه و دو هجری مطابق هزار و هفتصد و سی و دو مسیحی اولاد آن شخص در کلات حکمرانی داشتند. در آن سال نادرشاه ۵۴ بلوچستان را مسخر کرده یکی از سرداران خود را در کلات حکمران ساخت. ۵۵

یادداشتهای گفتار دوم

۱. این قسمت از متن را اعتمادالسلطنه از کتاب هفتم آریان به نام ایندیکا به صورت آزاد ترجمه کرده و گاهی در آن دخل و تصرف نموده است.
۲. در مورد سفر دریایی نئارخوس در منابع فارسی نگاه کنید به: مستوفی (بیتا): ۴۳-۵۷.
۳. در متن اصلی آریان (Arrian: 373) آریس آمده است. در هر حال اعتمادالسلطنه در ابتدای متن می‌گوید که نام یونانی بلوچستان ارباه Erbah و یا اریباه Arbiah بوده است و هم او بعداً و در جای دیگر (نگاه کنید به شماره ۵) واژه‌های اورینتاس Orientas را به بلوچ و گدروزیا را به بلوچستان ترجمه کرده است.
۴. در متن اصلی پاگالا (Pagala) (آریان: همانجا).
۵. در متن اصلی لئوناتوس Leonnatus (همان: ۳۷۵).
۶. چنانکه در بالا (شماره ۳) گفته شد نویسنده اورینتاس را بلوچ ترجمه کرده است.
۷. در متن اصلی آپولوفانوس Apollophanus (آریان: همانجا). اعتمادالسلطنه «ساتراپ گدروزیا» را «حاکم بلوچستان» ترجمه کرده است.
۸. در متن اصلی تومروس Tomerus (همان: ۳۷۷).
۹. در متن اصلی مروئه Meroe (همان: ۳۸۱).
۱۰. برخلاف دیگر جایها (نگاه کنید به شماره ۶) در اینجا اورینتاس به «هندیها» ترجمه شده است.
۱۱. ایختوفاجی Ichtyofagi. برای اطلاع بیشتر از این «ماهیخواران» نگاه کنید به: Longo, 1987: 11-18
۱۲. در متن اصلی آمده: «در آنجا بندر مطمئنی وجود دارد و نیز روستایی به نام پسیره Pasira در فاصله ۶۰ استادیاز دریا، ساکنین این بندر به نام پسیری‌ها معروفند» (آریان: ۳۸۳).
۱۳. پسیره (همان: ۳۸۳) نگاه کنید به شماره ۱۲.

۱۴. متن اعتمادالسلطنه با متن اصلی تفاوت دارد. در متن اصلی آمده است که: «چند نخل در آن نزدیکی روئیده است که هنوز دارای خرماى کال و نرسیده بودند» (همانجا).
۱۵. عبارت متن اصلی «حدود یک صد استادیا از آنجا ساحلی به نام کارمینه Carmine وجود دارد» (همانجا) از متن فارسی افتاده است.
۱۶. در متن اصلی موسرانا Mosrana (همان: ۳۸۵).
۱۷. در متن اصلی بالموس Balomus (همانجا).
۱۸. در متن اصلی کیتزا Cyiza (همان: ۳۸۷).
۱۹. در متن اصلی تالمنا Talmena (همان: ۳۹۱).
۲۰. در متن اصلی کاناسیس Canasis (همانجا).
۲۱. جاسک از شمال به بمپور و رودبار، از جنوب به دریای عمان و بندرعباس، و از شرق به چاه‌بهار محدود است. در این منطقه جریانهای کوچک آبی وجود دارد که مهمترین آنها رود جگینی است. در اطراف جاسک بیشه‌زارهای گز و کهور در مساحت تقریبی ۱۴۰ در ۲۰۰ کیلومتر وجود دارد (فرهنگ ۱۳۳۰). طبق اظهارات اعتمادالسلطنه این بندر در دماغ کارپل (؟) قرار دارد که در زمانهای گذشته یکی از شهرهای بندری مکران و کرمان به شمار می‌رفته است (نگاه کنید به اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۶۲).
۲۲. مسندم امروزی.
۲۳. در متن اصلی «... و آسوریان دارچین و سایر ادویه‌ها را وارد می‌کردند» (آریان: ۳-۴۰۱).
۲۴. طبعاً در متن اصلی سخن از شط‌العرب نیست بلکه از ساحل دریا و ساحل به صورت عمومی صحبت می‌شود (همان: ۴۰۳).
۲۵. در متن اصلی نثوپتانا Neoptana (همان: ۴۰۵).
۲۶. در متن اصلی آنامیس Anamis که مطابق است با رود میناب.
۲۷. در متن اصلی هارموزیا Harmozeia (همانجا) یا هرمز قدیم که در محل میناب امروزی قرار داشته است. در مورد هرمز قدیم و بندر میناب نگاه کنید به: Piacentini, 1988 و نیز نگاه کنید به شماره‌های ۲۸ و ۳۲.
۲۸. میناب به نام شهری است در ۱۵ کیلومتری دهانه خلیج فارس. این شهر در کرانه رودخانه میناب ساخته شده است و ساکنان آن را فارسها، بلوچها، و دیگر گروههای سخنگو به زبانهای ایرانی تشکیل می‌دهند (ایران‌شهر، ۱۳۴۲: ۵۵) در مورد میناب همچنین نگاه کنید به منبع مورد اشاره در شماره ۲۷.
۲۹. در متن اصلی Zeus the Saviour (آریان: ۴۱۵).

۳۰. در متن اصلی شوش (سوزا) (همانجا).
۳۱. در متن اصلی اورگانا Organa (همانجا).
۳۲. هرمز نام نخستین میناب بوده است «هرمز بر نیم فرسنگی دریای اعظم است، جایی سخت گرم است و بارگه کرمان است» (حدودالعالم: ۱۲۷). هرمز بعدها به یکی از مهمترین جزایر خلیج فارس اطلاق شده است. پرتغالیان هرمز را اشغال کرده و در سال ۱۵۰۷ / ۹۱۳ قلعه مستحکمی در آنجا ساختند اما بعداً در سال ۱۰۳۲/۱۶۲۲ نیروهای ایرانی این جزیره را به میهن اصلی آن یعنی ایران بازگرداندند. در بخشهای شمالی جزایر آثار دوره ساسانی دیده می‌شود (رزم‌آرا، ۱۳۴۲: ۵۵-۵۸).
۳۳. لارک نام جزیره بیضی شکلی (۷.۵ × ۱۱ کیلومتر) در ۲۰ کیلومتری هرمز است. در این جزیره کوچک دو روستای کوچک به نامهای تیاب و کوه بالا وجود دارد. اهالی جزیره از طریق دامداری و کشاورزی زندگی می‌کنند و دارای هیچ گونه تولیدات کشاورزی نیستند (همان: ۵۸).
۳۴. اوآراکتا Oaracta (آریان: ۴۱۵) که ظاهراً مطابق با جزیره کیش امروزی است.
۳۵. در متن اصلی نامی از ایران برده نشده است بلکه «آنان گفتند که آرامگاه یکی از نخستین سرکرده‌های این سرزمین به نام اریتره وجود دارد که بعدها به این دریا اطلاق شده است» (آریان: ۴۱۵-۴۱۷).
۳۶. در متن کاتائا (همان: ۴۱۷). این محل به احتمال زیاد می‌تواند با لاوان تطبیق داده شود.
۳۷. در متن اصلی Ilas (همان: ۴۱۹).
۳۸. در متن اصلی سکاندروس Cecandrus (همانجا).
۳۹. هیچ‌یک از این سه نام مذکور در متن اعتمادالسلطنه در متون قابل دسترس یافت نشدند. در هر حال اوکوس Ochus آریان (همانجا: ۴۱۹) به احتمالی می‌تواند با شیوع (محمدیه) بخش گاوبندی مطابقت داده شود (مقابله کنید با سفرنامه، ۱۳۶۸).
۴۰. در متن اصلی گوگانا Cogana (آریان: ۴۱۹). کنگان نام بندر و بخش کوچکی در شمال غربی بندر کهن سیراف است (سلطانی، ۱۳۴۲: ۱۳۳).
۴۱. در متن اصلی هیراتیس Hieratis (آریان: ۴۲۱).
۴۲. در متن اصلی مسامبریا Mesambria (همانجا).
۴۳. بوشهر نام یکی از قدیمی‌ترین و مهمترین بنادر ایران در خلیج فارس است و خرابه‌های ریشهر کهن در نزدیکی آن قرار دارد (سلطانی: ۱۳۰). این بندر و محل حداقل از دوره‌های پیش از تاریخ (دوره عبید) مسکون بوده است (Whitehouse and Williamson, 1973: 29-49) و بعدها در دوران اسلامی به شهر لیان مشهور شد: Pezard, 1914.

۴۴. در متن اصلی Taoca (آریان: ۴۲۱). در مورد توج (طوج) تائوکی، آریان می‌نویسد که در آنجا باقی مانده‌های کاخهای پادشاهی برپا بود (آریان، ایندیکا: ۳۹). این کاخ که احتمالاً در زمان کوروش بزرگ ساخته شده بود در سالهای گذشته به همت باستان‌شناسان ایرانی در فاصله بیست کیلومتری توج کشف شد. نگاه کنید به: سرفراز، ۱۳۵۰: ۳۲-۱۹.
۴۵. در متن اصلی گرانیس Granis (آریان: ۴۲۱).
۴۶. نگاه کنید به شماره ۴۴.
۴۷. در متن اصلی روگونیس Rogonis (آریان: ۴۲۳). ریگ نام بندر کوچکی در شمال بوشهر است (سلطانی: ۱۲۸).
۴۸. در متن اصلی بریزانا Brizana (آریان: ۴۲۳). دیلم یکی از بنادر ایران در خلیج فارس است. برخی بر این باورند که ارتباطی بین این نام و دیلمون [بحرین امروزی] وجود دارد (سلطانی، همانجا).
۴۹. در متن اصلی اوراتیس Oroatis (آریان: ۴۲۳). هندیان یا هندیجان نام رودخانه‌ای در شرق اهواز است. این رودخانه در ده کیلومتری شمال بحرگان به دریا می‌پیوندد (سلطانی: ۱۲۳).
۵۰. «طول مسافرت در امتداد سواحل ایران چهار هزار و چهارصد استادیا بود» (آریان: ۴۲۳).
۵۱. در متن اصلی دیریدوتیس (همان: ۴۲۷).
۵۲. شوش در دشت خوزستان واقع است و پایتخت زمستانی شاهان هخامنشی بوده است. شوش یکی از پر اهمیت‌ترین و مهم‌ترین مناطق باستانی ایران است که از زمانهای پیش از تاریخ تا دوران اسلامی همیشه آباد بوده است و هیچگاه به‌طور کلی متروک نشده است. مطالعات باستان‌شناسی و کاوشهای شوش از نیمه سده گذشته آغاز شده و تا زمان انقلاب اسلامی ابتدا به دست گروههای باستان‌شناسی خارجی و سپس گروههای مختلط ایرانی و خارجی ادامه پیدا کرده است و پس از انقلاب و تعطیل شدن کار گروههای خارجی این مهم به باستان‌شناسان ایرانی سپرده شده است.
۵۳. در فتوح البلدان بخش مربوط به ایران در مورد فتح مکران آمده است که «در زمان خلافت معاویه، زیاد بن ابی سفیان، سنان بن سلمه بن المجبّق هذلی را امارات آن دیار [سند] داد. سنان مردی دانشمند و خدای پرست بود... روانه مرزها شد و مکران به جنگ فتح کرد و سپس آنجای را آبادان گردانید (بلاذری: ۱۸۸).
۵۴. در مورد تاریخ نادرشاه غیر از کتابهای تاریخی نوشته شده به قلم مورخان نادری و پس از آن، همچنین نگاه کنید به گزارش موجز و مفید مینورسکی، ۱۳۱۳ و نیز هنوی، ۱۳۶۵.
۵۵. در مورد تاریخ بلوچستان نگاه کنید به: Baloch, 1964; 1974; 1987; Baluch, 1958; 1965.

۳. بلوچستان باستانی از آغاز تا اسلام

درآمد

بخش بزرگی از جنوب شرقی فلات ایران، یعنی منطقه‌ای که امروزه استانهای کرمان، هرمزگان، سیستان و بلوچستان، بخش غربی کشور پاکستان، و جنوب افغانستان را دربرمی‌گیرد، همانند بخشهای جنوبی شمال شرقی فلات، یعنی خراسان از نظر باستان‌شناسی نسبت به سایر بخشهای ایران ناشناخته‌تر مانده است. این بخش از فلات که در نوشته‌های باستان‌شناسان و خاورشناسان غربی منطقه «مرزهای ایران و هند» خوانده شده، منطقه‌ای است که به سبب وضعیت جغرافیایی ویژه خود امروزه جمعیت کمی دارد. بیشترها تصور می‌شد که در دورانهای کهن و پیش از تاریخ نیز چنین بوده و اثری از تمدنهای بزرگ و اجتماعات انسانی و دهکده‌ها و شهرها در آن منطقه وجود نداشته است. به این سبب تا حدود سه دهه پیش، باستان‌شناسان این منطقه را تنها یک راهرو بزرگ ارتباطی بین تمدنهای هندی و تمدنهای باختر فلات ایران و میان رودان می‌دانستند. یکی از علل ناشناس ماندن منطقه و عدم توجه باستان‌شناسان به آن از نظر باستان‌شناسی نیز همین پندار اشتباه بوده است.

تاریخچه بررسیها و پژوهشهای باستان‌شناسی بخش شرقی ایران بسیار کوتاه است. گذشته از سفرنامه‌هایی که غربیان نوشته‌اند و با انگیزه‌های گوناگون صورت گرفته و هرکدام در زمینه‌های گوناگون و از جمله باستان‌شناسی اطلاعات جسته و گریخته‌ای ثبت کرده‌اند، نخستین کسی که از نقطه نظر باستان‌شناسی اطلاعات و

خبرهای درستی ارائه کرده است باستان‌شناس مجاری‌الاصل انگلیسی سر اورل اشتین بود که طی چند سفر به سیستان، شمال و جنوب بلوچستان و کناره‌های دریای مکران و خلیج فارس، در اوایل سده حاضر توانست بسیاری از محوطه‌های باستانی را مورد بررسی و شناسایی قرار دهد.^۱

یکی از علل توجه اشتین و مسافرت وی به این مناطق آن بود که وی می‌خواست رابطه تمدنهای سند را، که به تازگی کشف شده بود، با میان رودان درک کند. منطقه مورد بحث اشتین و ما در باختر رود سند و بر سر بزرگراه شرق و غرب واقع شده است و راهی که سند را به میان رودان وصل می‌کند در حقیقت قاعده‌مثلثی است که رأس آن در شمال خراسان بزرگ واقع شده است. اشتین با درنوردیدن بخشهایی از این اضلاع تا حدود زیادی به هدف خود نزدیک شد و ضمن پر کردن موزه‌های غرب از اشیای نفیس موزه‌ای و اشیای گرانبهای مطالعاتی محوطه‌های باستانی بسیاری را به پژوهشگران پس از خود شناساند که باستان‌شناسان بعدی برخی از آن محوطه‌ها را مورد کاوش و پژوهش قرار دادند. پس از بررسیهای اشتین، که در اوایل سده حاضر میلادی صورت گرفت، تا حدود سالهای ۱۳۳۰ تقریباً هیچ کار باستان‌شناسی جدی در منطقه صورت نگرفت، اما از این دهه به بعد پژوهشهای جدیدی در کل منطقه، در داخل و خارج از مرزهای ایران، صورت گرفت که ما به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.

مهمترین پژوهشهای انجام شده در سه دهه گذشته در نقاط مختلف شرق فلات از جمله کویت، پیشین، چغای، شمال منطقه کلات، زاب و لورلای از آن فایر سرویس است.^۲ پس از بررسیهای فایر سرویس می‌توان به کشف منطقه سوراب به همت بثاتریس دکاردی^۳، بررسی محوطه‌های اطراف کلات به دست رایکس^۴، کاوشهای فرانسویان در نیندواری (Nindowari) در منطقه کلات^۵ و نیز کاوشهای پیراک^۶، مهرگاره^۷ و سیبری^۸، که برخی از آنها هنوز نیز ادامه دارد، اشاره کرد. از میان بررسیها و پژوهشهای همکاران باستان‌شناس پاکستانی در این منطقه به ویژه باید به

کارهای محمد رفیق موگال^۹ در شمال بلوچستان اشاره کرد. در منطقه جنوب غربی افغانستان نیز می‌توان به تحقیقات فایر سرویس در سیستان افغانی و سپس کاوشهای تپه موندیگاک در کنار رودخانه ارغنداب در داخل حوزه فرهنگی تمدنهای هیرمند^{۱۰}، کاوشهای سعید قلعه^{۱۱} و بالاخره پژوهشهای انجام شده در ده موراسی گوندای^{۱۲} اشاره کرد.

در ایران نخستین بار اورل اشتین و پس از وی هرتسفلد به غنای فرهنگی منطقه اشاره دارند^{۱۳}. حاصل مسافرتهاى این دو باستان‌شناس بازیابی و شناسایی دهها محوطه باستانی از دوره‌های مختلف بوده است و تعابیر و تفاسیر آنان درباره برخی از محوطه‌های باستانی هنوز و پس از گذشت چندین دهه معتبر و قابل اعتناست. نخستین کار باستان‌شناسی به روش جدید و از راه کاوش علمی در منطقه شرق ایران در دهه ۱۳۴۰ آغاز شد. ابتدا ژوزف کالدول و صادق ملک شه‌میرزادی تپه پر اهمیت ابلیس در بردسیر کرمان را که پیشتر اشتین آن را شناسایی کرده بود، مورد بررسی مجدد قرار دادند^{۱۴}. نظر کالدول و ملک شه‌میرزادی در مورد تپه ابلیس و منطقه در حقیقت همان نظر اشتین و دیگر باستان‌شناسان پیش از او، یعنی «راهرو ارتباطی» بودن این منطقه، بود. این دو باستان‌شناس با تأکید بر شباهت داشتن سفالهایی که اشتین در مناطقی در طول رودخانه هلیل رود یافته بود با سفالهای گودترین طبقه تپه چاه حسینی در نزدیکی بمپور و نیز با توجه به اظهار نظر بئاتریس دکاردی - که عقیده دارد به سبب شباهت زیاد سفالها و اشیای تپه‌های حصار و سیلک با سفالها و اشیای بلوچستان، خاستگاه تمدنهای مستقر در بلوچستان را باید در مناطق مرکزی فلات ایران جستجو کرد - اظهار داشتند که اقوام جدیدی پس از طی یک مسیر ۱۲۰۰ کیلومتری در مناطق مرکزی فلات ایران ابتدا به کرمان رسیدند و پس از استقرار در منطقه به سوی دشت رودخانه سند حرکت کرده بنابر عقیده برخی باستان‌شناسان تمدن هاراپا را پی‌ریزی کردند^{۱۵}. این نظریه را، که تنها پس از یک بررسی چند روزه در منطقه ابلیس ابراز شده بود، بعدها باستان‌شناسانی که در

سند و بلوچستان کار کردند به کلی رد کردند. چنانکه خواهیم دید این باستان‌شناسان به استقلال تام و کامل فرهنگی منطقه بلوچستان، در دوران پیش از تاریخ، قایل‌اند. این‌گونه تفاسیر - استقلال تام و کامل فرهنگی منطقه بلوچستان در گذشته‌های بسیار دور، به ویژه بدون ارتباط با فلات مرکزی ایران - همچون تفاسیر بسیاری دیگر علل سیاسی ویژه‌ای دارد که بحث در مورد آنها از حوصله مقاله حاضر خارج است.^{۱۶}

کالدول و گروه تحت سرپرستی وی بعدها تل ابلیس را کاوش کردند و هفت دوره استقرار - از حدود سالهای ۴۵۰۰ تا حدود سالهای ۱۱۰۰ پ.م. با یک دوره خلاء از سالهای ۲۵۰۰ تا حدود ۱۱۰۰ - در آن تشخیص دادند.^{۱۷} طبقه‌بندی سفال این تپه را بعدها محمد رحیم صراف باستان‌شناس ایرانی مورد بازبینی مجدد قرار داد. البته صراف نیز توجه خاص خود را در زمینه شباهتهای ابلیس با سایر محوطه‌ها بیشتر به غرب معطوف کرد و به شباهتها و پیوندهای ابلیس و شرق - جز یکی دو مورد - اشاره‌ای نکرد.^{۱۸} همزمان با کاوشهای تل ابلیس، کار کاوش در محوطه باستانی دیگری که اشتین شناسانده بود به نام تپه بمپور به همت خانم بثاتریس دکاردی آغاز شد.^{۱۹} اواخر دهه ۴۰ برای باستان‌شناسی منطقه جنوب شرقی ایران سالهای پرباری بود. در این سالها سه محوطه باستانی که هرکدام دارای اهمیت خاصی بود بررسی و کاوش شد. نخستین این محوطه‌ها گورستان دوران آغاز تاریخی شهداد (خبیص) است که از مهمترین محوطه‌های باستانی ایران به شمار می‌رود.^{۲۰} کاوش در این محوطه ناتمام مانده و تنها کمتر از ۴۰۰ گور از هزاران گور موجود در گورستان دوران آغاز تاریخی این محوطه حفاری شده است. وسعت گورستان شهداد و تنوع اشیای پیدا شده در آن، این محوطه را از صورت یک محوطه باستانی معمولی به در آورده به محوطه‌ای کلیدی برای شناخت ارتباطات فرهنگی و اجتماعی کل منطقه جنوب شرقی ایران تبدیل کرده است. به همین سبب دانشمندان باستان‌شناس منطقه شهداد را یکی از مهمترین مراکز تمدنی هزاره

سوم شرق ایران می‌دانند که با میان رودان دارای رابطه بوده است، از جمله دکتر یوسف مجیدزاده که شهادت را همان آراتای سومریان می‌داند^{۲۱} و میر عابدین کابلی بر اساس یافته‌های جدید شهادت، این نظریه را دوباره تایید کرده است.^{۲۲} انتشار گزارش کامل کاوشهای شهادت به شناخت گسترش فرهنگی و ارتباطات این بخش از ایران با میان رودان و فلات مرکزی این از سویی و با تمدنهای دره رود سند و نیز شمال خراسان بزرگ از سوی دیگر، به طور قطع کمک خواهد کرد^{۲۳}.

دومین محوطه باستانی مهم منطقه جنوب شرقی ایران تپه یحیی است که در دشت کوچک صوغان در جنوب کرمان واقع شده است. این تپه که به صورت کاملاً تصادفی کشف شد با ارتفاع ۱۸ متر دارای هفت دوره اصلی استقرار اجتماعات انسانی - از حدود سالهای ۴۹۰۰ پ.م. تا سالهای ۲۲۵ میلادی - است.^{۲۴} هریک از دوره‌های هفتگانه استقرار در تپه یحیی از ویژگیهای خاصی برخوردار است، اما دو دوره آن به ویژه بسیار مهم به‌شمار می‌روند. نخست دوره VII، یعنی دوران استقرار نوسنگی است که از ۴۹۰۰ تا ۳۸۰۰ پ.م. را در برمی‌گیرد، این دوره‌ای است که سفال و معماری آن به دوره‌های بعدی نیز راه یافته است.^{۲۵} از دوره‌های مهم استقرار در تپه یحیی، دوره VA تا IVB است که خود به دوره‌های فرعی کوچکتری تقسیم می‌شود و از سالهای حدود ۳۶۰۰ تا حدود ۱۸۰۰ پ.م. را در برمی‌گیرد.^{۲۶} در یکی از این دوره‌های فرعی (IVC) است که نشانه‌های نفوذ فرهنگی و اجتماعی گروههای مستقر در غرب ایران به این بخش از کشور (گل نوشته‌های دوران آغاز ایلامی) یافت شد و چنان که می‌دانیم پیدا شدن لوحه‌های سفید و ننوشته در یکی از اتاقهای تپه یحیی نشان دهنده آن است که گل نوشته‌های پیدا شده در محل نوشته می‌شده و «وارداتی» نبوده است^{۲۷}، این مطلب بیانگر وجود جامعه‌ای پیشرفته در تپه یحیی است.

سومین محوطه بسیار مهم در مشرق ایران شهر سوخته در ۵۶ کیلومتری زابل است. این تپه یا بهتر بگوییم سلسله تپه‌ها را ابتدا چارلز بیت^{۲۸} معرفی کرد و بعدها

اشتین آنها را مورد مطالعه و بررسی علمی باستان‌شناسی قرار داد، سپس از سال ۱۹۶۷ گروه کاوشگران ایتالیایی به سرپرستی ماریتسیو توزی آنها را بررسی کردند.^{۲۹} شهر سوخته بزرگترین محوطه باستانی شناخته شده مربوط به دوران آغاز تاریخی در مشرق ایران است که از حدود سالهای ۳۲۰۰ تا ۲۱۰۰ پ.م. آباد بوده و از نظر باستان‌شناسی دوران آغاز تاریخی از اهمیت بسیار برخوردار است. کارهای چاپ شده اعم از کتاب و مقاله در زمینه‌های گوناگون مربوط به شهر سوخته به زمانهای مختلف از مرز یک صد نیز گذشته است. در زمینه شهر سوخته و اهمیت آن در دوران باستان نگاه کنید به گفتارهای چهارم و پنجم همین کتاب^{۳۰}.

در نیمه شرقی فلات ایران به خصوص استان کرمان، چند بررسی باستان‌شناسی انجام گرفته که نتیجه برخی از آنها به صورت پراکنده به چاپ رسیده است. از بررسیهای مهم منطقه یکی کارهای مارتا پریکت از دانشگاه هاروارد است که بخشی از پژوهشهای وی به چاپ رسیده است^{۳۱} و بخش عمده آن هنوز منتشر نشده است.^{۳۲} دو بررسی باستان‌شناسی نیز نگارنده بین سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۴ در چهار مرحله در بردسیر کرمان و حاشیه رود هلیل در جیرفت انجام داده است که به شناسایی دهها محوطه باستانی از دوران پارینه سنگی تا دوران اسلامی انجامیده است. بخشی از نتایج این بررسیها نیز به چاپ رسیده^{۳۳} و بخشهای دیگر آن در دست مطالعه است.

محوطه‌های کاوش شده و مناطق بررسی شده در جنوب شرقی ایران که در بالا ذکر کردیم مهمترین پژوهشهای قابل ذکر در منطقه بوده است. از پنج محوطه کاوش شده سه محوطه در کرمان، یک محوطه در سیستان، و محوطه دیگری در بلوچستان قرار دارد و چون هدف ما تنها تصویر وضعیت کلی از محوطه‌های باستانی شرق ایران است از گفتگو در مورد تپه‌هایی چون روباه، رود بیابان، قلعه درکو، سرآسیاب و کاوشهای مربوط به دوران اسلامی چون دشت ده، غبیرا، کاوشهای آقای غلامعلی شاملو در گورهای اطراف میناب خودداری می‌کنیم.

اکنون به منطقه اصل مورد بحث مقاله حاضر، یعنی بلوچستان ایران، می پردازیم و ابتدا به وضعیت جغرافیایی و طبیعی آن اشاره می کنیم.

جغرافیای بلوچستان

بلوچستان ایران همراه با بخش سیستانی استان سیستان و بلوچستان با وسعت ۱۸۱۵۷۸ کیلومتر مربع^{۳۴} در جنوب شرقی ایران و بین ۲۵ درجه و ۳ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۵۸ درجه و ۵۰ دقیقه تا ۶۳ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است.^{۳۵} به رغم وسعت عظیم منطقه، بلوچستان جمعیت بسیار اندکی (۶۶۴۲۹۲ نفر) دارد و تراکم جمعیت آن ۳۰۶ نفر در کیلومتر مربع است.^{۳۶} این بدان معنی است که جمعیت این منطقه از سال ۱۲۹۴ ه ق که نویسنده مرات البلدان به نقل از میرزا مهدی خان مهندس آن را حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر برآورد کرده^{۳۷} تا امروز کمتر از سه برابر افزایش داشته است. مرزهای سیاسی (با کشورهای بیگانه) و مرزهای استانی (با سایر استانهای کشور) نیز از زمان نوشته شدن مرات البلدان تاکنون تغییر زیادی نکرده است.^{۳۸} جز آنکه در آن زمان بلوچستان از نظر تقسیمات کشوری تابع ایالت کرمان بوده و امروزه همراه با سیستان یک استان واحد را تشکیل می دهد.^{۳۹}

به طور کلی بلوچستان ایران سرزمینی پهناور، خشک، کم درخت، نزدیک به کویر، و کم جمعیت است و در نتیجه کشاورزی نیز در آن رونقی ندارد. در بخشهایی از آن که چراگاههای مناسبی دارد، دامداری به صورت طبیعی ترین کار بلوچهای ساکن در منطقه درآمده است. در نقاط ساحلی ماهیگیری نیز از دیگر فعالیتهای بلوچان به شمار می رود.

از نظر آب و هوا بلوچستان را می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

الف - منطقه سردسیر که شامل دامنه کوههای تفتان می شود و در حقیقت خوش آب و هواترین منطقه بلوچستان به شمار می رود، ب - منطقه معتدل که شهرهای

زاهدان و خاش در آن واقع شده‌اند، ج - منطقه گرمسیر که شهرهای ایرانشهر، سرباز، نیک‌شهر، و قصر قند را شامل می‌شود، د - منطقه ساحلی که آب و هوای بسیار گرم و مرطوبی دارد و مناطق بین چاه‌بهار تا میناب را در برمی‌گیرد. کوههای سیستان و بلوچستان شامل ناهمواریهای شرق چاله لوت و باتلاق جزموریان است. عرض این کوهها از شمال به جنوب افزایش می‌یابد و در فاصله بین ایرانشهر - کوهک به حداکثر پهنای خود می‌رسد. کوههای ناحیه بلوچستان از غرب به لوت و جزموریان و از مشرق به بیابان ماشکل محدود و به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند: نخست کوههای میرجاوه به سوی شمال کوههای منطقه زاهدان و کوههای منطقه خاش به نام پنج انگشت و پشتکوه، دوم کوههای آتشفشان تفتان، تخت رستم، کوه چاه شهر، و کوه بزمان. آتشفشان تفتان که بین خاش و میرجاوه واقع شده است با ارتفاع ۴۰۴۲ متر در ردیف آتشفشانهای فعال جهان است و مهمترین قله آن چهل تن خوانده می‌شود. آتشفشان دیگر بلوچستان کوه بزمان است که در حقیقت از چند زنجیره کوه موازی تشکیل می‌شود و با ارتفاع ۳۴۶۹ متر در ۱۳۰ کیلومتری غرب خاش از برجستگیهای معتبر بلوچستان است. سوم کوههای بلوچستان که به صورت رشته‌های چین‌خورده‌ای از جنوب خاش شروع می‌شود دشتهای متعددی این برآمدگیها را به واحدهای جدا از یکدیگر تقسیم می‌کند. مهمترین این برجستگیها بیرگ با ارتفاع ۲۷۵۰ متر از سطح دریاست. کوههای دیگر بلوچستان عبارتند از ارتفاعات بشاگرد، پیر شوران، ملک سیاه، مارپیچ، یدگی، نقشک، خواجه سلیمان، اسکندر، و سیاه بند.

بزرگترین و پرآبترین رودخانه بلوچستان رود بمپور است که از کوههای خاوری کارواندر سرچشمه گرفته پس از رفتن به سوی جنوب با انحرافی به سوی غرب به باتلاق جزموریان در ۱۲۰ کیلومتری بمپور می‌پیوندد. رود بمپور در واقع تنها رودخانه دایمی بلوچستان است که از آب آن برای زراعت استفاده می‌شود. دیگر رودخانه‌های بلوچستان که از بمپور کم اهمیت‌ترند عبارتند از ماشکل یا ماشکید که

پس از عبور از جنوب سراوان وارد خاک پاکستان می شود، رود دشتیاری که پس از گذشتن از باهو کلات وارد خلیج گواتر می شود، رود سرگان که از مغرب شهرستان چاه بهار وارد دریای مکران می گردد. رودهای دیگری که به دریای مکران می ریزند عبارتند از کایر، ریچ رود، سد یچ، کاج، و گیابور. رود کوچک کاج (کاجه) قصر قند را مشروب می کند و رود گیابور، که بعدها میرجاوه خوانده شد، به موازات مرز ایران و پاکستان جریان می یابد و یکی از شعبه های آن به نام لادیز بخشی به همین نام را مشروب می سازد. جز رودخانه ها، منبع آب مهم دیگری که بسیاری از شهرها و روستاهای بلوچستان را سیراب می کند کاریز است. از مجموع ۲۳۵۲ منبع آب شمرده شده در بلوچستان اعم از رودخانه، چشمه، قنات، چاه، و غیره ۷۶۶ منبع یا در حقیقت یک سوم منابع را قناتها تشکیل می دهند. قناتها در توزیع آب شهرستانها و روستاهای بلوچستان نقش بسیار مهمی دارند و از نظر تولید آب به ترتیب در شهرستانهای ایرانشهر در رده اول، در سراوان و از نظر تولید آب به ترتیب در شهرستانهای ایرانشهر در رده اول، در سراوان در رده دوم، و در چاه بهار در رده سوم قرار دارند. ۳۰ درصد تولید آب در زاهدان و در کل منطقه بلوچستان از طریق قنات تأمین می شود. ۴۰

قناتها در زمانهای گذشته نیز همین نقش را در بلوچستان داشته اند. اعتمادالسلطنه نیز در کتاب خود (مرآت البلدان) به رشته قناتهای متعدد موجود در بلوچستان اشاره دارد و در جای جای کتاب از کاریزهای مخروبه و دایر منطقه نام برده است.

سوابق کارهای باستان شناسی در بلوچستان

پیشتر به کارهای باستان شناسی انجام شده در بلوچستان ایران به همت اشتین و دکاردی اشاره کوتاهی کردیم. غیر از کارهای این دو باستان شناس، فعالیت های باستان شناسی دیگری نیز در بلوچستان انجام گرفته است که مهمترین آنها عبارتند

از: بررسی منطقه لادیز^{۴۱}، بررسی منطقه خاش^{۴۲}، بررسی منطقه سدیح^{۴۳} و بالاخره بررسی کوتاه چهارروزه ماریتسیو توزی در دامن^{۴۴} که در صفحات بعد به بازبینی و بررسی یک‌یک آنها خواهیم پرداخت.

آثار باستانی بلوچستان از دید تیزبین برخی از ایرانیانی که به مناسبت‌های گوناگون از منطقه گذشته‌اند نیز مخفی نمانده است. اعتمادالسلطنه در مرآت‌البلدان به نقل از مهدی خان سرتیپ مهندس در مورد بمپور و قلعه آن می‌گوید: «قلعه بمپور در بالای تلی واقع شده، صد ذرع ارتفاع و سیصد ذرع قطر دایره آن و این تپه خاک دستی است و معروف است که آن را گبرها ساخته‌اند^{۴۵}. فیروز میرزا فرمانفرما نیز در جای جای سفرنامه کرمان و بلوچستان خود از تپه‌ها و تله‌های باستانی سخن می‌گوید. وی در مورد آثار موجود در قلعه چاه ملک از زبان پیرمرد محلی می‌گوید: «... گفت این قلعه مشهور است به قلعه بهمن شاه و بسیار فضول بود بنا کرد به تاریخ گفتن که بهمن که بود و چه بود و در اینجا جنگها نمود... آثار قلعه وضع سرزمین دلالت می‌کرد بر اینکه این قسم جمعیتها و آبادیها در این صفحه بوده است.» در مورد چیل نادری می‌گوید: «چیل نادری... در دو نقطه هم آثار و علامت برجی و گاهی چاهی بود و در میان صحرا جاهای پست و بلند و آجرپاره زیاد بود که گویا آنجا شهر عظیمی بوده است. از قراری که بلوچها می‌گفتند از این جلگه چهل هزار قشون برمی‌خاسته است - والله اعلم - ولی از علامت به قدر دو برابر شهر جدید تهران به نظر می‌آید.» وی حتی در جایی در مقام مقایسه برمی‌آید و می‌گوید: «در بین راه آثار قلعه و علامت چند برجی دید و آثار فنانی بود. این برجها که مثل تپه خاک شده بود و شبیه تپه خاکهای راه قزوین - ساوجبلاغ است که حالا درست استفهام نمی‌شود که برج بوده است یا علامت و نشان اخبار دادن است»^{۴۶}.

تنها گروه علمی باستان‌شناسی ایرانی که ما از پژوهشهای آن در بلوچستان آگاهی داریم، گروهی به سرپرستی آقای جهانگیر یاسی است که با بررسی در منطقه گشت سراوان و نیز حاجی آباد بندرعباس گورهایی را یافته کاوش کرده‌اند. نتیجه این

بررسیهای باستان‌شناسی را سرپرست گروه چنین آورده است: «روی هم‌رفته این قبرها متعلق به هزاره اول قبل از میلاد است، ولی مردم حاجی آباد (منطقه‌ای در ۱۸۰ کیلومتری بندرعباس) از نظر تجمل و راحتی زندگی به پای مردم منطقه گشت نمی‌رسیده‌اند»^{۴۷}.

سرزمین بلوچستان یکی از نقاطی است که بنا بر عقیده برخی از پژوهشگران بر سر راه مهاجرت گروه انسانهای نخستین از آفریقا به سوی جنوب شرقی آسیا قرار داشته است^{۴۸}. ارتفاعات و سرزمینهای شرقی ایران از خراسان تا کناره‌های دریای مکران دارای آب و هوای متغیری است. این نوار پهن دارای تابستانهای گرم و زمستانهای سرد است و در این نوع آب و هوا امروزه نباتاتی از قبیل درختان عرعر و پسته و بادام به عمل می‌آید و حیوانات مهم آن نیز شامل بز، قوچ وحشی، گراز، غزال، و خر وحشی است. این جانوران به احتمال زیاد در دوران پارینه سنگی نیز در منطقه وجود داشته‌اند. جنوب بلوچستان، کناره‌هایی از دریای مکران که امروزه در زیر آب قرار دارد، احتمالاً در دوران یخبندان در داخل دریا پیشرفتگی داشته است. به نظر فلیپ اسمیت این کناره‌ها احتمالاً محل زندگی اجتماعات انسانی دوران پارینه سنگی در منطقه ساحلی مکران بوده‌اند.^{۴۹} با وجود آنکه پژوهشهای باستان‌شناسی کاملی در این بخشهای ساحلی صورت نگرفته است می‌توان احتمال داد که آثار و مدارکی از قدیمترین دوران سکونت انسان در این ناحیه وجود داشته باشد.

کهنترین محل مربوط به دوران پارینه سنگی قدیم در شرق ایران را در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ آریایی و تیبالت در بستر رودخانه کشف رود در خراسان پیدا کرده‌اند^{۵۰}. در این منطقه از دوران پلیوسن (Pliocene) دریاچه‌ای وجود داشته که به تدریج پر شده و به نظر می‌آید که اجتماعات انسانی در اطراف این دریاچه سکونت داشته‌اند. ادوات سنگی پیدا شده در کشف رود شصت عدد است و در اندازه‌های مختلف بزرگ و کوچک به صورت خشن و به شکل تیغه ورنده و چاقوی سنگی^{۵۱}.

این ابزارها با ابزار به دست آمده از مناطق گوناگون هیمالیا، آسیای مرکزی، آفریقا، و سواحل آسیای دریای مدیترانه قابل مقایسه‌اند و کاشفان آنها این ابزارها را مربوط به دوران پیش از آشولین دانسته‌اند و قدمت آنها را حدود ۸۰۰۰۰۰ سال می‌دانند، هرچند که در اصالت برخی از این ابزارهای سنگی بعضی از زمین‌شناسان تردید دارند.^{۵۲}

گاری هیوم طی سالهای ۶۷ - ۱۹۶۶ از سوی دانشگاه مینه سوتا تراسه‌های رودخانه لادیز، سیمیش و ماشکید را در بلوچستان بررسی کرد. در این بررسیها تعدادی ابزار و اشیای مربوط به دوران پارینه سنگی قدیم از نوع «ساطرهای یک لبه یخ و دو لبه یخ» پیدا شد. اشیای شبیه به این ابزارها بیشتر از محوطه‌های باستانی سوان Soan در پاکستان و اولدوی Oldway در آفریقای شرقی (تانزانیا) جمع‌آوری شده بود.^{۵۳} مجموعه جمع‌آوری شده را هیوم در نوشته‌های باستان‌شناسی به ابزار (لادیزی) مشهور کرد. با تکیه به مدارک زمین‌شناسی این صنعت را به اواخر دوره یخبندان ریس (ریس - وورم) یا اوایل یخبندان وورم^{۵۴} منسوب کرده‌اند. کشف این نمونه‌ها نشان داد که این بخش از بلوچستان از دوران پارینه سنگی قدیم و پلیستوسن میانه و جدید مسکون بوده و به این ترتیب دوران استعمال ابزار پیدا شده مربوط به یک صد هزار سال پیش است. تعدادی از این ادوات که در محوطه کارگاههای ابزارسازی به دست آمده شامل تعدادی رنده و تیغه سنگی است. با اینکه در این بررسیها شواهدی در مورد وضع محیط و اقلیم منطقه و حیوانات و نباتات موجود در آن به دست نیامده است، اما کاشف این آثار، گاری هیوم، اظهار می‌دارد که ساکنان منطقه جانورانی مانند خر وحشی و غزال و مرال را شکار می‌کرده و مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. خانم جودیت ماوچک آثار مشابه این ادوات را نیز در ناحیه خاش در فلات سرحد گزارش کرده است.^{۵۵}

با وجود پیدایی آثار دوره پارینه سنگی قدیم، آثار مربوط به دوره‌های بعدی از جمله دوران موسترن در بلوچستان دیده نشده است، هرچند آغاز دوران موسترن

در ایران به طور دقیق روشن نیست، اما آن چه در غار شنیدر به دست آمده از ۱۰۰۰۰۰ سال پیش است^{۵۶}. در سواحل دریای مکران تعدادی ابزار سنگی که به روش لواوا^{۵۷} ساخته شده به دست آمده است. در بررسیهای انجام شده طی سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ در کناره‌های دریای مکران تعدادی ابزار سنگی از چهار نقطه در مکران جمع‌آوری شد. مقدار زیادی از این ابزارهای سنگی مربوط به دوران پارینه سنگی بود. چهار نقطه‌ای که ابزار فوق از آنها گردآوری شد عبارتند از:

۱. سدپیچ: در این ناحیه در کرانه غربی رودخانه و روبه‌روی محل بست ژاندارمیری محل، مقداری آثار و تیغه‌های سنگی جمع‌آوری شد. بر اساس پژوهشهای نخستین و مقایسه این ابزار با آن چه از ایران شمال غربی و کوههای زاگرس به دست آمده است زمان ساخت این ابزار موقتاً ۷۵۰۰۰ - ۶۵۰۰۰ سال پیش پیشنهاد شده است. بر پایه مقایسه کلی اشیای به دست آمده از سدپیچ با اشیای سایر نقاط می‌توان گفت که این ابزارها مربوط به دورانهای پارینه سنگی قدیم و میانی است.

۲. کوهستک: در اینجا نیز مقداری ابزار سنگی پیدا شده است که با روش لواوا ساخته شده است.

۳. بخش شمال غربی دهکده کنارک: در اینجا نیز مقداری آثار و ابزار مربوط به دوران پارینه سنگی میانی جمع‌آوری شده است. همه این ابزارها در سطحی صاف و یکدست به صورت پراکنده ریخته شده بود. این ابزارها شبیه ابزارهایی است که مورتنسن در شمال غربی ایران یافته و نیز شبیه آثار دیده شده در خراسان و ابزار لادیزی بلوچستان است. این آثار از نظر کلی بسیار به آثار دوران پارینه سنگی قدیم شباهت دارد.

۴. بخش جنوب شرقی کنارک: در اینجا نیز مقداری ابزار و اشیای سنگی پیدا شده است و در کنار آنها مقداری سفال ساده و منقوش مربوط به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ. م. نیز گردآوری شده است^{۵۸}.

محل‌های اشاره شده تنها نقاط مربوط به دوران پارینه سنگی قدیم و میانی است که در بلوچستان دیده شده است، به این ترتیب پس از یک دوره اصلی از حدود یک صد هزار سال پیش تا دوران نوسنگی از آثار استقرار و اجتماعات انسانی در بلوچستان آگاهی نداریم و چنان که پیشتر هم گفتیم این خلأ البته به دلیل انجام نشدن بررسیها و پژوهشهای باستان‌شناسی در منطقه است. در حقیقت به سبب آن که بررسی کاملی در بلوچستان ایران انجام نشده است و از آنجا که به احتمال زیاد، پس از انجام این بررسیها در بلوچستان و نواحی اطراف آن، آثار فرهنگی که مبنی بر ارتباط بلوچستان ایران با سایر محوطه‌های بلوچی خارج از خاک ایران باشد یافت خواهد شد، بهتر است به صورت بسیار فشرده و مختصر در مورد دوره‌های استقرار، تپه‌ها، و سایر آثار باستانی بلوچستان پاکستان نیز اشاره‌هایی بکنیم.

بررسیهای باستان‌شناختی در بلوچستان پاکستان

در زمینه باستان‌شناسی بلوچستان دانشمندان گوناگونی پژوهشهایی انجام داده‌اند. یکی از مهمترین بررسیها از نظر زمان سنجی تاریخی را جرج دیلز در سال ۱۹۵۴ انجام داده است^{۵۹}. جز تحقیقات پراکنده یا بسیار تخصصی در مورد تپه‌ها و محوطه‌های خاص مانند کارکاسل در مورد تپه موندیگاک^{۶۰}، فایر سرویس^{۶۱}، جیم شفر^{۶۲} یا بازینی کلی و کامل باستان‌شناسی بلوچستان مانند کار توزی^{۶۳} و بالاخره کار بسیار خوب و ماندنی استوارت پیگوت در مورد تمدنهای شبه قاره هند و شرق فلات ایران^{۶۴} تا جایی که اطلاعات نویسنده اجازه می‌دهد، بهترین و جدیدترین کار در زمینه گاهشماری و معرفی محوطه‌های باستانی بلوچستان از دوران نوسنگی تا دوران آهن را جیم شفر در سال ۱۹۸۶ انجام داده است^{۶۵}. حال برای آشنایی مختصر با محوطه‌های باستانی بلوچستان از دوران نوسنگی به بعد با استفاده از پژوهشها و کاوشهای اشاره شده در بالا، به ویژه کار جیم شفر، درباره این محوطه‌ها شرح مختصری ارائه می‌دهیم.

مهمترین تپه باستانی بلوچستان تپه مهر گاره است که گروهی به سرپرستی ژاریش باستان‌شناس فرانسوی کاوش کرده‌اند^{۶۶}. اهمیت این تپه البته بیشتر به خاطر وجود گاهشماری کامل آن به ویژه اطلاعات مربوط به دوره نوسنگی آن است که قدیمی‌ترین محوطه باستانی موجود در بلوچستان به‌شمار می‌رود. کهنترین دوره پیشنهادی برای دوره نوسنگی در بلوچستان از نظر ژاریش و شفر آثار پیدا شده از دوره مهر گاره است. به گفته ژاریش، کاوشگر محوطه، با توجه به آثار به‌دست آمده از منطقه زاگرس در شمال غرب ایران، زمان این دوره بین ۷۰۰۰ تا ۶۰۰۰ پ.م. ۶۷ است. این در حالی است که شفر تاریخ ذکر شده برای این دوره از استقرار در مهر گاره را نمی‌پذیرد و زمان این دوره از استقرار را بر اساس اطلاعات موجود از حدود ۵۰۰۰ سال پ.م. و حتی جدیدتر از آن می‌داند. اطلاعات مربوط به دوران استقرار مهر گاره نه تنها از خود تپه اصلی مهر گاره بلکه از سایر محوطه‌های باستانی چون کله گل محمد، در گودی ۷۴۰ سانتی‌متری و از یک لایه باستانی به ضخامت ۳.۵ متری به دست آمده است. از ویژگیهای بسیار مهم و شاخص این دوران نبودن سفال است، یعنی هر دو محوطه نامبرده در حقیقت متعلق به دوران پیش از سفال‌اند، اما آثار گیاهان و جانوران اهلی شده در این دوره از هر دو تپه به‌دست آمده است. گیاهان اصلی اهلی شده در این دوره عبارتند از: جو شش پر (Six-row barely)، نوعی ذرت (Einkorn)، شعیر ابلیس^{۶۸} (Emmer)، و گندم. در اوایل این دوره با توجه به اینکه جانوران وحشی در تأمین مواد غذایی و استفاده از استخوان آنها در صنعت اهمیت زیادی داشتند، نمونه‌هایی از بز و گاوهای اهلی شده دیده شده‌اند. به‌طور کلی وجود نمونه‌های اهلی شده گیاهان و جانوران در این دوره حاکی از وجود مرحله اهلی شدن و اهلی کردن گیاهان و جانوران در بلوچستان است و از سوی دیگر وجود جو شش پر و گندم نشان‌دهنده کنترل آبهای سطحی و هدایت آن به دست انسان و در نتیجه دستیابی به نوعی پیشرفت تکنولوژیکی در کشاورزی بوده است و بالاخره مجموعه اطلاعات بالا نشان‌دهنده وجود دوره‌ای در مهر گاره

است که در آن «تولید غذا» آغاز شده بوده و انسان مستقر در مهرگاره دیگر تنها به گردآوری غذا بسنده نمی‌کرده است، بلکه خود برای تولید آن به کار می‌پرداخته است. کاوشهای مهرگاره نشان‌دهنده وجود خانه‌های ساخته شده از خشت در این دوره است. در طی این دوره، بیشتر موادی که برای ابزارسازی استفاده می‌شده عبارت بوده از استخوان و سنگ. قبور مردگان مهرگاره چاله‌های ساده‌ای بوده که گاهی آنها را با گل اخری رنگ می‌کرده‌اند. همراه بعضی از مردگان دفن شده در این گورها اشیای شخصی و گاهی نیز اشیای مواد خوردنی نذری را می‌گذاشته‌اند. در میان اشیای تزیینی مردگان، مهره‌ها یا اشیایی چون کمربند، پابند، گردنبند، و سربند از جنس سنگهای گوناگونی چون سنگ آهک، سنگ صابون، سنگ لاجورد، و فیروزه، استخوان جانوران گوناگون و صدفهای زیادی پیدا شده است. در این میان وجود سنگ لاجورد و فیروزه و صدفهای دریایی که جزو محصولات محلی نیستند. نشان از نوعی ارتباط تجاری مهرگاره با سایر نقاط دارد. در برخی از قبور بزرگسالان باقی مانده بزه‌های تازه سال که به عنوان غذای مردگان همراه آنان دفن می‌شده است، نیز دیده می‌شود^{۶۹}.

دوره کچی (Kachi): آثار این مرحله که مربوط به سالهای ۵۰۰۰ تا ۴۳۰۰ پ. م. است در طبقات IB و IIA مهرگاره پیدا شده است. از ویژگیهای خاص این دوره آن است که برای نخستین بار در بلوچستان از سفال استفاده شده است. سفالهای این مرحله نوعی کاسه‌های دست ساز خشن است که با حرارت کمی پخته شده است و آثاری از روکش و پوششی از سبده و گاهی قیر در داخل و خارج دارند. وجود پوشش قیر و «اسفالت» در مهرگاره IB نشان‌دهنده اکتشافی محلی است^{۷۰}. جز سفال پیکره‌های ساخته شده از گل خام انسان و جانور نیز در میان باقی مانده‌های این مرحله پیدا شده است. آثار ساختمان و اتاقهای بسیار کوچک که از خشت ساخته شده نیز در اینجا دیده می‌شود، اما عدم وجود ابزار و اشیای آثار سکونت انسان در این اتاقها شاید بیانگر این مسئله باشد که از این اتاقها برای انبار کردن غلات

استفاده می‌کرده‌اند.

جانوران اهلی این دوره گاو و گوسفند و بز و گیاهان آن همان گیاهان دوره پیشین است. آثار خرما نیز برای نخستین بار در این دوره دیده شده است. قبرهای این دوره از شکل چاله‌های ساده بیرون آمده دیوارهای خشتی دارند. اشیای قبرهای این دوره عبارتند از تیغه‌های فلینت، ظروف سنگی، تبر، فیروزه، مهره‌های ساخته شده از سنگ لاجورد و سایر سنگها، یک مهره مسی و مقداری مدارک دال بر استفاده از صدف.^{۷۱}

دوره کله گل محمد: آثار این دوره که مربوط به سالهای ۳۵۰۰ تا ۳۳۰۰ پ.م. است در طبقات گوناگون محوطه‌های مختلفی چون کله گل محمد III و II، سوراب I-II، سورجنگل I-II، رانا گوندای I-II، و طبقات نخستین پریانو گوندای (Perianoghundai) پیدا شده است. از خصوصیات اصلی این دوره بهتر شدن کیفیت سفالهای دست ساز دوره پیشین مهرگاره (کچی) است. در حقیقت در دوره مهرگاره II سفال خشن پیشین با نوعی سفال ساده و نازک و براق قرمز رنگ عوض شده که نسبت به سفال دوره پیشین یا حرارت بیشتری پخته شده است. برخی از ظروف این دوره دارای نقوش ساده هندسی‌اند. در اواخر همین دوره، یعنی مهرگاره II، نوعی سفال قرمز نخودی و نازک و براق با نقوش هندسی پیچیده‌تر و کاملتری جانشین سفال پیشین می‌شود. سفال این مرحله از دوره II گاهی پوشش قرمز هم دارد و در مهرگاره III نقوش جانوران هم به نقوش هندسی پیش گفته اضافه می‌شود. در اواخر همین دوره، نوعی سفال سبز خاکستری با تزیینات نقوش انگشتی نیز در میان سفالها ظاهر می‌شود. تولید بسیار زیاد سفال چرخساز در مهرگاره III نشان‌دهنده سازماندهی تخصصی کاری در این دوره است. تاریخ پیشنهادی ژاریش برای دوره مهرگاره II، ۶۰۰۰ تا ۴۵۰۰ می‌رسد و برای مهرگاره III، ۴۵۰۰ تا ۴۰۰۰ پیش از میلاد است که به نظر زیاد است.^{۷۲}

پیدا شدن مجدد صدف، سنگ لاجورد، فیروزه، و عقیق که سه ماده نخستین

جزو مواد محلی نیستند، نشان‌دهنده ارتباط بلوچستان با «خارج» است. تعداد اندک اشیای مسی پیدا شده در این دوره از چند سوزن، چند قطعه مس، و تعدادی مهره‌های مسطح مسی (مهرگاره III) تشکیل می‌شود که در قبور پیدا شده و نشان‌دهنده آغاز فلزگری در این محل است. از دیگر مشخصات این دوره وجود مخزنهای غلات است که از خشت ساخته شده‌اند. تنها تغییر قابل ذکر در زمینه اقتصادی در این دوره پیدا شدن جو صحرایی یا جو دوسر (oats) و مقدار زیادی پنبه است که هنوز دقیقاً معلوم نیست که خودرو بوده یا کشت می‌شده است. وجود احتمال کشت پنبه و تولید مقدار زیادی جو شش پر نشانگر آشنایی مردم این دوره با روش آبیاری است. تعداد گاوها در این دوره زیاد شده به همین نسبت تعداد گوسفندان و بزها کمتر شده است.^{۷۳}

دوره بالاکوت: آثار این دوره در کلیه طبقات بالاکوتی محوطه‌های گوناگون بلوچستان پیدا شده است و دارای تاریخی برابر با ۴۰۰۰ تا ۳۵۰۰ یا به احتمالی ۳۲۰۰ تا ۳۰۰۰ پ.م. است. از خصوصیات اصلی سفال این دوره پیدا شدن سفال چرخساز است، گاهی این سفالهای چرخساز با سفال قالبی ترکیب شده است. تزئین سفالها به رنگهای سیاه و قهوه‌ای و به ندرت قرمز و سبز در روی پوشش کرم و سفید است. نوارهای ساده و موجدار بیشترین نقوشی هستند که در روی سفالهای این دوره دیده می‌شوند. اما مجموعه سفال نال مربوط به همین دوره دارای نقوش جانوری و گیاهی نیز هست و در همین مجموعه سفالهای رنگارنگ نیز دیده می‌شود. در مجموعه سفال تپه امری (مربوط به همین دوره) نقش سفالگر و امضای صنعتگر، همانند آن چه که در شهاداد به مثابه نوشته‌های دوران آغاز ایلامی خوانده شده است^{۷۴} دیده می‌شود. شاید این نقشها شکل‌های ابتدایی نوشته‌های دوره هاراپا باشند^{۷۵}. ابزار و اشیای سنگی که از این دوره یافت شده شامل سنگهای ساب، تیغه‌های فلینت، و مهره‌های ساخته شده از سنگهای نیمه بهادر چون سنگ لاجورد و نیز مهره‌های صدفی است. در میان اشیای این دوره اشیای مسی - مفرغی

نیز دیده شده است. آثار معماری این دوره را در اتاقهای چهارگوش که از خشت ساخته شده است می‌توان دید و از خصوصیات معماری آن می‌توان به مصطبه‌سازی اشاره کرد که در این دوره رایج بوده است. اقتصاد این دوره بر پایه تولید غذا و شکارورزی بوده است. گاو، گوسفند، و بز اهلی جزو جانورانی بوده که به تعداد زیاد وجود داشته است. گیاهان موجود در این زمان، همان گیاهان دوره پیشین‌اند به‌ویژه جو شش پر. باقی مانده‌های نوعی خربزه نیز در میان آنها دیده شده است. وجود سنگ لاجورد و سفال شبیه سفال تپه امری نشان‌دهنده ادامه ارتباط با «خارج» از بلوچستان است.^{۷۶}

دوره کچی‌بک (Kechibeg) در طبقات مختلف محوطه‌های باستانی بلوچستان از جمله درکله گل محمد IV، دامب سادات، مهرگاره ۷-IV، و سوراب III پیدا شده است و تاریخ پیشنهادی برای آن سالهای ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ پ. م. است. هر چند سفال دوره گل محمد (۳۵۰۰ - ۴۳۰۰ پ. م) هم در این دوره دیده شده است، اما پدیده جدید این دوره سفال چند رنگ است. در این نوع سفال، تزیینات رنگارنگ بیشتر سطح خارجی ظروف را نقوش هندسی با رنگهای قهوه‌ای، قرمز، سفید، و آلبویی (ارغوانی سیر) پوشانده است. در کنار شکل‌های معمولی ظروف، شکل‌های گابلت و کوزه‌ها هم ظاهر می‌شود. در مهرگاره ۷ نقوش چند رنگ کم می‌شود و تنها به کاسه‌ها و ظروف کوچک منحصر می‌گردد. در سفالهای یکرنگ، که دارای نقوش تجریدی هستند، به تدریج تزیینات طبیعی به شکل نقش ماهی و برگ طبیعی درختان، جای تزیینات هندسی را می‌گیرد. از خصوصیات دیگر این دوره وجود مهره‌های صاف (استامپی) ساخته شده از استخوان، سنگ صابون، و گل پخته با نقوش هندسی است. از ویژگیهای این دوره کم شدن تعداد ابزار سنگی است که ژاریش علت آن را پیدا شدن و ظهور ابزار فلزی می‌داند. هر چند ابزار فلزی پیدا شده از این دوره منحصر به چند چکش مفرغی - مسی و سوزن بوده است. از آثار معماری این دوره تنها از یک ساختمان خشتی در مهرگاره IV آگاهی داریم که شامل

چند اتاق معمولی و اتاقهای نشیمن است. آثار باقی مانده جانوران و گیاهان این دوره هنوز در دست مطالعه است و چیزی درباره آن منتشر نشده است.^{۷۷}

دوره دامب سادات: آثار این دوره در دامب سادات III-II و مهرگاره VI و VIII پیدا شده که تاریخ پیشنهادی برای آن ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ یا حتی ۲۳۰۰ پ.م. است. از خصوصیات اصلی این دوره یکی پیدا شدن کوره‌های سفالگری در تپه مهرگاره است که به روشنی نشان‌دهنده تولید محلی سفال است. سفال رنگارنگ مهرگاره V تا اواخر دوره مهرگاره VI ادامه پیدا می‌کند، اما بیشتر سفالهای منقوش این دوره شامل سفالهای یکرنگ قرمز است. در مهرگاره VII سفالهای «لوکس» و نیز سفالهای مورد استفاده روزمره به مقدار زیاد تولید می‌شده است و سفالهای نوع معروف به فایز محمد (سفال خاکستری رنگ) هم در این دوره زیاد است.^{۷۸} پیکره‌های سفالین انسان و حیوان هم در این دوره زیاد شده و در این مورد می‌توان به خصوص به پیکره زنی که در مهرگاره VI پیدا شده است اشاره کرد که بسیار شبیه «الهه مادر» در منطقه زاب است. دیگر پیکره‌ها مردهای ایستاده‌ای هستند که دارای نوعی سربندند. برخلاف دوره‌های پیشین، ابزار و اشیای سنگی به خصوص سنگهای نیمه بهادر چون سنگ لاجورد و فیروزه و عقیق کم دیده شده، اما کاسه‌های مرمری و مهره‌های ساخته شده از سنگ صابون زیاد است. اشیای مفرغی - مسی نادرند، اما به هر حال تعدادی ابزار کار و سوزنهای تزئینی از این مواد پیدا شده است. وجود اشیا و ابزار ساخته شده خاصی از این دوره نشان‌دهنده حضور متخصصان ابزار ساز در مهرگاره است، به خصوص که در همین محوطه اتاقهای خشتی و محل‌های کار (کارگاه) در فضای باز نیز دیده شده است. مصطبه بزرگ خشتی و نخستین ساختمانهای همگانی^{۷۹} در مهرگاره VII و دامب سادات III دیده شده است. در زیر مصطبه دامب سادات در یک فضای خالی مجموعه انسانی و پیکره زنی پیدا شده است. محوطه‌های دامب سادات و مهرگاره هر دو پس از این دوره برای مدتی متروک شده‌اند. مردمی که در دوره موسوم به دامب سادات زندگی می‌کرده‌اند با

مردم خارج از بلوچستان نیز دارای ارتباط بوده‌اند و این مسئله نه تنها از تأثیر سفال کوت دیجی و هاراپا در سفال مهرگاره VII دیده می‌شود، بلکه نفوذ متقابل سفال دامب سادات در سایر مناطق بلوچستان نیز به این گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی گواهی می‌دهد. وجود سنگ لاجورد و فیروزه ارتباط با غرب و شمال^{۸۰} و پیدا شدن صدفهای دریایی^{۸۱}، ارتباط با جنوب (خلیج فارس و دریای مکران) را نشان می‌دهند^{۸۲}.

دوره پریانو (Periano): محوطه‌های این دوره عبارتند از راناگندای III-IV، پریانو گندای، و دبرکوت (Dabarkot). این دوره استقرار، زمانی بین ۳۰۰۰ تا ۲۳۰۰ پ.م. را در شمال بلوچستان در برمی‌گیرد. سفالهای این دوره در زاب و لورالی (Lorali) دیده شده است. نقوش سفال پریانو بیشتر هندسی و شبیه دوره دامب سادات و سفالهای خاکستری فایز محمد است^{۸۳}، اشیای مربوط به دوره هاراپا نیز در این دوره دیده شده که ارتباط با منطقه رود سند و شباهت آنها را با مهرگاره VIIC ثابت می‌کند^{۸۴}.

دوره نال: آثار مربوط به دوره نال در محوطه‌های نیایی بوتی (Niai Buthi)، نیندواری (Nindowari)، سور دامب، و سوراب III-IV دیده شده است. زمان استقرار در این محوطه‌ها به سالهای ۳۳۰۰ تا ۲۵۰۰ پ.م. می‌رسد. بیشتر استقرارهای این دوره در جنوب بلوچستان بوده است، اما سفال نال در افغانستان و ایران (شهر سوخته I) و تپه یحیای IVA نیز دیده شده است. بیشتر اطلاعات مربوط به سفال منقوش این دوره از سفالهای رنگارنگ با نقوش هندسی و سفالهایی با نقوش جانوران به دست آمده است و بیشتر اطلاعات در مورد معماری آن از ساختمان چهارگوش خشتی با پیه‌های سنگی که در نیندواری و ساختمان دیگری که شبیه به آن است و در سور دامب پیدا شده به دست آمده است. آثار معماری در محوطه آخری همراه ابزار سنگی، مهره‌ها، و ابزار مسی - مفرغی بوده است.^{۸۵}

دوره کولی: آثار مربوط به دوره کولی (Kulli) در محوطه‌های باستانی مهی، نیایی

توتی II، و سوردامب پیدا شده است و تاریخ پیشنهادی شفر برای این دوره سالهای ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ پ.م. است. نقوش اصلی سفالهای این دوره دو جانور (معمولاً گاو یا گریه وحشی) است که نسبت به بدن خود چشمان بسیار بزرگی دارند. جز ظروف، دیگر اشیای سفالی را مهره‌ها، النگوها، چرخها، پیکره‌های انسانی تشکیل می‌دهند. مواد دیگری که برای ساخت اشیاء استفاده می‌شده است عبارت است از صدف (النگوها)، سنگ صابون (کاسه‌ها)، سنگهای نیمه بهادار (مهره‌ها)، فلز (سوزن‌ها، النگوها، و آینه‌ها). در این دوره ساختمانهای همگانی در محوطه‌های لاس بلا (Las Bela) و نیندواری دیده شده است. این ساختمانها با سنگهای بزرگ و خشت و پوشش گلی ساخته شده و نقشه عمومی آنها به شکل چهارگوشه است. با اینکه دوره کولی از دوره‌های بسیار مهم استقرار در بلوچستان است، اما به سبب کمی تپه‌های کاوش شده که دارای آثار استقرار از این دوره هستند، اطلاعات باستان‌شناسان از این دوره نسبت به سایر دوره‌ها کمتر است^{۸۶}.

دوره هاراپا: محوطه‌های این دوره در تپه‌های بالاکوت، سوتکا کوه (کوه سوخته)، سوتکا گن در (Sutkagen-dor) دیده شده است. این دوره تاریخی بین ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ پ.م. دارد و خود یکی از نخستین مراحل تمدنی بسیار مهم دنیای قدیم است که بحثهای زیادی درباره آن درگرفته است. در داخل بلوچستان تنها محوطه‌ای که با توجه به آثار استقرار هاراپایی در آنجا کم کاوش شده است دبرکوت است. سایر محوطه‌های هاراپایی جاهایی هستند که در امتداد کناره‌های دریای مکران یا نواحی شرق بلوچستان و در ناحیه هم مرز با سند قرار دارند. نقاطی چون دامب سادات، پریانو، نال، و کولی که مرتبط به دومین نیمه هزاره سوم پ.م. هستند، احتمالاً با هاراپا همزمان بوده‌اند. پیدا شدن مقدار کمی از اشیای هاراپایی در مهرگاره VIIC ممکن است انعکاسی از این همزمانی باشد^{۸۷}. در این دوره علاوه بر انواع پیشین، که از آنها نام بردیم، خربزه و حبوبات و پنبه نیز کشت می‌شده است. کشتهای وجود این گیاهان نشان‌دهنده وجود روش کشت و آبیاری است و از سوی

دیگر تولید پنبه و احتمالاً پارچه از نظر اقتصادی رابطه بین بالاکوت یا دیگر محوطه‌های هاراپایی را در شبکه تمدنی سند نشان می‌دهد. جانوران اهلی این دوره عبارت بوده‌اند از گاو، گوسفند، بز، گاو میش، و فیل‌گاو (Nilgai)^{۸۸} و در مقایسه با دوره‌های پیشین، یعنی بالاکوت، از ماهی و صدف استفاده زیادتری شده است؛ در این زمینه می‌توان به کارگاه‌های النگوسازی (صدف) بالاکوت اشاره کرد که محصولات آن در سرتاسر سند توزیع می‌شده است. در این دوره بجز اشیای صدفی، پنبه و ماهی خشک کرده نیز جزو صادرات بالاکوت بوده است^{۸۹}.

دوره سیبری: آثار دوره سیبری (Sibri) از محوطه‌هایی چون مهرگاره VIII گورستان جنوبی مهرگاره و خود تپه سیبری پیدا شده است. سیبری تپه بسیار فرسوده‌ای است، اما آثار ساختمانی آن چون دیوارها، مصطبه، اجاق، و نیز کوره‌های سفالگری در لایه‌های زیرین به خوبی باقی مانده‌اند. سفال این دوره بیشتر چرخساز و دارای ماده چسبنده گیاهی است. سفال دست‌ساز سیبری سفال خشنی است با شکلهای مختلف، کلاً سفال این دوره از جهاتی شبیه سفال هاراپا و مهرگاره است. نوعی از سفالهای این دوره دارای رنگ قهوه‌ای فرار است. در سیبری یک کوره ذوب فلز کوچک نیز پیدا شده است. گذشته از اشیاء ظروف سفالی، دیگر کلرایت و سنگ صابون، مهره، مهره‌های مسطح، و پیکره‌های انسانی شبیه به پیکره‌های پیدا شده در دوره‌های III و IV موندیگاک که در سیبری نیز دیده شده است. آثار گاو، گوسفند، و بز به اندازه مهرگاره پیدا شده و تنها گیاهی که از این دوره تاکنون شناسایی شده است جو شش پر است^{۹۰}.

دوره پیراک: این دوره آخرین دوره مورد بحث ما درباره استقرارهای پیش از تاریخ در بلوچستان پاکستان است که آثار آن در طبقات I و II پیراک پیدا شده است و تاریخ آن بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۳۰۰ پ.م. است. یکی از ویژگیهای این دوره سفال خشن آن است که به رنگهای قرمز و نخودی در شکلهای مختلف ساخته شده است. تزیینات و نقوش سفالها عبارتند از نوارهای چسبیده و کنده کاریها و نقوش

یکرنگ یا دورنگ هندسی. ابزار مسی - مفرغی این دوره نادر است و بیشتر آنها در اواخر دوره پیراک II و I پیدا شده است که شامل مهره‌های مسطح، دکمه‌ها، تبر، و چکش می‌شود. مدارکی دال بر وجود کارهای پیشرفته فلز و آثار ذوب آهن نیز در پیراک دیده شده است. یکی از مشخصات بسیار مهم پیراک این است که این محوطه نخستین جایی در بلوچستان است که در آن از برنج به عنوان مهمترین ماده خوراکی استفاده می‌شده است. برنج پیش از آن در بلوچستان ناشناخته بوده است هرچند در خارج از بلوچستان در محوطه‌های باستانی دیگری چون کجرات و گنگ آثار برنج در زمانهای کهنتری دیده شده است. در کنار برنج از جو و گندم و جو صحرائی نیز به عنوان مواد غذایی استفاده می‌شده است.

جانوران اهلی این دوره عبارتند از گاو و گوسفند و بز. استخوان شتر و اسب نیز همراه با پیکره‌های این جانوران پیدا شده است. شتر اهلی احتمالاً از دوران هاراپا به بعد در سند وجود داشته است^{۹۱}.



آنچه به صورت فشرده در صفحات پیشین بیان شد، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، اطلاعاتی است که در طی سه دهه گذشته در مورد وضعیت تپه‌های باستانی و دوره‌های استقرار در نیمه شرقی بلوچستان (پاکستان) به دست آمده است. قابل ذکر است که اطلاعات موجود درباره وضعیت تپه‌های باستانی بلوچستان و نوع استقرارهای موجود در آنها به مراتب از نیمه شرقی بلوچستان کمتر است.

شمار محوطه‌های باستانی بلوچستان که با روشهای علمی و البته بسیار قدیمی کاوش شده انگشت‌شمار است و اگر کارها و تحقیقات هفتاد سال پیش‌اشتین را، که آن‌هم با سرعت زیاد انجام می‌شده و بیشتر حالت گردآوری اشیاء و آگاهیهای اولیه را داشته است، کنار بگذاریم، در حقیقت تنها تپه (بمپور) در بلوچستان مورد کاوش قرار گرفته است که آن‌هم به دلیل کم بودن زمان کاوش و کوچک بودن کارگاههای حفاری اطلاعات زیادی در اختیار باستان‌شناسان نمی‌گذارد.

بیشتر در مورد محوطه‌های دوران پارینه سنگی همچون لادیز و منطقه سدیح^{۹۲} مطالبی بیان کردیم. در مورد آثار این دوره باید به یک کار دیگر نیز اشاره کوتاهی بکنیم. جودیت ماروچک در سال ۱۹۷۴ منطقه خاش را مورد بررسی قرار داد. وی در گزارش کوتاه منتشر شده خود از شماری محوطه باستانی غیر دائمی دوران پارینه سنگی نام برده، اما متأسفانه محل دقیق این محوطه‌ها را روشن نکرده تنها گفته است که در ۲۷ کیلومتری شمال شرقی خاش یک محوطه پارینه سنگی وجود دارد. وی تعداد دیگری از این گونه محوطه‌ها را در دامنه شرقی کوه پنج انگشت دیده و اشاره کرده که در یک پهنای پنج کیلومتری محوطه‌های گوناگونی پیدا شده و در ضمن به یک محل کار مربوط به دوران پارینه سنگی قدیم در ۸۸ کیلومتری شمال خاش و در لبه فلات سرحد اشاره کرده آن را با محوطه دوران پارینه سنگی سوان پاکستان مقایسه کرده است. در گزارش و بررسیهای ماروچک در دشت کوچک خاش هیچ اثری از محوطه‌های استقرار یا ابزار پیدا شده از دوران آشولین^{۹۳} دیده نمی‌شود^{۹۴}.

به این ترتیب و با تکیه بر پژوهشهای هیوم در لادیز و بررسیهای ناقص ماروچک در منطقه خاش مشخص شده است که آثار موجود دوران پارینه سنگی قدیم بلوچستان ایران مربوط به زمانی بین ۱۰۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ سال پیش بوده و از دیگر دوره‌های پارینه سنگی چون موستری (Moustrian)، بارادوستین (Baradostian)، و زارزین (Zarzian) اثری دیده نشده است. این خلأ نه تنها دوران پارینه سنگی را دربرمی‌گیرد، بلکه از نخستین زمانهای دوران نوسنگی (همانند آن چه که در بلوچستان پاکستان و در مهرگاره دیده شده است) نیز اثری موجود نیست و کهنترین محوطه‌های باستانی شناخته شده منطقه پس از دوران پارینه سنگی، محوطه‌های دوران فلز است. شماری از محوطه‌های این دوره را اشتین شناسایی کرده و یکی از آنها را به نام چاه حسینی به مدت دو سه روزی حفاری کرده است. چاه حسینی تپه کوچکی به درازا و پهنای ۳۵۰ × ۴۵۰ سانتی متر و بلندی ۶/۵ متر است که در

نزدیکی سه کندگی در ۹۲ کیلومتری جنوب کوه بزمان در بخش بمپور واقع شده است. اشتین سه کارگاه کوچک را به نامهای A, B و C در روی این تپه و کارگاه چهارم را به نام D در تپه کوچک دیگری در نزدیکی چاه حسینی انتخاب کرد. در این تپه که با شن پوشیده شده است، اشتین جز سفال مقداری اشیاء و ابزار سنگی کار شده پیدا کرد. در تپه کوچک نیز اشیای مسی - مفرغی به دست آمد. سفال منقوش و سفال ساده به وفور در چاه حسینی دیده شده است^{۹۵}. بخشی از مجموعه سفالهای چاه حسینی، که در حال حاضر در موزه پی بادی دانشگاه هاروارد نگهداری می‌شود، از نظر طبقه‌بندی مخلوط است و معلوم نیست از چه عمق و لایه‌ای به دست آمده است و تنها با مقایسه با آثار به دست آمده از کاوشهای تپه یحیی، بمپور، و ابلیس می‌توان مقداری از آنها را شناخت، زیرا شباهتهای چاه حسینی با تپه‌های یاد شده بسیار است. در مجموعه سفالهای چاه حسینی شماری سفال یکرنگ و چند رنگ وجود دارد که مشابه آنها در سایر محوطه‌ها دیده نشده است. ارتباط سفال چاه حسینی با سفال تل ابلیس از طریق یک نوع سفال ظریف منقوش قرمز رنگ با نقشهای جناقی است که دارای پوشش نخودی رنگ است. نمونه‌های سفال ابلیس II به ویژه یک نوع سفال با پوشش نخودی و نقوش هندسی است که در مجموعه سفالهای چاه حسینی نیز دیده می‌شود^{۹۶}. تاریخ استقرار در تل ابلیس I برابر با $۷۴ + ۴۰۹۱$ و تل ابلیس II برابر با $۷۵ + ۴۰۸۳$ پ.م. است^{۹۷}. نوع دیگر سفال این محوطه سفال قرمز ظریفی است که پوشش قرمز و ضخیمی دارد. این سفال دارای بدنه نازک و کف صاف است و به صورت لیوانهای کوچک تاکاسه‌های ته گود بزرگ دیده شده است. نقوش تزئینی این نوع سفال معمولاً زنجیره‌ای از خطهای جناقی سیاه رنگ است. چنین سفالهایی در دوره VA یحیی نیز دیده شده است. ارتباط چاه حسینی با بمپور V نیز از طریق نوعی سفال خاکستری با نقوش سیاه رنگ برجسته و نیز نوعی سفال نخودی ساده مشخص شده است. در چاه حسینی قطعات ظروف سنگی از جنس کلرایت هم پیدا شده که ساده و بدون

نقش‌اند و اشتین آنها را با قطعاتی که پیشتر در کولی گردآوری کرده بود مقایسه کرده است.^{۹۸} به این ترتیب ارتباط بین بمپور، کولی، و چاه حسینی مشخص شده است. از ویژگیهای بارز سفال چاه حسینی یک نوع سفال ظریف قرمز دست‌ساز چند رنگ است که هرچند همه آنها به صورت قطعات شکسته پیدا شده‌اند، اما معلوم است که تمام این قطعات به یک ظرف بزرگ تعلق دارند. سطح خارجی این سفالها نیز دارای پوشش قرمز ضخیمی است.^{۹۹} چنان‌که دیدیم سفالهای گردآوری شده از تپه چاه حسینی با یحیی VA در ارتباط هستند و به احتمال قوی با ابلیس III و انیزرابطه مستقیمی داشته‌اند. وضعیت موجود محوطه‌های باستانی در نیمه هزاره چهارم پ.م. در اطراف تپه یحیی نشان دهنده تراکم محوطه‌های باستانی با این نوع سفال است و پیدا شدن سفالهای یکسان و یک شکل از چاه حسینی تا تل ابلیس و تپه یحیی نشان دهنده وسعت و گسترش جغرافیایی منطقه‌ای با استقرار جوامع کشاورزی در جنوب شرقی ایران در نیمه هزاره چهارم پ.م. است. بیشتر سفالهای این دوره در شمال سیستان، فارس، و خوزستان پیدا شده است.^{۱۰۰} طبیعی است که کاوش طبقه‌بندی شده و علمی چاه حسینی می‌توان اطلاعات کاملتری در مورد این تپه ارائه دهد و ارتباط بین کرمان و بلوچستان را نیز روشنتر کند.

اشتین علاوه بر تپه چاه حسینی، شماری دیگر از محوطه‌های باستانی منطقه را متعلق به دوران کالکولیتیک دانسته است، اما از آنجا که مواد و اشیای مطالعاتی جمع‌آوری شده از این محوطه‌ها در حال حاضر در دسترس (نگارنده) نیست نمی‌توان در مورد جزئیات آنها گفتگو کرد. یکی از این محوطه‌ها دامب کوه است. در هیچ یک از گورهای این محوطه باستانی سفال منقوش پیش از تاریخ دیده نشده است، اما در مجموعه گردآوری شده از سطح تپه تعدادی سفال منقوش وجود دارد که به نظر اشتین شبیه سفالهای پیش از تاریخ است.^{۱۰۱} در مورد این محوطه باستانی اشتین گفته است که در میان مجموعه گردآوری شده از سطح آن، آثار ابزار سنگی که یکی از مشخصات بارز محوطه‌های پیش از تاریخ است دیده نشده است و به این

ترتیب مشکل بتوان این محوطه را متعلق به دوره‌های پیش از تاریخ دانست. در اینجا باید اضافه کرد که سالیان دراز پس از بررسی‌های اشتین در کاوشهای تپه یحیی نوعی سفال، که از نظر نقش و رنگ شبیه سفالهای دامب کوه است پیدا شده که کاوشگران این محوطه آن را متعلق به آخرین دوره استقرار لار این تپه (دوره‌های اشکانی و ساسانی) می‌دانند^{۱۰۲}. هر چند گزارش نهایی و کامل دورانهای اخیر و جدید استقرار در تپه یحیی تاکنون منتشر نشده و برای اظهار نظر دقیق باید منتظر انتشار این گزارشها بود، اما با توجه به مدارک موجود از سایر محوطه‌ها این اظهار نظر مقدماتی را می‌توان پذیرفت. همین‌گونه سفال را بئاتریس دکاردی در برخی از تپه‌های باستانی بلوچستان پاکستان پیدا کرده و آن را گونه لوندو (Londo Ware) خوانده و تاریخ آن را هزاره اول پ.م. دانسته است^{۱۰۳}. در بررسی‌های باستان‌شناسی سال ۱۳۶۳ منطقه جیرفت در شماری از محوطه‌های حاشیه رودخانه هلیل رود نیز سفالهایی پیدا شد که بسیار شبیه سفال دامب کوه، تپه یحیی، و لوندو است. دو محوطه باستانی قلعه خرگ و تپه نمرود بیشترین سفال از این نوع را داشته‌اند. از ویژگیهای این تپه‌ها یکی هم این است که مانند دامب کوه دارای هیچ اثر و شیئی قابل انطباق با آثار پیش از تاریخ نیستند و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نیز در دست نیست که بتوان این تپه‌ها را متعلق به پیش از تاریخ دانست، بلکه برعکس ارتباط ظاهری آنها بیشتر با دوران تاریخی یا حتی دقیقتر بگوییم با دروان بعد از اشکانی است. در این مورد خاص، به ویژه می‌توان به قلعه خرگ اشاره کرد که در سر راه جیرفت به میش پدام و در کنار دهکده مختارآباد واقع شده است و در روی آن آثار نیایشگاهی که احتمالاً متعلق به دوران اشکانی است (یادآوری می‌کنم که در زمان اشتین این بخش از تپه قلعه خواهر خوانده می‌شده است) و نیز آثار استقرار احتمالی دوران ساسانی و آثار قطعی دوران اسلامی تا زمان ایلخانان دیده می‌شود. از مشخصات خاص این‌گونه سفال می‌توان به نازک بودن فوق‌العاده بدنه و ظریف بودن بیش از حد آن (از ۲ تا ۵ میلی‌متر) اشاره کرد. این سفال معمولاً دارای پوشش

قرمز بسیار نازک و در برخی موارد پوشش بسیار براق است، نقوش آن معمولاً سیاه رنگ است. به هر حال گسترش این سفال از بلوچستان پاکستان تا منطقه جیرفت کرمان، که ما فعلاً از آن اطلاع داریم، نشان دهنده وجود و گسترش محوطه‌ها و محل استقرارهای دوران پارتنی یا به صورت کلی‌تر محوطه‌های هزاره اول پ.م. در جنوب شرقی ایران است^{۱۰۴}.

محوطه پیش از تاریخ دیگر بلوچستان محلی به نام ماگون در ناحیه چهل دختران در فنوج است. این محوطه در سمت چپ رودخانه ایمنی، که از بخشهای شرقی کوههای لاشار سرچشمه می‌گیرد، قرار دارد. منطقه مورد نظر پوشیده از سنگهای ریخته و جدا شده از دیوارها و مقداری سفال است که در زمینی به درازی تقریبی ۸۰۰ متر پراکنده شده است. در قسمت جنوبی این محوطه برآمدگی وجود دارد که بین ۲۵ تا ۳۰ متر بلندی آن است و در روی این برآمدگی آثار دیوارهای سنگی و ساختمان دیده می‌شود. سفالهای پراکنده در روی سطح این محوطه مشخصاً از گونه سفالهای منقوش پیش از تاریخ است و رنگ و نقش بیشتر سفالها سیاه، بنفش، و نخودی است. در دامبیان، واقع در ۶.۵ کیلومتری جنوب غربی فنوج، دو ظرف پیش از تاریخ خاکستری رنگ، که زارعان از داخل قناتی به دست آورده بودند، به اشتین هدیه شد. و آنها را شبیه ظروف محوطه شاهی تومپ پاکستان یافت. در همین منطقه ده قاضی تپه‌ای به وسعت ۲۳۰ متر مربع وجود دارد که دارای سفال پیش از تاریخ شبیه سفالهای بمپور است و در فاصله ۱.۵ کیلومتری همین محل در پیرکنار تپه‌ای به اندازه‌های ۱۸۰ × ۴۵۰ متر وجود دارد که سفال زیادی در سطح آن ریخته است. سفال پیرکنار بیشتر شامل سفالهایی به رنگ سیاه روی زمینه قرمز و خاکستری است. در همین محدوده اطراف بمپور محوطه‌های دیگری مانند قلعه سردق، دامبیان، یا سه کندگی و مولا قرار دارد که همگی دارای سفال گونه بمپور هستند. همین وضع یعنی گسترش سفال گونه بمپور در حاشیه رود بمپور از بخش بمپور به سوی ایرانشهر در محوطه‌های مختلفی دیده می‌شود. این محوطه عبارتند

از توپ شهر دراز که دارای نوعی سفال ناشناس و سفال بمپور 3-2 IV است. محوطه دیگری در ۱.۵ کیلومتری شهر دراز و در جنوب شرقی آن قرار دارد که در محل سوکهوران خوانده می‌شود. این محوطه در نزدیکی بستر وسیع رودخانه دامن قرار گرفته و دارای سفال خاکستری و قرمز شبیه سفال بمپور است ۱۰۵. در ۳۵ کیلومتری شرق ایرانشهر، در سر راه دامن به ابتر در کنار یکی از شعبات کوچک رودخانه دامن روستای کوچکی به نام کتوکان قرار گرفته است. در کنار این روستا امام زاده‌ای به نام بابا حاجی هست که در اطراف آن تعدادی گور متعلق به دوران اسلامی قرار دارد. در اطراف این گورها سفالهای قدیمی پیش از تاریخ شبیه سفالهای دامن و بمپور دیده می‌شود و با اینکه برخی سفالهای شبیه محوطه نال پاکستان هم در آنجا وجود دارد اما بیشتر آنها مربوط به دوره‌های IV تا VI بمپور است ۱۰۶. در اطراف بمپور و در دهکده قاسم‌آباد محوطه کوچکی به درازا و پهنای ۶۰ × ۱۳۰ است ۱۰۷. سفال قاسم‌آباد دو گروه است: یکی سفال قرمز که به نظر می‌آید از گورهای نزدیک قلعه به دست آمده باشد و نوع دیگر سفالی است که از خود محوطه به دست آمده است. سفال گونه نخست مربوط به بمپور 3-2 IV و سفال گونه دوم مربوط به بمپور III است ۱۰۸. آثار به دست آمده از محوطه‌های سرد و با سفالهای گلابی شکل منقوش، بهشت‌آباد با سفال قرمز خشن ۱۰۹ و محوطه‌های پیرکنار و مولا با سفالهای بمپور 3-2 IV-VI ۱۱۰ به همراه تپه‌های بمپور خوراب، دامین، و سایر محوطه‌هایی که پیشتر به آنها اشاره کردیم مجموعه محوطه‌های پیش از تاریخ بلوچستان را تشکیل می‌دهند که همه آنها را اشتین پیدا کرده و مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. تمامی این محوطه‌ها بین منتهی‌الیه جنوب شرقی بلوچستان تا مرکز بلوچستان یعنی اطراف ایرانشهر و بمپور واقع شده‌اند. اشتین در این نقطه راه خود را به سوی مغرب ادامه داده پس از گذشتن از حاشیه جزموریان به جیرفت و سپس به کرمان رسیده و بعد از راه بردسیر به سیراف در کرانه خلیج فارس رسیده و سفر خود را به سوی بوشهر ادامه داده است.

بیشتر گفتیم که جو دیت ماروچک هم در این منطقه کوچک (۱۵۰۰ کیلومتر مربع) ۱۰۶ محوطه باستانی از کهنترین دورانها تا حدود ۳۰۰ سال پیش را شناسایی و بررسی کرده است. هدف اصلی ماروچک از این بررسیها یافتن الگوی زندگی شبانی در دوران پیش از تاریخ و گردآوری آگاهیهایی از دوران پارینه سنگی بوده است.^{۱۱۱} ماروچک منطقه جنوب شرقی ایران را، به ویژه دشت کوچک خاش منطقه پر اهمیتی برای بررسی زندگی شبانی تشخیص داده است. یکی از دلایل انتخاب محل آن بوده که بر اساس یافته‌های باستان شناسی در بلوچستان پاکستان پرورش گله در دوره پیش از تاریخ در منطقه «مرزهای ایران و هند» بسیار مهم بوده است، ظاهراً این بخش از بلوچستان به سبب کم آبی، که اجازه کشت و زرع را نمی‌داده، و کلاً وضع طبیعی خاص خود، منطقه ایده آلی برای پرورش گله محسوب می‌شده است.

گزارش ماروچک که متأسفانه صورت کامل محوطه‌های پیدا شده را همراه ندارد^{۱۱۲} نشان می‌دهد که استقرارگاههای جدید در دشتهای باز، فرورفتگیها، دره‌ها، و در کنار وادیاها، بستر چشمه‌ها، و به خصوص دامنه تپه‌ها قرار داشته‌اند. بیشتر محوطه‌های پیدا شده در استقرارگاهها تا منبع آب حدود ۱ کیلومتر بوده است. بررسیهای خاش نشان داده که ۶۰ درصد محوطه‌های پیدا شده و به خصوص محوطه‌های پیش از تاریخ در بخشهای شنی دامنه تپه‌ها یا کلاً در دامنه کوهستان یا در حقیقت در جایی که آب فراوان قرار داشته است. این به احتمال زیاد برای دورنگه داشتن حیوانات از زمینهای زراعتی بوده است. در ۱۵ محوطه پیش از تاریخ سفالهای قرمز ظریف نخودی و خاکستری با طرح و نقوش هندسی و سبیدی، سفالهای خشن، و ابزار سنگی ریز پیدا شده‌اند که بیشتر آنها محل استقرارهای فصلی و غیر دائمی بوده‌اند. بزرگترین محوطه پیدا شده در این بررسیها چشمه خاش است که تقریباً ۵۰۰ متر مربع مساحت دارد و بیشترین تعداد نمونه‌های ابزار سنگی (۴۰۰۰۰) در آن دیده شده است. بر اساس مطالعات انجام شده در روی

نمونه‌های سفال، سنگ صابون، سنگ ساب، و ابزار سنگی موجود می‌توان گفت که چشمه‌خاش روابط زیادی با محوطه‌های پیش از تاریخ جنوب شرقی ایران، به خصوص محوطه‌های هزاره سوم پ.م. مانند بمپور، یحیی، ابلیس، و شهر سوخته داشته است^{۱۱۳}. با بررسی‌هایی در این زمینه می‌توان به حل مسایل مهمی در مورد کوچ‌نشینی و زندگی شبانی از یک سو و زندگی دهقانی و دایمی از سوی دیگر کمک کرد.

بمپور

غیر از تپه‌ها و محوطه‌های باستانی اشاره شده در بالا، چنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم، سه محوطه باستانی دیگر در بلوچستان ایران وجود دارد که هر یک به نوعی در روشن کردن هرچه بیشتر وضعیت زندگی انسانها در بلوچستان پیش از تاریخ دارای اهمیت بسیارند. این سه محوطه باستانی عبارتند از بمپور و خوراب و دامین. در این میان اهمیت بمپور از دو محوطه دیگر بیشتر است. اهمیت این محوطه بیشتر به خاطر آن است که این محل تنها محوطه باستانی بلوچستان مربوط به دوران پیش از تاریخ است که به صورت علمی - هرچند ناقص و به مدت یک فصل - کاوش شده و مورد بررسی قرار گرفته است، از این روی اطلاعات موجود در مورد این محوطه نسبت به سایر محوطه‌های بلوچستان بیشتر است. این محوطه را نیز اشتین کشف کرده سپس بئاتریس دکاردی در آنجا به کاوش پرداخته است.

هرچند اطلاعات اشتین اطلاعات دست اولی است، اما باید در نظر داشت که از زمان پژوهشهای او هفتاد سال می‌گذرد و در طی این مدت چنانکه دیدیم آگاهیها و اطلاعات بسیار از طریق پژوهشهای باستان‌شناسی در اختیار دانشمندان قرار گرفته است. در گزارش اشتین در مورد بمپور آمده است که در سمت غرب قلعه بمپور، در مساحتی حدود ۲۷۰ متر مربع، مقدار زیادی سفال پراکنده بوده است. اختلاف نوع سفالهای موجود در این سطح نشان می‌دهند که یک دوره استقرار طولانی در این

محوطه بوده است. طی کاوشهای مختصر اشتهن در ترانشه‌های مختلف جز سفالهای «پیش از تاریخ» شماری پیکره‌گاو و اشیای دیگر نیز به دست آمده است.^{۱۱۴} یکی از مشکلات اساسی تاریخ‌گذاری بمپور آن است که تاریخ‌گذاری این محل تنها بر اساس طبقه‌بندی سفالهای آن بوده همین امر سبب شده است که محققان برای دوره‌های گوناگون این محوطه تاریخهای گوناگونی پیشنهاد کنند. آنچه اشتهن از کاوشها و بررسیهای سطحی خود در بمپور به دست آورده است تنها به دوره‌های VI-VI بمپور برمی‌گردد^{۱۱۵}، در حالی که کاوشهای بعدی شش دوره استقرار در بمپور را نشان داده است. سفال پیش از تاریخ بمپور و سایر محوطه‌های منطقه که اشتهن گزارش کرده در حقیقت شامل دو گروه سفال جداگانه است. گروه نخست سفالهای دست‌ساز با نقوش ساده هندسی که از دو محوطه چاه حسینی و قلعه سردگاه (سرداق) در غرب بمپور به دست آمده است. این نوع سفال در تپه‌های موجود در امتداد هلیل رود تا تل ابلیس کرمان نیز به دست آمده است. گروه دوم سفالهای اشتهن نوعی سفال چرخ‌ساز است که با طرحهای ظریفتری تزیین شده و از محوطه‌های شرق بمپور به دست آمده است. این نوع سفال در محوطه‌های ساحل چپ بمپور نیز دیده شده است^{۱۱۶}. در خود تپه بمپور سفالهایی تولید می‌شده است که نه تنها با سفال نوع کولی مکران پاکستان قابل مقایسه است، بلکه نمونه‌های شبیه به آن در محوطه‌های باستانی استان فارس نیز دیده شده است.

چنانکه گفتیم کاوشهای بمپور شش دوره استقرار از دومین ربع هزاره سوم تا حدود سالهای ۱۹۰۰ پ. م. را نشان داده است. خلاصه مشخصات سفال و سایر آثار دورانهای استقرار در بمپور به شرح زیر است.

سفال دوره I تنها نوع سفال خاکستری و قرمز با روکش کرم رنگ است. سفال دوره دوم همان سفال دوره پیشین است با این تفاوت که در این دوره سفالها همراه با آثار سفالهای پیدا شده که در دوره پیشین دیده نشده است. سفال دوره III با سفالهای شمال بلوچستان، به خصوص سیستان و نیز جنوب شرق بلوچستان و

دوره IV موندیگاک در افغانستان شباهتهایی دارد. سفالهای دوره IV با سفال سیستان و گورستان خوراب شباهتهایی دارد. سفال دوره V شبیه سفالهای محوطه‌های قلعه و شغا (چغا) در فارس و سفال کولی در مکران پاکستان است. در این دوره سفال خاکستری منقور و سفال سیاه بر زمینه خاکستری، که در دوره بعدی نیز دیده می‌شود، به دست آمده است. از مشخصات دیگر این دوره استفاده از صدفهای دریایی و ارتباط با کرانه‌های دریای مکران است. سفال دوره VI گونه‌ای سفال محلی است که از سفالهای دوره پیشین تأثیر گرفته است. این سفال نوعی سفال سیاه بر زمینه خاکستری است و شبیه سفال ام النار در عمان است که نشان‌دهنده رابطه بمپور با محوطه‌های کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و دوره معروف به دوره بربر در بحرین است.^{۱۱۷} کاوشگر بمپور برای انتخاب این محل برای کاوش دو دلیل اصلی ذکر می‌کند: وجود آب دائمی در منطقه اجازه کشت و زرع را می‌داده است^{۱۱۸} و قرار گرفتن بمپور در سر راه‌های طبیعی گوناگونی که ارتباط بمپور را در دوره‌های پیش از تاریخ با دیگر محوطه‌ها امکان پذیر می‌ساخته است.

کار کاوش در دو کارگاه اصلی Y و Z انجام گرفته است. شش دوره استقرار در هر دو کارگاه پیدا شده است، از کارگاه Y اطلاعات زیادتری به دست آمده است. هیچ اثر معماری از دوره I بمپور به دست نیامده، تنها قطعات شکسته سفال نشانگر استقرار در این دوره است. در همین جا در دوره II آثار دو ساختمان نیز پیدا شده است. دیوارها با خشتهایی به اندازه ۱۰ × ۴۰ سانتی‌متر ساخته شده و دارای پوشش بوده‌اند. در اتاق کوچکی مقدار زیادی سفال به دست آمد که نشانه یک دوره سکونت کوتاه مدت در دوره II است.^{۱۱۹} در طی دوره III محل مزبور ابتدا کاملاً صاف شده سپس دیوارهای جدیدی در همان جهات سابق ساخته شده است. در اتاق A طی این دوره حداقل چهار طبقه استقرار دیده شده است. سفالهای دو طبقه نخستین استقرار ادامه سفالهای دوره دوم است، اما جنس و نوع سفال دو طبقه

بعدی با طبقات پیشین تفاوتی دارد. پیدا شدن سفالهای غیر «لوکس» نشان می‌دهد که اتاق مزبور از صورت اتاق «نشیمن» خارج شده احتمالاً به صورت «آشپزخانه» درآمده است یا به تعبیر دیگر وضع «طبقه» اجتماعی افرادی که از آن اتاق استفاده می‌کرده‌اند عوض شده است. سفالهای طبقات ۳ و ۴ هر چند از نظر کیفیت از سفالهای طبقات پیشین پست‌تر است، اما به خاطر ارتباطش با سفالهای جنوب سیستان مهم‌اند، در باره این ارتباط سخن خواهیم گفت.

در دوره ۷ تمام محل یک بار دیگر صاف شده است. طی این دوره محل سکونت در جهت جنوب شرقی تپه بوده است - این را از طریق گسترش سفالها و پراکندگی آنان در می‌یابیم - تا طبقه دوم استقرار دوره ۷ وضع به همین منوال بوده است. به نظر می‌آید که محوطه مزبور دو بار و در دو مرحله گوناگون گسترش یافته باشد. ساختمانهای اصلی پیدا شده از این دوره مربوط به طبقه ۳ سکونت در بمپور است. در داخل اتاقها و در کف آنها یک خمره بزرگ و چند خمره کوچک کار گذاشته شده بود. در داخل یکی از اتاقها تعدادی اشیای مختلف پیدا شد که نشان‌دهنده این مسئله است که ساکنان آن، محل سکونت خود را به صورت ناگهانی ترک گفته‌اند.

دوره ۷ نیز خود به دو طبقه تقسیم می‌شود. در طبقه اول این دوره یک دیوار دراز وجود دارد که در کنار آن آثار سکونت به چشم می‌خورد. خشتهای مورد استفاده در طبقه دوم دوره پنجم از نوع خشتهای کوچک در اندازه $10 \times 10 \times 13$ سانتی متر بوده است.

آخرین دوره استقرار در بمپور دوره ۷ است که تنها دارای یک طبقه استقرار بوده است. بیشتر آثار این دوره با گورهای دوره‌های دیگر از بین رفته است و خشتهای استفاده شده در این دوره بزرگتر از خشتهای دوره پیشین ($9 \times 18 \times 18$ سانتی متر) است. ۱۲۰

سفال: تقریباً تمام سفالهای پیدا شده از دوره‌های یکم و دوم با سفالهای دوره

سوم و سپس کل این مجموعه با سفالهای دوره چهارم مخلوط شده است، به همین سبب و به دلیل پیدا نشدن وجوه تفاوت زیاد بین سفالهای دوره‌های چهارگانه نخستین، هر چهار دوره در حقیقت به صورت یک مجموعه واحد و یگانه مطالعه شده است. به هر حال سفالهای دوره پنجم و ششم با سفالهای دوره‌های نخستین تفاوتی دارد. اگر چه سفالهای چهار دوره نخست بمپور نشان دهنده استفاده از نقوش محلی است و چنانکه گفته شد با هم مخلوط شده‌اند، اما به هر حال، سفال هر دوره از جهت برخی تزیینات با دوره دیگر تفاوتی دارد. تقریباً تمام سفالهای چهار دوره نخست چرخسار بوده‌اند و پوشش کرم رنگی روی آنها را می‌پوشانیده است. رنگ زمینه‌های این سفالها قرمز و خاکستری بوده و تزیینات روی آنها هم به صورت برجسته و هم به صورت کنده کاری بوده است. ۱۲۱

سفال دوره یکم: جز شماری از سفالهای خشن با ماده چسبنده شن درشت، که در میان مجموعه استثنایی بوده است، بیشتر سفالهای دوره یکم چرخسار است و بیشتر این گونه سفالها در دوره دوم نیز دیده شده است ۱۲۲ و برخی سفالهای استثنایی نیز در این دوره وجود دارد که در دوره بعدی دیده نمی‌شود. ۱۲۳ سفالهای این دوره معمولاً سخت و محکم و خوب پخته شده‌اند. رنگهای خاکستری و قرمز، رنگهای رایج بوده‌اند و سفال قرمز معمولاً دارای پوشش بسیار نازکی به رنگهای کرم یا نخودی بوده تزییناتی روی آنها نقش شده‌اند. ۱۲۴ مطالعه سفالهای این دوره نشان داده است که به احتمال زیاد دوره یکم بمپور کهنترین دوره استقرار در این محوطه باستانی نیست و پیش از آن هم اجتماعات انسانی در اینجا زندگی می‌کرده‌اند که فعلاً به سبب فقدان مدارک از وضعیت آنها بی‌خبریم.

سفال دوره دوم: سفال این دوره بر خلاف دوره یکم، که بسیار کم بوده، زیاد است و بیشتر آنها هم از اطاق A (لایه‌های ۶۷ و ۶۹) به دست آمده است. سفالهای این دوره بیشتر به شکل کاسه و خمره منقوش یا تزیینات هندسی و در مواردی با نقوش جانوری و به صورت استثنایی با نقش درخت خرما هستند. ۱۲۵ جز چند

مورد استثنایی تقریباً تمام آن چه که از دوره یکم به دست آمده است در این دوره نیز دیده می‌شود. ۱۲۶ سفالهای سیاه روی زمینه خاکستری، که از تپه نورآباد در جنوب جیرفت و غرب بمپور به دست آمده، شبیه سفال بمپور II و I است. ۱۲۷ که نشان دهنده گسترش فرهنگ بمپور تا آن منطقه است. همین نوع سفال در نظیرآباد در اطراف کلات در پاکستان نیز پیدا شده است، به این ترتیب گسترش این فرهنگ به سوی مشرق نیز دیده می‌شود. ۱۲۸ بالاخره در اطراف خود بمپور در قلعه سردق و در تپه چاه حسینی نیز آثار دوره یکم بمپور دیده می‌شود.

سفال دوره سوم: سفال این دوره نیز مانند سفال دوره‌های پیشین است با این تفاوت که ارتباط مستقیم بمپور با جنوب سیستان و تپه‌هایی مانند موندیگاک ۱۷ و ده مراسی گوندای را به روشنی نشان می‌دهد. ۱۲۹ تنها تفاوتی که تزیینات بمپوری با نقوش سیستانی دارد آن است که نقوش موندیگاک در اینجا رنگ محلی به خود می‌گیرند.

سفال دوره چهارم: بیشتر ظروف و اشیای سفالی این دوره را خمره‌ها، لیوانها، و کاسه‌هایی تشکیل می‌دهند که دارای تزیینات طبیعی چون درختان خرما و نقوش هندسی هستند. سفال این دوره شبیه سفال به دست آمده از قبور خوراب است، به ویژه سفال دوره IV3 نشان دهنده رسیدن اقوام جدیدی به منطقه است.

سفال دوره پنجم: سفالهای این دوره از نظر ساخت و کلاً کیفیت ضعیفتر از سفالهای دوره‌های پیشین است. این سفال بد ساخت و بد پخت و بدون پوشش است ۱۳۰ و نوع منقوش آن دارای نقوش جانوری و هندسی است. سفال دوره پنجم از جهاتی با سفالهای پیدا شده از تپه‌های شغا و قلعه فارس شباهتهایی دارد. ۱۳۱ سفال طبقه ۲ همین دوره نیز دارای ارتباط انکارناپذیری با سفالهای به دست آمده از محوطه کولی در مکران پاکستان است. ۱۳۲

سفال دوره ششم که بیشتر خمره‌های زیبایی با نقوش جانوری‌اند، شبیه سفالهایی هستند که در شبه جزیره عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس پیدا

شده‌اند. ۱۳۳

با وجود کمی پژوهش‌های انجام شده در بلوچستان و در نتیجه کمبود مواد و آثار باستانی برای مقایسه با سایر محوطه‌ها، می‌شود گفت که بمپور، به ویژه آثار دوره های نخستین آن بسیار شبیه آثار موندیگاک و ده موراسی گوندای است، در حالی که بیشتر ارتباطات بمپور در دوره‌های پنجم و ششم با غرب و خلیج فارس و عمان بوده است. در این باره می‌توان اضافه کرد که با آنکه سفال دوره یکم بمپور چرخسار بوده و کمی جدیدتر از سفال ابلیس ۷ است، با این حال سفال تل ابلیس هم تا حد زیادی شبیه سفال بمپور ۱۷-۱۱ است. در اواخر دوره سوم اثر نفوذ سفالهای محلی به روشنی در تزئینات سفال بمپور دیده می‌شود و نقوش جدیدی در این دوره ظاهر می‌شود که در دو سوی مرزهای ایران و افغانستان و در کنار رودخانه هیرمند هم دیده شده است. با آنکه به نظر خانم دکاردی رابطه قوی فرهنگی از سوی سیستان به سوی بمپور جریان داشته است^{۱۳۴} اما نبودن نقوش بمپور II و III در سیستان پذیرش تفسیری را مشکل می‌سازد، به همین سبب دکاردی معتقد است که بمپور از جریان گسترش فرهنگ دره هیرمند و موندیگاک دور مانده است، البته این نظری است که امروزه اعتبار خود را از دست داده است، زیرا خود دکاردی اضافه می‌کند نوع سفال جدیدی که در بمپور دیده شده است در اوایل دوره IV موندیگاک نیز وجود دارد و این سفال همان سفال معروف به سفال کویته است.

از مطالعه سفالهای منقوش مشخص شده است که آغاز گسترش موندیگاک ابتدای دوره IV بوده است همین مسئله به صورت دیگری در دوره‌های III و IV بمپور نیز اتفاق افتاده است و می‌توان گفت که منشأ هر دو سفال موندیگاک IV و بمپور III و IV یکی بوده است، اما به خاطر آنکه برخی اشیای پیدا شده در موندیگاک در بمپور هم‌تا نداشته یا تعدادشان کم بوده است، مشخص کردن ارتباط مستقیم بین این دو محل از نظر دکاردی بسیار مشکل است.^{۱۳۵} این نظر امروزه با کشفیات شهر سوخته و سایر محوطه‌های باستانی در سیستان معتبر نیست، زیرا دکاردی بیشتر مطالعات

خود را تنها در دوره‌هایی متمرکز کرده است که اطلاعات زیادتری از آنها در دست داشته و به این ترتیب از نفوذ فرهنگهای شمالی (سیستان) به بمپور طی دوره‌های چهارگانه نخستین که از طریق سفالهای آن دیده می‌شود غافل است. این نوع سفال البته همان سفالهای دوره‌های II و III شهر سوخته است که با موندیگاک 2-IV همزمان است. از سوی دیگر، با آنکه خود دکاردی می‌گوید که سفالهای دوره‌های نخست بمپور از نظر شکل و نقش با سفالهای به دست آمده از تپه حصار دامغان شباهت ندارد ۱۳۶ با این حال می‌پذیرد که برخی از اثرهای تمدن حصار، هر چند به صورت غیر مستقیم، در بمپور دیده شده است و نیز می‌پذیرد که موندیگاک نه تنها با تمدنهای بلوچستان بلکه با شمال شرق ایران به خصوص حصار VI، یعنی دوره ای که دارای تزیینات و آثار مشترکی با موندیگاک IV است، مرتبط است و این آثار نه تنها به صورت نقوش تزیینی سفالها دیده می‌شود، بلکه در سایر اشیاء نیز مشخص است و در این زمینه به خصوص می‌توان به یک مهر سنگی پیدا شده در بمپور اشاره کرد که کاملاً شبیه موندیگاک IV، حصار IIb و III تپه آنو (در شمال خراسان) است. ۱۳۷

دکاردی محوطه‌های سیستانی را به صورت سطحی دیده است و به سبب فرسایش باد آثار آنها را نا معتبر دانسته است همین امر سبب شده که اشتباهاتی در نتیجه گیریهای وی راه یابد. نتایج کاوشهای انجام شده در شهر سوخته اهمیت آثار پیدا شده در دوره‌های III و IV موندیگاک و هر چهار دوره شهر سوخته را نشان می‌دهد. با آنکه دکاردی از نفوذ سیستان در بمپور IV و III سخن می‌گوید و می‌پذیرد که سفالهای کلات گرد، رم رود، و گردان رگ (ریگ) شبیه بمپور III و آغاز بمپور IV هستند، اما اضافه می‌کند که هیچ اثری که نشان دهنده ارتباط این محوطه‌ها در زمانی پیش از دوره بمپور III با این محوطه باشد وجود ندارد. اما باید توجه کرد که دو قطعه سفال با نقش پرنده مربوط به بمپور II و III است که نشان دهنده شباهت و نزدیکی بین بمپور و شهر سوخته است و از سوی دیگر شباهتهای بمپور III و

موندیگاک IV-1 نیز قابل توجه است. البته این شباهتها تا دوره بمپور IV-1 زیاد نیست و در دوره بمپور IV-2 دیگر اصلاً شباهتی بین آثار این دو منطقه وجود ندارد. علت این امر به نظر دکاردی احتمالاً به خاطر اشوبی بوده است که در زمان غارت و تاراج حصار IIIb و موندیگاک IV-1 در منطقه شرقی فلات ایران صورت گرفته است. ۱۳۸ به هر حال با وجود کلیه این مدارک، وی ارتباط مستقیم با موندیگاک را نمی‌پذیرد. از سوی دیگر، با کاوشهای شهر سوخته مشخص شده است که نمی‌توان این محل را جدا از موندیگاک دانست. با مطالعه آثار به دست آمده از محوطه‌های حوزه هیرمند می‌توان گفت که نه تنها تأثیر سیستان در بمپور کم نبوده بلکه زیاد هم بوده است. با مطالعه مواد به دست آمده از محوطه‌های یاد شده معلوم می‌شود که مرکز بلوچستان حداقل از دوره بمپور III با حرکت فرهنگی عظیم تمدنهای حوزه هیرمند هماهنگ بوده است و محوطه‌های اصلی هر دو منطقه یعنی نخستین طبقات استقرار دوره II شهر سوخته و دوره III-II بمپور از یک منبع یگانه تأثیر پذیرفته‌اند به این ترتیب می‌توان گفت که سیستان و به دنبال آن محوطه‌های شمال خراسان بزرگ ۱۳۹ قطعاً دارای تأثیر مستقیم و زیادی در بمپور بوده‌اند. ۱۴۰

دوره‌های VI و VII استقرار بمپور: دکاردی معتقد است که در دوره پنجم بمپور، از دوره سوم به بعد سلسله تغییراتی کلی، به خصوص در ارتباطات خارجی، از لحاظ فرهنگی رخ داده است. ارتباط سفال بمپور VII با محوطه‌های قلعه و شغا در فارس بر اساس شباهتهای سفالهای این محوطه‌ها با یک دیگر است. ۱۴۱ این امر نشان دهنده وجود راههای ارتباطی بین فارس و بلوچستان است. این مسئله به خصوص در آثار تپه قلعه، که با بمپور VII-2 همزمان است، مشخص می‌شود و این در حالی است که آثار شغا به بمپور VII-1 شباهت دارد و باز همین دوره VII بمپور از جهاتی بین دوره‌های IV و III یا در حقیقت دوره انتقالی گیان IV به گیان III قرار دارد. ۱۴۲ از نظر ارتباط با محوطه‌های مشرق بلوچستان، مقایسه سفال بمپور VII با امری III-C است. البته برخی دیگر از محوطه‌های مکران بلوچستان مانند مهی و سوتکا گن در هم بی

شباهت به آثار بمپور V نیست و این محوطه آخری دارای آثار استقرار دوران هاراپایی نیز هست و در میان مجموعه سفالهای آن نوعی سفال خاکستری نیز دیده می‌شود که شبیه بمپور 1-V است. اشتین به نوعی شباهت بین ظروف فنجان‌ی شکل سوتکاگن در و فنجانهای پیدا شده از قبور E و Bi خوراب، که هر دوی این قبرها در ارتباط با بمپور V می‌باشند، اشاره دارد. همین شباهتها در ظروف پیدا شده در چانهو دارو در ۳۰ کیلومتری شرق امری نیز دیده شده است. به نظر می‌رسد سوتکاگن در به همراه سوتکه کوه (کوه سوخته) نزدیک پسنی (Pasni) بالاکوت، سونمایینی (Sonmaini)، و پیر شاه جوریو در دوره امری IIIA-B آباد بوده سپس فرهنگ دوره امری III-C جانشین فرهنگ محلی این محوطه‌ها شده است و چانهو دارو در دوره امری III-C یعنی همزمان با بمپور V متروک شده است. ۱۴۳ دکاردی از مقایسه آثار دوران هاراپایی با یکدیگر تعجب می‌کند که چگونه آثار فرهنگ و تمدن هاراپایی در بمپور پیدا نشده است. ۱۴۴ وی به آن چه ملک شهمیرزادی و ژوزف کالدول در تأیید نظر تعدادی از باستان شناسان مبنی بر پایه گذاری تمدن هاراپا به دست ده‌نشینان فلات ایران آورده‌اند ۱۴۵ توجه ندارد، به این ترتیب متوجه نمی‌شود که در صورت درست بودن این نظریه حرکت جریانهای فرهنگی و انتقال تمدن از غرب به شرق بوده بنا براین عدم حضور آثار هاراپایی در محوطه‌های غرب منطقه سند یا بهتر بگوییم بلوچستان پاکستان نمی‌تواند باعث تعجب باشد.

تنها اثر که می‌توان جزو آثار وارداتی بمپور V خواند سفال سیاه روی زمینه خاکستری و دو قطعه ظرف سنگی منقور است. یکی از این ظروف شبیه ظروفی است که در کیش، شوش II، فیلکه ۱۴۶، تپه یحیای IV، و لایه‌های زیرین موهنجو دارو پیدا شده است، با اینکه این شئی در سطح تپه پیدا شده است، اما نظر دکاردی نشان دهنده این مسئله است که بمپور D: گگر در این مرحله دهکده‌ای منزوی نبوده است. ۱۴۷ این نظر را بعدها توزی رد کرد. توزی می‌پذیرد که شباهتهایی بین بمپور و

سایر محوطه‌های نزدیک به آن وجود داشته است، اما این مسئله که بمپور دارای ارتباط گسترده‌ای (مانند شهر سوخته، تپه یحیی و شهداد) با سایر محوطه‌ها بوده رد می‌کند. وی بمپور را حتی با توجه به این مسئله که یکی از نقاط نادر بلوچستان ایران است که آب کافی دارد و مرکز طبیعی جنوب و غرب بلوچستان به شمار می‌آید از سه نظر جغرافیایی و فرهنگی و اقتصادی منزوی می‌داند. توزی علل زیاد بودن محوطه‌های همزمان با بمپور را ۱ و چاه حسینی را آمدن گروه‌های جدید انسانی و استقرار آنها در منطقه می‌داند و اضافه می‌کند که به سبب کمی مدارک موجود فعلاً نمی‌توان علل زیاد شدن جمعیت بمپور را در سالهای ۲۶۰۰ پ. م. توضیح کافی داد، اما مسلم است که ازدیاد جمعیت پدیده‌های فرهنگی زیادی را از سیستان (شهر سوخته II) به منطقه آورده است و ساکنان آن را با سبکهای محلی و به خصوص تزیینات سفالهای چاه حسین آشنا کرده است.^{۱۴۸} این نظر توزی با آن چه که دکاردی در مورد ارتباط بین بمپور V و VI و ارتباط آن با فرهنگهای عمان و بحرین عنوان می‌کند مطابقت ندارد. هر چند منظور توزی از منزوی بودن بمپور، اندک بودن ارتباطات اقتصادی و فرهنگی این منطقه با نقاط دیگر است، اما این نظر هم با توجه به یافته‌های سالهای اخیر باید مورد بازبینی قرار گیرد. به هر حال، سفالهای منقور تپه بمپور V از نظر شکل و نقش تزیینات با سفالهای پیدا شده در قبور سنگی ام‌النار در عمان و نزدیکی شیخ نشین ابوظبی و تدفینی در بت در نزدیکی ایبری در عمان شباهتهایی دارد.^{۱۴۹} این قبور دارای سفالهای سیاه روی زمینه خاکستری‌اند که در بمپور V و VI هم پیدا شده است. ظاهراً برخی از سفالهای بمپور جزو محصولات وارداتی این محوطه است، اما سفالهای قرمز، که با نقش جانوران تزیین شده‌اند، این احتمالاً در دوره VI بمپور به دست سفالگران محلی از سفالهای خارجی تقلب شده است. نقوش جانوری در عمان نیز پیدا شده است و در مورد محل اخیر بدون شک آنها را می‌توان جزو کالاهای وارداتی دانست، زیرا بیشتر نقوش محلی پیدا شده در ام‌النار، جز چند استثنا هندسی هستند.^{۱۵۰}

منشأ و اصل این نوع سفال خاکستری، که در مکران و عمان پیدا شده، مشخص نیست و ما نمی‌دانیم که اصل آن از کجاست، اما می‌توان گفت که فرهنگ عمانی برخی از تزیینات جدید را به بمپور ۷ وام داده است. انتقال سنن عمانی از طریق اقوام مهاجر یا از طریق ارتباطات تجاری صورت پذیرفته است. جرج دیلز معتقد است که واسطه و رابط بین محوطه‌های خلیج فارس و مکران تمدنهای هاراپایی، تجار، و بازرگانان (دوره) کولی بلوچستان بوده‌اند. در همین زمینه می‌توان به تعداد زیادی مهرهای سبک «هندی» که در بحرین و در لایه موسوم به بربر در قلعه بحرین پیدا شده است اشاره کرد. تعدادی از این مهرها، که متعلق به نیمه دوم سده بیستم پیش از میلاد است، در بحرین و فیلکه، که تقریباً همزمان با تمدن ام النار و شبیه بمپور است، دیده شده است. مقداری از سفالهای ام النار در «معبد دوم» بربر و مقدار زیادتری با تاریخ ۱۰۰ ± ۲۰۸۰ و ۱۰۰ ± ۲۰۵۰ در ام «معبد سوم» پیدا شده است. ۱۵۱

تا اینجا از ارتباطات بمپور ۷ و VI با مشرق و مغرب و جنوب سخن گفتیم و حال به ارتباطات این محوطه در این دوره با شمال بلوچستان می‌پردازیم. از آن چه گذشت دانستیم که ارتباط فرهنگی بمپور با سیستان تا دوره IV حفظ شده بود، اما بر پایه مدارک موجود می‌دانیم که از دوره IV به بعد، یعنی دوره‌های ۷ و VI، هم بمپور ارتباط خود را با سیستان و مشخصاً با شهر سوخته حفظ کرده است. طبق نظر دکاردی دوره بمپور 3-VI همزمان است با از بین رفتن ارتباط بین بمپور و همسایگانش. وی می‌گوید این ارتباط تقریباً یا در حقیقت در دوره بمپور 2-V متوقف می‌شود، ولی از سوی دیگر می‌پذیرد که یکی از علل پیدا نکردن مواد و آثار کافی در دوره‌های استقرار در بمپور، بازسازی دوره 3-IV است که باعث صاف شدن محوطه و از بین رفتن مواد بوده است. ۱۵۲ در این زمان، تزیینات سیستانی از میان رفته‌اند و شباهتها را در نوع جدیدی از سفال سیاه روی زمینه قرمز، که دارای سبک شکسته، غزال دونده، و سایر تزیینات موجود در روی سفالهای تل قلعه و تل شغا و

ام‌النار است، می‌توان دید. این امر به آن معناست که ارتباط شمال - جنوب تبدیل به ارتباط غرب - شرق، یعنی مسئله‌ای شبیه آن چه در هزاره چهارم در چاه حسینی اتفاق افتاده، شده است.

ویژگی اصلی سفال جدید آن بود که با چرخ سریع سفالگری تولید می‌شد، اما باید اضافه شود که به هر حال این پدیده جدید خلاف آن چه در دوره اوروک در میان رودان، سیلک IV در ایران مرکزی نمازگاه ۷ در خراسان بزرگ و شهر سوخته IV در سیستان اتفاق افتاده می‌باشد. سفال منقوش کاملاً از بین نرفت و از سوی دیگر ارتباط با سیستان نیز کاملاً قطع نشد، در واقع سفالهای زیادی از بمپور VI در شهر سوخته IV و سایر محوطه‌های مصب رود بیابان دیده شده است. ارتباط با غرب نیز که از طریق کناره‌های رودخانه‌های بمپور و هلیل رود ایجاد شده بود هرگز از بین نرفت. در نظر داشته باشید که دکاردی از ارتباط بین سفال بمپور VI-VI با تولیدات تل شغا و تل قلعه در فارس سخن گفته است. سفالهای بمپور VI-II در یحیای IVB نیز پیدا شده است و این مسئله نیز دلیل دیگری بر ارتباط با غرب در آخرین دوره‌های استقرار در بمپور است. ۱۵۳

ارتباط بمپور و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و شبه جزیره عمان نیز مشخص است. می‌دانیم که در آغاز هزاره سوم یا حتی پیشتر از آن مردم زیادی در شبه جزیره عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس زندگی می‌کرده‌اند. دکاردی فهرستی از سفالهای قابل مقایسه با بمپور از محوطه سواحل جنوبی خلیج فارس به ویژه ام‌النار به دست داده است.

چنان که دیدیم به نظر دکاردی کاوشهای بمپور شش دوره استقرار از نیمه هزاره سوم تا حدود سالهای ۱۹۰۰ پ.م. را در بمپور نشان می‌دهد. تاریخ ۱۹۰۰ پ.م. که دکاردی برای پایان دوره بمپور VI پیشنهاد کرده است ۱۵۴ بر پایه مطالعه روی اثر یک مهر از نوع مهرهای معروف به «مهر خلیج فارس» است که در بحرین پیدا شده و مربوط به گونگونوم شاه لارسا است. ۱۵۵ این اثر مهر شبیه اثری است که در دانشگاه

بیبل نگهداری می شود و تاریخ آن هم مربوط به سال دهم حکومت گونگونوم شاه لارسا در جنوب بابل و سال ۱۹۲۳ پیش از میلاد است. ۱۵۶ سفالهای پیدا شده همراه آن، که از طبقه دوم معبد بربر بحرین به دست آمده، شبیه سفالی است که در ام‌النار وجود دارد و به روشنی شبیه سفال خاکستری بمپور VI-VI است.

گاهشماری ارائه شده دکاردی و مقایسه اشیا این محوطه با سایر محوطه‌های باستانی گفتگوهای زیادی را در میان باستان‌شناسان برانگیخته است. بتاتریس دکاردی، کاوشگر این محوطه، تاریخ نخستین استقرارها در این محل را هزاره سوم پ.م. و آخرین دوره استقرار را نخستین سده‌های هزاره دوم پ.م. یعنی زمانی به مدت ۶۰۰ تا ۷۵۰ سال می‌داند، اما کاوشهای جدیدتر به ویژه آثار به دست آمده از دوره یحیی این تاریخ گذاری را مورد تردید قرار داده است. آثار به دست آمده از دوره یحیی IVC با دوره جم‌مت نصر در میان رودان (حدود ۳۰۰۰ پ.م.) مرتبط است، این ارتباط از طریق مهرها، اثر مهرها، کل نوشته‌های دوران آغاز ایلامی و سفالهای به دست آمده از شوش، و سایر محوطه‌های این دوره مشخص می‌شود. ارتباط بین بمپور III-II و یحیی IVC نیز از طریق مقایسه تأیید شده است. باید اشاره کنیم که آثار مربوط به دوره‌های کهنتر استقرار در تپه یحیی، یعنی از سالهای ۴۹۰۰ پ.م. تا سالهای ۳۶۰۰ - ۳۷۰۰ پ.م.، در بمپور دیده نشده و شمار بسیار کمی از سفالهای بمپور III-I قابل مقایسه با یحیی VA (۳۳۰۰ - ۳۶۰۰) است. در عوض چنان که دیدیم بیشترین ارتباط بین بمپور III-II و یحیی IVC (۲۷۵۰ - ۲۸۵۰ پ.م.) و بمپور VI-IV با یحیی IVB (۱۸۰۰ - ۲۴۰۰ پ.م.) است و بالاخره بمپور هیچ اثری از دوره یحیی IVA (۷۰۰ - ۱۴۰۰ پ.م.) ندارد. ۱۵۷ سفال بمپور III-II بسیار شبیه سفال یحیی IVC است جالب توجه است اشاره کنیم که بیشتر سفالهای یحیی، که شبیه بمپور III-II است، در تنها ساختمان پیدا شده در دوره یحیی IVC به دست آمده است. دوره یحیی دارای سفال خاکستری و منقوش است که از نوع سفالهای داغدار است و این گونه سفال یکی از مشخصات بمپور VI - IV است. این گونه

سفال در تپه یحیی تا دوره IVB ادامه داشته است و چنان که گفتیم دکاردی عقیده دارد که اقوام جدیدی که به بمپور رسیده‌اند فرهنگ دوره‌های VI - V را پیروی کرده‌اند. به نظر می‌آید که بمپور III-II با یحیای IVC و بمپور VI-IV با یحیای IVB ارتباط داشته‌اند. بنابراین دوره اشغال بمپور II تا IV در سالهای ۲۷۰۰ - ۲۹۰۰ یعنی ۲ تا ۴ سده پیشتر از آن چه دکاردی تصور کرده است آغاز شده و در آخرین ربع هزاره سوم پ.م. یعنی پیرامون سالهای ۲۳۰۰ پایان پذیرفته است^{۱۵۸} و دوره VI-IV دوره استقرار کوتاهی است که زمانی بین سالهای ۲۳۰۰ تا ۱۹۰۰ پ.م. را در بر می‌گیرد. جز آن چه درباره طبقه‌بندی و تاریخ‌گذاری بمپور بیان کردیم پایه دیگری برای این تاریخ‌گذاری وجود دارد که آثار آن ضمن کاوشهای بمپور پیدا نشده، بکله مربوط به محوطه‌های پیش از تاریخ دیگر و از جمله چاه حسینی است که تاریخ استقرار در آنها به پیش از دوره بمپور مربوط می‌شود. مهمترین و اصلی‌ترین این مدارک سفالهای به دست آمده از تپه چاه حسینی است. این نوع سفال، سفالی ظریف و منقوش است که دارای تزیینات هندسی با رنگ سیاه است که بعدها اشتین نظیر آن را در تل ابلیس نیز پیدا کرده است که مربوط به دوره‌های ابلیس ۲ و ۳ است، همین گونه سفال در یحیای VA-C نیز دیده شده است. هر دو این محوطه‌ها، یعنی ابلیس و یحیی، سر راه بمپور به غرب از طریق هلیل رود واقعند. در این زمینه دکاردی، که از وجود این راهها با خبر است، به درستی می‌گوید که نخستین استقرارها در بمپور احتمالاً از جانب مرکز و جنوب فلات ایران صورت پذیرفته است. این مسئله در هزاره چهارم پ.م. همزمان و موازی با گسترش فرهنگ موسوم به حوزه رود هیرمند رسیده است.^{۱۵۹} از سوی دیگر، کشف سفال دوره یکم شهر سوخته در لایه‌های VA-IVC تپه یحیی به خوبی نشان‌دهنده اهمیت دو پدیده خاص در گسترش تمدنهای پیش از شهرنشینی، یکی در دشت کوچکی در جنوب کرمان (تپه یحیی) و دیگری در فاصله ۹۰۰ کیلومتری شمال آن در مصب رودخانه تجن در کتوکسیور بوده است.^{۱۶۰} به این ترتیب و با توجه به گزارشهای بالا تاریخ

پیشنهادی توزی برای دوره‌های ششگانه استقرار در بمپور به شرح زیر است:

بمپور I-IV ۲۱۰۰-۲۴۰۰ پ.م.

بمپور V-VI ۱۸۰۰-۲۱۰۰ پ.م.

اما بر اساس مدارک موجود و نیز پژوهشهای انجام شده پس از کار توزی این تاریخ پیشنهادی را باید به شرح زیر اصلاح کرد:

بمپور I-IV ۲۷۰۰-۲۹۰۰ تا ۲۳۰۰ پ.م.

بمپور V-VI ۲۳۰۰ تا ۱۹۰۰ پ.م.

دامین (دامن)

دامین در کنار رودخانه کارواندر در ۱۵ کیلومتری شمال ایرانشهر واقع شده است. این محوطه را نیز نخست اشتین گزارش کرده است. ۱۶۱ وی در بررسی خود در دامین شماری از قبور دوره‌های اسلامی و قبور دوره پیش از تاریخ را تشخیص داده است. اشتین در دو کارگاه در اندازه‌های ۱۵ × ۱۲ متر مقداری سفال پیش از تاریخ پیدا کرده است که از نظر کلی شبیه سفال بمپور با نقش هندسی و جانور است. سفالهای دامین از سوی دیگر شبیه سفالهای شمال بلوچستان، مکران سیستان و شاهی تومپ است. ۱۶۲ طی سالهای ۱۳۴۰ در بخش شرقی تپه که برای ساختمان راه بین زاهدان و ایرانشهر تسطیح شده بود، به طور تصادفی یک قبر پیش از تاریخی پیدا شد و در سال بعد گروه باستان شناسی شهر سوخته با همکاری اداره کل فرهنگ و هنر وقت استان سیستان و بلوچستان دست به بررسی کوتاه مدتی در این تپه زد و توزی مقطعی از تپه را در بخش جنوبی، جایی که قبر مورد اشاره پیدا شده بود، مورد کاوش و بررسی قرار داد. ۱۶۳

منطقه دامین به سبب آنکه به شکل یک راهرو ارتباطی بین بمپور و سیستان واقع شده است، از نظر مطالعات باستان شناسی مهم است. این محل از نظر ارتباطی همان نقشی را که در هزاره سوم پ.م. داشته امروزه نیز داراست. اطلاعات منتشر

شده‌اشترین نشان داده است که در آخر هزاره سوم پ.م. در منطقه بمپور و حومه آن اقوام کشاورز سکونت گزیده‌اند و امروزه نیز همین منطقه به دلیل داشتن آب کافی از نظر کشاورزی قابل توجه و دارای موقعیت جغرافیایی جالبی است. ۱۶۴ تپه باستانی دامین، تپه کوچکی است که تنها ۱۰۰ متر قطر و ۵ متر بلندی دارد و بخشی از آن خراب شده و از بین رفته است. بخشی از این تپه که در ۲۰۰ متری جنوب قلعه خرابه و در سمت راست رودخانه واقع است، امروزه به صورت گورستان دهکده در آمده است. ۱۶۵ رودخانه کم آب دامین در نقطه‌ای که دارای آثار پیش از تاریخ است تبدیل به نهر کوچکی به پهنای ۲ الی ۳ متر می‌شود که کناره‌های آن با درختان نخل پوشیده شده است. ساحل راست رودخانه که راه جدید از آن می‌گذرد نسبت به زمانی که اشتین آن را دیده‌آبادتر و دارای جمعیت زیادتری است. آثار باستانی ظاهراً در سطح تپه دامین پراکنده شده است. آمار سطحی درباره پراکندگی سفالهای دامین نشان داده است که در هر متر مربع ده قطعه اثر باستانی وجود دارد. از مطالعه مجموعه سفالهای گرد آوری شده در سطح تپه و پاک کردن مقطع در دیواره تپه نتایج کلی زیر به دست آمده است:

۱. آثار پیش از تاریخ، یعنی همزمان با بمپور ۱۷-۱ در بخش شرقی تپه که مشرف به رودخانه است و به خصوص در جنوبی‌ترین بخش آن پراکنده است.
۲. مجموعه سفالهای پیش از تاریخ نشان داده‌اند که نسبت سفالهای سیاه روی زمینه خاکستری (نسبت به دیگر نمونه‌ها) ۸ بر ۱ است.
۳. سفال براق و قرمز و خاکستری دوره‌های بمپور VI-V در دامین نادر است.
۴. سفالهای قرمز آجری و تزیینات به شکل نوارهای برجسته مربوط به دوره‌های جدیدتر است.
۵. بخشی از محوطه پیش از تاریخ تا محوطه قلعه خرابه گسترش داشته است. با توجه به نکته آخری این احتمال وجود دارد که دهکده پیش از تاریخ تا ساحل قدیمی رودخانه گسترش داشته است. از مجموعه ۲۰۰۰ قطعه سفال مورد مطالعه،

جز تعداد کمی از آنها، بقیه با بمپور ارتباط مستقیم دارند. نخستین پدیده‌ای که در سفال منقوش دامین به خوبی دیده می‌شود کمبود تزیینات طبیعی روی سفالهاست و آن مقدار کمی هم که دیده می‌شود شبیه به نقوش بمپور ۱۰۷ است.

کاوش در مقطع دیواره، شماری سفال بمپور ۱-۷ و یک مهر مفرغی را نصیب باستان شناسان کرد. مهر پیدا شده به شکل دایره است و نقشی در وسط آن کنده شده است. نقش این مهر سه پرنده با چشمهای بزرگ و منقار کج است. این مهر از نظر روش ساخت شبیه مهرهای سیستانی است و با مهرهای دوره‌های II و III شهر سوخته مرتبط است، ولی این نقش تاکنون در سیستان دیده نشده است. این شکل، یعنی (جانور) پرنده سه سر، در روی مهرهای محوطه آلتین تپه (دوره نمازگاه V) در خراسان بزرگ و از جنس نقره دیده شده است و در دره سند نیز نقوشی با جانوران سه سر پیدا شده است. در محوطه‌های موهنجودارو و امری (III C) سه مهر پیدا شده که هر کدام دارای نقش جانور سه سر است. حیواناتی که نقش آنها در روی مهرها کنده شده است در خراسان بزرگ و در دره سند گاوها هستند، در حالی که در موهنجودارو نقش پلنگ و سایر حیوانات غیر قابل تشخیص در روی مهرها کنده شده است. ۱۶۶ نقش ترکیبی انسان و حیوان در میان رودان در طی دوره سوم سلسله‌های قدیم زیاد دیده شده است. دورینگ کاسپرس معتقد است که این اشکال از سواستیکا (Swastika) تأثیر پذیرفته‌اند که در زمانهای کهنتری در سامرا و حلف و عبید هم دیده شده‌اند. ۱۶۷ به هر حال مشکل می‌توان مهر دامین را به میان رودان یا مهرهای شرقی تشبیه کرد. مهر مفرغی دیگری هم از بخش شمال همین تپه پیدا شده که به شکل کل شش پر با نقوش دایره‌ای است. اندازه‌های این مهر ۶ × ۲۸ میلی متر است و بر خلاف مهر پیشین شبیه مهرهای گلپری شهر سوخته II و مهرهای پیدا شده از خراسان بزرگ است. ۱۶۸

گور پیدا شده در دامین که در غرب تپه و در عمق یک متری واقع شده بود، دارای ۴۰ ظرف سفالی، ۵ ابزار مفرغی، و یک ستونچه کوچک از جنس سنگ آهک

بود. ۱۶۹ تمام ظروف سفالی، جز یک خمره بزرگ، در داخل دو کاسه سفالی بزرگ جای داده شده بودند و پنج شئی مفرغی هم در زیر کاسه‌ها جای داشتند. شکل خارجی قبر به صورت یک چاله ساده بود که نه شکل آن مشخص بود و نه جهت آن، اما از نظر جاگیری اشیا در آن شبیه قبرهای خوراب بود. ستونچه سنگی داخل این گور از جنس سنگ آهک است که شبیه آن در حصار III C، آلتین تپه، شهر سوخته، تپه ایدالی، و شلارود (در سیستان افغانی) هم پیدا شده است. هیچ کدام از این ستونچه‌ها بزرگتر از ۴۰ سانتی‌متر نیست. احتمالاً این سنگها در زمانهای قدیم به عنوان نذورات مذهبی و اشیای متبرک مورد استفاده قرار می‌گرفتند، همان گونه که در برخی نقاط امروزه نیز همان نقش را دارند. ۱۷۰ البته امکان استفاده‌های دیگری از جمله وزنه نیز به هیچ عنوان نباید از خاطر برود. از نظر تاریخی این قبر همزمان بمپور IV است.

خوراب

دیگر محوطه مهم پیش از تاریخ بلوچستان گورستان خوراب است. هفت قبر پیدا شده در خوراب شامل شمار زیادی ظروف سفالی، کاسه‌های فلزی، تبر فلزی، ظروف کامل مرمین، مهره و عقیق بوده‌اند. در یکی از قبور غنی این گورستان ۳۶ ظرف، که بیشتر آنها غیر منقوش و از نظر شکل شبیه ظروف شاهی تومپ پاکستان هستند، پیدا شده است. اشتین سفال خوراب را به دو گروه قرمز و خاکستری تقسیم کرده است، اما اضافه می‌کند که سفالهای دیگری نیز در گورستان پیدا شده است. ۱۷۱

خوراب در کناره جنوبی رود بمپور و در مشرق این بخش واقع شده است. آثار به دست آمده از خوراب متعلق به زمانی بین دوره‌های IV تا VI بمپور است و در حقیقت آن چه کاملاً قطعی به نظر می‌رسد، آن است که خوراب از دوره 3-IV تا دوره 2-7 بمپور مسکون بوده است ۱۷۲ و سفالهای موجود در موزه پی بادی دانشگاه‌ها

هاروارد نیز همین تاریخ را تأیید می‌کنند. ۱۷۳ یکی از قبور خوراب یعنی قبر BII بسیار شبیه بمپور 3-IV است. ۶۰ ظرف سفالی، قطعات ظروف مرمری، دو کاسه مسی، و دو میله فلزی اشیای این قبر را تشکیل می‌دهند. یکی از خمره‌های سفالی و یکی از کاسه‌های پیدا شده بدون شک همزمان با اشیای دوره 3-IV بمپور است. گورستان خوراب بدون تردید تا اواخر دوره ۷ یا حتی پس از آن هم مورد استفاده قرار می‌گرفته است. یک تبر که از قبر E پیدا شده با پیکره یک شتر تزیین یافته است. این نوع تبر و تزیین در محوطه‌های دیگر، که مربوط به اواخر هزاره سوم پ.م. بوده، نیز دیده شده است. گور E که این تبر در آن پیدا شده است، ۳۲ ظرف کامل سفالی نیز داشته که بیشتر آنها غیر منقوش و ساده بوده‌اند. در میان اشیای این قبر دو کاسه فلزی، که از نظر شکل شبیه کاسه‌های سفالی هستند، یک کوزه مرمری، و یک مهره عقیق با روکش طلائی وجود داشته است. در داخل یکی از کاسه‌ها مقداری استخوان پیدا شده که احتمالاً استخوان انسان بوده است. به نظر دکاردی این قبور متعلق به دوره بمپور ۷ است ۱۷۴ و همو به طور دقیقتر و با مقایسه آنها با سفالهایی که اشتین از محوطه سوتکاگن در کنار رود دشت پیدا کرده است تاریخ قطعی این سفالها را دوره 2-V بمپور می‌داند. ۱۶۵ استوارت پیگوت، دانشمند باستان شناس، این آثار را متعلق به سالهای ۲۰۰۰ پ.م. می‌داند و سایر دانشمندان آنها را به سالهای بین ۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰ پ.م. منسوب می‌کنند. آن چه مسلم است اشیای این قبور در بمپور و شبه جزیره عمان نیز پیدا شده‌اند. لمبرگ کارلوفسکی با مقایسه اشیای این قبور با اثر مهر پیدا شده در دوره فرهنگ بربر در بحرین که با اشیای ام النار شباهتهایی دارد و با توجه به سفال خاکستری منقور آن که شبیه بمپور ۷ است تاریخ این قبر را حدود ۱۹۰۰ پ.م. می‌داند. ۱۷۶

سفالهای شبیه به دوره پنجم بمپور این گور، به ویژه فنجانهای آن کاملاً با سوتکاگن در مکران پاکستان شباهت دارد. قبر مهم دیگری که در خوراب به دست آمده قبر F است که آن را با بمپور IV یا اوایل ۷ مقایسه کرده‌اند. جزو اشیای به دست

آمده از این گور، یک ظرف سنگی استوانه‌ای با نقوش منقور مثلثی دیده شده است. بر اساس مدارک به دست آمده از محوطه‌های باستانی خلیج فارس، در دوران سوم سلسله‌های قدیم، سنگهای منقوش در کل این منطقه کالای تجاری مهمی به شمار می‌رفته و بسیاری از اشیای سنگی از این گونه در مهی یا کولی نیز پیدا شده است و در داخل ایران نیز در خود محوطه بمپور نمونه‌ای از این گونه اشیا دیده شده است. ۱۷۷ گور F نسب به گور Bii اشیای کمتری داشت. یکی از کاسه‌های کوچک این گور به ظروف بمپور IV شبیه است و یک ظرف خاکستری آن هم شبیه به بمپور VII است. علاوه بر اینها از این گور کاسه مرمری و ظرف فلزی استوانه‌ای سنگی و یک بشقاب فلزی و یک سر نیزه هم به دست آمده است. گور کاوش شده دیگر خوراب گور B است که دارای ۱۶ ظرف سفالی و کاسه مرمری و یک بشقاب فلزی کوچک بوده است. این گور و گور D و احتمالاً E با بمپور V همزمانند. در گور D یک کاسه مسی و ظروف سفالی و دو ظرف کوچک از نوع مهی - کولی به دست آمده است. یکی از ظروف که با روکش قرمز داغدار ساخته شده در بمپور 2-V نیز دیده شده است. گور C دارای یک گونه سفال خاکستری است که شبیه سفالهای شاهی تومپ پاکستان است، اما جزئیات نقوش همین ظرف شبیه بمپور 3-IV و 1-V است. مسلم است که بین هر سه محوطه رابطه وجود داشته است^{۱۷۸}، با این حال، تاریخ گذاری قطعی این گور مشکل به نظر می‌رسد. آخرین قبر گورستان خوراب قبر L است که دارای ۳۶ ظرف قرمز غیر منقوش ساده شبیه ظروف دوره VI بمپور است. ظروف این قبر در دوره‌ای که ظروف منقوش بسیار رایج و معمول بوده است، نشان می‌دهد که تاریخ آن بسیار دیرتر از دوره بمپور 2-V بوده است.^{۱۷۹}

پیدا شدن ظروف دوره‌های مختلف V, VI و IV بمپور در یک قبر (مانند Bii) نشان دهنده زمان کوتاه استقرار در این دوره‌هاست. آخرین سخن در باره گورستان خوراب آن است که در قبور این محوطه معمولاً بین ۳۰ تا ۶۰ ظرف سفالی به علاوه اشیای دیگری چون بشقابهای فلزی و در یک مورد جواهر و یک تبر فلزی به دست

آمده است و در داخل برخی از ظروف آثار و باقی مانده غذاهای استفاده شده در آن دوران نیز وجود داشته است. سفالهای رنگارنگ خوراب در محوطه‌های دیگر دیده نشده و سفال رنگارنگ دوره یحیای VC کاملاً با سفال خوراب متفاوت است. سفال رنگارنگ دوره یحیای VC کاملاً با سفال خوراب متفاوت است. سفال رنگارنگ خوراب را به سختی می‌توان با گونه سفال رنگارنگ یحیی که از گونه جمدت نصر است. مقایسه کرد، در حالی که سایر گونه‌های سفالهای گورستان خوراب با سفالهای یحیای IVB به ویژه یحیای IVB-2 شباهت دارد. ۱۸۰ نظری به آثار باستانی بلوچستان در دوره آهن و پس از آن: با تشریح گورستان خوراب در منطقه بمپور کلیه آثار و محوطه‌های پیش از تاریخی بلوچستان را که تاکنون مورد بررسی و حفاری قرار گرفته بود باز بینی کردیم. اکنون نظری کوتاه به آثار موجود و وضعیت آنها در دوره آهن و پس از آن می‌اندازیم. ناگفته نماند که در این زمینه نیز به علت انجام نگرفتن بررسیهای باستان شناسی، آگاهی کاملی در مورد این دوره‌ها در بلوچستان در دست نیست. بیشترین اطلاعات ما از آثار هزاره اول پ.م. به بعد از قبور سنگی است که از مکران پاکستان تا بندر بوشهر در همه نقاط باستانی و در سواحل جنوبی خلیج فارس دیده شده‌اند. ۱۸۱ این قبور معمولاً در دامنه تپه‌ها و صخره‌ها کنده و ساخته شده‌اند و تقریباً تمام آنها در نزدیکی منابع آب قرار دارند و در ساختمان آنها از سنگهای موجود در محل استفاده شده است. این قبور از نظر ساختمانی به سه روش مختلف بنا شده‌اند:

۱. گورهای ساده با «ستونهای» سنگی

۲. گورهای منظم با آثار در و دیوار

۳. گورهایی که روی مصطبه‌های کوتاه ۱.۵ متری ساخته شده‌اند (این نوع فقط

در فارس دیده شده است).

تمام این قبور دارای گونه‌ای سفال خشن قرمز یا نخودی با روکش سفیداند و در شماری از آنها باقی مانده‌های غذا نیز موجود است. در تعداد دیگری آثار و اشیای

آهنی یا مفرغی نیز دیده شده است. حدود ۵۱۰۰ عدد از این قبور را اشتین گزارش کرده است که بیش از سه هزار عدد آنها در منطقه دشتیاری بلوچستان قرار دارد. ۱۸۲ سایر این قبور بدین ترتیب توزیع شده‌اند: جیرفت تا حاجی آباد در سر راه بندرعباس - کرمان ۷۵۰ عدد، کرمان ۶۰۰ عدد، بوشهر و فارس ۱۵۰ عدد، و دره‌های شمال شرقی مکران تا منطقه لورلای ۳۵۰ عدد. ۱۸۳

یکی از مهمترین محوطه‌هایی که دارای این گونه قبور است دامب کوه در بلوچستان است. دامب کوه بخشی از یک سلسله صخره‌های مجردی است که از لایه‌های گل و سنگهای شنی ترکیب شده و در فاصله سه کیلومتری شمال بالور ماچ قرار گرفته است. شماری از قبور مورد گفتگو در بخش جنوبی این صخره‌ها در ارتفاعی بین ۶.۵ تا ۱۰ متر از سطح زمینهای اطراف با سنگ ساخته شده است. با آنکه سنگهای صخره‌ای برای ساختن این قبور مورد استفاده قرار گرفته، اما این سنگها از نظر شکل و اندازه با یکدیگر تفاوت دارند. تعداد گورهای دامب کوه ۱۷۰۰ عدد است، اما به نظر می‌آید که تعداد آنها در بخش شمالی صخره‌ها بیشتر باشد، به این ترتیب تعداد کل آنها از رقم ۲۰۰۰ کمتر نیست. بخشی در جنوب شرقی این صخره‌ها از قسمت‌های دیگر جدا افتاده و دارای ۴.۵ متر بلندی است. در این بخش از دامب کوه نیز باقی مانده‌های آثار باستانی همراه سفالهای پراکنده در سطح دیده می‌شود. ۱۸۴ برخی از گورهای سنگی دامب کوه دارای دیوارهای مستطیل است که با تخته سنگهای نامنظم پوشیده شده و بلندی آنها از سطح زمینهای اطراف بین ۱.۲۰ تا ۱.۵۰ متر است. سقف قبور که با ورقه‌های نامنظم سنگی درست شده با خاک پوشیده شده است. یک سوی دیوارها معمولاً دارای بخشی است که نیمه باز است و شبیه در ورودی قبر است. سنگهای دیوارهای قبور سنگی دامب کوه بدون ملات روی هم چیده شده بوده‌اند و به همین سبب امروزه به کلی خراب شده از شکل اصلی خود خارج شده‌اند. نوع دیگر قبور از سنگهای نتراشیده درست شده است و شکل هندسی آنها به صورت دایره یا بیضی است.

این گونه قبور دارای دو در ورودی می باشند.

از مجموع ۱۷۰۰ قبر شمرده شده در دامب کوه، ۴۲ عدد آن را اشتین حفاری کرده است و اشیای پیدا شده در آنها شبیه یکدیگرند. استخوانهای انسانی که در این قبور پیدا شده همگی خرد شده و ریخته است. بیشتر اشیای این قبور را اشیای سالم یا قطعات شکسته و خرد شده سفالی تشکیل می دهند.^{۱۸۵} ظروف قبور مختلف دامب کوه با یکدیگر متفاوت اند. شکل آنها به صورت فلاسک و کوزه و خمره های کوچک لوله دار است که برخی از آنها دارای لعاب سبز رنگی هستند. سفالهای منقوش پیش از تاریخ در هیچ یک از قبور دامب کوه پیدا نشده است.^{۱۸۶} شکل قبور و اشیای پیدا شده شبیه قبور منطقه زاب در شمال بلوچستان پاکستان است و شواهد موجود نشان دهنده آن است که این ظروف و قبور متعلق به سده های نخستین میلادی هستند، زیرا این قبور از سویی شبیه قبور سنگی مغول گوندای هستند و از طرف دیگر پیدا شدن یک سکه مسی پارتی در بخشی از محل های مسکونی دامب کوه این تاریخ گذاری را سهلتر کرده است. سکه های مسی خراب شده دیگری نیز از برخی قبور دیگر و نیز از سطح محوطه جمع آوری شده است که یکی از آنها مربوط به دوره سیناتروس و مربوط به سالهای ۷۰-۷۷ پ.م. است. از سوی دیگر، هیچ دلیلی در دست نیست که بتوان این قبور را قدیمی تر از نخستین سده های میلادی تصور کرد، بلکه زیادی تعداد این قبور می تواند این شک را به وجود بیاورد که شاید این نوع قبر سازی سنتی بسیار قدیمی بوده که در طی سده های متمادی ادامه پیدا کرده است^{۱۸۷}، البته این تردید بعدها با پیدا شدن قبور سنگی در امتداد کرانه های خلیج فارس که متعلق به هزاره سوم پ.م. هستند تبدیل به یقین شد. تعدادی از این قبور در باست (Basot) در ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی دامب کوه، که در اصل محوطه ای اسلامی است، نیز دیده شده است. در همین محوطه در فاصله ۵۰۰ متری شرق گورها سفال شبیه سفال دامب کوه هم دیده شده است. این گونه قبور، چنان که پیش هم گفتیم، در جاهای دیگر بلوچستان هم دیده

شده است، از جمله در ۱۸ کیلومتری شمال شرقی دامب کوه در منطقه روگا در کنار آثار و باقی مانده‌های دیوارها و حصارهای مربوط به سده‌های اخیر. ۱۸۸ در نزدیکی فنوج و در سمت چپ رودخانه رامپک و در محوطه‌ای به نام دامبیان در جنوب غربی فنوج تعدادی قبور سنگی وجود دارد که ۲۲ عدد از آنها را اشتین گشوده است و اشیایی شبیه اشیای دامب کوه بعلاوه قطعات ریز استخوانی از آنها به دست آمده است. ۱۸۹ در دامین، در نقطه‌ای به نام باغ شت قبر سنگی حاوی استخوان، ظروف سالم، انگشتر مفرغی و مهره سنگی، و در کم سپتر در سر راه خاش و نیز در سیاهگان در شمال شرقی دامین نیز همان نوع قبور و همان نوع استقرار شبیه دامب کوه دیده می‌شود. ۱۹۰ آثار به دست آمده از این قبور مشخص‌کننده وضعیت استقرار گروهها و اجتماعات انسانی در هزاره اول و دوران پارت‌ها در منطقه است.

سال ق.م.	تپه یحیی	تل ابلیس	شهاد	شهر سوخته	بمپور
۱۶۰۰	IVA		قبور جدید		1
۱۷۰۰					
۱۸۰۰					
۱۹۰۰					
۲۰۰۰					
۲۱۰۰					
۲۲۰۰					
۲۳۰۰	IVB		قبور قدیم	↑ IV	VI
۲۴۰۰					
۲۵۰۰					
۲۶۰۰					
۲۷۰۰	?			III	۳
۲۸۰۰					
۲۹۰۰					
۳۰۰۰	IVC	۶		I	IV ۲
۳۱۰۰					
۳۲۰۰					
۳۳۰۰					
۳۴۰۰					
۳۵۰۰	A V B B C	۴			۱
۳۶۰۰					
۳۷۰۰					
۳۸۰۰					
۳۹۰۰					
۴۰۰۰		۳			؟
۳۸۰۰					
۳۹۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰		۲			چاه حسینی
۳۸۰۰					
۳۹۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰		۱			
۳۸۰۰					
۳۹۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰		؟			
۳۸۰۰					
۳۹۰۰					
۴۰۰۰					
۴۰۰۰					

جدول ۱. جدول پیشنهادی و مقایسه‌ای محوطه‌های جنوب شرقی ایران

تپه یحیی	شهر سوخته	بمپور	عمان
؟	؟	؟	؟
A	IV	VI	ام النار
B		V	؟
IV ؟	III	IV	
		III	
		II	
		I	
C	II	؟	
A	I	؟	
V B	؟	چاه حسینی	؟
C		؟	
VI		؟	

جدول ۲. جدول پیشنهادی توزی برای مقایسه محوطه‌های جنوب شرقی ایران و سواحل جنوبی

خلیج فارس در سال ۱۹۷۴

یادداشتهای گفتار سوم

1. Stein, 1928, 1929, 1931, 1934, 1937.
2. Fairservice, 1956, 1959, 1961.
3. De Cardi, 1965.
4. Raikes, 1968.
5. Casal, 1961 b.
6. Jarrige et alli, 1979.
7. Harrige & Lechevallier, 1979: 463-535.
8. Santoni, 1984: 52-60.
9. Mughal, 1972: 135-150, 1973:276-286.
10. Casal, 1961 b.
11. Shaffer, 1978.
12. Dupree, 1963.

۱۳. و اندنبرگه، ۱۳۴۸.

۱۴. کالدول و ملک، ۱۳۴۴.

۱۵. همان: ۲۵ - ۲۴.

۱۶. نگارنده معتقد به واریسی نظریه «استقلال تام و تمام منطقه بلوچستان در پیش از تاریخ» است و معتقد است که پژوهشها و کاوشهای جدید در مناطق جنوب شرقی ایران به احتمال زیاد می تواند ارتباط فرهنگی و اجتماعی بلوچستان را با فلات مرکزی ایران روشن کند. به طور کلی در پذیرش برخی از تعبیر و تفاسیر انسان شناسان و باستان شناسان غربی باید تأمل کرد، زیرا هر چند ظاهراً این تفاسیر در مورد تمدنهای قدیمی و پیش از تاریخ است اما باید این نکته را هم در نظر داشت که معمولاً در پشت هر اظهار نظر علمی نظریه سیاسی خاصی نیز پنهان است.

17. Caldwell, 1967:24.

18. Sarraf, 1980.

19. De Cardi, 1968:135-155.

۲۰. حاکمی، ۱۳۵۱، کابلی، ۱۳۵۳، ۴۸ - ۳۰.

۲۱. مجیدزاده، ۱۳۵۹: ۱۲ - ۱

۲۲. کابلی، ۱۳۶۵: ۶۱ - ۵۰. هر چند نظریه تطابق شهادت با آراتا را برخی دیگر از محققان

نپذیرفته‌اند، برای مثال نگاه کنید به: Gnoli, 1980:178, note 9.

اینان شهر سوخته یا حداقل منطقه حوزه رودخانه هیرمند را محل احتمالی آراتا می‌دانند و برخی دیگر نیز مناطق بین شهادت و ملیان (کرمان و فارس) را محل ماراهاشی می‌دانند. در این زمینه نگاه کنید به: Steinkeller, 1982:237-265.

۲۳. گزارش کامل کاوشهای شهادت را کاوشگر محل، مهندس علی حاکمی نوشته و نگارنده آن را به انگلیسی برگردانده که اکنون زیر چاپ است. علاوه بر کاوشهای مهندس حاکمی، میر عابدین کابلی نیز یک فصل کاوش مستقل در شهادت انجام داده است که گزارش آن هم هنوز منتشر نشده است.

24. Lamberg- Karlovsky, 1970.

25. Lamberg- Karlovsky & wight Beal, 1986:11.

۲۶. در چند سال اخیر به سبب به دست آمدن اطلاعات جدید، گاهشماری تپه یحیی تغییرات زیادی کرده است. نخستین گاهشماری یحیی که دوره‌های استقرار در تپه را به شش دوره تقسیم می‌کرد به شرح زیر است:

دوره I	ساسانی	۴۰۰	م.
دوره II	هخامنشی	۳۰۰ - ۵۰۰	پ.م. (?)
دوره III	آهن	۳۰۰ - ۵۰۰	پ.م.
خلاً			
دوره IVA	ایلامی (?)	۲۲۰۰ - ۲۵۰۰	پ.م.
دوره IVB	آغاز ایلامی	۲۵۰۰ - ۳۰۰	پ.م.
دوره IVC	آغاز ایلامی	۳۰۰۰ - ۳۴۰۰	پ.م.
دوره V	یحیی	۳۴۰۰ - ۳۸۰۰	پ.م.

(Lamberg-Karlovsk, 1970:5)

این گاهشماری جدیداً و پس از ۱۶ سال به صورت زیر تصحیح و تکمیل شده است:

دوره I	پارت و ساسانی	۲۰۰-۲۲۵ م.
دوره II	هخامنشی - هلنی	۲۷۵-۴۷۵ پ.م.
دوره III'	آهن	۵۳۵-۷۰۰ پ.م.
دوره IVA	ایلامی	۱۷۰۰-۱۴۰۰ پ.م.
دوره IVB-1	ایلامی (?)	۱۸۰۰-۱۷۰۰ پ.م.
دوره IVB.2-6	ایلامی (?)	۲۴۰۰-۱۸۰۰ پ.م.
دوره IVC	آغاز ایلامی	۲۸۵۰-۲۷۵۰ پ.م.
خلأ (?)		۳۳۰۰-۲۸۵۰ پ.م.
دوره VA		۳۶۰۰-۳۳۰۰ پ.م.
دوره VB		۳۷۰۰-۳۶۰۰ پ.م.
دوره VIA-VC		۳۸۰۰-۳۷۰۰ پ.م.
دوره VIB		۳۹۰۰-۳۸۰۰ پ.م.
دوره VIIA		۴۰۰۰-۳۹۰۰ پ.م.
دوره VIIB		۴۲۰۰-۴۰۰۰ پ.م.
دوره VIIC		۴۵۰۰-۴۲۰۰ پ.م.
دوره VIID		۴۹۰۰-۴۵۰۰ پ.م.

(Lamberg-Karlovsky & Wight Beal, 1986:11)

27. Lamberg-Karlovsky & Tosi, 1973:figs.111-112.

۲۸. بیت، ۱۳۵۶:۹۹.

۲۹. در نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۱، (فروردین ماه ۱۳۶۶) در مقاله «نگرشی به آثار باستانی سیستان» نوشته ایرج افشار (سیستانی) اشتباهی رخ داده است: ماریتسیو توزی کاوشگر شهر سوخته دستیار توجی معرفی شده است. چوزپه توجی به معنای خاص کلمه باستان‌شناس نبوده و هیچگاه دستیار یا دستیارانی نداشته بلکه شرق‌شناسی بوده که پژوهشهای بسیار عالمانه و عمده‌ای درباره نپال و تبت و هندوستان دارد و در شهر سوخته و ایران هیچ‌گونه کار و فعالیت باستان‌شناسی نداشته است. مرحوم توجی تنها در سمت ریاست و سرپرستی مؤسسه ایزمئو اجازه کاوش در سیستان (دهانه غلامان و شهر سوخته) را از دولت وقت ایران تحصیل کرده است و کار کاوش و مطالعه و انتشار نتایج کاوشها را توزی و سایر همکاران ایتالیایی و ایرانی او انجام

داده‌اند که در آینده نزدیک گزارش کامل این پژوهشها در سیزده جلد منتشر خواهد شد.
 ۳۰. در مورد شهر سوخته در منابع فارسی نگاه کنید به: سید سجادی، ۱۳۶۲ (الف و ب و پ) و نیز همین نویسنده: ۱۳۶۵: ۷۷ - ۵۱.

31. Prichett, 1986:215-246.

32. Prichett, 1985.

33. Seyed Sajjad, 1987 a: 11-13, Id., 1989:31-40, Seyed Sajjadi and Wright, 1989:1-39.

و سید سجادی، ۱۳۷۰: ۵۱ - ۳۸.

۳۴. مساحت بلوچستان در کتابهای مختلف به صورتهای گوناگون نوشته شده است. از جمله کتاب بررسی نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، استان سیستان و بلوچستان، مساحت این استان را ۱۸۱۵۷۸ کیلومتر مربع ثبت کرده است (ص: ذ)، در حالی که ناصر عسگری با کسر سیستان از کل مساحت استان، مساحت سیستان مساحت بلوچستان را ۱۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع نوشته است (عسگری: ۲ - ۱). مساحت سیستان مساحت بلوچستان در مقاله محسن پور کرمانی از گروه زمین‌شناسی دانشگاه تربیت معلم زاهدان با مساحت رسمی و اعلام شده اختلاف فاحشی دارد. محسن پور کرمانی مساحت بخش شمالی استان (سیستان) را ۸۱۱۷ کیلومتر مربع و ناحیه جنوبی یعنی بلوچستان را ۸۲۵۷۸ کیلومتر مربع دانسته است (پور کرمانی، ۱۳۶۵: ۱۰۷ - ۹۶). از آن جایی که مقاله حاضر هیچ منبع و مأخذی ندارد، به نظر می‌آید که ارقام مذکور نتیجه اشتباه چاپی باشد.

۳۵. مرکز آمار ایران (بررسی نتایج سرشماری عمومی...)، ۱۳۵۹ ص: ذ.

۳۶. همانجا.

۳۷. اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴: ۲۸۳.

۳۸. مرزهای امروزی استان را مقایسه کنید با گفته‌های اعتمادالسلطنه: ۲۹۶.

۳۹. در مورد شهرها و روستاها و جمعیت استان نگاه کنید به یادداشتهای گفتار نخست کتاب حاضر.

40. Seyed Sajjadi, 1985, Tab.5.

41. Hume, 1976.

42. Maruchek, 1975: 272-83.

43. Vita-Finzi & Copeland, 1980:149-55.

44. Tosi, 1970:9-50.

۴۵. اعتماد السلطنه: ۲۶۹.
۴۶. فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۴۵، ۴۹، ۴۴، ۱۴،
۴۷. یاسی، ۱۳۵۳: ۱۱۴.
۴۸. امیرلو، ۱۳۶۵: ۱۴.
۴۹. اسمیت، ۱۹۸۶: ۱۳ - ۱۲.
50. Ariai & Thibault, 1975-77: 101-198.
۵۱. اسمیت: ۱۷ و شکل ۴.
۵۲. مکالمه حضوری با محمد حسن قاجار زمین‌شناس.
53. Hume, op.cit.
۵۴. Riss-Wurm, Riss یا Wurm سه دوره آخرین یخبندان دوران پلیستوسن (Pleistocene) که بین ۲۳۰۰۰۰ تا ۱۰۲۵۰ سال پیش بوده است.
55. Maruchek, op. cit.
۵۶. اسمیت: ۲۳ - ۲۲.
۵۷. Levallios، روشی است که سازنده ابزار در چهار مرحله آن را می‌سازد و از سنگ مادر جدا می‌کند.
58. Vita-Finzi & Copeland, op. cit.: 149-150
59. Dales, 1965: 255-287.
60. Casal, 1961 b.
61. Fairservice, 1961.
62. Shaffer, 1978.
63. Tosi, 1982 b: 32-46.
64. Piggot, 1950.
65. Shaffer, 1986: 63-111
66. Garrige & Lechevallier, 1979.
67. Shaffer, 1986: 66.
۶۸. گونه‌ای گندم که در روسیه، آلمان، آمریکای شمالی و مرکزی می‌روید و علوفه احشام است.
69. Shaffer, 1986:68.

70. Ibid.: 69.

71. Ibid.: 70.

72. Ibid.: 72.

73. Ibid.:73.

74. Hakemi, 1979.

75. Shaffer, 1986: 74.

76. Ibid.: 75.

77. Ibid.: 75-77.

78. Wright, 1984.

۷۹. وجود ساختمانهای بزرگ عمومی و همگانی یکی از ویژگیهای چندگانه (دیوار دفاعی شهر، وجود متخصصان گوناگون، ظهور خط و نویسندگی و...) است که گوردن چاپلند آن را از خصوصیات دوران آغاز شهرنشینی می‌داند. در مورد این دوران در ایران نگاه کنید به کتاب محققانه دکتر یوسف مجیدزاده، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸: ۱-۲۰۳.

۸۰. برای شناخت علل اهمیت و چگونگی تجارت سنگ لاجورد و فیروزه با شمال غرب نگاه کنید به: مجیدزاده، ۱۳۶۶: ۱۲ - ۲.

81. Tosi & Biscione, 1981.

82. Shaffer, 1986:79-80.

83. Wright, op.cit.

84. Shaffer, 1986:81.

85. Ibid.:83.

86. Ibid., 84-85.

۸۷. در مورد هاراپا و موهنجو دارو کتابهای زیادی نوشته شده است، از جمله نگاه کنید به: Fairservice, 1975.

۸۸. نوعی بزکوهی بزرگ جثه مخصوص هندوستان.

89. Shaffer, 1986:89

90. Ibid.:90.

91. Ibid.:98.

۹۲. در مورد تاریخهای پیشنهادی برای ابزارهای پیدا شده از نقطهٔ سدیح نگارنده معتقد به لزوم بازبینی اشیا و مطالعهٔ دوبارهٔ آنهاست.

۹۳. Acheulian دوران جدیدتر پارینه سنگی قدیم با تاریخی حدود ۱۵۰۰۰۰ سال پیش.

94. Maruchek, op.cit.: 276.

95. Stein, 1937: 137.

96. Lamberg-Karlovsky & Besserat, 1977: 113-134.

97. Caldwell, 1967: 24.

98. Stein, 1937: 128-129.

99. Lamberg-KARLOVSKY & Besserat, op.cit. :131.

100. Ibid.: 132.

101. Stein, 1937: 78.

102. Lamberg-Karlovsky, 1970 fig: 4.

103. De Cardí, 1951, fig. 2, no.3.

و نیز مکالمهٔ حضوری نویسنده با خانم دکاردی.

۱۰۴. نگارنده مقالهٔ آماده‌ای در این زمینه به نام «بررسی حاشیهٔ هلیل رود» دارد.

105. Stein, 1937:89, 102-3, 111, 114.

106. De Cardí, 1970.

107. Stein, 1937: 126.

108. De Cardí, 1970: 263.

109. Stein, 1937: 127.

110. De Cardí, 1970: 263.

111. Maruchek, op. cit.: 272.

۱۱۲. از آنجا که هدف اصلی پاره‌ای از بررسیها به دست آوردن اطلاعات برای نوشتن پایان نامهٔ دکتری بوده است، نویسندگان آنها متأسفانه علاقه‌ای به دادن اطلاعات تفصیلی، نقشه، و عکس نداشته‌اند. کارهای انجام شدهٔ آنها اگر چه برای خودشان مفید بوده، اما از نظر باستان‌شناسی ایران سودی نداشته است. به نظر نگارنده محوطه‌هایی که چنین افرادی مورد تحقیق قرار داده‌اند نیاز به شناسایی دو باره دارد. به هر حال رسالهٔ خانم ماروچک که در موقع نوشتن این مطالب در دسترس نویسندهٔ نبوده است دارای نشانی زیر است:

Maruchek (Miragliuolo, 1979.

113. Maruchek, 1975: 274-276.

114. Stein, op. cit.: 108-111.

115. Lamberg-Karlovsky & Besserat, op.cit.: 114.

116. De Cardi, 1968: 135-136.

117. Ibid.

۱۱۸. در مورد دهستان و بخش بمپور نگاه کنید به زیرنویسهای گفتار نخست.

119. De Cardi, 1968: 138.

120. Ibid.

121. Ibid.: 141.

122. De Cardi, 1970: 279.

123. De Cardi, 1968: 141.

124. De Cardi, 1970: 279.

125. De Cardi, 1968: 141.

126. De Cardi, 1970: 281.

127. Stein, op. cit.

128. De Cardi, 1970: 259.

129. De Cardi, op. cit.: 284.

130. De Cardi, 1968: 124.

131. Ibid.: 145.

132. Ibid.: 146.

133. Ibid.: 147.

134. Ibid.: 148.

135. Ibid.:

136. De Cardi, 1970: 258.

137. De Cardi, 1968.: 148.

138. De Cardi, 1970: 261.

۱۳۹. در این زمینه و برای توصیف سفال ترکمنی نگاه کنید به یادداشتهای شماره ۱۴ و ۱۹

گفتار شماره چهارم کتاب حاضر.

140. Tosi, 1974 C: 29-50.

۱۴۱. واندنبرگه: ۴۴ - ۴۳.

142. De Cardi, 1970: 266.

143. De Cardi, op. cit.: 214.

144. Ibid.:268.

۱۴۵. کالدول و ملک شه‌میرزادی: ۲۵.

۱۴۶. جزیره‌ای در خلیج فارس و در حال حاضر تحت مالکیت شیخ نشین کویت.

147. De Cardi, 1970:266.

148. Tosi, 1974 c:48.

۱۴۹. در مورد این قبور و بررسی‌های باستان‌شناسی رجوع کنید به منبع زیر که از انتشارات

گروه باستان‌شناسی و جهانگردی امارات متحده عربی، العین، بدون تاریخ است:

Cleuziou, Serge, Archeologie Aux Emirats Arabes Unis.

150. De Cardi, 1970: 268.

151. Ibid. : 269.

152. Ibid.: 261.

153. Tosi, 1974 c: 33.

154. De Cardi, 1970: 269.

155. Buchanan, 1976: 104-7.

156. Lamberg-Karlovsky, 1969: 163-168.

157. Lamberg-Karlovsky & Besserrat, op.cit.

جدول تاریخی استفاده شده در متن مقاله بالا با جدیدترین تاریخ‌گذاری یحیی تفاوت دارد،

از این رو نویسنده در تاریخ‌های اشاره شده کارلوفسکی و بسارت با توجه به آخرین گاهشماری

تپه یحیی بر اساس منبع زیر دخل و تصرف کرده است:

(Lamberg-Karlovsky & Wight Beal, 1986).

158. Ibid.: 133.

159. Tosi, 1979: 149-71.

160. Tosi, 1974 c: 31.

161. Stein, op.cit.: 115.

162. Ibid.

163. Tosi, op. cit.,: 37-41.

۱۶۴. در مورد وضعیت جغرافیایی دامین نگاه کنید به یادداشتهای گفتار نخست کتاب حاضر.

165. Tosi, 1970: 10.

166. Tosi, 1968: 37, 39, 41, 43, 46.

167. During Caspers, 1970: 107-8.

168. Tosi, 1974 c: 44-45.

169. Tosi, 1970: 10

۱۷۰. کابلی، ۱۳۶۴: ۲۰۰ - ۱۸۵.

171. Stein, op.cit., 122,125.

172. De Cardi, 1970: 264.

173. Lamberg-Karlovsky & Besserat, op. cit., 130.

174. De Cardi, 1968: 149.

175. De Cardi, 1970: 264.

176. Lamberg-Karlovsky, 1969: 163-4.

177. De Cardi, 1968: 149.

178. De Cardi, 1970: 264.

179. Ibid.: 265.

180. Lamberg-Karlovsky & Besserat, op. cit.,132.

به دلیل منتشر نشدن گزارش کاوشهای گورستان بسیار مهم شهداد و در نتیجه عدم دسترسی به اطلاعات به دست آمده از این محوطه، امکان مقایسه اشیاء و آثار به دست آمده از بلوچستان با این محوطه در حال حاضر وجود ندارد. به احتمال زیاد انتشار این گزارشها کمک زیادی به تصحیحات احتمالی چه از نظر گاهشماری تاریخی و چه از نظر تفسیرات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی محوطه‌های شرق ایران خواهد کرد.

۱۸۱. البته گورهای سنگی کناره‌های جنوبی خلیج فارس با گورهای سنگی و صخره‌ای مورد نظر ما تفاوت دارد. این نوع گورها دارای سفال و آثار هزاره سوم پ.م. هستند، در حالی که

گورهای مورد اشاره ما دارای تاریخی بسیار جدیدتر یعنی از دوره آهن II به بعد هستند. به هر حال، نگاهی به همین نوع گورهای بسیار قدیمی تر ادامه نوعی سنت قبر سنگی / صخره‌ای را در طول زمان در این منطقه نشان می‌دهد. در مورد گورهای کناره‌های جنوبی خلیج فارس نگاه کنید
به: Cleuzio, op. cit.

182. Stein, op.cit.: 73.

183. Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968: 269-277.

184. Stein, op.cit.,: 73.

185. Ibid.: 74.

۱۸۶. همان گونه که اشاره رفت برخی از سفالهای دامب کوه از گونه سفال نمرود جیرفت و لوندوی پاکستان است که مربوط به هزاره اول پ.م. هستند.

187. Stein, op.cit.: 76.

188. Ibid.: 80.

189. Ibid.: 102-3.

190. Ibid.: 116.

۴. فرهنگهای ناشناخته نیمه شرقی فلات ایران،

نمونه: شهر سوخته، سیستان

پیشگفتار

سالهاست که بیشتر باستان شناسان توجه به خود را به طور عمد به بخشهای غربی خاورمیانه معطوف داشته‌اند و بیشتر فعالیتهای علمی خود را در فلسطین، سوریه، میان رودان، و مناطق غربی ایران متمرکز کرده‌اند. این در حالی است که تا چند سال پیش در مشرق این سرزمینها تنها کاوشهای انگشت شماری در «موهنجو دارو» و «هاراپا» در شبه قاره هند، «نادعلی» در بخش افغانی سیستان، تپه «آنو» در شمال خراسان، و چند محوطه باستانی دیگر در خاک کشورهای نوزاد افغانستان و پاکستان انجام گرفته بود و سهم مناطق شرقی ایران بسیار ناچیز بود، به طوری که می‌توان گفت غیر از کاوشهای تپه حصار (دامغان) عملاً فعالیت باستان‌شناسی دیگری در این منطقه صورت نگرفته و آگاهی باستان‌شناسان در طول این مدت از سرزمینهای شرقی ایران محدود به اطلاعات جسته و گریخته و غالباً ناقص تعدادی از سیاحان و اعضای کمیسیونهای مختلف بود که برای تعیین مرزهای بین افغانستان و پاکستان به منطقه اعزام شده بودند.^۱ در این میان باید اشاره کنیم که البته باستان‌شناس مجاری سر اورل اشتین در کشف و تعبیر و تفسیر بسیاری از محوطه‌های باستانی شرق ایران نقش بسیار عمده‌ای داشته است که در هر حال و با صرف نظر از نیت واقعی او که احتمالاً تنها به بررسیهای باستان‌شناسی محدود

نمی‌شده است باید وی را جزو پیشگامان مطالعات باستان‌شناسی آسیای مرکزی، شبه قاره هند، و مشرق فلات ایران به حساب آوریم.

محوطه باستانی شهر سوخته به علت وسعت و موقعیت خاصی که دارد از چشم پژوهشگران پنهان نمانده است. ایشان ضمن گزارش بازدیدهای خود از سیستان به این تپه یا بهتر بگوییم سلسله تپه‌ها اشاره کرده‌اند. یکی از نخستین کسانی که به آثار باستانی منطقه شهر سوخته اشاره کرده است کنل چارلز ادوارد بیت در زمان ناصرالدینشاه (بیت، ۱۳۵۶) است که در طی گشت و گذار خود در منطقه از خرابه‌ها و آثار باقی‌مانده هم یاد کرده که البته فاقد هرگونه ارزش علمی باستان‌شناسی است اما از نقطه نظر اطلاعاتی مهم است. همین مسئله در مورد گزارشهای سرپرسی سایکس نیز در این مورد به خصوص صادق است؛ اما نخستین گزارش علمی باستان‌شناسی در خور توجه که حتی امروزه پس از گذشت سالیان دراز از اعتبار خاصی برخوردار است همانا نوشته‌های «اورل اشتین» است. این پژوهنده در بازدیدی که در سال ۱۹۱۶ میلادی از سیستان به عمل آورد محوطه‌های بسیاری را در اطراف «رم رود» و نزدیک بستر قدیمی «رود بیابان» شناسایی کرد که بزرگترین آنها شهر سوخته بود. وی از روی نمونه سفالها و سایر اشیای پراکنده در روی سطح تپه‌های شهر سوخته و نیز از گودالهای آزمایشی خود یافت، تاریخ و قدمت این محوطه باستانی را به نیمه دوم هزاره دوم و سوم پ.م. نسبتاً داد. کاوشهای بعدی درستی نسبی این تاریخ‌گذاریهای اشتین را تأیید کردند. فعالیت‌های باستان‌شناسی در سالهای اخیر در شهر سوخته به همت گروه کاوشگران ایتالیایی وابسته به مؤسسه ایتالیایی مطالعات خاورمیانه و دوو (ایزمئو) ۲ در سال ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد. در سال ۱۹۶۷ میلادی این مؤسسه با همکاری اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه (آن زمان) شروع به کاوش این سلسله تپه‌ها کرد و حاصل پژوهشهای خود را در دهها کتاب و مقاله منعکس کرد. این گروه همچنان در مرکز خود در ایتالیا به تحقیقات در این زمینه ادامه می‌دهد.

اگر تمدن‌های دره سند را مدیون رودخانه سند، میان رودان را مدیون دجله و فرات، و بالاخره مصر را به گفته هرودوت هدیه رودخانه نیل بدانیم، باید اذعان کنیم که تمدن‌های دشت سیستان^۳ نیز مدیون رودخانه هیرمند است. از یک نقطه نظر شاید مقایسه سیستان با منطقه میان رودان کار درستی نباشد (هیرمند تنها رودخانه قابل اعتنا در بخش‌های شرقی ایران است، در حالی که در بخش‌های غربی فلات ایران رودهای بزرگی چون کارون و دجله و فرات جاری هستند) ولی به یاد بیاوریم که به لطف همین یک رودخانه، در این حوزه هفتاد محوطه باستانی شناخته شده وجود دارد. قابل تذکر است که تاکنون حتی یک بررسی باستان‌شناسی کامل در منطقه صورت نگرفته است.^۴

پیش از آغاز کاوش‌های شهر سوخته، بسیاری از باستان‌شناسان معتقد بودند که مهم‌ترین مراکز فرهنگی و تمدنی در میان رودان و جنوب غربی ایران واقع شده بودند، ولی امروزه با کشفیات شهر سوخته و سایر محوطه‌های باستانی مهمی چون تل ابلیس و تپه یحیی و شهادت تغییراتی کلی در نظریات ایشان حاصل شده است. اهمیت و وسعت کشفیات شهر سوخته در طی چند سال اخیر این محوطه را از صورت یک محوطه باستانی عادی دوران مفرغ بیرون آورده به صورت مهم‌ترین مرکز استقرار و در حقیقت مرکز اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی تمام منطقه در طی هزاره‌های سوم و دوم پ.م. درآورده است و حاصل بررسی‌های باستان‌شناسی انجام شده در اطراف شهر سوخته بازیابی و شناسایی حدود چهل محوطه باستانی است که سفال‌های آن با سفالینه‌های شهر سوخته قابل مقایسه‌اند. شهر سوخته با مساحت ۱۵۱ هکتاری خود بزرگ‌ترین و شمالی‌ترین این محوطه‌هاست و دیگر تپه‌ها بدون استثنا از لحاظ وسعت بسیار کوچک بوده مساحت هیچ یک از آنان از حدود دو هکتار تجاوز نمی‌کند. مسئله دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که تمامی محوطه‌های شناخته شده مربوط به پیش از تاریخ سیستان در بخش جنوبی این سرزمین‌اند، یعنی در منطقه‌ای که

امروزه خشک شده و کشاورزی و سکونت در آن تقریباً غیر ممکن است. برعکس محوطه‌های متعلق به دورانهای تاریخی و اسلامی در قسمت شمال سیستان قرار دارند که نسبت به منطقه جنوبی بسیار حاصلخیزتراند. علت این جابه‌جایی را باید در تغییرات بستر رود هیرمند جستجو کرد که ساکنان منطقه را در دورانهای مختلف در جستجوی آب به دنبال خود کشانده است.

معادن و منابع زیرزمینی فلات ایران همیشه به صورت منبعی بزرگ و غنی برای تمدنهای مستقر در میان رودان به شمار می‌رفته است، بنابراین روابط فرهنگی و تجاری بین مراکز استقرارهای میان رودان با مناطق غربی فلات ایران دائماً برقرار بوده است. به خاطر وجود همین گونه روابط و پیوستگی‌هاست که مثلاً تمدن ایلامی را هرگز نمی‌توان از تمدنهای میان رودان به طور کلی جدا دانست، از سوی دیگر نفوذ هنری و فرهنگی ایلام را به خوبی می‌توان در مناطق دور و نزدیکی چون تل نخودی و تل باکون فارس و کمی دورتر در تپه‌های ابلیس و یحیی در استان کرمان مشاهده کرد. شهر سوخته و به طور کلی فرهنگهای واقع در حوزه رودخانه هیرمند از جریان این روابط کمی کنار مانده‌اند، در عوض روابط تجاری بسیار خوبی با تمدنهای شرق و شمال مانند امری^۵ و نال^۶ در پاکستان و موندیگاک^۷ در افغانستان و نمازگاه^۸ در خراسان بزرگ (امروزه جمهوری ترکمنستان) داشته‌اند. باز هم ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که همچنانکه اشاره شد هر چند رابطه‌ای مستقیم بین شهر سوخته و تمدنهای میان رودان وجود نداشته است، اما نمی‌توان به وجود روابطی غیر مستقیم بین این دو مرکز تمدنی دنیای کهن قایل نبود، به‌عنوان مثال امروزه می‌دانیم که شهر سوخته (چنانکه خواهیم دید) مرکز توزیع و پخش سنگ لاجورد صادراتی از بدخشان به میان رودان بوده است یا می‌توانیم به «نوشته» پیدا شده در شهر سوخته اشاره کنیم که خود مبین وجود مقدمه کوتاه و پیش از بیان و شرح یافته‌های شهر سوخته شاید بهتر آن باشد که اشاره‌ای هر چند مختصر به اوضاع جغرافیایی سیستان و وضعیت طبیعی شهر سوخته در دنیای باستان و کنونی

بیندازیم.

جغرافیای سیستان

در تعریف جغرافیای طبیعی سیستان می‌توان گفت که دشت سیستان عبارت از مجموعه دلتاهایی است که در طی هزاران سال در اثر تغییر مسیر رود هیرمند به وجود آمده و به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده است.

دشت سیستان که قسمتی از فلات بزرگ ایران است با کوههای بلندی محدود شده است. این دشت از شرق و شمال به رشته کوههای بابا و سلیمان در افغانستان مرکزی، از جنوب به بلوچستان و کوههای ملک سیاه (معادن سنگ)، و از غرب به کویر لوت و استان خراسان محدود می‌شود. پدیده‌های اصلی جغرافیایی در سیستان عبارتند از دشت، دریاچه، دلتا، و رودخانه که هر کدام به نوعی در سرنوشت سیستان سهم بوده‌اند. رود هیرمند یا هیلمند^{۱۰} یکی از پدیده‌های طبیعی و مهم منطقه و یکی از بزرگترین جریانهای آبی جنوب آسیای مرکزی است. این رود از آب چشمه سارها و کوههای بلند افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به خاطر پرآبی مسیری طولانی بالغ بر ۱۲۰۰ کیلومتر از مرکز افغانستان تا دریاچه هامون را می‌پیماید. در طی این راه طولانی رودخانه‌ها و جویبارهای کوچک و بزرگی نیز به آن می‌پیوندند. رود هیرمند در سیستان و در بخش کوهک به سه شعبه اصلی تقسیم می‌شود که عبارتند از رود سیستان و رود هیرمند و رود مرزی پریان که هر یک پس از طی مسیری کوتاه به هامونهای سه گانه می‌ریزند.

رود هیرمند نزدیک دریاچه هامون تشکیل دلتای بزرگی می‌دهد که مرکز اصلی تمدنهای کهن سیستان بوده است. مسیر این رودخانه در طی سالیان دراز بارها عوض شده و باعث جابه‌جایی جوامع و فرهنگها گردیده است. در حقیقت شهر سوخته یعنی مهمترین محوطه باستانی سیستان در کنار دلتای رود هیرمند بنا شده است و بی‌شک موجودیت خود را در طول هزاره‌های چهارم تا دوم پ.م. مدیون

این رودخانه پر آب بوده است.

رودهای مهم دیگر سیستان علاوه بر رودخانه نامبرده عبارتند از: فراه رود، هاروت رود، سنا رود، شلارود، و رود بیابان (خشک) که سه رودخانه اخیر از شاخه‌های هیرمند اصلی به شمار می‌روند.

پدیدهٔ جغرافیایی دیگر دشت سیستان که همواره در زندگی سیستانیان مؤثر بوده است، دریاچه‌های سه‌گانهٔ آن است که یکی از بزرگترین حوضه‌های آبی این منطقه از آسیا را تشکیل می‌دهد. در سیستان سه دریاچه موسوم به هامون وجود دارد. هامون هیرمند که در داخل خاک ایران واقع شده است، هامون بزرگ یا هامون پریان که امروزه در داخل خاک افغانستان است، و بالاخره هامون صابری که نیمی از آن داخل خاک ایران و نیم دیگر جزو افغانستان است به شمار می‌رود. در گذشته‌های دورتر این سه دریاچه یک واحد آبی یگانه را تشکیل می‌داده‌اند اما بعدها به سبب کم‌آبی و ساختن سد و بندهایی در خاک افغانستان که مانع جریان آب شد و نیز گاهی به سبب خشکسالی به سه واحد جداگانه تقسیم شدند. هامون اصلی یا هامون هیرمند تقریباً به شکل بیضی است و جهت آن از شمال شرقی به جنوب غربی است. مساحت این دریاچه پیوسته نسبت به کمی و زیادی آبهای بهاری در طی سالیان گذشته در تغییر بوده است و امروزه نیز می‌توان آثار مردابهای خشک و دلتاهای قدیمی را در کنار هامونها دید که در اصل خود بخشی از دریاچه‌ها بوده‌اند و در کنار اکثر آنها محوطه‌های باستانی کوچکی دیده می‌شود. حتی امروزه نیز سواحل دریاچهٔ هامون را گیاهان باتلاقی و نیزارها پوشانده‌اند و به علت شیرینی آب آن در سواحل این دریاچه شکارچیان در پی حیوانات و پرندگان مهاجرند. گیاهان موجود در این منطقه بیشتر از تیره‌های گز و زبان‌گنجشک و اکالیپتوس‌اند که مقاومت آنها در برابر باد زیاد بوده و به آب کمی نیاز دارند.

بادهای صد و بیست روزهٔ معروف سیستان که با سرعت ۹۰ کیلومتر در ساعت

از شمال و شمال غرب می‌وزند یکی از موانع جدی گسترش کشاورزی در منطقه به شمار می‌روند. با وجود آنکه خاکهای سطحی سیستان^{۱۱} از نوع خاکهای رسوبی و نرم است که بر اثر طغیانهای هیرمند به وجود می‌آید و جریانهای طبیعی مثل باد و باران به راحتی آنها را جابه‌جا می‌کند، با این حال در بیشتر نقاط آن گندم و جو و در بخشهایی از آن هندوانه و انگور به عمل می‌آید. به عکس کشاورزی که به خاطر دلایل ذکر شده در بالا گسترش چندانی نیافته است، دامداری و حصیربافی در کنار دریاچه و دلتا رایج است.^{۱۲}

تنها عارضه کوهستانی برجسته این دشت کوه خواجه است که از سنگهای بازالتی تشکیل شده و حدود ۶۰۹ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. در دامنه شرقی کوههای ملک سیاه، که تقریباً مرز طبیعی بین سیستان و بلوچستان محسوب می‌شود، سنگ چخماق و در بخشهای مرکزی آن سنگ مرمر و سنگ شیشه و در دامنه‌های غربی آن رشته کوهها مس و سرب و در کنار کوههای تفتان گوگرد یافت می‌شود. به این ترتیب می‌بینیم که سیستان از لحاظ منابع کانی منطقه‌ای غنی و پربار به شمار می‌آید.

دگرگونیهای آب و هوایی که طی سالیان دراز، به ویژه از حدود ۶۰۰ سال پیش به این سوی در این منطقه صورت گرفته است تأثیر عمیقی در فرهنگ ناحیه داشته است. بررسیهای باستان‌شناسی به خوبی نشان می‌دهند زمانی که سیستان از نقطه نظر جوی مشکلی نداشته محوطه‌های بزرگ با تراکم جمعیت نسبتاً زیاد گسترش یافته و سپس همزمان با تغییرات جوی به مرور متروک شده به نحوی که امروزه نیز تراکم جمعیت در سیستان بسیار کم است.

پیش از به پایان رسانیدن این مقدمه کوتاه جغرافیایی لازم است دو نکته دیگر را نیز در باره سیستان بیان کنیم. اولین موضوع تقسیم‌بندی سیستان از نظر سیاسی است. در این تقسیم بندی قسمت بزرگی از سیستان به خاطر ضعف دولتهای وقت ایران و فشار بیش از حد امپراطوری هند انگلیس بر ایران جزو کشور نوپای

افغانستان است و قسمت بسیار کوچکی از آن نیز جزو کشور جدید دیگر یعنی پاکستان و بالاخره بخش سوم آن یعنی مساحتی بالغ بر ۳۶۰۰۰ کیلومتر مربع در خاک اصلی ایران واقع شده است. نکته دوم مربوط به دو پدیده دیگر طبیعی و جغرافیایی است که در شکل گرفتن تمدنهای موجود در دشت سیستان به خصوص شهر سوخته سهم قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. این دو پدیده کلوتک و تراس می‌باشند.

الف - کلوتک: پوششهای گیاهی در مزارع و جنگلها و بیابانها به صورتهای مختلف وجود دارد این پوششهای گیاهی در بیابانها که موضوع این مقاله است معمولاً شامل بوته‌هایی است که به صورت جزایر پراکنده می‌رویند و در فاصله بین آنها زمین عریان و بدون گیاه است. در نقاط بدون گیاه به تدریج شیارهایی در امتداد جهت وزش باد به وجود می‌آید، در نتیجه محل بوته‌ها و پوششهای گیاهی به صورت پشته‌های برجسته‌ای باقی می‌ماند. در به وجود آمدن این پدیده جریان آبهای سیلابی نیز مؤثرند. این پدیده طبیعی را در اصطلاح جغرافیایی «یاردانگ تکیر» می‌خوانند که واژه‌ای ترکمنی است و مشابه فارسی آن «کلوتک» است. کلوتکها در سیستان و لوت به فراوانی دیده می‌شوند.

ب - تراس: در نتیجه تغییر مسیر بستر رودخانه که در طی سالیان دراز و به کندی انجام می‌گیرد، زمینهای کنار دلتاها به صورت بلندبهای مسطح حاصلخیزی درمی‌آیند که در اصطلاح جغرافیایی آن را تراس می‌خوانند. رود هیرمند دارای چهار تراس شناخته شده اصلی است که عبارتند از: تراسهای چهار برجک، رم رود، نیم روز، و تراس جدید زابل که به ترتیب ۵۲۰ و ۵۰۰ و ۴۹۰ و ۴۸۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند. شهر سوخته روی تراس دوم یعنی تراس روم رود واقع شده است. این تراس مربوط به دوره دوم تجدید حیات و تعویض بستر رودخانه هیرمند است.

ویژگیهای طبیعی و حالیه شهر سوخته

مساحت کل تپه‌های شهر سوخته حدود ۱۵۱ هکتار و میانگین ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف ۱۲ متر و بلندترین نقطه‌های آن ۱۸ متر است. جهت این تپه‌ها از شمال به جنوب و طول آنها ۲۲۲۰ متر با پهنای ۱۰۹۰ متر است. شیب تپه‌ها از سوی مشرق به سوی مغرب است و در قسمت پایین آن گورستان شهر قرار دارد که در آن هیچ‌گونه آثاری چون سفال یا سنگ چخماق یا سایر مواد و بقایای استقرار انسانی دیده نمی‌شود.

این سلسله تپه‌های کم ارتفاع^{۱۳} در کنار یکی از کهنترین دلتاهای رود هیرمند قرار دارند و از مهمترین مراکز دوران مفرغ در شرق ایران به شمار می‌روند. پیشتر تصور می‌رفت که دلتای رود فعال همزمان با حیات شهر سوخته در کنار رود بیابان قرار داشته است، اما پژوهشهای جدید جغرافیایی ثابت می‌کنند که دلتای رود بیابان هنوز نیز می‌تواند فعال باشد، زیرا در زیر این دلتا یک رشته آب زیرزمینی جریان دارد و این دلتایی است که همزمان با یورش تیمور لنگ به سیستان نیز اهمیت داشته است و در کنار آن شهرها و دژهایی چون ساروتار، رکن،، رم رود، قلعه رستم، و قلعه حوض دار قرار داشته‌اند. بررسیهای جدیدی که برای یافتن دلتای فعال هزاره چهارم پ.م. در منطقه صورت گرفت به کمک عسکهای هوایی نشان داد که دلتای قدیمی نزدیک شهر سوخته بوده است، اما امروزه چنان با شن و ماسه پر شده است که تشخیص آن بسیار مشکل است. چون در این منطقه وزش باد از سوی غرب به سوی مشرق است بنابراین تمام این بخش به سبب تماس دائم با جریان باد فرسوده و از ارتفاع آن کاسته شده است. قسمت شرقی تپه‌های شهر سوخته نسبت به بخشهایی غربی دارای ارتفاع زیادتری‌اند، زیرا تنها عامل مخرب در بخش شرقی آب است که دیواره‌های شرقی شهر سوخته را به شکل برشهای عمودی مستقیمی درآورده است و هنوز در کنار آن گودالهای سفید کوچک به نشانه بقایای دریاچه‌های باتلاقی انتهای رود هیرمند دیده می‌شوند.

تپه‌های شهر سوخته به سبب فرسایش شدید باد و آب، چه در زمان زندگی شهر و چه پس از متروک شدن از شکل خاص هندسی درآمده، سطح آن صاف و گوشه‌هایش گرد شده است و گودالهای داخلی سطح تپه و زمینهای هموار چسبیده به آن از رسوبهای رودخانه‌ای پر شده است.

از وسعت ۱۵۱ هکتاری شهر سوخته تنها ۱۲۰ هکتار آن آثار و بقایای باستانی را در بر دارد که گسترده‌ترین آن متعلق به دوره‌ای کوتاه (لایه‌های ۷-۵) با مساحتی حدود ۸۰ هکتار است. بالغ بر ۷۵ هکتار از سطح شهر سوخته کاملاً از توده سفال و تپعات شکسته سنگ، فلز، مرمر، و باقی‌مانده‌های اشیای دیگر پوشیده شده است، به طوری که در برخی از بخشهای آن بدون پا گذاشتن روی این آثار باقی‌مانده حرکت و جابه‌جایی غیر ممکن است. اورل اشتین باستان‌شناس انگلیسی (مجاری الاصل) معتقد است که به سبب فرسایش شدید خاک به وسیله باد خاکهای سست سطح تپه کنار زده شده در نتیجه این آثار و باقی‌مانده‌ها بیرون آمده‌اند به این ترتیب نمی‌توان منکر تأثیر شدید باد و باران در جابه‌جایی سفالها و اشیای مختلف در سطح تپه شد. اما لایه سخت و ضخیم نمکی زیر این سطح سست باعث حفاظت چشمگیر مقدار زیادی از آثار شده است. بهترین آثار باقی‌مانده که متعلق به هزاره‌های چهارم و سوم پ.م. است در پایینترین لایه‌ها و در قسمت شرقی شهر سوخته در مساحتی بالغ بر ۱۲۰ هکتار پخش شده‌اند.

شهر سوخته با تمام وسعت خود فاقد معبد، دیوار بزرگ یا دفاعی شهر، دروازه، یا ساختمان عمومی است (منظور از ساختمان عمومی مراکز و ساختمانهایی است که تمام یا بخشی از شهرنشینان حق استفاده از آن را داشته‌اند یعنی چیزی مانند آنچه امروزه به آن نام تالار شهر، پارک عمومی، یا نامهایی از این قبیل می‌توان داد، البته این چیزی بوده است که در این دوران در سایر محوطه‌های باستانی چه شرقی و چه غربی وجود داشته است) و نیز در هیچ یک از خانه‌های کاوش شده آثار تدفین و قبر مشاهده نشده است. زندگی در این شهر حدود یک هزار و پانصد سال بین

سالهای ۳۲۰۰ تا ۱۸۰۰ پ.م. دوام داشته و بخشهای حاوی آثار و باقی مانده‌های باستانی آن به چهار بخش عمده و متمایز از یک دیگر به شرح زیر تقسیم شده است:

الف: منطقه بزرگ مرکزی که از سوی غرب و جنوب و شرق با گودالهای عمیقی از بخشهای دیگر جدا شده است و کهنترین اشیای پیدا شده در آن متعلق به لایه ۲۷۰۰ پ.م. است. این تداوم حداقل تا لایه ۳ (یعنی ۲۳۰۰ پ.م.) ادامه دارد. وسعت این منطقه به ۲۰ هکتار می‌رسد.

ب: منطقه مسکونی شرقی که بلندترین قسمتهای شهر سوخته (۱۸ متر ارتفاع از سطح زمینهای اطراف) در آن قرار دارد. تمام آثار مربوط به دوره دوم استقرار در شهر سوخته تنها در این قسمت یافت می‌شود که دارای مساحتی برابر با ۱۶ هکتار است.

ج: قسمت شمال غربی که منطقه صنعتی بوده و در آن وسایل و ابزار سنگی و سنگ لاجورد به مقدار زیاد یافت شده است. بلندترین قسمت این بخش ۱۲.۵ متر از سطح زمینهای اطراف ارتفاع دارد و آثار یافت شده در آن متعلق به دوره‌های سوم و چهارم استقرار در شهر سوخته است.

د: قسمت جنوب غربی شامل گورستان شهر سوخته با مساحتی بالغ بر ۲۵ هکتار که سطح آن پوشیده از شن است و روی آن هیچ‌گونه آثار باستانی دیده نمی‌شود. وسعت این گورستان به خودی خود برای دوران مفرغ گورستان بزرگی به شمار می‌رود، اما برای محوطه‌ای به بزرگی شهر سوخته گورستان کوچکی به شمار می‌آید.

تقویم زمانی یا کرونولوژی شهر سوخته

از مجموع کاوشها و بررسیهای انجام شده در شهر سوخته مسائل بسیار زیادی تاکنون برای پژوهشگران این محل باستانی روشن شده است. آثار باقی مانده از

وضعیت معماری و گورستان و اشیای پیدا شده به پژوهشگران اجازه می‌دهد که در مورد پیشینه این محوطه عظیم باستانی به مطالعه بپردازند. اگرچه تاکنون کمتر از ۱۰٪ از محوطه باستانی شهر سوخته کاویده شده است اما همین مقدار کم نیز نشان‌دهنده اهمیت این محوطه است و توانسته است اطلاعات بسیار زیادی را در اختیار کاوشگران و پژوهندگان قرار دهد. با توجه به این اطلاعات باستان‌شناسان دوره‌های استقرار انسانی در شهر سوخته را به چهار دوره و یازده لایه متمایز تقسیم کرده‌اند که هر دوره و هر لایه دارای خصوصیات و ویژگیهای خاص خود هستند. قدیمترین دوره استقرار شناخته شده در شهر سوخته دوره اول آن است که لایه‌های ۱۰ و ۹ و ۸ را در بر می‌گیرد. این دوره از حدود سالهای ۳۲۰۰ پ.م. تا حدود سالهای ۲۷۵۰ پ.م. را شامل می‌شود. سفالهای این دوره مشابه سفالهایی است که در شمال خراسان در خاک جمهوری ترکمنستان پیدا شده است. ۱۴ کهنترین لایه این دوره یعنی لایه دهم یک گل نوشته ایلامی پیدا شده است که مشابه آن گل نوشته‌هایی است که در سایر محوطه‌های باستانی ایران چون گودین تپه کنگاور یا تپه یحیی کرمان نیز دیده شده است. قدمت گل نوشته شهر سوخته به حدود سالهای ۳۲۰۰ پ.م. می‌رسد. آثار دوره اول استقرار در شهر سوخته حدود چهار متر ضخامت دارند. دوره بعدی استقرار در شهر سوخته یعنی دوره دوم آن لایه‌های ۷ و ۶ و ۵ را در بر می‌گیرد. این دوره و دوره سوم مربوط به اواسط دوران مفرغ است. ظروف دوره دوم را سفالهایی با رنگ سیاه روی زمینه نخودی، سیاه روی زمینه خاکستری، و سفالهای چند رنگ تشکیل می‌دهد. مدت زمان استقرار در دوره دوم در شهر سوخته کم بوده سالهای بین ۲۷۰۰ تا ۲۶۰۰ پ.م. را در بر می‌گیرد. دوره سوم استقرار شامل لایه‌های چهارم و سوم است و سالهای ۲۵۰۰ تا ۲۲۰۰ پ.م. را در بر می‌گیرد و بالاخره چهارمین دوره استقرار در شهر سوخته لایه‌های ۲ و ۱ و صفرند که به اواخر دوره مفرغ تعلق دارند. دوره چهارم استقرار در شهر سوخته مربوط به زمانهایی بین ۲۲۰۰ تا ۱۸۰۰ پ.م. است. ۱۵

تاریخ پ.م.	دوره	شرح	مساحت لایه
۱۸۰۰	۴	لایه‌های اخیر یا بعد از شهرنشینی	۵ هکتار ۰
۱۹۰۰			۱
۲۰۰۰			۲
۲۱۰۰	۳	لایه‌های دوران آغاز دولت - شهر	۴۵ هکتار ۳
۲۲۰۰			
۲۳۰۰			
۲۴۰۰			۴
۲۵۰۰	۲	لایه‌های دوران آغاز شهرنشینی	۸۰ هکتار ۵
۲۶۰۰			۶
۲۷۰۰			
۲۸۰۰			۷
۲۹۰۰	۱	دوره آرکاییک یا نمونه‌های دوران آغاز ادبیات	۱۵.۵ هکتار ۸
۳۰۰۰			۹
۳۱۰۰			
۳۲۰۰			۱۰

(جدول شماره یک)

معماری شهر سوخته

مهمترین آثار معماری به دست آمده در شهر سوخته را شاید بتوان خانه‌های موسوم به پلکانی و بنای کاخ سوخته دانست. بخش خانه‌های پلکانی نه تنها از نظر آثار معماری بلکه از نظر اشیای به دست آمده نیز یکی از دوره‌های درخشان شهر سوخته را در بر می‌گیرد. پس از آن کاخ سوخته را می‌توان اثر معماری قابل ملاحظه‌ای دانست که مربوط به چهارمین دوره استقرار در شهر سوخته است. وضع کلی معماری شهر سوخته را می‌توان به شرح زیر به اختصار بیان کرد. هر واحد ساختمانی از یک بخش راست گوشه درست شده است که مصالح

اصلی به کار رفته در آن را خشتهای خام تشکیل می‌دهند. سقف ساختمانها معمولاً صاف و مسطح بوده و برای پوشش از چوب و حصیر استفاده می‌شده است. یک واحد ساختمانی از شش تا ده اتاق راست گوشه را شامل می‌شده است که با دیوارهای نازکی از هم جدا می‌شده‌اند و همگی دارای درگاه، پنجره، پله، و اجاق بوده‌اند. دیوارهای موجود تماماً از خشت بنا شده‌اند و پهنای آنها معمولاً به اندازه دو خشت است.

البته باید یادآور شد که برخی از دیوارهای اصلی با سه یا حتی چهار ردیف خشت بنا شده‌اند. عمق پی ساختمانها از سی سانتی‌متر تا یک متر تغییر می‌کرده است و به منظور استحکام دیوارها، پی‌ها را با خاک و خشتهای شکسته پر می‌کرده‌اند. برخی موقعها نیز از سفالهای شکسته دوره‌های قدیمی‌تر برای پرکردن این پی‌ها استفاده می‌شده است که این مسئله تنها در دوره سوم استقرار در شهر سوخته دیده شده است. اندازه خشتهای به کار رفته در شهر سوخته مختلف بوده، اما بیشتر از خشتهایی با اندازه‌های یکنواخت $10 \times 10 \times 40$ سانتی‌متر استفاده می‌شده است و در جاهایی هم که نیاز به استفاده از خشتهای کوچکتر بوده است خشتهای کوچکی در اندازه‌های $10 \times 20 \times 20$ سانتی‌متر به کار رفته است. این خشتهای بیشتر در کنار درگاهها و پنجره‌ها به کار رفته‌اند. به این نکته نیز باید توجه شود که کلیه خشتهای پیدا شده در شهر سوخته خشت خام بوده و تنها مورد استثنایی خشت پخته یا در حقیقت آجری در یکی از اتاقها و پایین پله‌ها بوده است که احتمالاً آجر مورد استفاده دیگری داشته است.

یکی از نکاتی که در معماری شهر سوخته رعایت می‌شده است پوشاندن سطح دیوارها با گونه‌ای اندود بوده است. این اندود از گل و مواد آهکی درست شده و از آن نه تنها برای پوشش دیوارها بلکه به منظور پوشش درگاهها و پنجره‌ها و کف اتاقها نیز استفاده شده است. در پاره‌ای قسمتها در زیر این اندود یک پوشش حصیری نیز قرار می‌دادند. همه اندودهای اتاق شماره ۴۸ در حقیقت چیزی جز

نوارهای حصیری نیست که احتمالاً به خاطر جلوگیری از ریزش اندود و نفوذ رطوبت بوده است. رنگ این اندودها معمولاً خاکستری تیره است و به نظر نمی‌رسد که در اصل دارای تزیین و نقاشی بوده باشد. لازم به یادآوری است که این اندودها پس از گذشت هزاران سال به خاطر قشرهای نمکی که روی آنها را فراگرفته بوده سالم باقی مانده‌اند.

برای ساختن کف اتاقها از دوروش استفاده می‌شده است. یکی استفاده از همین اندودها که با میانگین ضخامتی حدود پنج سانتی متر در کف اتاق ریخته کف را با آن می‌پوشانده‌اند، این گونه کفها نسبتاً ظریف و دارای عمری کوتاه بوده‌اند. روش دوم استفاده از خشت بوده است به این ترتیب که دور تا دور اتاق را با خشت فرش می‌کرده‌اند سپس درون آن را با خاک پر کرده می‌کوبیده‌اند و سپس کلیه سطح مزبور را با اندود سابق‌الذکر می‌پوشانده‌اند. روش سومی که تنها در یکی دو مورد دیده شده است آن بوده که سفالهای شکسته و غیر قابل استفاده را با خاک مخلوط کرده در کف اتاق ریخته سپس آن را می‌کوبیدند تا سفت و صاف و قابل استفاده شود.

شرایط اقلیمی ویژه شهر سوخته و نیز سنتهای معماری این محوطه باستانی اجازه و امکان بررسی سقفهای سالم و تقریباً دست نخورده را به پژوهشگران می‌دهد. در ساختن سقفها معماران شهر سوخته از روشی یکنواخت و هماهنگ استفاده می‌کرده‌اند. در چندین اتاق به ویژه اتاق شماره ۶۹ شاه تیرهایی را می‌بینیم که به‌طور موازی در جهت شرقی - غربی در کنار هم قرار گرفته‌اند، این تیرها در داخل سوراخهای ایجاد شده در بالای دیوارها محکم شده‌اند و بلافاصله روی آنها را با حصیر و شاخه‌های نازک درختان پوشانده سپس با یک لایه ۲۰ سانتی متری گاه‌گل اندود کرده‌اند. درگاهها و ورودیهای اتاقها نیز به خوبی باقی مانده‌اند. آستانه ورودی اتاقها با دو خشت مشخص شده که در کف اتاق استوار شده‌اند. سقف درگاهها از دو تیرک چوبی که در دیوار جانبی فرو رفته‌اند درست شده است، روی این دو تیرک بعداً توده‌ای گل گذاشته شده و به این ترتیب آن را مستحکم کرده‌اند.

گرمای اتاقهای شهر سوخته در مواقع لازم به وسیله یک اجاق مرکزی تأمین می‌شده است. این اجاقها بیشتر به صورت سکویی ساخته شده‌اند که در میان آنها یک چاله مدور به عمق ۳۰ سانتی‌متر تعبیه شده و در برخی از آنها هنوز باقی مانده‌های خاکستر دیده می‌شود. در این‌گونه اجاقها گرما به خوبی توزیع شده و قطعاً صرف‌نظر از کاربرد حرارتی، از آنها برای پختن غذا نیز استفاده می‌شده است. غیر از اجاقهای فوق اجاقهای دیگری به اشکال مختلف وجود داشته که عبارتند از اجاقهای نیم دایره که بهترین نوع آن را می‌توان در خانه‌های پلکانی مشاهده کرد. اجاقهای نیم کره و نعل اسبی نیز گونه دیگر اجاقهایی هستند که در شهر سوخته مورد استفاده داشته‌اند. آخرین نوع اجاق یافت شده از شهر سوخته اجاقهای سفالین قابل حمل بوده است. با اینکه اجاقها اکثراً در وسط اتاقها قرار دارند، با وجود این در برخی از واحدهای مسکونی این اجاقها در کنار یکی از دیوارهای جانبی اتاق ساخته شده‌اند که احتمالاً برای جلوگیری از پراکندگی حرارت بوده است. کف این اجاقها با خشت درست شده و اغلب لایه نازک گلینی روی این خشتها کشیده شده است. از آنجا که اندود اجاقها زود به زود می‌سوخته، لاجرم نیاز به بازسازی داشته‌اند به عنوان نمونه می‌توان به کف یکی از این اجاقها اشاره کرد که حداقل ۹ بار بازسازی شده است. از قرار معلوم استفاده این اجاقها محدود به تولید گرما برای داخل اتاقها و گاهی نیز استفاده از آنها برای پخت و پز بوده است و چون درجه حرارت این اجاقها از ۵۰۰ درجه سانتی‌گراد تجاوز نمی‌کرده دارای مصرف صنعتی و از جمله سفالگری نبوده است.^{۱۶}

مشخصات معماری شهر سوخته در دوره‌های چهارگانه استقرار در آن را به شرح

زیر می‌توان خلاصه کرد:

دوره اول: دوره اول شهر سوخته که کهنترین آثار معماری این محوطه باستانی را در بر می‌گیرد شامل آثار معماری باقی مانده از لایه‌های ده تا هشت (۲۹۰۰ - ۳۲۰۰ پ.م) است. قسمتهای باقی مانده ساختمانها عبارتند از دیوارها، درگاهها، سقفها و

کفهای نسبتاً سالم که به خوبی باقی مانده‌اند. منطقه‌ای که شامل آثار دوره اول استقرار در شهر سوخته بوده است از حدود سالهای ۳۲۰۰ تا ۲۴۰۰ پ.م. یعنی حتی در اوایل دوره سوم نیز مسکون بوده است. اشیاء و آثار یافت شده از این دوره عبارتند از: پیکره‌های کوچک گلین، سفالهای دو بار استفاده شده، استخوانهای حیوانات، سفالهای «ترکمنی»، «افغانی»، دشت کویت، ازیرستان، و نال.^{۱۷}

در آثار باقی مانده از این دوره خیابان باریکی دیده می‌شود که بین دو بلوک ساختمانی قرار دارد و ظاهراً در یک دوره پانصد ساله مورد استفاده قرار گرفته است. این خیابان در لایه‌های شماره نه و هشت و هفت نیز وجود داشته است و در هر لایه جای آن نیز عوض شده است، تا اینکه در لایه شماره هفت یعنی حدود سالهای ۲۸۰۰ - ۲۷۰۰ پ.م. به جای اصلی و اولیه خود برگشته است. دیوارهای پیدا شده در این دوره قدیمی‌ترین آثار معماری شهر سوخته را تشکیل می‌دهد و به نظر می‌آید که یک رشته از این دیوارهای قدیمی بخشی از یک اتاق از یک واحد مسکونی بوده است. غیر از این دیوارها، دیوارهای کوچک دیگری که مربوط به همین دوره می‌شده است در این بخش از شهر سوخته یافت شده است. در آثار معماری دوره اول شهر سوخته چنان که مشهود است تنها برای دیوارهای اصلی پی کنده و ساخته می‌شده است و دیوارهای نازک و جداکننده اتاقها از یک دیگر مستقیماً روی سطح زمین و بدون پی ساخته می‌شده‌اند.

دوره‌های دوم و سوم: این دوره‌ها نسبت به دوره پیشین دارای آثار ساختمانی زیادتری‌اند. در یکی از کارگاهها حداقل سه اتاق دیده می‌شود که همگی مربوط به یک بنا هستند. در این دوره کف اتاقها را با یک ردیف خشت فرش می‌کرده‌اند، اما متأسفانه این آثار به شدت صدمه دیده‌اند و به خوبی قابل بازسازی نیستند. کف برخی دیگر از اتاقها را مخلوطی از گاه و گل به قطر ۵ سانتی متر پوشانده است و در برخی از اتاقهای دیگر این قطر به ده سانتی متر نیز می‌رسد. مهمترین آثار ساختمانی به جای مانده از این دوران متعلق به لایه هفتم استقرار در شهر سوخته است که در

بخشهای شمالی و جنوبی محوطه مزبور جای دارند. نکته‌ای را که باید در اینجا تذکر دهیم آن است که در شهر سوخته نیز مانند بسیاری از محوطه‌های باستانی دیگر ساختمانهای متروکه دوره‌های پیشین را به کلی از بین نمی‌برده‌اند، بلکه پی و بنیاد ساختمانهای نوساز را در داخل ساختمانهای قدیمی‌تر می‌کنده‌اند، و به همین سبب است که آثار بناهای دوره‌های مختلف تا امروز به جای مانده است.

آثار معماری دوران چهارم: آثار این دوره نخستین بار در سال ۱۹۶۹ میلادی کشف شد. مهمترین اثر معماری به جای مانده از این دوران ساختمانی است با مساحت ۶۵۰ متر مربع که در بخش جنوب شرقی تپه ساخته شده است و دارای دیوارهای ضخیمی است که ارتفاع برخی از آنان به ۳ متر می‌رسد. این ساختمان در حقیقت مرکب از سه بنای جداگانه است که دور تا دور یک حیاط مرکزی ساخته شده‌اند. پی این ساختمانها در داخل آثار پیشین کنده شده و موجب تخریب آثار دوره سوم شده است. این پی‌ها بین ۶۰ تا ۸۰ سانتی‌متر عمق دارند. در این ساختمان آثار سوختگی به ویژه در سقف و کف اتاقها به خوبی دیده می‌شود. با خراب شدن این ساختمان آثار حیات و زندگی در این شهر به کلی از بین رفته و بعد از این تاریخ تا صدها سال بعد آثار زندگی نه در این شهر و نه در شهرکهای اطراف دیده نمی‌شود.

گورستان شهر سوخته

در بخش جنوب غربی تپه‌های شهر سوخته منطقه وسیعی وجود دارد که سطح آن از شن پوشیده شده است و مجموعاً حدود ۲۵ هکتار مساحت دارد. این قسمت از تپه‌های شهر سوخته برخلاف منطقه مسکونی شرقی یا منطقه مرکزی تپه‌ها، ظاهراً از وجود آثار معماری خالی و سطح آن صاف و یکنواخت است. تا سال ۱۹۷۲ میلادی تصور می‌شد که این بخش از شهر سوخته تنها شوره‌زار و شنزار بی‌حاصلی است، اما در این سال ضمن حفر یک گودال کوچک آزمایشی برای

برداشتن نمونه‌های خاک، نخستین گور به صورت تصادفی پیدا شد. از آن پس این بخش از شهر سوخته نیز مورد توجه و بررسی باستان‌شناسان قرار گرفت. این بخش از تپه‌های شهر سوخته از نظر کلی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند و گورستان در بخش شمالی آن قسمت قرار دارد و فاصله آن با قسمت جنوبی که با گودالی عظیم از بخش دیگر جدا می‌شود حدود ۹۰ متر است.

در کاوش گودال آزمایشی چهار لایه جداگانه تشخیص داده شد. لایه نخست را مخلوطی از شنهای رسوبی یا سنگریزه که حدود ۱۵ تا ۲۰ سانتی متر قطر دارد تشکیل می‌دهد. یک قشر نمکی سخت که میانگین ضخامت آن حدود ۲۰ سانتی متر است تشکیل دهنده لایه دوم است. لایه سوم شامل قشر نمکی دیگری است که با خاکهای نرم و سستی مخلوط شده است و بالاخره لایه چهارم خاک سبز رنگی است که بیشتر گورهای شهر سوخته در آن واقع شده‌اند. پژوهشهای سطحی و مقدماتی نشان م دهند که این گورستان حدود ۲۰۰۰۰ گور از کلیه دوره‌های استقرار در شهر سوخته را در بر دارد و از این نظر یکی از بزرگترین گورستانهای باستانی جنوب غربی آسیای هزاره سوم پیش از میلاد به شمار می‌رود، هر چند این تعداد گور برای محوطه بزرگی مانند شهر سوخته نه تنها زیاد نیست، بلکه می‌توان گفت کوچک و کم نیز هست، زیرا شهر سوخته حدود یک هزار و چهار صد سال مسکون بوده است. علل کم بودن تعداد گورهای شهر سوخته را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

الف: شهر سوخته در طی لایه‌های ۵ تا ۷ (۲۷۰۰ - ۲۵۰۰ پ.م.) یعنی تنها در حدود صد سال یا اندکی بیشتر از شکوفایی بهرمند بوده است.

ب: آزمایشهای زمین شناسی و نیز عکسهای هوایی نشان‌دهنده فرسایش عظیم در قسمت بزرگی از جنوب غربی گورستان است، یعنی محلی که می‌توان تصور کرد که گورستان در آن جهت ادامه می‌یافته است، در حقیقت یکی از گورها (شماره ۲۰۰) در بخش فرسوده گورستان قرار داشته است و نیمی از آن نیز در اثر فرسایش

شدید از بین رفته است.

ج: احتمال دارد که آزمایشها و محاسبه‌های انجام شده نادرست بوده و آزمایشهای دقیقتر تعداد درست گورها را به دست دهند یا اینکه گورستان دیگری در آن نزدیکی وجود دارد که در حال حاضر از آن بی‌خبریم.

د: دلیل آخر کمبود تعداد گورها می‌تواند استفاده دوباره از گورها باشد، به این ترتیب تعداد گورهای شماره و محاسبه شده ممکن است کمتر از تعداد واقعی مدفون‌شدگان باشد.

پس از شناسایی اولیه گورستان، شش گمانه آزمایشی زده شد. نخستین گورهای شهر سوخته در این گودالها و در عمق یک متر و نیم از سطح زمینهای اطراف به دست آمد. مصالح مورد استفاده در ساختمان این گورها تنها خشت خام بوده و اشیای تدفینی معمولاً شامل سفال، اشیای استخوانی، فلزی، سنگی، پارچه، و مهر بوده است. اغلب مهرها در کنار بازوی اسکلتها قرار دارند. به‌طور کلی بیشتر اشیای تدفینی را ظروف سفالی تشکیل می‌دهند که بدون هیچ ترتیبی نزدیک سر و پای اسکلتها قرار داده شده‌اند. شکل ظروف و نوع آنها دقیقاً مشابه ظروفی است که در قسمت مسکونی شهر سوخته پیدا شده است. در این گورها به ندرت ظروفی از جنس سنگهای آهکی و سنگ صابون با نقوش ساده هندسی دیده می‌شود. در یکی از گورها شنی فلزی مدوری از جنس مفرغ پیدا شده است که به نظر می‌آید آینه بوده است. تنها اسلحه فلزی دیده شده کاردی است که همراه با یک گلدان از یکی از قبور به دست آمده است. طلا تنها در سه قبر و آن هم به مقدار بسیار کم مشاهده شده است. غیر از اشیای کوچک، اشیای دیگری چون حلقه‌های مختلف از سنگ لاجورد، مهرها، اشیای ساخته شده از سنگ چخماق، استخوان، سنگ شیشه، و چوب نیز در گورها به دست آمده است.

اجساد مردگان شهر سوخته را با پارچه می‌پوشانیده‌اند. جنس پارچه‌های استفاده شده برای پوشش مردان خشنتر از پارچه‌های زنانه است و موی سر برخی

از زنان به طور استثنایی و به سبب قرار گرفتن در زیر قشری از نمک تا به امروز باقی مانده است. در شهر سوخته گورهایی نیز دیده شده‌اند که در داخل آنان دو اسکلت وجود داشته‌اند، اما به نظر نمی‌آید که این گورها از نوع گورهای گروهی که در موندیگاک دیده شده است باشند. گور شماره ۱۱۲ نمونه‌ای از گورهای دو نفره است که مدفون شدگان در آن را یک بچه نابالغ و یک زن سی ساله تشکیل می‌دهند که صورت به صورت خوابانده شده‌اند.

پژوهشهای انسان‌شناسان ایتالیایی نشان می‌دهند که از میان ۶۹ اسکلت آزمایش شده، آمار در گذشتگان در سنین کودکی بسیار بالا بوده است، در عوض طبق همین آمار تعداد افرادی که بالای ۴۰ سال عمر داشته‌اند کم بوده‌اند و در بین کلیه اسکلت‌های آزمایش شده تنها چهار مرد که به ترتیب ۵۰ سال و ۴۵ و ۴۰ سال عمر داشته‌اند دیده شده‌اند.

یکی از خصوصیات گورستان شهر سوخته را می‌توان همسان نبودن گورهای آن دانست. اختلافات اساسی بین قبور به شرح زیرند:

۱. موقعیت و جهت اسکلتها: اجساد معمولاً به پهلوئی چپ یا راست خوابانده می‌شدند. زانوهای آنان خم و جمع شده و معمولاً به طرف صورت کشیده شده‌اند. گاهی اوقات جسد با انحنای کمی در زانوها به پشت خوابانده شده است.
۲. شکل و جهت و انواع گورها: تاکنون پنج نوع گور متفاوت شناسایی شده است که عبارتند از: گودالهای ساده، گودالهای دو بخشی، گورهای سردابه‌ای، سردابه‌های کاذب، و قبور خشتی.

الف - گودالهای ساده: این گونه گورها از نظر شکل خارجی قبور دارای شکل منظمی نیستند و به شکلهای چهار گوشه، راست گوشه، و گاهی نزدیک به دایره پدیدار می‌شوند. گودی این گورها از سطح زمینهای اطراف بین چند سانتی متر و یک متر در نوسان است. البته باید اضافه کرد که فرسایش خاکهای اطراف باعث عدم دقت کافی در این گونه اندازه‌گیری‌ها می‌باشد و احتمالاً در زمان حیات شهر

سوخته این گورها عمیقتر از امروز بوده‌اند. به‌طورکلی از این گورها یک بار و به ندرت دوبار استفاده می‌شده است و گاهی هم پیش می‌آمده که دو جسد را با هم در یکی از این گورها جای می‌داده‌اند که در این صورت اغلب یکی از این اجساد متعلق به کودکان بوده است.

ب - گودالهای دو بخشی: این نوع گورها از نظر کلی شبیه نوع الف می‌باشند با این تفاوت که شکل خارجی آنها نزدیک به دایره است. اکثر این قبور در لایه سنگریزه‌ای قرار دارند و به‌وسیله تیغه‌ای متشکل از یک تا پنج خشت به دو بخش تقسیم شده‌اند. خشتهای مورد استفاده از هر نظر شبیه خشتهای به کار برده شده در آثار معماری و ساختمانی شهر سوخته هستند. اسکلتها معمولاً در بخش شمالی قبر قرار دارند و بخش جنوبی آنها یا خالی است یا بخشی از اشیای تدفینی را در بر دارد. در یکی از این‌گونه قبرها اسکلت یک بره به همراه اسکلت انسانی دفن شده بوده است. این نوع قبور از نظر اندازه از قبرهای نوع اول بزرگتر بوده و معمولاً یک اسکلت و به ندرت دو اسکلت را در خود جای می‌داده‌اند.

ج - قبور سردابه‌ای: بدون شک جالبترین نوع قبور به دست آمده در شهر سوخته متعلق به این گروه است. گورها به صورت یک چاله زیرزمینی بیضی شکل در یک طرف کنده شده‌اند. این دخمه یا چاله‌ها ۱۸۰ سانتی‌متر گودی دارند، در صورتی که عمق طرف دیگر این سردابه‌ها از ۱۲۰ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند. بخش ورودی گورها با یک دیوار خشتی پوشانده شده است که خشتهای به کار برده شده در آنها شبیه همان خشتهای گورهای نوع ب است. زمانی که در ورودی گور را با این خشتهای می‌بسته‌اند بخش دیگر یا دوم آن خالی می‌مانده است. در تعدادی از این گورها که دو بار مورد استفاده قرار گرفته بودند بقایای اسکلت اول و قدیمی‌تر را جمع کرده در این سردابه خالی دومی جای می‌داده‌اند سپس جسد جدید را در داخل گور اصلی جای می‌داده‌اند. اشیای تدفینی و موجود در این قبور بیشتر در قسمت پایینی قسمت ورودی جای داده می‌شده است.

د - قبور شبه سردابه‌ای یا سردابه‌های کاذب: تفاوت این قبور با سردابه‌های حقیقی در آن است که در اینجا به عوض ساختن سردابه، ابتدا یک گودال معمولی می‌کنند سپس در یک طرف آن با خشت اتاقکی می‌ساخته‌اند. بقیه امور مربوط به تدفین و غیره شبیه گروه پیشین بوده است.

ه - قبور خشتی: تعداد این قبور نادر است و شکل هندسی آنها چهارگوشه است. دیوارهای این‌گونه قبور با یک رشته خشت پوشانده می‌شده است و مساحت داخل آنها به حدود ۳.۵ متر مربع می‌رسیده است. گور شماره ۱۸ بزرگترین این‌گورها به شمار می‌رود و ۲۱۰ سانتی متر طول و ۷۰ سانتی متر عرض دارد. این قبر با استفاده از دو ردیف خشت ساخته شده و دیواره داخلی آن نیز با اندودی پوشانیده شده است. این قبر متعلق به مرد پنجاه ساله‌ای است که پیرترین نمونه انسانی است که در شهر سوخته پیدا شده است.

اشیای شهر سوخته

طی کاوشهای شهر سوخته هزاران قطعه سفال، استخوان، چوب، سنگ، و سایر اشیای مطالعاتی یا موزه‌ای چه به صورت مستقیم چه با استفاده از روش فلوتیشن^{۱۸} به دست آمده است که هر کدام از آنها در نوع خود دارای اهمیت بسیار زیادی اند و می‌توانند گوشه‌هایی از وضع زندگی و جامعه شهر سوخته را در زمان حیات این محوطه روشن کنند. در اینجا به شرح بسیار مختصر و موجز برخی از این اشیا و ابزار به دست آمده از کاوشهای شهر سوخته می‌پردازیم.

سفال: به‌طور کلی می‌توان گفت که سفالهای لایه‌های کهنتر شهر سوخته ارتباط این محل را با بخشی از خراسان بزرگ که امروزه جمهوری ترکمنستان شناخته می‌شود و سفالهای جدیدتر ارتباط این محل را با تمدنهای دشت سند (مهران رود) بیان می‌دارند. در تمام دوره حیات شهر سوخته، یعنی از دوره اول تا دوره چهارم استقرار در این شهر، سفال نخودی رنگ وجود داشته است. سفال خاکستری رنگ

در لایه‌های ده تا چهار، سفال سیاه روی زمینه خاکستری در لایه‌های چهار تا هفت، و سفال قرمز روی زمینه خاکستری در لایه‌های هفتم تا دهم پدیدار می‌گردند که این‌گونه سفالها با برخی از نمونه‌های پیدا شده در تپه‌های آنو، حصار، بمپور، و محوطه‌های دشت کویت (پاکستان) قابل مقایسه‌اند بالاخره می‌توان به سفالهای چند رنگ اشاره کرد که در لایه‌های نهم تا پنجم دیده می‌شوند. از روی مقایسه سفالهای فوق می‌توان به ارتباطات موجود بین شهر سوخته با بمپور، خوراب، موندیگاک (افغانستان) و دامب سادات (تمب سادات) در دشت کویت پاکستان پی برد.

یکی از مشخصات سفال شهر سوخته سادگی آن است. ظرفها معمولاً بدون دسته و لوله و دارای پایه‌هایی ساده‌اند. سفالهای محلی بیشتر به صورت لیوان، کوزه‌های شکم دار، کاسه، ققمه، و بشقابهای کم عمق پدیدار می‌شوند و در کنار آنها می‌توان سفالهای براق نوع یحیی، سفال منقوش نوع بمپور، سفال معروف ترکمنی با نقوش هندسی و سفالهای نال بلوچستان را نیز دید که مجموعه آنها نشان‌دهنده رابطه تجاری و اقتصادی و البته فرهنگی شهر سوخته با مناطق باستانی یاد شده است. از نظر رنگ نقش سفال شهر سوخته را می‌توان با گروههای سیاه متمایل به قهوه‌ای، سیاه روی زمینه خاکستری، و سیاه روی زمینه قرمز تقسیم کرد. درصد سفالهای به دست آمده از دوره اول شهر سوخته نسبت به سفالهای دوره‌های بعدی به مراتب کمتر بوده و چهل درصد آنان را نوع سفال منطقه کویت یا «سفال ترکمنی»^{۱۹} تشکیل می‌دهند. اما در اواخر این دوره و در طی لایه هشتم آن تزئینات تجریدی و ساده این‌گونه سفالها کم‌کم از روی سفالهای شهر سوخته ناپدید می‌شود و نوع تزئینی دیگری پیدا می‌شود که بعدها در شهر سوخته عمومیت پیدا می‌کند. دوره دوم (لایه‌های ۷ و ۶) شناخته شده‌ترین دوره‌های استقرار در شهر سوخته است. سفال این دوره ادامه سفال نخودی رنگ شهر سوخته با نقوش قهوه‌ای رنگ است با این تفاوت که در این دوره از سفال معروف به «ترکمنی» دیگر

در شهر سوخته نشانی نمی‌یابیم.

سفالهای دوره سوم (لایه‌های ۵ و ۴ و ۳) ادامه سفال پیشین است با این تفاوت که تزیینات سفالها کمتر و ساده‌تر شده‌اند. در این دوره از چرخ سفالگری نیز استفاده شده است. سفال دوره چهارم همگی چرخساز و غیر منقوش و ساده بوده‌اند و به‌طور کلی سفال منقوش این دوره بسیار نادر بوده است و در عوض براق کردن سفال رایج شده است.

پیکره‌های کوچک: تنها آثار و علامتهای پیدا شده در شهر سوخته که احتمالاً در ارتباط مستقیم با مذهب است پیکره‌های کوچک گلین و سفالین انسان و جانوران است که در این برهه از زمان تقریباً در تمام محوطه‌های باستانی منطقه جنوب غرب آسیا دیده می‌شود. در کاوشهای شهر سوخته نیز تعداد بسیار زیادی از این پیکره‌ها به دست آمده است، هر چند تشخیص کاربرد اصلی و اولیه آنها مشکل است، اما می‌توان به نوعی آنها را به خاطر ارتباط احتمالی شان با باروری و حاصلخیزی به مذهب و آیین ارتباط داد. میانگین اندازه این پیکره‌ها بین ۳ تا ۸ سانتی‌متر است و اغلب آنها به جنس مذکر تعلق دارند. این نکته نیز قابل توجه است که تشابه بسیار زیادی بین پیکره‌های سفالین و گلین پیدا شده از شهر سوخته و پیکره‌های پیدا شده از محوطه باستانی موندیگاک افغانستان در دوره‌های سوم و چهارم استقرار در آن محوطه به چشم می‌خورد.

پیکره‌های جانوران را معمولاً گراز وحشی و خر وحشی و بز و انواع گاوها تشکیل می‌دهد. این جانوران معمولاً در حالت تهاجمی نشان داده شده‌اند و دارای عضلات قوی و ورزیده‌ای هستند. بر بدنه برخی از این پیکره‌های کوچک تزیینات ساده‌ای مانند خطوط نازک و ردیف سوراخهای کوچک و گاهی دایره‌ای پدیدار می‌شود که این‌گونه تزیینات معمولاً روی بدنه پیکره گاوها دیده می‌شود. اندازه کوهانها در پیکره‌های گاوهای کوهان‌دار معمولاً متناسب با اندازه سایر اعضای این حیوان نیست، اما چشمان گاوها معمولاً به صورت نیمه‌باز نشان داده شده‌اند و

شکل دهان و پوزه برخی از این گاوها نشان‌دهنده دقت وافر است که در ساختن آنها به کار رفته است. پیکره‌های سفالین با رنگ نیز تزیین شده‌اند. رنگها بیشتر روی چشمها دیده می‌شوند و برخی از این پیکره‌ها دارای دو خط موازی رنگین در امتداد دو پهلوی جانور می‌باشند. پیکره‌های یافته شده در شهر سوخته از نظر شکل به دو گونه تقسیم می‌شوند:

۱. پیکره‌هایی با بدنهای گرد و استوانه‌ای: در این‌گونه پیکره‌ها بدنه به شکل یک لوله استوانه‌ای ساده ساخته شده است.
۲. پیکره‌هایی که به شکل سه گوشه ساخته شده‌اند و بیشتر آنان متعلق به پیکره انسانها هستند.

تفاوت اصلی بین مجسمه و شکل جانوران در این منطقه با قسمتهای شمالی و غربی ایران در نوع حیوانات است چه در اینجا بیشتر پیکره‌ها متعلق به گاو است، در حالی که در مناطق شمالی و غربی این تندیسها یا شکلها متعلق به بزکوهی است.

تعدادی از سرگاوهای به دست آمده در شهر سوخته دارای یک نقش تزیینی دایره‌ای شکل در میان پیشانی حیوان است که از آن شعاعهایی ساطع می‌شود. این شعاعها احتمالاً نمودار گاو یا خورشید هستند که شبیه به آنها در میان نقوش پیدا شده در دشت کویت، پاکستان نیز دیده شده است. برخی از این پیکره‌ها به شکل تجریدی ساخته شده‌اند و معمولاً از یک بدنه استوانه‌ای، پاهای کوچک که سپس به بدنه چسبانده شده‌اند، و یک دم نازک و شاخهای بسیار کوچک تشکیل شده‌اند. گاهی در یک یا دو طرف بدن برخی از گاوها نقاط مقعری به صورت دایره‌های متحدالمركز به عنوان تزیین ایجاد شده است.

پیکره‌های انسانی نیز مشابه یکدیگرند. این پیکره‌ها دارای بدنه استوانه‌ای با پایه مدور و بازوهای کوتاهی هستند و در حقیقت تمامی بازو تا مچ دست به شکل مخروطی است که به حال ستایش در برابر چهره قرار گرفته یا به سوی آسمان دراز

است. سرها مستقیماً به بدن چسبیده و گردن حذف شده است. بدنهای استوانه‌ای و پاهای کشیده، لباس بلند و ردا مانندی را بر تن القا می‌کنند. پیکره‌های پیدا شده در لایه‌های ۹ و ۸ و ۷ بسیار کوچکند و تنها از دو قطعه تشکیل می‌شوند، یعنی یک بدنه سه گوشه پهن و یک پایین تنه چند گوشه با پاهای تجریدی. برخی از پیکره‌ها سر ندارند و به جای آن چیزی شبیه به یک گردن دراز با بینی بزرگ و چشمانی مورب شبیه به قرقیزها یا ترکمانان دارند.

اشیا و صنایع چوبی: یکی از مهمترین محصولات و تولیدات شهر سوخته صنایع چوبی آن بوده است. بسیاری از قطعات شکسته و از بین رفته اشیا و ابزار چوبی شهر سوخته با عمل تصفیه و شستشوی خاک (فلوتیشن Flotation) پیدا شده‌اند. بیشتر اشیا و ابزار چوبی پیدا شده در شهر سوخته به دوره‌های دوم و سوم استقرار در این محوطه تعلق دارند. امروزه در اطراف شهر سوخته درختان متعددی چون گز، تبریزی، زبان گنجشک، نارون، و توت می‌روید و بسیاری از اشیای چوبی به دست آمده در جریان کاوشها نیز از این‌گونه چوبها درست شده‌اند. چنانکه پیشتر هم اشاره کردیم شرایط ویژه آب و هوایی موجود در سیستان به شکل چشمگیری باعث حفاظت اشیا شده است، در نتیجه نمونه‌هایی از پارچه، گونی، طناب، حصیر، و چوب به خوبی حفظ شده‌اند. صنعت حصیربافی در شهر سوخته در سطح بسیار گسترده‌ای جریان داشته است، حتی امروزه کناره‌های هامون مرکز و محل رویش انواع نی و گیاهان دریاچه است.

در طی هزاره سوم پ.م. که سطح دریاچه از امروز بالاتر بوده بی‌شک تولید وسایل حصیری نیز با توجه به امکانات و نیز احتیاج زمان رایج بوده است. امروزه از روی آثار و قراین می‌توان نقش حصیر را در زندگی مردم شهر سوخته به روشنی ملاحظه کرد. از حصیر در فرش کردن اتاقها، پوشش سقفها، و ساختن وسایل گوناگون چون سبدهای مختلف به مقیاس وسیعی استفاده می‌شده است.

برخی از اشیای پیدا شده چوبی از کاوشهای شهر سوخته عبارتند از قالبهای

چوبین، پیمان‌ها، فاشق‌ها، دسته‌های کارد، تیرهای سقف، و جعبه‌های چوبین شبیه جعبه‌های سفالین در اندازه‌های ۱۰ تا ۲۰ سانتی‌متر.

یکی از جالبترین وسایل چوبی به دست آمده شانه‌ها هستند که بر دو گونه‌اند. شانه‌های راست گوشه که در دو زاویه دسته خود دوزایده دارند. میانگین اندازه این شانه‌ها ۶ × ۵ سانتی‌متر است و معمولاً بین ۲۰ تا ۳۰ دندان دارند که بلندی هر دندان ۲ سانتی‌متر است. این شانه‌ها دارای تزیینات ساده‌ای به شکل هندسی هستند. شانه‌های نوع دوم کاملاً به شکل مربع هستند و فاقد آن دوزایده اضافی‌اند. میانگین اندازه شانه‌های نوع دوم ۶، ۴ سانتی‌متر است و تعداد دندان‌های آن بین ۱۵ تا ۲۰ عدد می‌باشد بلندی دندان‌ها نیز حدود نیم سانتی‌متر بیشتر از شانه‌های نوع اول است. برخی از این شانه‌های نوع دوم دارای تزیینات بسیار ساده خطی‌اند و به طور کلی شانه‌های نوع دوم محکمتر از شانه‌های گروه نخست است مضافاً به اینکه وجود خطوط مقعر موازی در روی دسته آنها باعث خوش دست شدن آنان نیز شده است.

دیگر ابزار و اشیای به دست آمده از جنس چوب در شهر سوخته عبارتند از ابزارهای مختلف بافندگی و پیکره‌های حیواناتی که تشخیص نوع آنان امکان‌پذیر نیست.

اشیای سنگی: اشیای ساخته شده از سنگ‌های گوناگون گروه دیگری از آثار به دست آمده از شهر سوخته را تشکیل می‌دهند. سنگ چخماق، بازالت، مرمر، و انواع سنگ‌های آهکی در کوه‌های اطراف سیستان به مقدار کافی یافت می‌شوند و مردم سیستان با شناخت این سنگ‌ها و سایر سنگ‌های وارداتی اشیای مورد نیاز خود را می‌ساخته‌اند.

مرمر یکی از سنگ‌هایی است که در شهر سوخته به مقدار زیاد و به صورتهای مختلف یافت شده است. از آن برای ساختن اشیای مختلف زینتی، سوزن، مته، و ظروف گوناگون استفاده می‌شده است. کاوشگران شهر سوخته بر این باورند که

خود شهر سوخته و سایر محوطه‌های اطراف و نزدیک به آن مرکز ساخت ابزار و اشیای مرمرین بوده‌اند. در میان نمونه‌های به دست آمده تعداد زیادی ظرفهای شکسته ناقص و نیمه کاره دیده می‌شود که صنعتگران شهر سوخته به دلایلی به تکمیل آنها نپرداخته‌اند. وجود این ظرفها و اشیای ناتمام نشان می‌دهند که صنعتگران شهر سوخته مقداری از سنگ مورد نیاز خود را به صورت خام از مناطق دیگر به محل وارد می‌کرده‌اند. از نظر کلی این اشیاء از نظر شکل و ساخت بسیار ساده‌اند. اختلاف قطر بدنه و بلندی ظروف معمولاً از چند سانتی متر تجاوز نمی‌کند و از ۲ سانتی متر بلندی و ۳ سانتی متر قطر شروع شده تا حدود ۳۵ سانتی متر می‌رسند. ظروف مرمرین مشابهی در سایر محوطه‌های باستانی منطقه چون تل ابلیس، موندیگاک و دامب سادات در پاکستان نیز به دست آمده است. این ظروف مرمرین ساده و بدون تزیین هستند و این شاید به سبب شکنندگی سنگها و سختی کارروی آنها بوده است. هر چند برخی از ظروف نیز دیده شده‌اند که دارای نوعی تزیینات ساده مرکب از خطوط کنده موازی هستند. بیشتر ظروف مرمرین شهر سوخته از بخشی از محوطه به دست آمده که به نظر می‌آید مرکز ساخت این ظرفها بوده است^{۲۰}، غیر از اشیای فوق قطعاً گوناگونی از اشیای سنگی دیگر نیز به دست آمده است که از جمله می‌توان به دیسکهای سنگی اشاره کرد که بین ۴ تا ۱۰ سانتی متر قطر و حدود ۳۰۰ گرم وزن دارند.

ابزار بافندگی و دسته‌های سنگی از اشیای دیگری هستند که طی کاوشها به دست آمده‌اند. مهره‌های تزیینی به شکلهای گوناگون دیده می‌شوند که مهمترین آنان عبارتند از مهره‌های سیگاری، گرد، عدسی، به این گروه از اشیاء باید مهرها را نیز اضافه کرد که مسطح می‌باشند.^{۲۱} تعداد زیادی نیز مته و سر مته‌های سنگی از این محوطه باستانی به دست آمده است.^{۲۲} مطالعه سر مته‌های شهر سوخته رابطه بین شهر سوخته و مراکز تمدنی همزمان با آن را در دشت رود سند بیان می‌دارد. این‌گونه سر مته‌ها در بسیاری از محوطه‌های باستانی دیگر از جمله چانهودارو^{۲۳} نیز

پیدا شده است.

یکی از موارد استفاده از سرمته‌ها استفاده از آنان برای ساختن مهره‌ها بوده است. قطر نوک این سرمته‌ها بین ۲ تا ۴ میلی‌متر است و طوری ساخته شده است که بیش از ۲ تا ۳ میلی‌متر در داخل مهره نفوذ نکند.

بیشتر ابزارهای ساخته شده از سنگ چخماق در شهر سوخته از سطح تپه جمع‌آوری شده‌اند و مقدار دیگری از آنها در داخل ساختمانهای دوره‌های دوم و سوم پیدا شده‌اند. در اینجا باید اشاره کنیم که کاوشهای مربوط به دوره اول استقرار در شهر سوخته در بخشهای کوچکی انجام گرفته در نتیجه آثار به دست آمده از این دوره و از جمله ابزار ساخته شده از سنگ چخماق بسیار اندک است. از سوی دیگر استفاده از این نوع ابزارهای سنگی در دوره چهارم استقرار نیز چشمگیر نبوده است. وجود اشیاء و سنگهایی که مواد اولیه آن متعلق به منطقه شهر سوخته نیست نشان می‌دهد که شهر سوخته در دوره زندگی فعال خود با تعدادی از شهرها و مراکز باستان همزمان روابط اقتصادی محکمی داشته است. در خلال مطالعات اولیه در شهر سوخته تعداد زیادی مهر و مهره گردنبند از سنگهای قیمتی چون یشم و فیروزه و سنگ لاجورد به دست آمده است و همان‌طور که پیشتر گفته شد برخی از آنها نیمه‌کاره مانده‌اند. لاجورد یکی از مهمترین سنگهایی است که تاکنون در شهر سوخته پیدا شده است. بیشتر اشیای ساخته شده از این سنگ جنبه تزئینی دارند. امروزه تقریباً تمام محققان اذعان دارند که تنها معدن اصلی سنگ لاجورد در کوههای سرسنگ بدخشان واقع در شرقی‌ترین نقطه فلات ایران قرار دارد.^{۲۴}

سنگ لاجورد از دو راه اصلی وارد مهمترین بازار بین‌المللی آن روز یعنی سرزمین میان رودان می‌شده است. راه نخست از شمال ایران که از کنار رود جیحون می‌گذشته و پس از عبور از کوههای البرز به میان رودان وارد می‌شده است. ایستگاه بزرگ مبادلاتی شمال تپه حصار دامغان بوده است. راه دوم از طریق گذرگاه انجمن^{۲۵} و در امتداد رود هیرمند بوده است. این مسیر به شهر سوخته رسیده پس

از گذشتن از کرمان و فارس به شوش و از آنجا به جنوب میان رودان منتهی می شده است.

سنگهای محلی و سنگهای وارداتی مانند لاجورد و فیروزه و عقیق در لایه‌های گوناگون شهر سوخته هویدا می شوند، اما سنگهای وارداتی غیر از شهر سوخته تنها در تپه کلات گرد دیده شده است و در سایر محوطه‌های کوچکتر نشانی از آنان دیده نمی شود. در بخشی از شهر سوخته که منطقه صنعتی خوانده می شود کارگاههای متعدد سنگ لاجورد وجود داشته است. تنها روی سطح دو کارگاه حدود ۲۰۰ قطعه شئی کوچک از سنگ لاجورد پیدا شده است که از نظر تکنیک ساخت شبیه اشیای به دست آمده در تپه حصار دامغان هستند. علاوه بر آن حدود ۲ کیلوگرم خرده سنگهای لاجورد که در اثر تراش قطعات بزرگتر و اشیای مصنوع تولید می شده است نیز از همین دو کارگاه به دست آمده است. اشیای تراش سنگ و سنگ لاجورد در داخل گورهای شهر سوخته نیز دیده شده است. این گورها به احتمال زیاد متعلق به بازرگانان و تراشکاران این سنگها بوده است.

مطالعات گوناگون و نتایج حاصله از آنها و آزمایشهای انجام شده نشان می دهند که شهر سوخته یکی از ماکز مهم تجاری و مبادلاتی در ایجاد ارتباط بین شرق و غرب یا به عبارت دیگر بین منطقه بدخشان از یک سو و سرزمینهای ایلام و میان رودان از سوی دیگر بوده است.

صرف نظر از اشیای ساخته شده از سنگ لاجورد و مرمر، ابزارهای ساخته شده از سنگهای دیگری چون سنگ چخماق و بازالت و سنگ شیشه و چند نوع دیگر سنگ از این کاوشها به دست آمده است که همگی متعلق به دوران مفرغند. در بررسیهایی که در سال ۱۳۵۵ روی سطح شهر سوخته انجام گرفت^{۲۶}، محوطه‌ای در اندازه‌های ۴۰ × ۵۰ متر در جنوب غربی شهر سوخته مورد شناسایی قرار گرفت که در سطح آن مقدار بسیار زیادی سنگ چخماق و خرده سنگ دیده می شد. کاوشهای بعدی نشان داد که محل فوق منطقه صنعتی شهر سوخته بوده است. غیر از

سنگهای نامبرده انواع دیگر سنگ نیز در شهر سوخته مورد استفاده قرار می‌گرفته است که از جمله می‌توان به سنگهای بازالتی اشاره کرد که ابزار زیادی از این نوع سنگ نیز در شهر سوخته ساخته می‌شده است. ۲۷

اشیای استخوانی و فلزی: کار روی استخوان در شهر سوخته مانند سایر رشته‌های صنعتی پیشرفت زیادی نداشته است. تنها اشیای مهم استخوانی شهر سوخته سوزنهایی هستند که از استخوان گوسفند ساخته شده‌اند. استفاده از استخوان گوسفند نسبت به استخوان سایر جانوران در شهر سوخته بیشتر بوده است، مثلاً برای ساختن دسته‌های مته‌های سنگ چخماقی، ابزارهای کوچک، و تیغه‌های استخوانی همیشه از استخوان گوسفند استفاده می‌شده است. مهمترین شئی استخوانی یافت شده در شهر سوخته پلاکی است متعلق به دوره اول استقرار. این پلاک راست گوشته در اندازه ۳ × ۵ سانتی‌متر ساخته شده است که سطح آن را به شکل مثلثهای خالی کنده‌اند.

فلز یکی دیگر از موادی است که در شهر سوخته پیدا شده است. قطعات فلزی پیدا شده در سطح شهر سوخته به مقدار زیادی از بین رفته‌اند، اما نمونه‌هایی که در لایه‌های پایینتر به دست آمده‌اند به روشنی بیانگر توسعه صنعت فلزگری در این محوطه‌اند وجود مقدار زیادی جوش فلزات در سطح تپه نیز مبین این مسئله است که صنایع فلزگری در خود شهر سوخته رایج بوده و اینها اشیای وارداتی از محوطه‌های دیگر نیستند.

جالبترین فلزی یافت شده در شهر سوخته پیکره زنی است که کوزه‌ای بر سر دارد. بلندی این پیکره ۲۹ سانتی‌متر است و شباهت زیادی به پیکره‌های یافت شده همزمان خود در میان رودان دارد. بجز این پیکره اشیای متعدد فلزی دیگری چون قلابهای ماهیگیری، سوزن، میخ، تیغه‌های گوناگون مقداری اشیای و ظرفهای بسیار کوچک از کاوشهای شهر سوخته به دست آمده است.

مهرها

خاورمیانه از نظر مهرسازی به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم می‌شود. در غرب مهرها استوانه‌ای و در شرق مسطح بوده‌اند. در سیستان نیز که از نظر جغرافیایی در شرق خاورمیانه قرار گرفته است، مهر مسطح به کار می‌برده‌اند. از یک صد مهر پیدا شده در فصول اولیه کاوش در شهر سوخته ۹۹ عدد آن مسطح و تنها یکی از آنها از نوع مهرهای استوانه‌ای بوده است. مهرها از مواد گوناگونی چون سنگ مرمر، سنگ صابون، سنگ لاجورد، مفرغ، استخوان، و سفال ساخته می‌شده‌اند و شکل هندسی آنان ستاره‌ای، مستطیل، دایره‌ای، و چند شکل هندسی دیگر بوده است. مهرهای ساخته شده از سنگ صابون از نظر شکل تقریباً همسان‌اند و تمام آنها دارای سوراخی در وسط هستند تا صاحب آن بتواند با استفاده از بندی آن را به گردن خود بیاویزد و یا به بازوی خود ببندد که این شیوه احتمالاً بهترین راه نگهداری و حمل مهرها بوده است.^{۲۸} مهرهای سنگ صابونی همیشه به شکل هندسی ساخته می‌شده‌اند. لبه خارجی برخی از این مهرها دندانانه‌ای شکل و برخی دیگر دایره بوده است. برای کنده کاری و شکل دادن به این مهرها از ابزار فلزی و مته‌های سنگی استفاده می‌شده است. قطر مهرها بین دو تا ده سانتی‌متر در تغییر است. بیشتر مهرهای شهر سوخته دارای طرحهای هندسی ساده مانند شکل‌های پلکانی، خطوط متقاطع، و مانند آن‌اند.

مهرهای مرمری بسیار کوچک و اغلب ساده و بدون نقش‌اند. یکی از مهرهای استثنایی مرمری مهری است به اندازه ۲×۲.۵ سانتی‌متر با طرحی ساده مرکب از چند خط. مهرهای گلین نیز در شهر سوخته رایج بوده است و نقش تعدادی از مهرهای گلین شهر سوخته با نقش مهرهای نیپور میان رودان شباهت دارد. در میان مهرهای استوانه‌ای (که به ندرت پیدا می‌شوند) مهری نیز از سطح شهر سوخته به دست آمده است که احتمالاً با دوره جمدت نصر همزمان می‌باشد.

گروه دیگر مهرهای شهر سوخته را مهرهای فلزی تشکیل می‌دهند. این نوع

مهرها بیشتر در قسمت‌های شرقی ایران از جنوب بلوچستان تا شمال خراسان و در دامنه شرقی کوه‌های البرز (حصار یک تا سه) متداول بوده است. مهرهای فلزی از نظر نقش شبیه مهرهای سنگی‌اند، ولی از نظر تعداد کمتر از آنها هستند. مهرهای شکسته و ناقص به دور انداخته نمی‌شده‌اند، بلکه از آنها استفاده‌های دیگری نیز می‌شده است، زیرا لبه خارجی بسیاری از مهرهای شکسته اغلب صاف و یکنواخت است که نشان‌دهنده استفاده مجدد از این مهرها برای کارهای دیگر است.

دیگر ابزارهای کوچک

در پوشهای گلین: دهانه کوزه‌های سفالین غالباً با در پوشهای گلینی بسته می‌شده است که تاکنون تعداد زیادی از آنها در شهر سوخته پیدا شده است و در برخی از آنان اثر دهانه کوزه را به روشنی می‌توان مشاهده کرد. قطر هیچ یک از این اشیا از ده سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند که خود نشان‌دهنده این مسئله است که از در پوشها تنها برای بستن در ظروف با قطر دهانه کوچک استفاده می‌شده است.

گلوله‌های گلی: گلوله‌های گلی پخته و آجری بسیاری در شهر سوخته به دست آمده است. این گلوله‌ها تخم مرغی شکل است و بزرگترین آنها ۵ سانتی‌متر قطر و ۲۵ گرم وزن دارد. این گلوله‌ها با گل فشرده ساخته شده و کاملاً سفت و محکم هستند و در بیشتر محوطه‌های باستانی آسیای غربی چون بمپور، موندیگاک (چهار)، و تپه حصار (سه) نیز به دست آمده‌اند. در تپه حصار بنا بر گفته اشمیت از این اشیا به عنوان وزنه استفاده می‌شده است، اما این نظریه حداقل در مورد گلوله‌های شهر سوخته قابل پذیرش نیست، زیرا تعداد آنان به قدری زیاد است که خود به خود نظریه اشمیت را بی اعتبار می‌سازد. تنها نظری که در حال حاضر می‌توان راجع به کاربرد این گلوله‌ها بیان کرد آن است که آنها را گلوله فلاخن تلقی کنیم.

گل نوشته آغاز ایلامی: آخرین و مهمترین شئی یافت شده طی کاوشهای شهر سوخته یک گل نوشته مربوط به دوران آغاز ایلام است که در لایه دهم پیدا شده است. این گل نوشته در گوشه اتاق شماره ۲۹۲ و از میان یک لایه ده سانتی متری زیاله به دست آمده است. شکل تقریبی این گل نوشته ذوزنقه محدب است و متن آن مرکب از دو حرف پیکتوگرام و چند عدد است که در هر دو روی گل نوشته نقر شده است.

بوم‌شناسی: بررسیهای سطحی در شهر سوخته نشان می‌دهد که مساحت کل این محوطه ۱۵۱ هکتار بوده است که نزدیک به ۲۱ هکتار آن را گورستان شهر تشکیل می‌دهد و بقیه آن آثار ساختمانی و مسکونی و خیابانها و اماکن صنعتی بوده است. فعالیتهای کشاورزی در روی تراس نیم روز انجام می‌گرفته است و برشهای عرضی که با تیغه تراکتور روی این تراس ایجاد شده است نشان می‌دهد که در داخل این مناطق ونیز در داخل محوطه شهر سوخته آثار باستانی با شن و گل تراسهای طبیعی مخلوط شده‌اند. بررسیهای گیاه‌شناسی نشان می‌دهند که کشت سبزی و گیاهانی که امکان پرورش و کشت آنها در شرایط جوی موجود در هزاره سوم وجود داشته رایج بوده است. امروزه نزدیکترین زمینهای قابل کشاورزی در منطقه شهر سوخته یا این محوطه حداقل ۲۰ کیلومتر فاصله دارند. محصولات کشاورزی شناخته شده در شهر سوخته تاکنون عبارتند از جو، گندم، و خرما. انواع گوناگون درختان نیز در لبه و کناره‌های کانالها و نهرهای کوچک می‌رویده‌اند. در واقع تمام اشیای چوبی به دست آمده از شهر سوخته از چوب درختانی چون گز و نارون درست شده‌اند که در آن ناحیه وجود داشته است.

با توجه به استخوان جانوران گونه‌گون که در شهر سوخته به دست آمده است می‌توان گفت که دامداری و شکار در شهر سوخته رواج کامل داشته است و این دامداران با کشاورزان نیز دارای روابط نزدیکی بوده‌اند. آمارهای موجود نشان می‌دهد که بیش از ۹۰٪ استخوانهای به دست آمده در شهر سوخته متعلق به گاو و

گوسفند و بز و غزال است که گوشت همه این جانوران خوراکی محسوب می‌شود. ۲۱٪ از استخوانهای فوق به گاوها تعلق دارد و ۴۵٪ آنان استخوان گوسفند و بقیه استخوانهای غزال و بز است که با توجه به جثه و وزن گاو نشان می‌دهند که مصرف گوشت گاو بیشتر از سایر جانوران رایج بوده است. جانوران دیگری که از گوشتشان برای خوردن استفاده می‌شده عبارت بودند از ماهی، انواع پرندگان، جانوران قابل شکار، و شتر. استخوان گردن جانوران اغلب طوری شکسته شده است که به نظر نشانه‌ای از ذبح جانوران است. ساکنان شهر سوخته چنان که گفته شده با شکار آشنایی کامل داشته‌اند و چه بسا که این کار نوعی شغل اجتماعی نیز به شمار می‌رفته است. تاکنون هزاران قطعه سنگ چخماق نوک تیز زوبینی شکل و تیر و کمان در شهر سوخته پیدا شده است.

از دیگر استخوانهای شناسایی شده در شهر سوخته استخوانهای غاز، زغن، درنا، قو، قره غاز، پلیکان، بزغاله وحشی، گاو میش، آهو، گورخر، ماهی، موش، و سوسک است.

لازم به یادآوری است که لیست فوق تنها شامل استخوان جانورانی است که تاکنون مورد آزمایش و شناسایی قرار گرفته‌اند و چه بسا که آزمایشهای آینده انواع دیگر جانوران و پرندگان موجود در شهر سوخته را نیز به ما بشناسانند. در مقابل حدود پنجاه نوع پرنده شناخته شده در شهر سوخته که گوشت برخی از آنان قابل مصرف است تنها استخوان دو نوع ماهی از خانواده کپور به دست آمده است، با این وجود می‌دانیم که مصرف گوشت ماهی نیز در اجتماع شهر سوخته رایج بوده است. یکی از این دو نوع ماهی از خانواده Cyprinidae و نوع Varlcorhibarbusnus است که مخصوص آبهای کوهستانی است و حتی امروزه نیز در دلتای رود هیرمند صید شده در بازار زابل به فروش می‌رسد.

استفاده از تخم پرندگان نیز به منظور تغذیه در شهر سوخته رایج بوده است و پیدا شدن هزاران قطعه پوست تخم پرندگان مختلف گواهی است برای تأیید این

گفتار. از چوب درختان گوناگون برای کارهای مختلف استفاده می شده است. چوبهایی از قبیل بونه گز و تبریزی و زبان گنجشک که در آن زمان مورد استفاده داشته‌اند امروزه نیز کم و بیش در منطقه وجود دارند.

به طور کلی می توان گفت که شکار پرندگان و گاوداری در حاشیه شرقی و کشاورزی در ناحیه دلتا صورت می گرفته است. این بدان معنی است که اقتصاد شهر سوخته تقریباً از نوع محلی و خودکفا بوده است. این که می گوئیم تقریباً، بدان جهت است که می دانیم در خلال دوران فعالیت شهر سوخته وظیفه توزیع محصولات کشاورزی و صنعتی منطقه سیستان بر عهده این شهر بوده است. از سوی دیگر می دانیم که امکان تهیه برخی از محصولات کشاورزی که در این گزارش از آنها نام برده ایم در طول هزاره سوم پیش از میلاد در شهر سوخته وجود نداشته است و تا آنجایی که اطلاعات جغرافیایی نشان می دهد در خلال پنج هزار سال گذشته تغییرات بسیار مهم آب و هوایی چنانکه بتواند محیط زیست را دگرگون کند، در سیستان به وقوع نپیوسته است. تنها اتفاق مهم طبیعی در اینجا تغییر مسیر رود هیرمند بوده است که آن هم نمی توانسته تأثیرات مهمی، جز در کناره های خود، در طبیعت این منطقه بگذارد. بنابراین برخی از محصولات کشاورزی مورد نیاز می باید به نوعی از مناطق اطراف به شهر سوخته رسیده باشند.

جامعه شهر سوخته و ارتباط آن با سایر مناطق فرهنگی

دلایل و شواهد یاد شده در صفحات گذشته نشانگر آن است که شهر سوخته طی هزاره سوم پ.م. منطقه بزرگی بوده که با جمعیت زیاد خود به صورت شهر یا حتی شهری بزرگ در منطقه درآمده بوده است که احتمالاً نقش مرکز ایالتی را نیز برعهده داشته است. به طور کلی باید دانست که موقعیت جغرافیایی مساعد و شرایط خاص محیط طبیعی زیست در آن زمان امکان وجود تجمعات زیاد و بزرگ را در شهر سوخته فراهم آورده بوده است و مراکز تمدنی کوچکتر اطراف این شهر

امکان‌پذیری از چنین جمعیتی را نداشته‌اند. پیش از آن‌که به ارتباطات اقتصادی و فرهنگی و تجاری شهر سوخته با سایر محوطه‌های باستانی بپردازیم لازم است که به مسائل زیر نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

همان‌گونه که پیشتر گفتیم اوج شکوفایی شهر سوخته طی دوره دوم استقرار که مساحت شهر به هشتاد هکتار می‌رسیده بوده است در صورتی که همین شهر طی دوره اول استقرار تنها بیست هکتار مساحت داشته است. آزمایش‌های انجام شده براساس عکسهای هوایی نشان می‌دهند که شهر به سه بخش جداگانه تقسیم می‌شده است:

۱. بخش خانه‌های مسکونی که در آن خانه‌ها اغلب بدون ترتیب خاص و شکل هندسی قرار گرفته‌اند. از مقابل خانه‌های مذکور خیابانهایی با عرض متوسط ۲/۵ متر می‌گذشته است. خانه‌های دوره‌های دوم و سوم استقرار نسبتاً بزرگ بوده معمولاً دارای مساحتی برابر با ۱۲۰ متر مربع بوده هر کدام از این واحدهای مسکونی با نقشه کم و بیش مربع خود دارای ۹ یا ۸ اتاق جداگانه بوده‌اند. در هر واحد مسکونی آشپزخانه‌ای با تنورهای بیضی شکل وجود داشته است و نیمی از اتاقها هر کدام دارای یک اجاق و یک ردیف سکو دور تا دور اتاق. شکل ساختمانها و وجود برخی از عوامل مانند سکوها و تاقچه‌ها نشان‌دهنده وجود نوعی زندگی مرفه است. وسعت بخش مسکونی به ۵۰ هکتار می‌رسد.

۲. بخش دوزنقه‌ای شکل که دیوار احتمالی خشتی شهر در آن واقع شده است. این بخش تمام گوشه شمال غربی را در بر می‌گرفته و حدود ۲۵ هکتار مساحت داشته است. این بخش، بخش صنعتی نامیده می‌شده است.

۳. گورستان با محوطه‌ای به مساحت حدود ۲۵ هکتار در قسمت جنوب غربی شهر واقع شده بوده است. ارتفاع آن از سطح اصلی شهر حدود چهار متر پایینتر است و چند گودال بزرگ آن را از سایر بخشهای شهر جدا می‌کنند. از این گودالها برای هدایت آب نیز استفاده می‌شده است. پیدا شدن لوله‌های بزرگ سفالی برای

آبرسانی که در قسمت پایین شهر و در این گودالها پیدا شده است این فرضیه را تقویت می‌کند. وسعت این گودالها به ۸ هکتار می‌رسد. به نظر می‌آید که گسترش گورستان همیشه به صورت افقی بوده است و هیچ گوری گور دیگر را قطع نکرده یا در داخل گوری قدیمی ترکنده نشده است. آزمایش اسکلتها و اشیای پیدا شده در داخل قبور، کاوشگران این محوطه را به نتایج جالبی رسانده است. اشیای موجود در داخل قبور تأییدی بر وجود اعتقاد زندگی پس از مرگ در میان جامعه شهر سوخته بوده است. به احتمال بسیار زیادی جانورانی مورد ستایش و پرستش قرار می‌گرفته‌اند که مهمترین آنها گاو بوده است که پیکره‌های گلین آن تقریباً در تمام خانه‌ها موجود بوده است و از همین روست که فرضیه ستایش گاو به عنوان خدای حامی شهر با توجه به نزدیکی و ارتباط شهر سوخته با تمدنهای دشت رودخانه سند که حتی امروزه به گاو به صورت جانوری مقدس می‌نگرند وجود داشته است. آزمایشهای انجام شده روی اسکلتهای به دست آمده در شهر سوخته نشان می‌دهد که میانگین سنی برای مردان بین ۲۵ تا ۳۰ سال، برای زنان بین ۲۰ تا ۲۵ سال، و برای کودکان بین ۲ تا ۳ سال بوده است. معدل بلندی قد مردان ۱۷۷ سانتی‌متر و زنان ۱۵۸ سانتی‌متر بوده است. آیین آمارها و مدارک نشان‌دهنده مرگ و میرهای عظیم و گروهی (احتمالاً به سبب وجود بیماریهای مسری و کشنده) است. بررسیهای انسان‌شناسان ایتالیایی نشان می‌دهد که مهره‌های کمر زود شل می‌شده است و دندانها به خصوص دندانهای آسیا بسیار زود خراب می‌شده‌اند. به نظر می‌آید که شهر سوخته طی چهار دوره استقرار خود دارای جمعیتی متغیر بین ۲۵۰۰ تا ۵۲۲۰ نفر بوده است و اگر مهاجرتها و مرگ و میرها را نیز در نظر بگیریم شاید بتوان گفت که این شهر با معدل جمعیتی ۵۰۰۰ نفر یکی از پر جمعیت‌ترین شهرهای وران مفرغ در آسیا به شمار می‌رفته است.

بیشتر این جمعیت به کارهای تولیدی صنعتی مانند سنگتراشی، بافندگی، سفالگری، حصیربافی، و همچنین تجارت می‌پرداخته‌اند. اگر چه بخشی از

سفالهای شهر سوخته در همین محل تولید شده است (مرکز سفالگران در شهر سوخته در بخش شمالی شهر بوده است) اما مرکز مهم کوزه‌گری در منطقه در تپه‌های رود بیابان در ۲۹ کیلومتری شهر سوخته بوده است که سفالها و نمونه‌های به دست آمده از آنجا نشان می‌دهد که رود بیابان مرکز تولید سفال شهر سوخته طی دوران سوم استقرار بوده است.

شباهتهای موجود میان یافته‌های موندیگاک و شهر سوخته حاکی از ارتباط بسیار نزدیک فرهنگی و تجاری این دو منطقه با یکدیگر است. سفالهای شهر سوخته ۲ و ۳ شباهت کاملی با سفالهای موندیگاک ۴ دارد. این تشابه در مورد صنعت سنگ چخماق، فلزکاری، معماری، پیکره‌سازی، و مهرسازی نیز صادق است.

شواهد به دست آمده از شهر سوخته وجود طبقه صنعتگران و کارگران تمام وقت در این شهر را تأیید می‌کند. مدارک موجود نشان می‌دهد که از دوره دوم به بعد به سبب وسعت زیاد فعالیتهای تولیدی، برخی از صنعتگران محل کار خود را در جاهای دیگری در خارج شهر متمرکز می‌کرده‌اند، مثلاً همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم کوزه‌گری به رود بیابان منتقل شده بوده است هم چنانکه فلزگری نیز به چند کیلومتری شهر در داخل خاک سیستان افغانی منتقل شده بوده است.

در مورد ارتباطات تجاری و فرهنگی غیر از مناطق شرقی باید به وجود این ارتباط بین شهر سوخته و مناطق غربی و شمالی چون میان رودان و خراسان نیز اشاره کنیم. می‌دانیم که میان رودان از نقطه نظر مواد اولیه بسیار فقیر بوده است، برعکس در فلات ایران از کوههای زاگرس در غرب تا پامیر در شرق مواد اولیه خام به فراوانی یافت می‌شده است. مس در کوههای زاگرس و شبه جزیره عمان و کرمان، سنگ صابون در عمان و مکران، سنگ لاجورد در بدخشان، فیروزه و عقیق در خراسان، و سنگ مرمر در کوههای اطراف سیستان همیشه وجود داشته و استخراج می‌شده است، بنابراین میان رودان از نظر تأمین مواد اولیه وابستگی تام به فلات ایران داشته است. این خود یکی از بزرگترین علل ایجاد روابط تجاری و فرهنگی

(حتی تجاوزات نظامی) این دو منطقه با یکدیگر بوده است. میان رودان یکی از بزرگترین مصرف‌کنندگان سنگ لاجورد و عقیق در طول هزاره سوم پیش از میلاد بوده است و همان‌طور که اشاره شد شهر سوخته در مسیر این راه ارتباطی قرار داشته و یکی از ایستگاههای توزیع و صدور این مواد به میان رودان بوده است. حدود ۹۰٪ سنگ لاجورد و عقیق پیدا شده در شهر سوخته به صورت خرده‌های حاصله از تراش قطعات بزرگتر سنگی بوده است که نشان‌دهنده فعالیت‌های مربوط به تراش لاجورد در شهر سوخته است. پژوهش‌های انجام شده روی اشیای ساخته شده از سنگ لاجورد در میان رودان نشان می‌دهد که بازرگانان میان رودان این سنگ را از بدخشان وارد می‌کرده‌اند. در حقیقت در کاوشها و بررسی‌های انجام شده در بخش‌های جنوبی بدخشان در نزدیکی‌های معادن سنگ لاجورد تعدادی کاسه‌های نقره‌ای و طلایی پیدا شده است که قابل مقایسه با شیوه‌های هنری میان رودان طی سلسله‌های قدیم و نیز سبک‌های معاصر آن در مناطق غربی فلات ایران است. این خود دلیلی است بر وجود نوعی ارتباط تجاری بین شرق و غرب. البته نباید تصور کرد که تنها میان رودان بازار فعال بین‌المللی هزاره سوم پ.م. بوده است، بلکه در ترکمنستان جنوبی طی دوره‌های دوم تا پنجم در تپه نمازگاه و نیز در تپه یحییای کرمان در خلال دوره چهارم استقرار فعالیت‌های بازرگانی و تجاری وسیعی وجود داشته است. از سویی در بین اشیای پیدا شده از دوره سوم نمازگاه و دوره سوم تپه حصار نیز مقدار زیادی اشیای سنگ لاجوردی (از نوع بدخشانی) می‌بینیم و از سوی دیگر ظروف ساخته شده از سنگ کلریت را در تپه یحیی و سایر محوطه‌های باستانی خلیج فارس مشاهده می‌کنیم. همان‌گونه که مدارک باستان‌شناسی وجود سازمان‌های سیاسی و تجاری و شهری در میان رودان و ایلام را تأیید می‌کنند، امروزه نیز دلایل کافی بر وجود این‌گونه سازمانها در محوطه‌های شرقی از جمله تپه یحیی و شهر سوخته و نمازگاه و موندیگاک و سایر محوطه‌های منطقه وجود دارد.

تجارت با میان رودان همچنین باعث ایجاد روابط فرهنگی و هنری نیز می‌شده است. البته باید به این نکته نیز اشاره کنیم که این‌گونه ارتباطات مستقیم نبوده است یا به سخن دیگر مدارک کافی در دست نیست تا بتوان گفت که برای مثال یک بازرگان میان رودانی خود به صورت مستقیم به شهر سوخته می‌آمده و محموله‌ای را به قصد تجارت می‌خریده است یا برعکس بلکه تجارت و ارتباطات همیشه به صورت غیر مستقیم و از طریق واسطه‌هایی (که در ایستگاههای مبادلاتی میان مناطق قرار داشته‌اند) ایجاد می‌شده است؛ زیرا تنها راههای مستقیم تجارت میان شرق و غرب یا از طریق خشکی و کرمان و فارس و خوزستان بوده است یا از طریق خلیج فارس، از این جهت است که نفوذ مستقیم فرهنگ و تمدن میان رودان را در شهر سوخته و سایر محوطه‌های شرقی این منطقه نمی‌بینیم. در حقیقت تنها شباهتهای مشهود بین عوامل فرهنگی شهر سوخته و میان رودان شباهت برخی از سفالهای آنان با یکدیگر می‌باشد و شاید بتوان گفت که احتمالاً مردم این دو منطقه حتی از وجود یکدیگر نیز بی‌خبر بوده‌اند و چنان که گفته شده ارتباطات از طریق ایستگاههای بین راه و جوامع کوچکتر دیگری صورت می‌گرفته است.

طی هزاره سوم پ.م. شهر سوخته به صورت بزرگترین مرکز استقرار تمدنهای منطقه‌ای جنوب مرکزی آسیای غرب در آمد. وسعت شهر سوخته، ساختمانها، و اشیای پیدا شده همگی حکایت از این دارند که این محل شهری واقعی بوده است. شهری که دو عامل بزرگ و اصلی جمعیت و تولید را دارا بوده است. شهری که دو عامل بزرگ و اصلی جمعیت و تولید را دارا بوده است. فقدان آب کافی بین سیستان و قندهار و تا فاصله ۴۵۰ کیلومتری، این محل را به صورت یکی از بزرگترین مراکز پرورش دام مبدأ ساخته است. پیدا شدن صدها پیکره گلی و سفالی حیوانات، استخوان جانوران، عظمت تپه‌های شهر سوخته، فراوانی اشیای به دست آمده و مدارک در ارتباط با صنایع مختلف همگی دلالت بر وجود یک جامعه تولیدی بزرگ و آرام دارند. آرام از این جهت که برخلاف بیشتر محل‌های باستانی در

شهر سوخته آلات و ادوات جنگی به ندرت پیدا شده است، در حقیقت اگر گلوله‌های گلی فلاخن را که کاربرد دقیق آنها هنوز مشخص نیست کنار بگذاریم هیچ شئی پیدا نشده. با اینکه در دو زمان مختلف ۱۸۰۰ و ۲۷۰۰ پ.م. شهر دچار آتش‌سوزی شده است، اما دلیلی که براساس آن بتوان گفت که شهر سوخته بر اثر جنگ داخلی یا در اثر جریان حمله‌ای از خارج سوخته و متروک شده است در دست نیست، بلکه متروک شدن این محل دلایل دیگری از جمله خشک شدن دلتای رود هیرمند دارد که مردم را به دنبال آب و خوراک به جاهای دیگر به دنبال خود کشانده است.

در اوایل هزاره دوم پ.م. تقریباً تمام مراکز تمدنی شرق ایران از بین رفته است. شهرهایی چون حصار، یحیی، تل ابلیس، و شهر سوخته تقریباً در یک‌زمان متروک شده و از بین رفته‌اند. فرضیه‌ای قدیمی دلیل این فعل و انفعالات را ورود قبایل آریایی به این مناطق می‌داند. با اینکه دلیل کافی برای رد این نظریه موجود نیست، اما می‌توان گفت که این فرضیه بنابر دلایلی که خارج از بحث است امروزه از اعتبار چندانی برخوردار نیست. برخی از دانشمندان تغییرات شدید آب و هوا و به همراه آن خشک شدن دلتای رود هیرمند را دلیل این امر (در سیستان) می‌دانند که بخش نخست این نظریه نیز معتبر به نظر نمی‌رسد به هر حال و بدون آنکه عوامل متعدد سقوط و از بین رفتن این تمدن گسترده را از نظر دور بداریم همان گونه که در بالا اشاره کردیم باید بپذیریم که خشک شدن دلتای رود هیرمند در سرنوشت شهر سوخته بی‌تأثیر نبوده است. به این ترتیب شهر سوخته که زمانی یکی از درخشانترین فرهنگها و بزرگترین مراکز شهرنشینی در جنوب آسیای مرکزی و ایستگاه بزرگ مبادلات تجاری بین شرق و غرب بوده سرانجام حدود نخستین سده‌های هزاره دوم پ.م. به کلی از بین رفته است.^{۲۹}

یادداشت‌های گفتار چهارم

۱. طی سالیان اخیر فعالیتهای چشمگیری برای شناخت هر چه بیشتر فرهنگها و تمدنهای جنوب شرقی ایران به عمل آمده است که اهم آنها عبارتند از: کاوشهای بمپور، خوراب، چاه حسینی در بلوچستان، تل ابلیس، گورستان شهداد، تپه یحیی، محوطه بزرگ دوران اسلامی غیرا در کرمان، کاوشهای شهر سوخته، و دهانه غلامان در سیستان. علاوه بر این نگارنده طی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ بخشی از استان کرمان را بررسی کرده است که حاصل آن، دو فصل بررسی و شناسایی و ثبت محوطه باستانی از هزاره چهارم پیش از میلاد تا دوران صفویه است. بخشی از نتایج این بررسیها با چاپ رسیده است:

Seyed Sajjadi, 1987 b:11-130 ; Seyed Sajjadi & Wright, 1989; Seyed Sajjadi, 1989.

و سید سجادی: ۱۳۷۰: ۵۱ - ۳۸ نیز همین نگارنده طی سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ نیز منطقه جنوب جیرفت و رودبار را از نظر باستان شناسی بررسی کرده است. طی این بررسیها تعدادی محوطه باستانی مورد بازدید و شناسایی قرار گرفت که نتایج این بررسیها در دست مطالعه است.

2. Istituto Italiano per il medio ed Estremo Oriente (IsMEO)

۳. منظور کلیه آثار و بقایای فرهنگی است که در سرتاسر سیستان (ایران و پاکستان و افغانستان) از دوره‌های مختلف به جای مانده است.

۴. بجز از شهر سوخته که محوطه مربوط به دوران آغاز تاریخی است، مهمترین محوطه‌های باستانی منطقه سیستان ایرانی عبارتند از: دهانه غلامان (هخامنشی)، تپه شهرستان (ساسانی)، کوه خواجه و قلعه سام (اشکانی)، و بی بی دوست (اسلامی).

5. Amri

در مورد محوطه‌های باستانی واقع در بلوچستان و پاکستان غیر از منابع ذکر شده در این مبحث همچنین نگاه کنید به گفتار شماره سوم کتاب حاضر و نیز مغول، ۱۳۶۹: ۳۳ - ۱۵.

6. Nal

7. Mundikag

8. Namazga

۹. تنها علامت این رابطه احتمالی پیدا شدن گل نوشته دوران آغاز ایلامی است.
۱۰. رود هیرمند در اوستا نیز یاد شده است. این رود در افسانه‌های آریایی از رودهای مقدس به شمار می‌رود. در یشت نوزدهم (زامیاد یشت) از دریاچه‌ای به نام کیانسه (Kayanish) نیز نام برده شده است: «که [فر نیرومند مزدا آفریده] از آن کسی است که شهریاری وی از آن جایی که رود هلمند دریاچه کیانسه را تشکیل می‌دهد برخاسته، در آن جایی که کوه اوشیدم واقع است و از گرداگرد آن آب بسیاری از کوه‌ها آمده با هم سرازیر می‌شوند» (یشتها، ۲، گزارش پور داود، کرده ۹، بند ۶۹: ۳۴۳). بنابر عقیده برخی محققان که پژوهشهای جدیدی را در مورد نامهای جغرافیایی اوستا انجام داده‌اند این دریاچه همان دریاچه هامون امروزی است. در مورد هیرمند و هامون در افسانه‌های ایرانی نگاه کنید به جدیدترین کارگراردو نیولی در این زمینه ۱۹۸۰، Gnoli.
۱۱. دشت سیستان از نظر زمین‌شناسی متعلق است به اواخر دوران پلیوستسن.
۱۲. دامداری یکی از مشاغل عمده ساکنان سیستان است، به ویژه در بخش شرقی دریاچه که غیر از گاوداری، پرورش گوسفند و بز و شتر نیز رایج است.
۱۳. هفت متر از کل ارتفاع شهر سوخته را رسوبات دوره پلیوستسن تشکیل می‌دهد.
۱۴. لازم به تذکر است که این نوع سفال را برخی از باستان‌شناسان غربی به تبغیت از روسها سفال ترکمنی معرفی کرده‌اند. نویسنده این سطور نیز به اشتباه و به پیروی از ایشان مدت زیادی از این اصطلاح استفاده کرده است. در حقیقت یک ماده فرهنگی را نمی‌توان به قومی نسبت داد که با فاصله بسیار بعید زمانی هزاران ساله در منطقه‌ای مستقر شده باشند که آن ماده در آنجا تولید می‌شده است. به سخن دیگر، اگر این‌گونه سفالها در دوران اسلامی و در زمان استقرار ترکمنان در منطقه و به دست سفالگران ترکمنی ساخته شده بود، اصطلاح سفال ترکمنی مانند سفال هخامنشی یا سفال اورارتویی اصطلاحی درست می‌بود، اما در این حالت شاید بهتر آن باشد که این‌گونه سفال را با نام جغرافیایی قدیمی آن مثلاً مروی یا نمازگاهی بخوانیم، مانند سفال شوشی، گودین، گیان، و امثالهم. (در مورد این‌گونه سفال نگاه کنید به زیرنویس شماره ۱۹ همین گفتار). نگارنده زمانی به این اشتباه خود پی‌برد که انتقاد و راهنمایی استاد ستوده را در این زمینه در یکی از شماره‌های کیهان فرهنگی ملاحظه کرد. البته لازم به یادآوری است که انتقاد استاد ستوده متوجه نویسنده این سطور نبوده است، بلکه ظاهراً مخاطب شخص دیگری بوده است که متأسفانه بدون هیچ‌گونه اطلاع از علم باستان‌شناسی و بدون رعایت مسائل اخلاقی -

علمی، مقالات باستان‌شناسی این جانب را پاره‌پاره کرده در جاهای مختلف و با نامهای مختلفی به نام خود به چاپ رسانیده بود. جالب آن است که ایشان به دلیل عدم آگاهی از علم باستان‌شناسی اشتباهات علمی این جانب و دیگران و حتی اشتباهات چاپی را هم به همان گونه به چاپ می‌رساندند و در این زمینه نمونه‌های بسیار از کارهای ایشان در نقل گفته‌های هر تسفلد و دیگران هم مشاهده شده است و جدیدترین آنها نیز همین اصطلاح سفال ترکمنی است. با سپاس از انتقاد و راهنمایی استاد ستوده.

۱۵. اخیراً و پس از ده سال کاوش تغییرات کوچکی در جدول زمانی شهر سوخته داده شده است. این جدول به خصوص در باره دوره چهارم به صورت زیر اصلاح شده است:

دوره	لایه	تاریخ پ.م.
چهارم	۰	۲۱۰۰
	۱	۲۲۰۰ - ۲۱۰۰
	۲	نمونه زغال وجود ندارد
	۳	۲۴۰۰ - ۲۳۰۰ همزمان با دوره سوم سلسله‌های قدیم در میان رودان
	۴	۲۴۰۰ - ۲۵۰۰
	۵	۲۵۰۰ - ۲۶۰۰
دوم	۶	۲۶۰۰ - ۲۷۰۰
	۷	۲۷۰۰
	۸	۲۸۰۰ - ۳۰۰۰
	۹	
اول	۱۰	۳۰۰۰ - ۳۲۰۰ گل نوشته

آغاز ایلامی

۱۶. منطقه سفالگری طی دوره‌های دوم و سوم شهر سوخته در تپه‌های رود بیابان در ۲۹ کیلومتری شهر سوخته واقع شده بوده است. طی کاوشهای تپه رود بیابان بیش از ۴۲ کوره کشف شده است که در کنار اغلب این کوره‌ها قطعات جوش سفال یا قطعات شکسته سفالهای همزمان با شهر سوخته دیده شده است.

۱۸. فلوتیشن Flotation روشی است که باستان شناسان از آن برای یافتن اشیاء و خرددریزه‌هایی که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند استفاده می‌کنند. روش کار مختصراً به این شرح است که مقدار معینی خاک از بخش معینی از کارگاه یا داخل ظروف یا قبور بنا بر تشخیص باستان شناس برداشته می‌شود، سپس این خاکها و نمونه‌ها الک می‌شوند و قطعات بزرگ سفال، استخوان، ... را از آن جدا کرده بقیه را با فشار زیاد آب شستشو می‌دهند. طی این شستشو قطعات و خرددریزه‌های سبک مانند چوب و نمونه‌های گیاهی و غیره به علت سبکی روی سطح آب باقی می‌مانند که آنها را با صافی جمع‌آوری می‌کنند سپس آب گل‌آلود و مخلوط با خرددریزه‌های سنگینتر را از صافیهای متعدد گذرانده رسوبات باقی‌مانده را خشک می‌کنند. از میان این رسوبات باقی‌مانده آنچه را که قابل مطالعه و آزمایش است جدا کرده به آزمایشگاههای مربوطه ارسال می‌کنند. در طی کاوشهای شهر سوخته با استفاده از این روش تاکنون مسائل بسیاری برای کاوشگران روشن شده است و میلیونها قطعه اشیاء ریز مانند نی، چوب، کاه، جو، گندم، تخم کتان، خیار، خربزه، حشرات مختلف، لارو حشراتی همچون مگس و سوسک، و قطعاتی از نخ پارچه، مهر، اشیاء گلی بسیار ریز، سفال، خشخاش، ارزن، تخم هندوانه، و استخوان جانوران کوچکی چون موش و ماهی به دست آمده است. بیشتر اطلاعات به دست آمده در مورد محیط زیست شهر سوخته از طریق این روش به دست آمده‌اند.

۱۹. یکی از انواع بسیار مهم سفالهای موجود در بخشهای مرزی فلات ایران با هند سفالی است که به سفال کویته یا «ترکمنی» معروف شده است. این گونه سفال برای نخستین بار در اطراف ارغنداب و رود هیرمند در لایه سوم تپه موندیگاک در افغانستان فعلی به دست آمده است و سپس مشابه آن در شمال خراسان بزرگ در جمهوری ترکمنستان امروزی در لایه سوم تپه نمازگاه دیده شده است. همین سفال که پیشتر به علت نامگذاری اشتباه آن را سفال ترکمنی نامیدیم (زیرنویس شماره ۱۴) در دور اول استقرار در شهر سوخته نیز وجود داشته است که همه این دوره‌ها ولایه‌ها کم و بیش متعلق به حدود سالهای ۳۰۰۰ پ.م. است. این سفال صرفاً دارای تزیینات هندسی می‌باشد. حدود ۴۰٪ از سفالهای به دست آمده مربوط به دوره نخست استقرار در شهر سوخته از این نوع است. منشأ اصلی این سفال را با سختی می‌توان شناسایی کرد، زیرا هیچ رابطه‌ای با شکل‌های قدیمی‌تر در سرزمینهای ایران و هند ندارد. در دوره سوم استقرار در تپه نمازگاه در شمال خراسان بزرگ این محوطه از نظر فرهنگی به دو بخش غربی و شرقی تقسیم می‌شود. بخش غربی در دامنه کپه داغ و بخش شرقی در کنار دشتهای رود تچن قرار دارد. تقریباً تمام سفالهای بخش شرقی از این نوع (کویته «ترکمنی») است که احتمالاً از طریق راههای

جنوبی به سوی مشرق و هریرود و دشت سند و سپس از آنجا از راه کوه‌های هندوکش به سمت هیرمند و ارغنداب و بالاخره به شهر سوخته رسیده است. این نکته نیز قابل اشاره است که در تپه اصلی موندیگاک که احتمالاً این‌گونه سفال از آنجا به شهر سوخته راه یافته است غنای این سفال چنانکه در شهر سوخته مشاهده می‌شود نیست.

۲۰. در بررسی‌های باستان‌شناسی منطقه بردسیر کرمان که نگارنده در سال ۱۳۵۶ انجام داد (نگاه کنید به یادداشت شماره ۱) در تپه‌ای موسوم به گسک قطعاتی از ظروف مرمرین شبیه ظروف شهر سوخته به دست آمد. از آنجایی که این محل مورد کاوش قرار نگرفته است نمی‌توان در مورد تاریخ قطعی استقرار در آن نظری ابراز کرد، اما با توجه به سفالها و علائم ظاهری به نظر می‌رسد که این تپه با شهر سوخته همزمان باشد و ای بسا که یکی از ایستگاههای مبادلات تجاری در طی هزاره‌های سوم پ.م. بوده است.

۲۱. به توضیحات ارائه شده در مورد مهرها در صفحات آینده توجه کنید.

22. Dril-Head

23. Chanhu-Daru

۲۴. بدخشان در شمال افغانستان واقع شده است. غیر از معادن بدخشان، مورخان از معادن دیگر سنگ لاجورد در آذربایجان و کرمان نیز یاد کرده‌اند، اما تاکنون درستی این اظهارات به ثبوت نرسیده است و به نظر نمی‌رسد که آذربایجان یا کرمان دارای معادن سنگ لاجورد باشند. این اشاره مورخان به وجود دیگر منابع سنگ لاجورد (در کرمان) ممکن است. مربوط به معادنی باشد که جدیداً در بلوچستان پاکستان در ۱۲۰ کیلومتری شهر سوخته پیدا شده است که هنوز از سوی پژوهشگران به تأیید نرسیده است و باستان‌شناسان و معدن‌شناسان در آتیه به صحت این قول یا کذب آن گواهی خواهند داد. در صورت اثبات این فرضیه که این معادن مربوط به سنگ لاجورد هستند، طبیعتاً در بسیاری از نظریه‌ها و فرضیه‌های مربوط به تجارت سنگ لاجورد تغییراتی حاصل خواهد شد.

۲۵. واقع در افغانستان.

۲۶. در این سال آقای ماریتسیو توزی از سوی مؤسسه ایزمئو و نگارنده از سوی مرکز باستان‌شناسی وقت ایران برای شناسایی هر چه بیشتر شهر سوخته مبادرت به یک بررسی سطحی روی تپه‌های شهر سوخته کردند که در نتیجه آثار یک ساختمان بزرگ شبیه کاخ و آثار کوره‌های سفالگری مربوط به هزاره دوم پ.م. و بالاخره منطقه معروف به منطقه صنعتی شهر سوخته شناسایی شد.

۲۷. نزدیکترین معدن بازالیت با شهر سوخته حدود ۴۲ کیلومتر فاصله دارد و به نام کوه خواجه معروف است. این کوه از نظر مردم سیستان کوه مقدسی به شمار می‌رود و در گذشته‌های دورتر با دریاچه‌ی هامون احاطه شده بوده است. در دامنه‌های این کوه آثار و بقایای یک کاخ اشکانی و در بالای آن آثار یک دژ ساسانی موسوم به قلعه دختر وجود دارد. سبب تقدس امروزی این کوه در نظر مردم مسلمان سیستان وجود امامزاده‌ای به نام خواجه مهدی در آن است (این نام به خودی خود می‌تواند بسیار جالب باشد از آنجاکه بازماندگان زردشت و سوشیانت‌ها یا در حقیقت نجات‌دهندگان جهان در سنتهای زردشتی از دریاچه‌ی هامون برخوردارند خواست مهدی (ع) نیز نجات‌دهنده‌ی مسلمانان شیعه به شمار می‌رود).

۲۸. بیشتر مهرهای پیدا شده در قبور شهر سوخته در کنار بازوی جسدها قرار داشته است که به این معنی است که مهرها با یک رشته نخ به بازوها وصل شده بوده‌اند.

۲۹. نگارنده از همکاری‌های ارزنده‌ی هیئتهای باستان‌شناسی و انسان‌شناسی وابسته به مؤسسه‌ی ایزمئو و موزه‌ی هنرهای شرقی رم به ویژه آقای دکتر مازیتسیو توزی سرپرست و رئیس کاوشهای شهر سوخته سپاسگزار است. آقای دکتر یوسف مجیدزاده استاد نویسنده در دانشگاه تهران علاوه بر بازدید. متن حاضر توصیه‌های علمی بسیار سودمندی به نویسنده کرده‌اند که از ایشان نیز سپاسگزاری می‌شود.

جدولهای حاضر را آقای مهندس پرویز کردنیا تهیه کرده‌اند که از ایشان نیز سپاسگزارم. عکسهای این گفتار از جانب مؤسسه‌ی ایزمئو در شهر رم در اختیار نویسنده گذاشته شده است که در اینجا از این مؤسسه و سرپرست آن آقای پرفسور گرهارد نیولی G.Gnoli سپاسگزاری می‌شود.

۵. شهر و شهرنشینی در نیمه شرقی فلات ایران،

نمونه: شهر سوخته

ناحیه مورد گفتگو، بخش بسیار وسیعی در نیمه شرقی فلات ایران است که سرزمینهای بین آمودریا در شمال فلات تا شبه جزیره عمان در جنوب آن را در بر می‌گیرد که در گفتار پیشین به برخی از ویژگیهای طبیعی و جغرافیایی آن اشاره کردیم.

کشفیات باستان‌شناسی، به ویژه در سه دهه اخیر، اهمیت و غنای این ناحیه را که ظاهراً به سبب وجود سرزمینهای بیابانی و خشک باید خالی از هرگونه آثار تمدن و فرهنگ پیش رفته باشد نشان داده است. بسیاری از کشفیات باستان‌شناسی منجر به شناخت آثار مربوط به دوره آغاز تاریخی^۱ شده است که تکامل شهرنشینی در آن دوره صورت گرفته است و انسان در این بخش از خاورمیانه به سبب ازدیاد تولیدات اقتصادی، جمعیت، ارتباطات خارجی، و بالاخره انتخاب احسن، اجتماعات کوچک کشاورزی خود را به نوعی مراکز شهری تبدیل ساخته است.

کوههای مرتفع و دشتهای کویری که این منطقه وسیع را پوشانیده‌اند تنها عوارض طبیعی آن به شمار نمی‌روند، بلکه در این بخش از فلات ایران و خاورمیانه دریاچه (هامونهای سه گانه) و حوزه‌های حاصلخیزی که در اثر جریان رودخانه‌ها تشکیل شده‌اند نیز دیده می‌شود و دست کم ده درصد از مساحت منطقه به خاطر

وجود رودخانه‌هایی که برخی از آنها دارای آب دائمی و برخی دیگر دارای جریانهای فصلی و موقت می‌باشند زیر کشت و زرع‌اند. سرچشمه اصلی این رودخانه‌ها، به ویژه رودهای دائمی، کوههایی است که در شمال و مشرق این ناحیه قرار دارند و با ارتفاع پنج هزار متری خود زمستانها مقدار بسیار زیادی آب را به شکل یخ و برف در خود ذخیره کرده سپس در فصل بهار با آزاد کردن این یخ - برفها سبب پرآبی رودهای دائمی منطقه می‌شوند. مهمترین این رودها که هیچ یک از آنها به دریا نمی‌پیوندند عبارتند از آمو دریا، تجن، مرغاب، و اترک در شمال و ارغنداب و هیرمند در بخشهای مرکزی و جنوبی.

از سوی دیگر، چنانکه گفته شد و با آنکه غیر از اطراف این رودخانه‌ها و نیز کرانه‌های جنوبی دریای خزر باقی مانده بخشهای این سرزمین وسیع خشک و غیر قابل کشت و زرع است. می‌توان گفت که بخشهای سرسبز و حاصلخیز آن نیز چنان که برخی اوقات به اشتباه تصور می‌شود چندان کوچک نیست.^۲ بنابراین هر حوزه رسوبی مانند جزیره‌ای یا نوار سرسبزی ما بین کویر و کوهستان قرار دارد.

این چنین حوزه‌های مستقل که از نقطه نظر فرهنگی می‌توانسته‌اند با هم در ارتباط نزدیک باشند در بین دو مرکز تمدن بسیار پیشرفته هزاره سوم پ.م. یعنی تمدن میان رودان و تمدن ایلامی در غرب و تمدن «آغاز هندی هاراپا» در شرق قرار گرفته بوده‌اند. موقعیت جغرافیایی این منطقه ایجاب می‌کرده‌است که ارتباطاتی با سایر مراکز تمدن و فرهنگی به ویژه فرهنگهای آسیای جنوب غربی داشته باشد که البته از روی مدارک و شواهد موجود و قابل دسترس می‌توان گفت هر چند بیشتر این روابط به ارتباطات تجاری و بازرگانی منتهی می‌شده‌است. در هر حال نمی‌توانسته روی روابط فرهنگی و تمدنی نیز بی‌تأثیر باشد. از سوی دیگر نوعی گسترش مستقل را در محوطه‌های قدیمی‌تر این منطقه در طول هزاره پنجم پیش از میلاد می‌توان دید که شبیه همان پدیده‌ای است که در همین زمانها در میان رودان به وقوع می‌پیوندد.

نخستین کشف تصادفی مهم باستانی منطقه که از آن با خبر هستیم در سال ۱۸۴۱ میلادی در منطقه تورنگ تپه گرگان صورت گرفته است. در این زمان تعدادی اشیای سیمین و زرین و مفرغی و مرمری حین کندن پی و بنیاد ساختمانی پیدا شد و به این ترتیب توجه باستان‌شناسان به منطقه جلب شد. سپس در سال ۱۸۴۴ گزارشی در مورد این اشیاء در مهمترین مجله باستان‌شناسی وقت به نام باستان‌شناسی Archaeologia در لندن به چاپ رسید.

حدود هشتاد سال پس از پیدایش اشیای گرگان (استرآباد) در سال ۱۹۲۰ میلادی «روستوچو» این آثار را با آثار به دست آمده از میان رودان مقایسه کرد و با در نظر نگرفتن این مسئله که کلیه مواد خام اولیه لازم و در عین حال گرانبهایی چون زر و سیم و لاجورد و فیروزه و... که در ساختن آن اشیاء به کار رفته است در این سرزمین پیدا می‌شود. اشیای فوق را سومری پنداشت و منکر این حقیقت شد که این اشیاء می‌توانند ساخت همان ناحیه باشند.^۳

در این زمان تصور عمومی بر آن بود که شهرنشینی پدیده‌ای است که منحصرأ به وجود رودخانه‌های بزرگ و سرزمینهای رسوبی ارتباط دارد که هر دو منطقه میان رودان و دشتهای سند از این ویژگیها در بهترین شکل خود برخوردار بودند. وجود رودخانه‌هایی با آب دایم و دشتهای وسیع رسوبی، پیدایش گورهای سلطنتی اور، نوشته‌های دوران آغاز نگارش اوروک (نخستین نوشته‌های پیدا شده هزاره چهارم پ.م.)، ساختمانهای بزرگ، معابد، سیستمهای فاصلاب و پدیده‌هایی از این دست همه باعث شده بودند که دانشمندان، سرزمینهای دیگر به ویژه سرزمینهای واقع بین این دو مرکز را سرزمینهای ثانویه بخوانند و به این نتیجه پرسش‌انگیز برسند که آثار دیگری که به صورت پراکنده در سایر نقاط دیده می‌شوند همگی آثاری هستند که تنها به شماره کمی از افراد هوشمند مربوط‌اند که حساب خود را از سایر «وحشیان» مناطق کوهستانی و استپها جدا کرده‌اند.^۴ چنانکه خواهیم دید این نظریات درست نبوده‌اند و در پرتو فعالیت‌های باستان‌شناسی سالیان بعد به بسیاری

از پرسشها پاسخ داده شد و برخی از اشتباهات دانشمندان تصحیح شد. در حقیقت هر یک از این مناطق نیمه فلات شرقی ایران با منطقه دیگر در ارتباط بوده است، اما این ارتباطات چنانکه تصور می‌شد به صورت نفوذ کامل فرهنگی یک سرزمین بر سرزمینهای دیگر نبوده است، بلکه برعکس تمدنهای بزرگ و پیشرفته دشتهای میان رودان برای ادامه زندگی و فعالیتهای درخشان خود نیاز به مواد اولیه‌ای داشته‌اند که در سرزمینهای کوهستانی مشرق قرار داشتند. این ارتباطات نخست بیشتر اقتصادی و بازرگانی بوده‌اند تا سیاسی و فرهنگی. تا هزاره سوم پ.م. ارتباط بین شمال هندوستان و میان رودان از راه خشکی و سرزمینهای بین کابل، قندهار، هرات، خراسان، ری با حوالی بغداد در عراق و حلب در سوریه برقرار می‌شده است و تنها در پایان هزاره سوم پ.م. بوده که راه دریایی هرمز و خلیج فارس نیز شناخته و از آن استفاده شده است.^۵

حاصل، ارتباطات خارجی و گسترش تجارت و در نتیجه تقسیم کار بین متخصصان و استفاده از منابع طبیعی و نیاز به سازمان دهی اجتماعی با توجه به ازدیاد جمعیت و دسترسی به منابع موجود آن بود که در پایان هزاره چهارم پ.م. در سرزمینهای واقع بین دشتهای سند و میان رودان منجر به این مسئله شد که گامهای نخستین برای تشکیل جوامع پیش از تشکیل «دولت‌ها» برداشته شود.

نخستین کاوشهای علمی باستان‌شناسی در شرق ایران در اوایل سده حاضر (۱۹۰۴) به دست پژوهشگری به نام رافائل پومپلی (Raphael Pumpelly) در تپه آنو در نزدیکی عشق‌آباد در جمهوری ترکمنستان انجام گرفت و آثار و بقایای فرهنگی این تپه جزو آثار مربوط به بین سالهای ۴۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پ.م. طبقه‌بندی شد.

در سالهای بعدی کاوشهای باستان‌شناسی دیگری برای شناخت هر چه بیشتر منطقه صورت گرفت. آثار به دست آمده از محوطه‌های باستانی آلتین تپه و نمازگاه و سایر محوطه‌های اطراف رود اترک مانند تورنگ تپه، موندیگاک در کنار رود ارغنداب، شهر سوخته در کنار دلتای رود هیرمند، تپه یحیی، شهداد و ابلیس در

کرمان، بمپور در بلوچستان، و سایر محوطه‌های باستانی به غنای فرهنگی نیمه شرقی فلات ایران صحنه گذاشت. پژوهشهای جدیدتر و دقیقتر به ویژه کارهای انجام شده در آلتین تپه و تپه یحیی و شهر سوخته اطلاعات بسیار مفیدی راجع به دوران آغاز تاریخی را در اختیار پژوهشگران گذاشتند و نشان دادند که در این دوران تقریباً در تمام بخش شرقی ایران روستاهای بزرگ و شهرهای پر جمعیتی وجود داشته‌اند که از جنبه‌های گوناگون فرهنگی و صنعتی پیشرفته‌ای برخوردار بودند. تعدا جمعیت ساکن در این مراکز به حدی بود که با استفاده از آبیاری کشاورزی کنند، گیاهان گوناگون را بکارند، خانه‌های راحت و قابل استفاده بنا کنند، وسایل فلزی متنوعی بسازند و به کار برند، و بالاخره با نقاط دیگر و سرزمینهای دور و نزدیک ارتباط برقرار کنند. برخی از این مراکز مسکونی را می‌توان به خاطر جمعیت زیاد و صنایع موجودشان با تعاریف امروزی «شهر» در خاورمیانه به معنای کامل کلمه شهر دانست. وجود صنعتگران تمام وقت و متخصص، کارگاههای صنعتی چون سفالگری، فلزگری، حصیربافی، نجاری، و ساختمانهای بزرگ عمومی چون پرستشگاهها (هر چند در کاوشهای شهر سوخته آثاری از «دیوار دفاعی شهر» و «معبد»، یعنی دو عامل عمده و مهم در ایجاد شهرها، به دست نیامده است، اما وجود آنها از طریق استفاده از عکسهای هوایی قطعی شده است) و تراکم اماکن مسکونی و توزیع آنها در محلات گوناگون، تقسیم‌بندی کامل و دقیق محلات به بخش‌های مسکونی، صنعتی، مزارع کشاورزی و مراتع دامداری، گورستان، وجود ارتباطات خارجی و تجاری، وابستگی (به ویژه در امر کشاورزی و دامداری) به روستاهای اطراف نشان داده است که کلیه این برنامه‌ها و کارها کاملاً آگاهانه و با فکر و اندیشه قبلی انجام گرفته بوده است و این مسئله نه تنها در محوطه‌های شناخته شده و معروفی چون تپه سیلک و تپه حصار و نمازگاه صادق بوده است، بلکه شهرهایی چون تپه یحیی و شهر سوخته نیز از این خصوصیات به بهترین وجهی استفاده برده‌اند. اطلاعات به دست آمده از کاوشهای سالهای اخیر این فرصت را به

ما داده است تا بتوانیم هر چند بسیار مختصر و کوتاه به مطالعه شرایطی بپردازیم که به تشکیل نخستین جوامع شهری طی هزاره‌های سوم و دوم پ.م. کمک کرده است. برای این منظور یکی از مهمترین محوطه‌های باستانی خاورمیانه را که در سالهای اخیر مورد پژوهش و کاوش قرار گرفته یعنی محوطهٔ عظیم «شهر سوخته» را به عنوان «نمونه» برای توصیف شهرهای دوران آغاز تاریخی واقع در ناحیهٔ شرقی ایران انتخاب می‌کردیم.

حدود پنجاه سال پیش از آنکه کاوشهای علمی باستان‌شناسان ایتالیایی در شهر سوخته آغاز شود،^۶ سر اورل اشتین در گزارشهای خود اهمیت این تپه را بیان کرده بود.

آثار به دست آمده از شهر سوخته نشان داده است که این شهر مهمترین مرکز استقرار و در حقیقت مرکز اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی تمام منطقه طی هزاره‌های سوم و دوم پ.م. در منطقه بوده است. لایه‌های شوره و نمک موجود در سطح تپه‌های شهر سوخته به حفاظت اشیا و بقایای باستانی کمک فراوان کرده‌اند به نحوی که در آنجا آثار طناب، سبد، رنگ، پارچه، لارو حشرات، ناخن، و مو هم که در سایر محوطه‌های باستانی ایران بسیار به ندرت باقی مانده‌اند پیدا شده است، به همین سبب مجموعه‌ای کامل از مدارک و شواهد مربوط به آغاز دورهٔ شهرنشینی به مقدار فراوانی به دست آمده است. از داخل حدود سیصد گوری که در گورستان بیست و پنج هکتاری شهر سوخته حفاری شده‌اند نه تنها اطلاعات زیادی در مورد مسائل مختلف فرهنگی این جامعه به دست ما رسیده است، بلکه شکل‌های فیزیکی، علل مرگ و میر، و نوع برخی از بیماریها نیز روشن شده است. انسان‌شناسان گروه پژوهشی شهر سوخته تاکنون موفق شده‌اند به سن متوسط انسان در این جامعه پی ببرند و روشن کنند که تنها دو درصد از این مردم دارای سنی بیش از پنجاه سال بوده‌اند که البته این از خصوصیات است که در مورد کلیهٔ مردمی که در دوران آغاز تاریخی از مصر تا شمال غربی هندوستان

می زیسته اند صادق بوده است. شهر سوخته تاکنون به عنوان یکی از مهمترین دلایل «استقلال» فرهنگی نیمه شرقی فلات ایران از گهواره تمدن «میان رودان» شناخته شده است، هر چند چنانکه گفتیم و در هر حال به صورت غیر مستقیم روابط تجاری و بازرگانی خود را با سایر نقاط و از جمله منطقه بسیار مهم میان رودان حفظ کرده بوده است.

رودخانه هیرمند پس از طی یک هزار و دویست کیلومتر از شمال افغانستان به حوزه‌ای که حدود ۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد می‌رسد و در آنجا در به وجود آمدن دو پدیده طبیعی یعنی دریاچه و دلتا که در تولیدات اقتصادی شهر یعنی کشاورزی، صیادی، گلهداری و شکار پرندگان، و در نتیجه تغذیه اهمیت بسیار دارند کمک می‌کند. وسعت دلتای رود هیرمند اجازه می‌دهد که منطقه‌ای به وسعت ۴۵۰۰۰ هکتار زمین کشاورزی مورد استفاده قرار گیرد. این زمین‌های زراعی حدود سه متر از زمین‌های زیر کشت هزاره سوم پ.م. پایین‌ترند. آثار و بقایای گیاهان و کشتزارهای قدیمی تر در یک لایه چند سانتی متری روی تراس نیمروز^۷ که در هزاره سوم هم سطح زمینهای اطراف خود بوده و کشاورزی روی آن صورت می‌گرفته است به خوبی دیده می‌شوند. آثار این تراس و بقایای بسیار فرسوده آن امروزه به صورت یاردانگ (کلوتک) در ارتفاع ۳/۲۰ تا ۴ متری دیده می‌شود.

نخستین نتایج به دست آمده از راه آزمایش داده‌های دیرین گیاه‌شناسی نشان می‌دهد که شهر باستانی «شهر سوخته» در بالاترین لبه نقطه شمال غربی دلتای قدیمی روی یک تپه متعلق به تراس روم رود و روی زمین‌های کشاورزی (تراس نیمروز) قرار داشته است. موقعیت جغرافیایی شهر سوخته به آن اجازه تهیه منابع معدنی و طبیعی و کنترل تولید و توزیع در تمام سیستان و مناطق اطراف آن را می‌داده است. در یک معنی می‌توان گفت که شهر سوخته بین سال‌های ۳۲۰۰ تا ۲۱۰۰ پ.م. نه تنها شهر مهمی بوده بلکه پایتخت و مرکز یک منطقه وسیع فرهنگی نیز به شمار می‌رفته است. آثار و بقایای به دست آمده از نتیجه کاوش‌ها و آزمایش

مواد ارگانیک و ابزار و محصولات تولید شده نشان دهنده این واقعیت است که این نقطه محلی برای «ساختن» و تولید و توزیع بوده است و این مسئله در مورد مواد وارداتی به آن‌جا چون فیروزه و لاجورد و صدف به همان اندازه صادق بوده است که در مورد مواد خام محلی چون مس و دیوریت و سنگ مرمر.

شهر سوخته یکی از بزرگترین تپه‌هایی است که تاکنون در منطقه جنوب غرب آسیا شناخته شده و باقی مانده است. تنها شمار انگشت شماری از تپه‌های باستانی هم‌زمان با آن مانند اوروک و کیش در میان رودان، ملیان در فارس، شوش در خوزستان، و موهنجودارو در دشت‌های مهران رود (رود سند) دارای مساحتی قابل مقایسه با مساحت ۱۵۲ هکتاری شهر سوخته‌اند. شهر سوخته یک مصطبه بزرگ گلی و نامنظم است که از سطح زمین‌های اطراف خود بین ۱۰ تا ۱۸ متر بلندتر است و طی پنج هزار سال گذشته شکل گرفته است. شکل هوایی این محوطه تقریباً شبیه مثلثی است که ضلع شرقی آن را جریان آب و مرزهای شمالی و شمال غرب آن را باد فرسایش داده و از شکل انداخته است.

خرابه‌های شهر سوخته را می‌توان به سه بخش مصطبه بزرگ مرکزی، تپه شمالی، و تپه جنوبی تقسیم کرد. کاوش‌های انجام شده به دست باستان‌شناسان تاکنون چهار دوره مشخص استقرار در شهر سوخته را نشان داده است که این چهار دوره خود به یازده طبقه جداگانه از صفر تا ده تقسیم شده‌اند و هر کدام ویژگی‌های مخصوص خود را دارند. شهر سوخته ۳۲۰۰ سال پ.م. در بخش شرقی مصطبه بزرگ مرکزی پایه‌گذاری شده است و تا طبقه هفتم یعنی حدود ۴۰۰ سال در همین محدوده قرار داشته است، سپس در سال‌های بعدی به سوی مغرب و جنوب گسترش پیدا کرده است. کهن‌ترین دوره استقرار در شهر سوخته یعنی دوره اول (طبقات ۱۰ تا ۸) آن مستقیماً روی خاک رسوبی بکر قرار دارد و حدود چهار متر قطر آثار و باقی‌مانده‌های آن است که با شن و رسوبات گوناگون و بقایای آثار باستانی پر شده است.

آثار باقی مانده معماری (طبقات ۱۰ تا ۸) دوره اول نسبت به سایر دوره ها کمتر است، اما براساس سفال های موجود در این طبقات می توان به وجود ارتباط بسیار نزدیک و مهمی با فرهنگ گئوکسیور در دلتای رود تجن پی برد.

در قدیمی ترین طبقه این دوره یعنی طبقه دهم یک «گل نوشته» متعلق به دوره آغاز ایلامی پیدا شده است که مشابه آن از دیگر نقاط ایران چون تپه یحیی در استان کرمان یا گودین تپه نزدیک کنگاور نیز به دست آمده است. قدمت گلو نوشته مزبور به سال های ۳۲۰۰ پ.م. می رسد.

آثار و بقایای فرهنگی و باستانی دور دوم (طبقات ۷ تا ۵) بسیار خوب باقی مانده است. آثار مربوط به وجود صنعت گران تمام وقت مانند سفالگران و فلزکاران و مجسمه سازان اشاره دارد و وجود مهرهای فلزی این دوران نشان دهنده پیشرفت تکنولوژیکی شهر سوخته در این دوره است. مهم ترین مدارک مربوط به استقرار در بخش مسکونی شرقی، از این دوره پیدا شده است. مهم ترین ویژگی این دوره وجود مدارک و شواهد مربوط به واردات مواد اولیه و گاهی ساخته شده ای است که از نواحی بسیار دوردست شرقی به این ناحیه وارد شده اند. ظروف سفالین به دست آمده از این دوره را سفالهایی با تزیینات سیاهرنگ روی زمینه نخودی و نقوش سیاهرنگ روی متن خاکستری و سفالهای چند رنگ تشکیل می دهد. تاریخ پیشنهادی برای دوره دوم استقرار در شهر سوخته برابر است با ۲۷۰۰ تا ۲۵۰۰ پ.م. کاوش در بخشهای مرکزی شهر سوخته نشان داده است که مناطق مسکونی تمام نیمه جنوبی تپه طی طبقه پنجم ساخته شده است و سپس در طبقات ۴ و ۳ (دوره سوم) یعنی زمانی که تمام مناطق جنوبی گورستان و تپه شمالی اشغال شده است این مناطق وسیع تر شده در همین زمان منطقه مسکونی شرقی، جایی که نخستین خانه ها در آنجا ساخته شده بودند، کم کم متروک شده است. دوره های دوم و سوم که مربوط به اواسط دوره مفرغند، دوره های شکوفایی شهر سوخته می باشند که در آن زمان شهر به حداکثر وسعت خود رسیده دارای جمعیتی برابر با

حدود ۵۵۰۰ نفر بوده است.

دوره چهارم که طبقات ۲ و ۱ و صفر را دربرمی‌گیرد متعلق به اواخر دوره مفرغ است. در این دوره سفالگران شهر سوخته برای ساختن سفال از چرخ‌های سفالگری با دور تند استفاده می‌کرده‌اند. بنا یا کاخ سوخته مهمترین اثر معماری باقی مانده از این دوره است که تاکنون حفاری شده است. مدارک و شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که این شهر بین سال‌های ۲۱۰۰ تا ۲۰۰۰ پ.م. متروک شده است.

معماری شهر سوخته و وضعیت محلات و خانه‌های مسکونی

مهم‌ترین اطلاعات به دست آمده در مورد وسعت شهر و تقسیم‌بندی محلات و بخش‌های گوناگون آن براساس شکل و اندازه خانه‌ها، تراکم نسبی، و توزیع آنها بوده است که در ضمن محققان را در شناختن تعداد جمعیت ساکن در شهر و نیز نوع فعالیت‌هایی که در جامعه دوران آغاز تاریخی شهر سوخته انجام می‌گرفته یاری کرده است. با اینکه به خاطر وسعت بیش از اندازه محوطه باستانی شهر سوخته و کمی اطلاعات موجود، کاربرد و نیز شماره کل ساختمان‌ها و بناهای این شهر به دقت مشخص نشده است، با این حال با توجه به آثاری که تاکنون از زیر خاک بیرون آمده می‌توان به برخی از نکات کلی در مورد معماری شهر سوخته اشاره کرد.

خانه‌ها و ساختمان‌های شهر سوخته در هر چهار دوره استقرار همگی با خشت^۸ درست شده‌اند و تاکنون آثار ساختمان‌ها یا بناهایی که با خشت پخته یا آجر بنا شده باشند در شهر سوخته دیده نشده است. ساختمان‌های کاوش شده در شهر سوخته همگی دارای اجزای لازم یک خانه از جمله دیوار، کف، سقف، پلکان، درگاه، اجاق، انبار، و بالاخره اتاق و حتی در برخی مورد اتاقهای بزرگ شبیه تالار هستند. پهنای دیوارهای اصلی معمولاً به اندازه پهنای دو خشت است که در کنار هم قرار داده شده‌اند، با این حال در دوره چهارم پهنای برخی از دیوارها به عرض سه، چهار و به ندرت پنج خشت هم می‌رسیده است که البته این مسئله تنها در مورد

دیوارهای اصلی ساختمان صادق بوده است و دیوارهایی که نقش جداکننده اتاق‌ها از یک دیگر را داشته‌اند تنها با یک ردیف خشت ساخته شده‌اند.

پی دیوارها معمولاً به صورت گودالهایی با گودی متفاوت بین ۳۰ تا ۱۰۰ سانتی مترکنده شده که سپس با خشتهای شکسته و خاک و گاهی نیز به قصد استحکام بیشتر از سفالهای شکسته دوره‌های پیشین پر می‌شده‌اند. کف اتاقها به دو صورت اندود می‌شده‌اند. نوع رایج و متداول پوشش کف اتاقها به این ترتیب بوده است که ابتدا کف اتاق را با خاک معمولی پر کرده آن را می‌کوبیده‌اند، سپس با محلول غلیظی از دوغ آب گل و کاه گل به قطر پنج سانتی متر پوشانیده سپس آن را صاف می‌کرده‌اند. نوع دیگر کف سازی استفاده از خشتهای شکسته و خرد شده بوده است. در این حالت ابتدا خشتهای شکسته را روی هم می‌کوبیده‌اند سپس روی آن را با همان محلول غلیظ می‌پوشانده‌اند. گاهی نیز برای پوشش کف اتاقها، چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، از سفالهای شکسته استفاده می‌کرده‌اند. ماده به کار برده شده برای اندود کردن دیوار اتاقها نیز همان ماده‌ای بوده است که از آن برای اندود سطح و کف درگاهها و پلکانها نیز استفاده می‌شده است. رنگ اندود دیوارهایی که تاکنون مشخص شده است خاکستری و سیاه است و به نظر نمی‌آید که روی آنها نقاشی شده باشد. آستانه‌های اتاقها با خشت درست می‌شده است، به این ترتیب که ابتدا با خشتهای یک پله درست می‌کردند سپس روی آن را با لایه نازک گل و اندود می‌پوشانده‌اند. سقف این درگاهها نیز با چوب و بلوکهای گلین درست می‌شد. در دوره دوم برای رسیدن به سقف از پلکان استفاده می‌شده است که این پلکانها نیز از خشت و چوب و اندود دوغ آب گل و کاه گل درست شده بوده‌اند، اما از آنجا که به نظر نمی‌آید سقف خانه‌ها برای نگهداری و حمل یک طبقه اضافی دارای مقاومت کافی بوده باشند، به احتمال بسیار قوی از پلکانها تنها برای رسیدن به پشت بام استفاده می‌شده است.

آثار ساختمانها و دیوارهای نخستین دوره استقرار در شهر سوخته همگی روی

خاک بکر به دست آمده است. نقشه ساختمانهای این دوره چهارگوش بوده برای دیوارهای اصلی نیز پی کنده می شده است.

یک زنجیره از دیوارها و درگاهها و کف اتاقهای باقی مانده تنها آثار به دست آمده از این دوره اند که تاکنون به خوبی باقی مانده اند. از دیگر مشخصه های این دوره می توان از یک خیابان کم عرض و در حقیقت کوچه ای نام برد که در دوره های بعدی نیز، هر چند گاه به گاه جای آن عوض شده است، از آن استفاده می شده است. به نظر می رسد دیوارهای پیدا شده در این دوره بخشی از یک واحد ساختمانی کامل را تشکیل می داده اند که بقایای آنها امروزه از بین رفته اند.

خانه های اصلی منطقه مسکونی شرقی که مربوط به دوره های دوم و سوم استقرار در شهرند عبارتند از «خانه پلکانها»، «خانه پی ها»، و خانه موسوم به «خانه گودال» که هر سه این بناها دارای وجوه مشترکی اند. براساس قراین موجود خانه های این دوره ها برای سکونت خانواده های هشت تا ده نفره ساخته می شدند. این خانه ها به صورت نامنظم در کنار کوچه ها و خیابان ساخته شده اند. در ساختمان خیابانها عمل کف سازی صورت نگرفته بلکه کف خیابانها و کوچه های شهر بر اثر مرور زمان و رفت و آمد انسان و جانوران کوبیده و سخت شده است. مساحت متوسط هر واحد مسکونی بین ۹۰ تا ۱۵۰ متر مربع بوده است که از تعدادی اتاق چهارگوش و نامنظم تشکیل می شده است. از روی آثار خانه هایی که دیوار برخی از آنها تا زیر سقف باقی مانده است می توان استنباط کرد که هر اتاق از راه یک در به خارج ارتباط داشته و فاقد پنجره بوده است (هر چند این امکان هم وجود دارد که برخی از این خانه ها روزنه ای روی سقف برای گرفتن نور و تغییر هوا داشته اند). سقف این ساختمانها مسطح بوده و پوشش آنها از شاخه های چوبی تشکیل می شده است که ابتدا روی حصیرهایی از نی قرار گرفته اند و سپس رویشان را با گاه گل می پوشانده اند.

بسیاری از کارها و فعالیتها مانند سبذبافی، حصیربافی، و کار روی سنگ های

نیمه بهادر به علت نیاز به نور کافی در محلهایی انجام می‌گرفته‌اند که مسقف نبوده‌اند. در حیاط خانه‌ها از این کارها و فعالیت‌های صنعتی، از حیواناتی برای گوشتشان نیز نگهداری می‌شده است. مقدار زیادی استخوان، پس مانده‌های زندگی حیوانی چون حشرات انگلی^۹ که تنها روی بدن گاوها زندگی می‌کنند، در حیاطها و فضاهاى روباز ساختمانها پیدا شده‌اند.

چنانکه پیشتر گفته شد ارتباط با سقف یا تراسها از طریق پلکانها صورت می‌گرفته است که این پلکانها معمولاً نزدیک در ورودی ساختمان یا در یکی از گوشه‌های حیاط واقع شده بوده است.

در داخل اتاقها جز مقداری وسایل سنگی و چوبی، شیء قابل توجهی پیدا نشده است. اتاقها فاقد رف و تاقچه‌های خشتی بوده‌اند و تنها اجزای اضافی که در داخل اتاقها دیده شده است انبارکهایی است که به صورت تکی یا دو واحدی از چند خشت روی هم چیده درست شده‌اند. از این انبارکها در هر خانه حداقل یک واحد پیدا می‌شوند. ارتفاع متوسط آستانه‌های ورودی که به شکل مستطیل ساخته شده‌اند ۱۵۰ سانتی‌متر بوده است. سقف درگاههای ورودی معمولاً چوبی بوده است و گاهی هم این درگاهها را با شاخه درختانی که با کاه گل پوشانده شده بودند درست می‌کردند.

آثار موجود از معماری دوره چهارم استقرار در شهر سوخته در حقیقت و تنها در یک ساختمان که بزرگترین ساختمان پیدا شده در شهر سوخته است خلاصه می‌شود. این بنا در بخش شرقی شهر سوخته و در بلندترین نقطه آن به ارتفاع ۱۷.۴۰ ساخته شده است. بجز از گوشه جنوب شرقی این بنا دیوار خارجی سایر اضلاع آن خراب شده است و به این جهت اندازه‌گیری دقیق آن مشکل به نظر می‌رسد. مساحت امروزی ساختمان ۶۵۰ متر مربع است، اما شواهد نشان می‌دهند که مساحت بنای اصلی می‌توانسته است تا ۸۰۰ متر مربع نیز برسد، البته با توجه به این موضوع که ظاهراً این بنا هیچ نقشی در امور اجتماعی یا مذهبی شهر

سوخته نداشته بزرگی و وسعت آن کاملاً غیرعادی به نظر می‌رسد. پی‌های این بنا کم‌عمق و ضعیف و گودی آنها به اندازه دو الی سه خشت است. این پی‌های ضعیف با دیوارهای پهن و مستحکم ساختمان که از کنار هم قراردادن ۲ و ۳ و ۴ و به ندرت پنج خشت ساخته شده‌اند هماهنگی ندارد.

این بنا در اثر آتش سوزی مهیبی از بین رفته است، به نحوی که غیر از اندودهای کف یک اتاق و راهرو قسمتی از بنا، باقی قسمت‌های ساختمان به کلی سوخته و از بین رفته است. آتش سقفها را هم سوزانده و طبقه دوم مفروض را نیز از بین برده است. یکی از دلایل مهیب بودن و ناگهانی رخ دادن آتش سوزی بجز آثار سوختگی بسیار شدید که در همه اجزای ساختمان به چشم می‌خورد، پیدا شدن اسکلت زغالی جوان ۱۲ تا ۱۴ ساله‌ای در یکی از اتاقها بوده است که در کنار یک ظرف سفالی متعلق به دوره چهارم افتاده و راه نجات و فرار پیدا نکرده است. در دست راست این جوان شئی شبیه دسته هاون از جنس سنگ قرار دارد که وجود این شئی (احتمالاً اسلحه) نیز نشان دهنده مرگ دهشتناک و دفاعی شخص مزبور بوده است. در شهر سوخته آثار یک خیابان که بلوکها و محله‌های ساختمانی را از هم جدا می‌کرده است، دیده شده است. محله‌های مسکونی کشف شده در کنار این خیابانها واقع شده‌اند. عرض متوسط این خیابان ۳.۵ متر بوده و کف آن بر اثر عبور و مرور سفت و محکم شده است. در ورودی خانه‌های شهر سوخته به طرف خیابان باز می‌شده است. یکی از «محله»های مسکونی که در کنار خیابان اصلی قرار دارد، دارای مساحتی بالغ بر ۵۰۰ متر مربع است و چهار ساختمان عمده راکه یکی از آنها «خانه پلکانها» است دربرمی‌گیرد. خیابان شماره یک شهر سوخته بین مربع هال XDW و XDV واقع شده و از شرق به غرب می‌رود. این خیابان ۲ تا ۳ متر عرض دارد و در طی طبقات ۶ و ۷ مورد استفاده قرار می‌گرفته است. انتهای خیابان به یک فضای خالی در مربع XDV و نیز خیابان دیگری مربوط به حدود سالهای ۲۵۰۰-۲۶۰۰ پ.م. که غربی‌ترین مرز محله نیز بوده است می‌رسد.

در ورودی خانه‌هایی که کنار خیابان ساخته شده‌اند از یک طرف به خیابان و از سوی دیگر به داخل واحد مسکونی باز می‌شده است. آتش سوزی بزرگی همه خانه‌های شمالی و جنوبی این خیابان را در اواخر سده بیست و هفتم پ.م. سوزانده است، سپس در زمان بازسازی این بخش و سالیان بعد عرض خیابان نیم متر کمتر شده مورد استفاده مجدد قرار گرفته است و خانه‌ها هم کمی جلوتر آمده‌اند.

از مجموع اطلاعات به دست آمده در مورد آثار معماری شهر سوخته، به خصوص از باقی مانده‌های دوره دوم آن می‌توان تا اندازه‌ای به کاربرد ساختمانهای این شهر پی برد. نحوه تقسیم و توزیع بخشهای مختلف ساختمانی نشان می‌دهند که:

۱. انتقال پلکانها از داخل ساختمان به بخش خارجی آن طی دوره دوم استقرار نشان دهنده ارزش ارتباط سریع و آسان با بام خانه از یک طرف و رعایت مسائل حفاظتی و امنیتی از سوی دیگر بوده است. وجود پلکانها نشان دهنده استفاده از فضا و مکان ایجاد شده روی بامهاست.

۲. غیر از آثار و باقی مانده‌های موجود در کنار درگاههای ورودی، محوطه‌های تالار مانند در بناهای شهر سوخته دیده نشده است و از طرف دیگر ارتباط کامل بین اتاقهای موجود در بناها مبین این مطلب است که هسته‌های کوچک خانوادگی در کنار یکدیگر یا در حقیقت در داخل مجموعه بزرگتر خانوادگی در جریان بوده است و به عبارت دیگر نسلهای مختلف از یک خانواده در کنار یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند.

۳. وجود انبارها در نزدیکی ورودی ساختمانها - هر چند امکان ارتباط مستقیم با انبارها از خارج خانه وجود نداشته و ورود به انبار از طریق اتاق اصلی انجام می‌گرفته است - امکان دستیابی به غذا و کالا را برای تمام افراد خانواده آسان می‌کرده است.

۴. اتاقهای پایانی - یعنی اتاقهایی که ارتباط آنها با خارج از ساختمان از طریق

راهروها یا سایر اتاقها انجام می‌گرفته است - به خاطر نداشتن ارتباط مستقیم با خارج ساختمان از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند و به نظر می‌رسد که از این اتاقها بیشتر برای زندگی گردن (خوابیدن) استفاده می‌شده است تا کار کردن.

۵. نخستین اتاق پس از اتاق ورودی جایی بوده که ارتباط با سایر واحدهای ساختمان را برقرار می‌کرده است و به نظر می‌رسد که به سبب ارتباط نزدیک با خارج ساختمان محل فعالیتهایی چون غذا خوردن و کار کردن بوده است.

بررسیها و آزمایشهای انجام شده در مورد اندازه و مساحت اتاقهای شهر سوخته نشان می‌دهند که از اتاقهای بزرگتر و بدون سقف بیشتر به صورت «حیاط خلوت» و محل کار و نگهداری حیوانات استفاده می‌شده است، این در حالی است که اتاقهای پایانی برای زندگی کردن مسقف بوده است. نسبتهای موجود بین ابعاد و اضلاع اتاقها نشان‌دهنده وجود مفهوم تناسب و زیبایی در فکر معماران شهر سوخته بوده است. طبق همین بررسیها بین روزنه‌های موجود (درها) در اتاق و ابعاد آن نیز تناسب کامل وجود داشته است و هر چه تعداد درها بیشتر می‌شده ارتباط اتاق با سایر واحدها هم گسترده‌تر می‌شده است، در نتیجه از اتاق استفاده بیشتری می‌شده است.

مقیاس بخشهای کاوش شده و اطلاعات به دست آمده از اماکن شهر سوخته هنوز آن اندازه نیست که بتوان در مورد ارزشها و تفاوت‌های طبقاتی هر خانه مسکونی با خانه دیگر صحبت کرد و در نتیجه به وجود اختلافات طبقاتی موجود در شهر سوخته پی برد. تنها مدارک موجود امروزی در مورد این مسئله را می‌توان در گورستان شهر سوخته یافت که با پژوهشها و بررسیهای انجام شده در مورد ۳۰۰ قبر و تدفین موجود، سه طبقه اجتماعی جداگانه می‌توان شناسایی کرد که البته امکان نسبت دادن خانه‌های شهر سوخته به مردم یکی از این طبقات سه‌گانه هنوز وجود ندارد.

چنانکه پیش‌تر اشاره شد، در خانه‌های شهر سوخته انبارکهای خشتی بسیار

کوچکی برای نگهداری مواد غذایی و سایر اشیای کوچک (سنگ، ابزار کار، حصیر، و...) وجود داشته است. وجود این انبارکها نشان دهنده وجود یک سیستم مرکزی تولید و تهیه و توزیع مواد غذایی در شهر سوخته بوده است و به این ترتیب و با وجود این مخازن کوچک لزوم وجود انبارهای بزرگ نگهداری مواد غذایی برای هر خانواده به صورت منفرد و مستقل منتفی می شود. از سوی دیگر آثاری که وجود انبارهای حقیقی و بزرگ و همگانی برای انبار و ذخیره کردن آذوقه مورد نیاز اهالی شهر یا محله های گوناگون را ثابت کند تاکنون دیده نشده است. تنها آثار به دست آمده که وجود این گونه انبارها را محرز و ثابت می کند وجود خرده شکسته های فراوان اثرات لاک و مهری است که در کنار در ورودی برخی از اتاقها به مقدار بسیار زیاد پیدا شده است. برخی اتاقهای ساختمانهای شهر سوخته که تاکنون خوب حفاظت شده و باقی مانده اند، در ارتفاع بالا و در کنار درگاهی دارای سوراخهایی اند که میخهای بزرگ چوبی در آن جا می گرفته اند.

برای حفاظت از اموال موجود در اتاقها طنابی را در داخل سوراخهای مذکور می گذرانده اند و این طناب پس از عبور از روی در به میخ چوبی بسته می شده است و پس از این کار روی طناب و میخ چوبی یک توده گل تازه گذاشته می شده است و سپس صاحب خانه یا شخص مسئول «انبارهای عمومی» آن توده گل تازه را با مهر مخصوص خود ممهور می کرده است و به این ترتیب جز با شکستن لاک و مهر مذکور در اتاق یا انبار باز نمی شده است. این روش نگهداری از اموال شخصی یا عمومی در زمانهای بین هزاره چهارم پ.م. تا آخر هزاره دوم پ.م. در تمام جوامعی که دارای اقتصاد شهری بوده اند از جزایر کرت تا شمال هندوستان رایج بوده است. در خانه هایی که داخل آنها انبارکهای خشتی ثابت و ساخته شده وجود نداشته است مشکل نگهداری مواد غذایی و سایر اموال در زمانهای کوتاه با ظروف قابل حمل و نقل حل می شده است که هر کدام از این ظرفها نسبت به چگونگی مورد استفاده شان دارای جنس و اندازه و حجم متفاوتی بوده اند. شواهد پیدا شده در

خانه‌های شهر سوخته مانند ظروف سفالی، سبدهای گیاهی، کسبه و گونیهای پارچه‌ای یا چرمی... تأیید‌کننده این مدعا هستند. شواهد روشنتری نیز از گورستان پیدا شده است. در بسیاری از موارد ظروف مخصوص برای استفاده‌های مخصوص درست می‌شده‌اند. در یک اتاق متعلق به طبقه شش ظرفی پیدا شده است که تنها لبه خارجی آن از کف اتاق بیرون آمده و بقیه آن در زیر زمین کار گذاشته شده است. حجم این ظرف تقریباً ۱۰۰۰ سانتی‌متر مکعب است و در داخل آن ابزار کار تراش سنگهای نیمه بهادر و خود این سنگها پیدا شده است. با توجه به شواهد موجود می‌دانیم که در این زمان کار روی سنگ لاجورد و عقیق و مرمر سخت رایج بوده است و تراش و صدور این سنگها یکی از ارکان تجارت در شهر سوخته با سایر محوطه‌های باستانی همزمان خود بوده است.

در اتاقی دیگر که دارای مساحتی برابر با ۴.۸ متر مربع است، چهار ظرف در اندازه متوسط و با دهانه باز پیدا شده است. آزمایش خاکها و باقی‌مانده‌های داخل این ظروف نشان داده‌اند که همراه با خاک دانه‌های قازیاقی ۱۰ یعنی گیاهی که در زمینهای واقع در حاشیه مزارع می‌رویده است پیدا شده که البته خود این دانه نیز مصرف خوراکی دارد. از آن جایی که طبق آثار و شواهد موجود انبار خانه‌ها گنجایش نگهداری غلات از یک خرمن تا فصل دیگر را نداشته‌اند، می‌توان به این نتیجه رسید که به احتمال قوی محصولات تحت نظر یک «سازمان» در انبارهای بزرگ و مرکزی - که آثار آنها تاکنون پیدا نشده است نگهداری می‌شده سپس بر اساس نیازهای موجود بین خانواده‌های گوناگون تقسیم می‌گردیده است. حداکثر حجم گندم قابل نگهداری در یک خانه شهر سوخته طبق شواهد به دست آمد حدود ۳۰ کیلوگرم بوده که برای غذای یک هفته یک خانواده شش نفره به قرار هر نفر نیم کیلو تعیین می‌شده است. از سوی دیگر نگهداری حیوان در شهرهای دوران آغاز تاریخی حجم زیادی از زباله تولید می‌کرده است این زباله‌ها خود مرکز مناسبی برای رشد و نمود حشرات به شمار می‌رفته‌اند. آزمایشهای میکروپالئونولوژی روی

زیاله‌های شهر سوخته نشان داده است که این شهر و گورستان آن پر از حشرات بسیار ریز و زیان‌آور بوده‌اند، به ویژه آثار و بقایای استخوانهای دو نوع حشره جونده از نوع بزرگ و از نوع کوچک^{۱۱} بسیار دیده شده است. حشرات زیان‌آور دیگر از جمله مگس - که بقایای آن نیز پیدا شده است - به مقدار زیاد دیده شده است و پیداست که این گونه حشرات و آفات غیر از انسان برای محصولات نیز بسیار مضر بوده‌اند، بنابراین نگهداری محصولات و مهر و موم کردن انبارها نه تنها برای کنترل و تقسیم آن بین خانواده‌ها بوده بلکه خود نوعی حفاظت از محصول در مقابل صدمات وارده احتمالی از جانب آفات نیز به شمار می‌رفته است.

مردم جامعه شهر سوخته برای تغذیه از انواع مواد خوراکی قابل دسترس استفاده می‌کرده‌اند. بر اساس اطلاعات به دست آمده از کاوشها و پژوهشهای انجام شده هیچ نوع ماده غذایی از سرزمینهای دور دست به اینجا وارد نمی‌شده است و منطقه مزبور از نظر تولید مواد غذایی کاملاً خود کفا بوده است. غذاهای گیاهی شامل انواع حبوبات و میوه‌هایی چون گندم، ذرت، انگور، هندوانه، و مانند آنها بوده است. در میان گیاهان خود رو می‌توان از قازیاغی نام برد که آن را آرد می‌کرده سپس به مصرف تغذیه می‌رسانده‌اند. گندم و جو را در خانه‌ها با سنگ‌سابهای بیضی شکلی که بین ۳۰ تا ۵۰ سانتی‌متر عرض داشته آرد می‌کرده‌اند. جنس سنگ‌سابها از نوع سنگ سخت بازالت بوده است، به این ترتیب خرده ریزه‌های سنگ قاطی آرد نمی‌شده است. برخی از این سنگ‌سابهای بازالتی که از کوه خواجه^{۱۲} تأمین می‌شده است در اتاقها و نزدیکی انبارکهای خشتی پیدا شده است. برای آرد کردن دانه‌های خوردنی غیر از سنگ ساب از هاونهای سنگی که اندازه دسته آنها به ۳۰ سانتی‌متر هم می‌رسیده استفاده می‌شده است. تنوره‌های نانویی در همه خانه‌ها پیدا شده است. این تنورها در حیاط یا اتاقهای روباز قرار داشته‌اند که در آنها اجاقهای گرم‌کننده (بخاری) وجود نداشته است.

تنوره‌های نانویی به شکل نعل اسب ساخته شده‌اند و بلندی هر کدام تقریباً ۵۰

سانتی متر است. آتش در کوره این تنورها که ۷۰ تا ۸۰ سانتی متر عرض دارند می‌سوخته و خاکستر در کانالی جمع می‌شده است، به این ترتیب نان مستقیماً با آتش تماس نداشته و از سوختن آن جلوگیری می‌شده است.

در شهر سوخته و روستاهای آن پرورش جانوران و شکار و صید ماهی نیز رایج بوده است. بررسیها و تحقیقات انجام شده نشان داده است که بیش از ۹۹ درصد استخوانهای به دست آمده مربوط به چهار پایان اهلی بوده است که گوشت آنها به مصرف تغذیه می‌رسیده است. ۲۱/۵ درصد گاو، ۵۴/۵ درصد گوسفند، و ۲۳/۶ درصد این جانوران را بزها تشکیل می‌داده‌اند، در حالی که مجموع استخوانهای یازده نوع جانور وحشی که تاکنون شناسایی شده تنها یک درصد کل استخوانها را تشکیل می‌دهند. به نظر می‌رسد که مصرف گوشت جانورانی چون گوزن و آهو کمتر رایج بوده احتمالاً این نوع گوشتها جزو غذاهای «تنفنی و گرانبها» به شمار می‌رفته است. با اینکه ۴/۲ درصد نقش جانورانی را که شکلشان روی سفالهای شهر سوخته نقاشی شده است نقش گراز تشکیل می‌دهد، اما تاکنون در میان هزاران قطعه استخوان آزمایش شده و به دست آمده حتی یک قطعه استخوان گراز نیز پیدا نشده است. احتمالاً مصرف گوشت این جانور که در منطقه وجود داشته رایج بوده است، اما مردم استخوانهای آن را به خاطر برخی رسومات خاص و ناشناخته از بین می‌برده‌اند. استخوان ۴۱ نوع پرنده تاکنون در شهر سوخته پیدا شده است که ۶۰ درصد آنها مربوط به مرغ جنگلی^{۱۳} بوده است که پرنده‌ای مهاجر و آبی به شمار می‌رود و امروزه نیز در فصلهای پاییز و زمستان در سیستان دیده می‌شود.

پیدا شدن هزاران قطعه از تخم پرندگان نیز نشان دهنده استفاده از آنها برای مصارف غذایی بوده است. صید ماهی نیز از کارهایی بوده که برای تأمین قسمتی از مواد غذایی انجام می‌گرفته و نشانه‌های آن نیز به صورت تیغه‌های ماهیان و قلابهای ماهیگیری طی کاوشها پیدا شده است. غذا در جامعه شهر سوخته به صورت پخته مصرف می‌شده است. در همه خانه‌های شهر سوخته اجاقهای

خوراکپزی و سفالهای دود گرفته فراوانی پیدا شده که تأیید کننده نظر فوق است. برای روشن کردن آتش، آتش زنه‌های چوبی به کار می‌رفته سپس آتش مورد نیاز زیر خاکستر نگهداری می‌شده است.

در داخل خانه‌های شهر سوخته غیر از زندگی روزمره برخی فعالیتهای صنعتی کوچک نیز انجام می‌گرفته است. مس ذوب شده در کوره، قطعات سیلکس، و ابزار کار برای کارهایی چون چرم‌سازی، حصیرباقی، کفاشی، و طناب رسی نیز، در این خانه‌ها پیدا شده است. آزمایشها و بررسیها نشان داده‌اند که در هر اتاق، کار مخصوصی انجام می‌گرفته است و دو یا سه نوع فعالیت صنعتی همراه یکدیگر و در یک واحد صورت نمی‌گرفته است.

وسایل سنگی روزانه که جای زیادی اشغال نمی‌کرده است نیز در خانه‌ها پیدا شده است. روی کف اتاق شماره ۷۵ به ویژه در اطراف اجاق چهار گوش گرم‌کننده آن هزاران قطعه کوچک که برای ساختن تیغه و مته و پیکان به کار می‌رفته پیدا شده است. گسترش مساحت شهر سوخته در حدود ۲۵۰۰ پ.م. باعث شده است که فعالیت و کارهای صنعتی از داخل خانه‌ها بیرون آمده به اماکن مخصوصی در بخش غربی شهر که «محلّه صنعتگران» نامیده می‌شده است منتقل شود، هر چند در بخش شرقی نیز آثار کارها و فعالیتهای صنعتی به صورت پراکنده دیده می‌شود. این نوع تقسیم و گسترش کارهای صنعتی در خانه و محلّه نشان‌دهنده وجود دو سازمان مختلف تولیدی است. البته فعالیتهای صنعتی در مقیاس بسیار بزرگتر در بخشهای خارج از شهر انجام می‌گرفته است مثلاً سفالگری در اواخر هزاره چهارم در محلّه «دش» واقع در ۲/۵ کیلومتری جنوب غربی تپه مرکزی انجام می‌شده که آثار کوره‌های سفالگری این محلّه در مساحتی بالغ بر چهار هکتار پراکنده است. ۱۴ با اینکه وجود کارگاههای صنعتی متمرکز در محلها و اماکن مخصوص نشان‌دهنده وجود برنامه‌هایی برای کنترل اقتصاد شهر بوده اما هنوز در نیمه اول هزاره سوم پ.م. گروههای تولیدی مستقل و شخصی در مقیاس کوچکتری نیز وجود

داشته‌اند.

بخش دیگری از شهر سوخته را گورستان بزرگ و وسیع آن تشکیل می‌دهد. این گورستان در بخش جنوب غربی شهر واقع شده است و مساحت آن حدود بیست و پنج هکتار است. سطح خارجی این گورستان از هرگونه نشانه و اثر فرهنگی و مادی باستانی خالی است و به وسیله باد و آب به شدت فرسوده شده است. محاسبات انجام شده نشان می‌دهد که این گورستان حداقل دارای ۲۵۰۰۰ گور است که این تعداد گور برای شهری که حداقل دوازده سده فعال بوده کم به نظر می‌رسد. گودالهای ساده، چاله‌های دو قسمتی، سردابه‌ها، سردابه‌های کاذب، و قبور خشتی. قبر شماره ۱۱۸ یکی از بزرگترین قبور خشتی شهر سوخته است. طول این گور ۲۱۰ و عرض آن ۷۰ سانتی‌متر است و تمام بدنه داخلی آن با اندود پوشانده شده است. شخص مدفون در این گور پنجاه ساله و مسنترین فردی است که اسکلت او در شهر سوخته پیدا شده است. ۱۵

گورستان شهر سوخته تنها شامل گورهای طبقات ۹ تا ۳ است و گورهای طبقات ۱۰ و ۲ و صفر تاکنون به دست نیامده است. از سوی دیگر بهترین نمونه‌ها و بیشترین اطلاعات به دست آمده مربوط به طبقات ۷ تا ۵ است یعنی زمانی که مصادف با گسترش شهر سوخته است. پژوهشهای انسان‌شناسان نشان‌دهنده مرگ و میر زیاد بین کودکان بوده است. میانگین سنی برای مردان بین ۲۵ تا ۳۰ سال و برای زنان ۲۰ تا ۲۵ سال و برای کودکان ۲ تا ۳ سال بوده است. تنها چهار اسکلت مردانی که بیش از چهل سال داشته‌اند به دست آمده است. میانگین قد مردان ۱۷۷ سانتی‌متر و زنان ۱۵۸ سانتی‌متر بوده است. همین پژوهشها نشان داده است که در شهر سوخته مرگ و میرهای گروهی (احتمالاً به سبب بیماریهای مسری) نیز فراوان بوده است.

اشیای تدفینی به دست آمده در شهر سوخته بیشتر شامل اشیای سفالین، فلزی، سنگی، استخوانی، پارچه‌ای، و حصیری می‌شود. اجساد مردان را با پارچه خشن و

اجساد زنان را با پارچه‌های لطیفتری می‌پوشانده‌اند.^{۱۶}

اشیای پیدا شده در شهر سوخته تا حدود زیادی به شناسایی شغل و طبقات اجتماعی ساکنان این شهر کمک می‌کند. در حالی که در آلتین تپه سه طبقه کاهنان طبقه متوسط، و طبقه «فقرا» مشخص شده‌اند، در شهر سوخته اثری از طبقه اول و یا کاهنان دیده نشده است و تنها اطلاعات به دست آمده در مورد صنعتگران و کشاورزان است. در میان نمونه‌های بسیاری که به دست آمده می‌توان به قبر شماره ۷۷ اشاره کرد. در این قبر که مربوط به طبقه پنجم استقرار در شهر سوخته است همراه اسکلت، گردنبندی از جنس سنگهای غیر محلی مانند کلرات، آهک، سنگ یمانی، و نیز اشیایی چون مقراض، مته‌های استوانه‌ای، سنگ‌سابه‌های کوچک و مقداری قطعات سنگ یمانی به صورت خام پیدا شده است که یک قطعه آن شنی نیمه کاره‌ای بوده است. قبر شماره ۳۱۱ (سردابه‌ای بزرگ طبقه ششم) حاوی اشیایی بوده که به کار تولید یا بهتر بگوییم نقاشی سفال می‌خورده است. این باقی مانده‌ها عبارتند از پودر سنگ لاجورد، اکسید مس، کلوخه آهن طبیعی، و سنگ آهن که در داخل سبدي در کنار اشیای دیگر جاسازی شده بوده است.

از دوازده گوری که همراه اسکلت مدفون شدگان در آن مهرهایی نیز پیدا شده‌اند، ۹ گور متعلق به زنان و سه گور متعلق به مردانی بوده است که سن متوسط آنها بین ۲۵ تا ۳۰ سال بوده است، هر چند در یک مورد نیز مهری از جنس کلرایت همراه کودک ۶ تا ۷ ساله‌ای پیدا شده است. بر خلاف «کارگران رسمی» و صنعتگران که وضعشان به سبب پیدا شدن ابزار کار و اشیا تا حدودی روشن است و با اینکه دانه‌های گیاهی و باقی مانده‌های میوه‌های زیادی در داخل قبور و ظرفها به دست آمده است، هیچ گوری که بتوان آن را مستقیماً به کشاورزان و دامداران نسبت داد پیدا نشده است.

از اعتقادات مذهبی مردم شهر سوخته اطلاعات بسیار ناقصی در دست است، هر چند که وجود باقی مانده‌های گوشت حیوانات قربانی شده خود نشان دهنده

وجود نوعی از اعتقادات مذهبی است. اثار قربانی بره در ۱۷ قبر دیده شده است. گاهی تنها قسمتی از گوشت قربانی شده را داخل یک ظرف در نزدیکی بدن مرده و یا دیواره قبر جا داده‌اند.

آثار به دست آمده از قبرهای شماره ۶۰۹ و ۴۱۰ نیز احتمالاً نشان‌دهنده نوعی اعتقاد مذهبی است. در قبر شماره ۶۰۹ شش مجموعه را دایره‌وار کنار هم قرار داده سپس استخوانهای دیگر را در مرکز این دایره جای داده‌اند. همین کار در قبر شماره ۴۱۰ نیز با چهار مجموعه تکرار شده و در مرکز دایره مجموعه پنجمین و آخرین فرد مدفون قرار گرفته است. گور شماره ۱۰۰۳ نیز از گورهای دسته‌جمعی و استثنایی شهر سوخته است که تقریباً همین وضع را دارد. این گور بارها مورد استفاده قرار گرفته است و در آن می‌توان آثار و بقایای ۱۳ اسکلت انسان و سه اسکلت سگ را تشخیص داد. در این گور، تنها آخرین اسکلت دفن شده که در مرکز قبر قرار دارد به صورت کامل پیدا شده و بقیه اسکلتها به صورت پراکنده در اطراف آن چیده شده‌اند.

دلایل و شواهد ارائه شده در صفحه‌های پیشین، هر چند به صورت بسیار فشرده‌ای بیان شدند، اما نشان می‌دهند که شهر سوخته طی هزاره سوم پ.م. شهری بزرگ با جمعیتی زیاد بوده است و به احتمال قوی نقش مرکز ایالتی را نیز داشته است. همین شواهد نشان می‌دهند که بیشتر جمعیت ساکن در شهر سوخته به کارهای تولیدی و صنعتی مانند سنگتراشی، نجاری، بافندگی، سفالگری، و بالاخره بازرگانی مشغول بوده‌اند. آثار و شواهد به دست آمده از کاوشها به وجود طبقات صنعتگر و کارگران متخصص تمام وقت صحنه می‌گذارد. بر اساس مدارک پیدا شده شهر سوخته ارتباط بازرگانی و فرهنگی نسبتاً گسترده‌ای با سایر سرزمینهای شرقی داشته است. پیدا شدن انواع و اقسام سفال، سنگ، و اشیای گوناگونی که از سرزمینهای دیگر به آنجا وارد شده تأییدکننده این مسئله است. یکی از مهمترین اقلام وارداتی و همچنین صادراتی شهر سوخته را طی هزاره سوم پ.م.

سنگ لاجورد و عقیق تشکیل می‌داده است. شهر سوخته به سبب موقعیت ویژه جغرافیایی خود از مراکز مهم توزیع و صدور این مواد به میان رودان بوده است. بیش از نود درصد باقی مانده‌های سنگ لاجورد و عقیق در شهر سوخته به صورت خرده‌های حاصله از تراش سنگهای بزرگتر بوده است که ابتدا به صورت خام از طریق بازرگانان از خارج به شهر سوخته وارد می‌شده و پس از تراشهای اولیه مورد نیاز به میان رودان صادر می‌شده است. بازرگانی با میان رودان و سرزمینهای شرقی باعث ایجاد روابط فرهنگی میان این سرزمینها نیز شده است. هر چند هیچ‌گونه مدرکی که نشان دهنده ارتباط مستقیم این سرزمینها با هم باشد در دست نیست، اما پیدا شدن ظروف سیمین و زرین قابل مقایسه با ظرفهای میان رودان در اطراف معادن سنگ لاجورد در بدخشان نشان دهنده این ارتباط و تبادل کالا است. از سوی دیگر شباهت فراوان سفال شهر سوخته با برخی از محوطه‌های شرقی و شمالی نیز مبین این مطلب است که شهر سوخته با این سرزمینها نیز مراوده داشته است.

سقوط و از بین رفتن شهر سوخته در پایان دوره چهارم استقرار صورت گرفته است. با اینکه این شهر طی دو دوره (۲۷۰۰ و نیز حدود ۲۰۰۰ پ.م.) دچار آتش‌سوزی شده است، اما فعلاً دلیلی در دست نیست که سقوط شهر را به عامل خارجی نسبت دهیم. هر چند نباید عامل بسیار مهم خشک شدن و جا به جایی دلتای رود هیرمند را از یاد ببریم، اما به نظر می‌رسد عوامل گوناگونی دست به دست هم داده موجبات سقوط این شهر را فراهم آورده‌اند. یکی از مهمترین عوامل بحرانی است که حدود سالهای ۲۰۰۰ پ.م. در تمام مناطق شرقی فلات ایران و آسیای مرکزی به وجود آمده و باعث کوچک شدن و از بین رفتن تقریباً کلیه جوامع شهری از نمازگاه در شمال تا شهر سوخته در جنوب شده است، به این ترتیب تقریباً از ابتدای سالهای ۱۸۰۰ پ.م. تا اوایل تشکیل امپراطوری هخامنشی که آثار جوامع بزرگ شهری دگر باره ظهور می‌کنند، دیگر اثری از شهرهای بزرگی چون شهر سوخته در منطقه دیده نمی‌شود. ۱۷

یادداشت‌های گفتار پنجم

۱. در مورد این مرحله از زندگی انسان که زمانی بین هزارهٔ چهارم پ.م. تا دوران تسلط هخامنشیان را در بر می‌گیرد، امروزه با کمبود یا حتی فقدان کامل مدارک کتبی روبه‌رو هستیم. به رغم وجود مدارک کتبی هماهنگی شباهتهای موجود بین فرهنگهای منطقه‌ای که از آن گفتگو می‌شود، در حال حاضر تنها از طریق پژوهشهای باستان‌شناسی است که می‌توان به جنبه‌های گوناگون زندگی و فعالیت انسانها در این دوران پی برد.

۲. از نقطه نظر اقتصادی وسعت این «جزیره‌ها» برای مردمی که در دوران آغاز تاریخی در آنها زندگی می‌کرده‌اند کافی بوده است. مسافتی به شعاع ۱۵۰ کیلومتری هر محوطهٔ باستانی که در منطقهٔ نامبرده مورد بررسی قرار گرفته است نشان داده که ساکنان محوطه به منابع گوناگون فلز، سنگ، گیاه، و جانوران غیر اهلی که براساس کشفیات باستان‌شناسی منابع اصلی زندگانی در آن دوران به شمار می‌رفته‌اند دسترسی داشته‌اند.

۳. فرضیهٔ «روستوچو» بیشتر به خاطر کشف یک سلسله آثار باستانی در سالهای بعد از ۱۹۲۰ در غرب و شرق این منطقه و به خصوص کشف تمدنهای درخشان سومری با کاوشهای اور و اوروک در میان رودان و پیدایش شهرهای بزرگ دوران آغاز هندی موهنجودارو و هاراپا در کنار رود سند بوده است.

۴. دانشمندی چون گوردن چایلد و فرانکفورت بعدها نظریه‌ای را پیشنهاد کردند که به موجب آن در طی هزاره‌های چهارم و سوم پ.م. میان رودان جنوبی بزرگترین مرکز فعالتهای فرهنگی و احتمالاً نخستین مرکز اختراعات تکنولوژیکی بوده که به گسترش شهرنشینی امکان داده و به رشد و نمو آن کمک کرده است. طرح این نظریه برخی از دانشمندان و دانش‌پژوهان را متقاعد ساخت که تمدنهای نیمه شرقی فلات ایران (حتی شبه قارهٔ هند که ریشه‌های آن معلوم و مشخص نیست) مستقل نبوده از تمدنهای میان رودان تأثیر تام و تمام پذیرفته و در حقیقت وابسته و دنبالهٔ آنان است. کاوشهای سالیان اخیر در نیمهٔ شرقی فلات ایران (شامل شمال

خراسان بزرگ، سیستان و بلوچستان، افغانستان، و نیمه غربی پاکستان) این نظریه را اصلاح کرده و با روشن کردن وضعیت فرهنگی و تمدنی منطقه پرده از روی بسیاری از ابهامات برداشته است.

۵. باید اشاره کنیم که پیشرفتهای تکنولوژیکی امروز به باستان‌شناسان اجازه داده است بدون نیاز به کشفیات بزرگ و استثنایی و با کمک و یاری علوم گوناگون قادر باشند به مسائلی از قبیل چگونگی ارتباطات اقتصادی، بازرگانی، و فرهنگی جوامع با یکدیگر از یک سو و به ساختمان جامعه و نوع زندگانی آنان از سوی دیگر پی ببرند. این گونه پیشرفتها به باستان‌شناسان امکان داده است که از راه مشاهده، مطالعه، و بررسی باقی مانده‌های فرهنگی و مادی جوامع و نحوه توزیع آنها در یک سرزمین بتوانند به معانی و مفاهیم شهر و دولت برسند و با همین روش و با جمع‌آوری و مطالعه باقی مانده‌های باستانی به درجه اهمیت جوامع به ویژه به آن بخش از جوامعی که از آنها آثار نوشته شده در دست نیست پی ببرند. به این ترتیب و با کمک عواملی که بیان شد قضاوت در مورد پیشینه تاریخی و ساختمان اجتماعی و فرهنگی این جوامع از کرانه‌های رود نیل تا دشتهای رودخانه سند به نسبت سالهای پیش از جنگ دوم جهانی ساده‌تر و در عین حال یقینی‌تر شده است.

۶. فعالیت باستان‌شناسی مؤسسه ایتالیایی ایزمو (Is.MEO) در سیستان با کاوش شهر دوران هخامنشی دهانه غلامان در سال ۱۹۶۲ میلادی به سرپرستی پرفسور امبرتوشراتو (U.serrato) آغاز شد. پنج سال پس از آن همین مؤسسه با همکاری مرکز باستان‌شناسی ایران کاوش در تپه‌های شهر سوخته را به سرپرستی همکاری مرکز باستان‌شناسی ایران کاوش در تپه‌های شهر سوخته را به سرپرستی پرفسور ماریتسیو توزی (M. Tosi) آغاز کرد و این کاوشها تا سال ۱۹۷۸ ادامه پیدا کرد. نتیجه بررسیها و کاوشها در دهها مقاله و کتاب به زبانهای گوناگون به چاپ رسیده است و این تحقیقات هنوز ادامه دارد.

۷. رود هیرمند دارای چهار تراس شناخته شده اصلی است که طی سالیان دراز و بر اثر تغییر بستر رودخانه به وجود آمده است. این چهار تراس عبارتند از تراسهای چهار برجک، رم رود، نیم روز، و تراس امروزی زابل که به ترتیب ۵۲۰، ۵۰۰، ۴۹۰ و ۴۸۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند. تمام آثار شناخته شده مربوط به دوران آغاز تاریخی سیستان روی تراس رم رود واقع شده است. این تراس که حدود ۷ تا ۸ متر از سطح زمینهای اطراف زابل بلندتر است حاصل دومین مرحله تجدید حیات دلتای رود هیرمند و تعویض بستر این رودخانه است که به احتمال قوی در دوره پلیستوسن صورت گرفته است. سبب انتخاب تراس رم رود برای نخستین استقرارهای شناخته

شده در سیستان بیشتر برای دفاع منطقه استقرار و اسکان در مقابل سیل و طغیان رودخانه و گسترش دریاچه بوده است.

۸. خشته‌ها به صورت طولی و افقی چیده شده‌اند و مصالح اصلی ساختمانها در شهر سوخته به شمار می‌روند. با اینکه گاهی اندازه خشته‌های پیدا شده با یکدیگر تفاوت دارند، اما به نظر می‌رسد که برای ساختن خشته‌ها از یک اندازه یکنواخت و «استاندارد» استفاده شده است. اندازه خشته‌های به کار رفته در دوره دوم و سوم شهر سوخته $40 \times 20 \times 10$ سانتی‌متر و با نسبت ۲:۱:۴ بوده است. خشته‌هایی با اندازه‌های فوق در محوطه باستانی کالی بنگان و معماری دوره هاراپای این محوطه نیز استفاده شده است، در حالی که در دوره پیش از تمدن هاراپا در همین محوطه نسبت خشته‌ها ۱:۲:۳ بوده است. اندازه و نسبت خشته‌های به کار رفته در آثار مربوط به دوره چهارم استقرار در شهر سوخته کمی بزرگتر از دوره‌های پیشین است ($12 \times 20 \times 50$ سانتی‌متر و نسبت ۱:۲:۵) اما و به هر حال در این دوره نیز از یک نسبت استاندارد و یکنواخت استفاده شده است.

۹. *Ontophagus, scarabeus*

۱۰. *Chenopod*

۱۱. *Tatera Indica, Nesokia indica*

۱۲. کوه خواجه نزدیک شهر سوخته است.

۱۳. *Folaga*

۱۴. آثار کوره‌های سفالگری در مقیاس بزرگتر را در تپه رود بیابان در ۲۹ کیلومتری شهر

سوخته بهتر می‌توان دید.

۱۵. برای اطلاعات بیشتر و دقیقتر در مورد گورستان شهر سوخته نگاه کنید به گفتار چهارم

کتاب حاضر.

۱۶. قطعات پارچه قبر شماره ۱۱۲ یکی از نمونه‌هایی است که خوب باقی مانده است. در

این قور اجساد یک مرد ۴۰ تا ۴۵ ساله و یک زن ۲۰ ساله را روبه روی هم دفن کرده‌اند. مرد به پهلوی راست خوابانده شده است و دست چپ خود را روی صورت زن گذاشته به وی نگاه می‌کند. هر کدام از این اسکلتها تبا پارچه‌ای پوشانده شده‌اند و در این مورد پوشش مرد از پارچه زبر و خشن و پوشش زن از پارچه نرم و لطیفتری است. همراه پارچه‌ها مقدار زیادی نیز از موهای زن مدفون باقی مانده است.

۱۷. نگارنده از مؤسسه ایزمئو و سرپرست آن آقای دکتر نیولی (G. Gnoli) و آقای دکتر

ماریتسیو توزی (M. Tosi) به خاطر در اختیار گذاشتن عکسها و مدارک لازم سپاسگزار است. طرحها را آقای لوکا ماریانی و کپیها را دوستم علی سامانی تهیه کرده است که از ایشان نیز سپاسگزارم.

جدول زمان بندی شهر سوخته

دوره های استقرار	طبقات	سال پیش میلااد	شرح	وسعت شهر به هکتار
		۲۱۰۰	لایه های جدید یا	۵
		بعد از شهرنشینی		
۴	۱	۲۲۰۰ - ۲۱۰۰		
	۲	بدون نمونه زغال		
			لایه های دوران	۴۵
	۳	۲۴۰۰ - ۲۳۰۰	دولت - شهر	
	۴	۲۵۰۰ - ۲۴۰۰		
	۵	۲۶۰۰ - ۲۵۰۰	لایه های آغاز	
	۶	۲۷۰۰ - ۲۶۰۰	دوره شهرنشینی	۸۰
	۷	۲۷۰۰		
	۸	۳۰۰ - ۲۸۰۰	لایه های قدیمی یا	
			نمونه های	۱۵/۵
	۱۰	۳۲۰۰ - ۳۰۰۰	دوران آغاز نگارش	

۶. اهمیت کاریز در تولید و توزیع آب

در سیستان و بلوچستان

هدف این نوشته کوتاه بررسی چگونگی تولید و توزیع آب در سیستان و بلوچستان (ایران) است، از سوی دیگر می‌خواهد اهمیت سیستم کاریزی را در نقاط کم‌آب و خشک نشان دهند، به همین سبب در اینجا تنها به داده‌های آماری مربوط به منطقه اکتفا شده^۱ و از بحثهای تکنیکی و اجتماعی و تاریخی مربوط به قنات احتراز شده است.

منابع آبی بلوچستان نادرند به همین سبب زمینهای مزروعی آن نیز نسبت به وسعت منطقه بسیار کم است غیر از مناطقی که با کاریزها سیراب می‌شوند بقیه مناطق مزروعی را در نزدیکی روستاهای کوهستانی و روستاهایی که دارای رودخانه‌های کوچکی هستند می‌توان پیدا کرد.

حوضه آبی اصلی منطقه، دریاچه کوچک جزموریان است که باتلاقی طبیعی و به شکل بیضی است. این باتلاق در محل هامون جزموریان یا جزموریاب شناخته می‌شود و آب آن از رودخانه‌های بمپور و هلیل رود تأمین می‌شود. رودخانه بمپور از شرق به این دریاچه می‌رسد و در طول مسیر خود تنها در نقاط بین ایرانشهر و بمپور مورد استفاده کشاورزی قرار می‌گیرد. از ویژگیهای این دریاچه آن است که در تابستانها آب آن بسیار کم شده گاهی خشک می‌شود.

حوضه آبی دیگر هلیل رود است که با آنکه در بلوچستان واقع نشده اما آب آن تا سرزمینهای بلوچی می‌رسد. این روخانه پس از سرچشمه گرفتن از کوههای لاله‌زار در جنوب کرمان و پس از سیراب کردن جیرفت و دشتهای سبزواران و رودبار به جزموریان می‌رسد. در کنار این حوضه‌های اصلی، در خود بلوچستان رودهای کوچک و فصلی مانند ماشکل، دشتیاری، باهو، کارواندر، و غیره نیز وجود دارند که حجم آب آنها در هر حال بسیار کم است. نکته دیگر آنکه جزموریان تنها دریاچه منطقه به شمار نمی‌رود، بلکه دریاچه‌های بسیار کوچک دیگری مانند هامون چاه‌هایی در منطقه سرحد وجود دارند که در زمستان دارای آب (زمستانها وسعت دریاچه به ۳۰ کیلومتر مربع و گودی آن به سه متر می‌رسد) و تابستانها خشک می‌باشند.

نقش رودخانه‌ها در سیراب کردن بلوچستان بسیار کم است، در حقیقت تنها ۱۴.۵٪ آب بلوچستان از طریق رودخانه‌ها تأمین می‌شود (شکل ۵) و در میان منابع تولید آب در بلوچستان، رودخانه‌ها پس از کاریزها، «منابع دیگر»، و چشمه سارها قرار دارند (همان شکل).

منابع اصلی تولید آب در بلوچستان طبق طبقه‌بندی سازمان برنامه ۹ منبع به ترتیب زیر است:

۱. کاریز
۲. چشمه
۳. رودخانه
۴. چاه عمیق
۵. چاه نیمه عمیق
۶. چاه
۷. آب رودخانه با استفاده از پمپ
۸. آب آب‌انبار (مخزن) با استفاده از پمپ

۹. سایر منابع

این ۹ منبع به گونه دیگری به ترتیب زیر تقسیم می شوند:

۱. منابع طبیعی تولید آب بدون دخالت انسان و ماشین مانند رودخانه‌ها و چشمه‌ها.

۲. منابع آبی که استفاده از آنها نیاز به دخالت نیروی انسانی یا ماشینی دارد که خود به دو گروه تقسیم می شوند:

الف: چاههای عمیق و نیمه عمیق با استفاده از ماشین.

ب: کاربیز و چاه با استفاده از نیروی انسانی.

۳. منابعی که استفاده از آنها نیاز به یکی از دو نیروی انسانی یا مکانیکی دارد و تقسیم می شوند به:

الف: رودخانه‌ها با استفاده از پمپ و ماشین.

ب: برکه‌های طبیعی و مخازن بزرگ.

۴. سایر منابع.

تعداد کل این گروه از منابع آبی در منطقه بلوچستان (بدون احتساب سیستان و زابل که به دلیل وجود دریاچه‌های هامون و رود هیرمند در این محاسبات داخل نشده‌اند) ۲۳۵۲ منبع می باشد که آب شهرها، دهستانها و روستاهای منطقه را تأمین می کنند (شکل‌های ۵ - ۱).

جدول زیر چگونگی تولید و توزیع آب با استفاده از منابع ذکر شده را نشان

می دهد:

۱. منابعی که از نیروی انسان یا ماشین استفاده می کنند (۳۵.۷٪):

الف: نیروی انسانی

قنات (۳۲.۵٪)

چاه (۲.۲٪)

ب: نیروی ماشینی

چاه نیمه عمیق (۰.۸/۰٪)

چاه عمیق (۰.۲٪)

۲. منابع طبیعی (۰.۳۵.۳٪)

الف: چشمه‌ها: (۰.۲۰.۸٪)

ب: رودخانه‌ها: (۰.۱۴.۵٪)

۳. سایر منابع (۰.۲۸.۶٪)

به این ترتیب طبقه‌بندی تولید آب در بلوچستان به شرح زیر است:

الف: قنات (۰.۳۲.۵٪)

ب: منابع دیگر (۰.۲۸.۶٪)

ج: چشمه‌ها (۰.۲۰.۸٪)

د: رودخانه‌ها (۰.۱۴.۵٪)

ه: چاهها (۰.۲.۲٪)

و: چاه نیمه عمیق (۰.۰.۸٪)

ز: چاه عمیق (۰.۰.۲٪)

این آمار نشان می‌دهد که تنها یک درصد از آب تولیدی بلوچستان از طریق استفاده از ماشین به دست می‌آید و بقیه آن یعنی ۹۹٪ باقی مانده از منابع طبیعی یا با استفاده از نیروی انسانی تولید می‌شود که مهمترین آنها چنانکه از جدولهای پیوست مشهود است قنات می‌باشد.

در منطقه زاهدان قنات با تولید ۴۷٪ کل آب شهرستان و دهستانهای تابعه مقام نخست را دارد و پس از آن منابع دیگر» با ۳۹.۴٪ و با فاصله بسیار از آن، چشمه‌ها با ۹.۷٪ تولید آب را برعهده دارند (شکل ۴). در سایر شهرها اگرچه قنات در تولید و توزیع آب در مقام نخست نیست، اما نقش بسیار مهم و حیاتی در این زمینه دارد. به عنوان مثال در منطقه ایرانشهر قنات ۲۴.۱٪ آب شهرستان را تولید و توزیع می‌کند، یعنی با فاصله کمی پس از «منابع دیگر» با ۲۷.۴٪ و رودخانه‌ها با

۲۴.۵٪ قرار دارد؛ بنابراین در این شهرستان قنات از نظر توليد و توزیع آب با فاصله ناچیزی نسبت به دو منبع نخستین، سومین منبع توليد و توزیع آب به شمار می‌رود (شکل ۱). تنها در منطقه چاه بهار است که قنات با آنکه سومین توليدکننده و توزیع‌کننده آب منطقه با ۱۳٪ کل توليد است نسبت به سایر نقاط بلوچستان اهمیت کمتری دارد. در اینجا «منابع دیگر» با ۴۵.۷٪ دارای مقام نخست است و پس از آن رودخانه‌ها با ۲۹.۴٪ قرار می‌گیرند (شکل ۳) و بالاخره در سراوان قنات با ۳۲.۲٪ کل توليد و توزیع آب پس از چشمه‌ها (۶.۴۲٪) و رودخانه‌ها با ۱۱.۹٪ توليد در مقام دوم قرار دارد (شکل ۲).

داده‌های بالا گوشه‌ای از اهمیت قنات در توليد و توزیع آب در منطقه سیستان و بلوچستان را همانند سایر مناطق خشک ایران می‌رسانند و به نظر می‌آید اطلاعات داده شده یک بار دیگر می‌توانند اهمیت نگهداری و توسعه این روش قدیمی توليد و توزیع آب را به خوبی برسانند.

یادداشهای گفتار ششم

۱. داده‌های ارائه شده در این نوشته همگی از مرکز آمار ایران ، ۱۳۴۸ ، استخراج شده است.

۲. آب تولیدی این گروه در استان سیستان و بلوچستان صفر است، یعنی در حقیقت طبق آمار ارائه شده هیچ مقدار آب تاکنون (سال چاپ و ارائه کتاب سازمان برنامه) در بلوچستان با این روش تولید شده است.

۳. متأسفانه منبع مورد اشاره بالا «منابع دیگر» را معنی نکرده است و منظور از این منابع به درستی روشن نیست، اما این امکان وجود دارد که منظور از «منابع دیگر» آب حاصله از ریزش باران، آب حمل شده با حیوانات یا تانکرها باشد.

۴. رودخانه‌ها و قنات‌ها روستاهای گوناگونی را مشروب می‌کنند، بنابراین امکان دارد که قنات‌ها یا رودخانه‌ها جزو منابع تولیدی آب پنج، ده، یا پانزده روستای مختلف آمده باشد، بنابراین زمانی که از ۲۳۵۲ منبع صحبت می‌شود بدان معنا نیست که کل این تعداد به صورت مستقل و جداگانه وجود خارجی دارند، بلکه این تعداد نشان‌دهنده شماره منابع آبی هستند که در روستاهای گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرند و با شماره حقیقی منابع موجود اختلاف دارند. شکلها

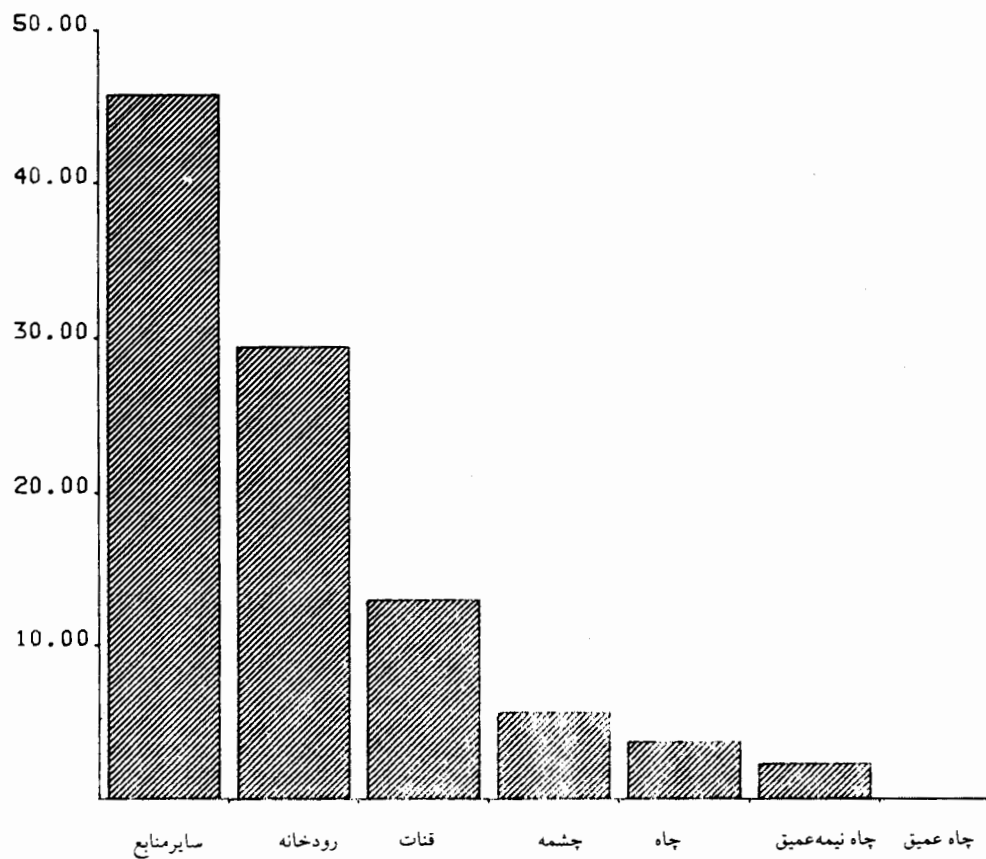
شکل ۱. درصد تولید آب در منطقه ایرانشهر بر پایه ۸۷۳ منبع آب.

شکل ۲. درصد تولید آب در منطقه سراوان بر پایه ۵۲۷ منبع آب.

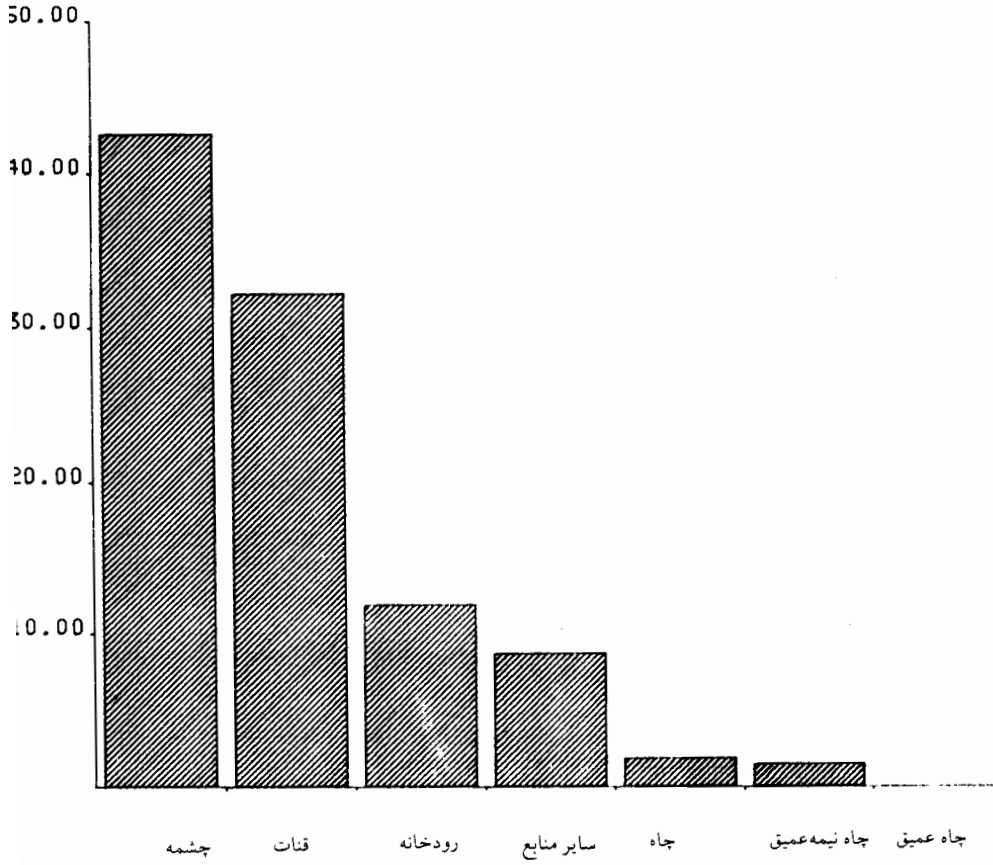
شکل ۳. درصد تولید آب در منطقه چاه بهار بر پایه ۲۱۴ منبع آب.

شکل ۴. درصد تولید آب در منطقه زاهدان بر پایه ۷۳۸ منبع آب.

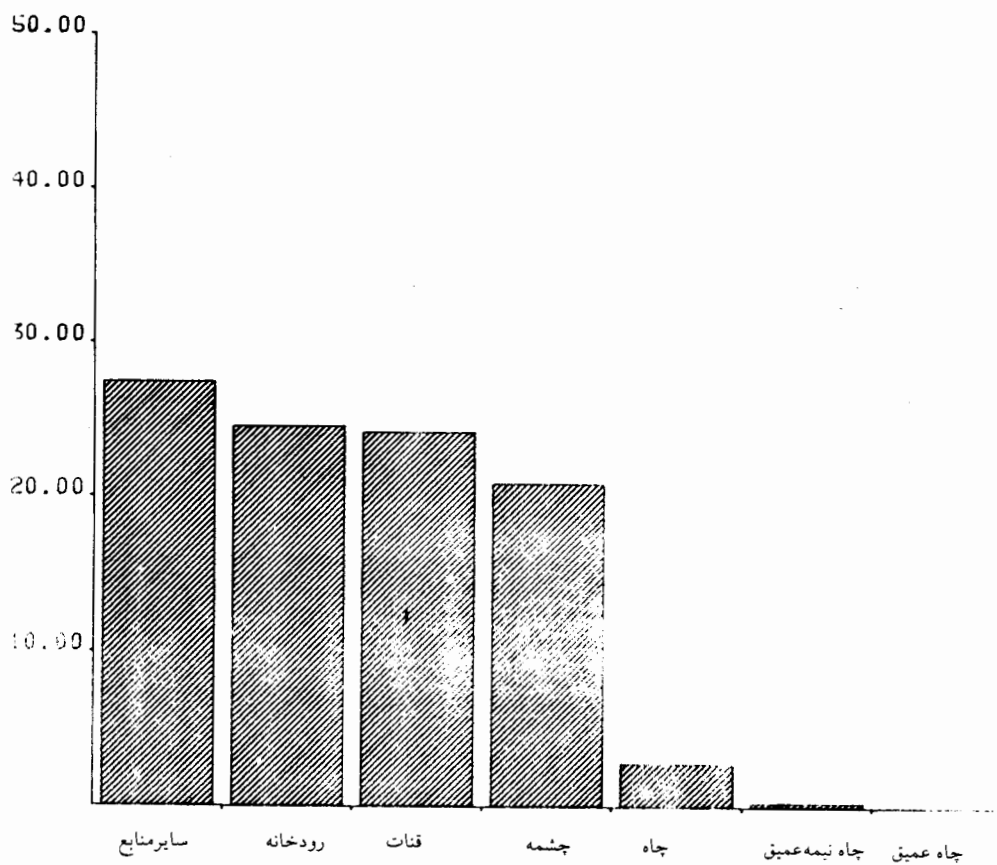
شکل ۵. درصد تولید آب در منطقه بلوچستان بر پایه ۲۳۵۲ منبع آب.



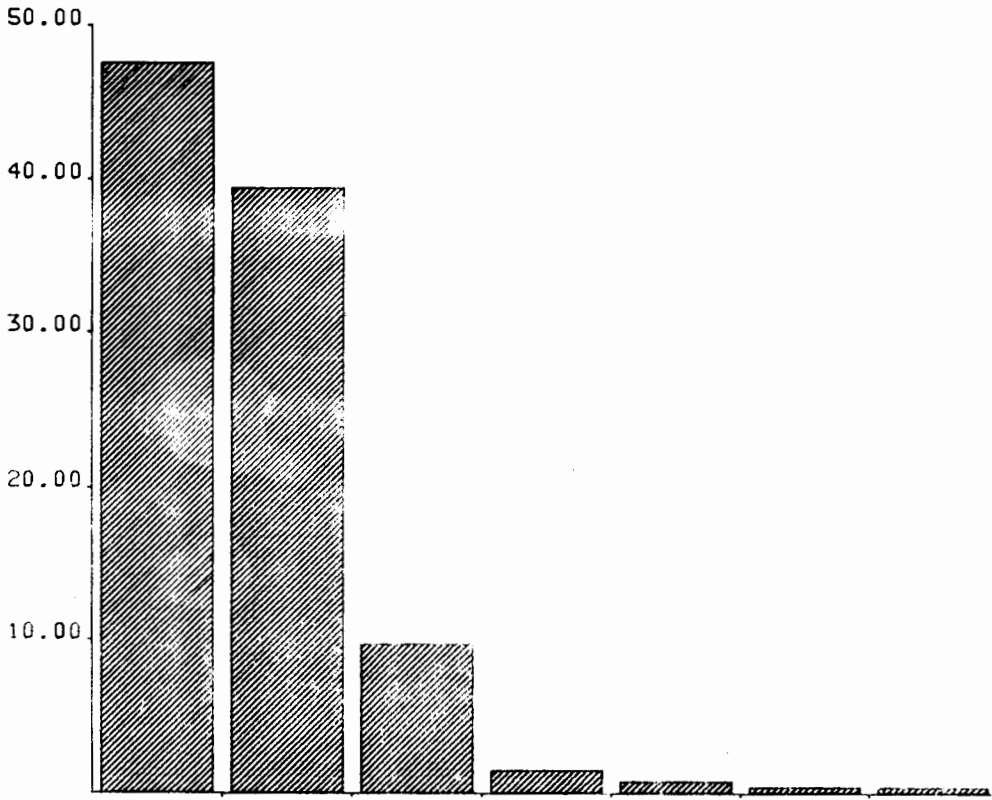
شکل ۱. توزیع منابع آب در منطقه ایرانشهر



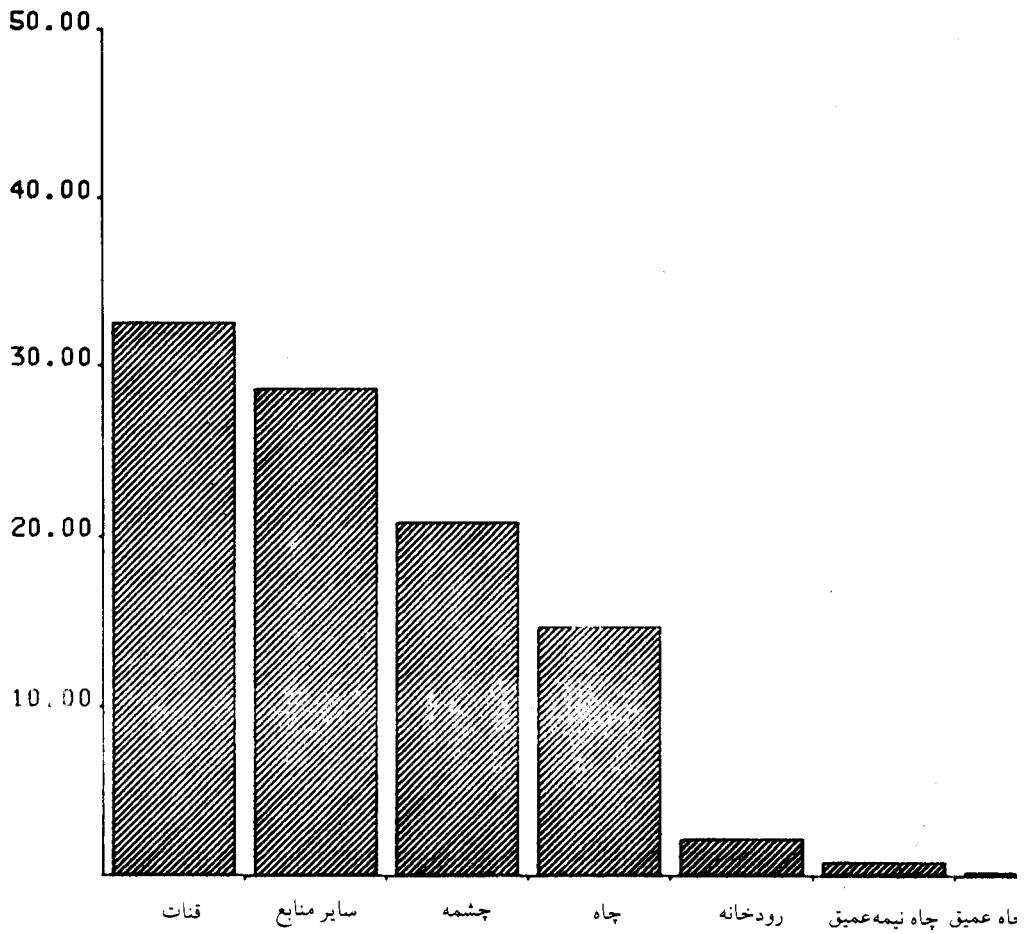
شکل ۲. توزیع منابع آب در منطقه سراوان



شکل ۳. توزیع منابع آب در منطقه چاه بهار



شکل ۴. توزیع منابع آب در منطقه زاهدان



شکل ۵. توزیع منابع آب در منطقه بلوچستان

جدولها

- جدول ۱. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب منطقه ایرانشهر
- جدول ۲. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب منطقه سراوان
- جدول ۳. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب منطقه چاه بهار
- جدول ۴. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب منطقه زاهدان
- جدول ۵. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب استان (بدون احتساب سیستان)

ایران شهر																
منابع اصلی آب										جمعیت		زمین		واحد اجتماعی و جمعیت		
نماد کل منابع	منابع دیگر	آب تیار + پمپ	چاه	چاه نیمه عمیق	چاه عمیق	پمپ - رودخانه عمیق	رودخانه	چشمه	قنات		دشت	کوهستانی	نعداد روستاهای مسکونی	نعداد روستا	نام استان	شماره
۳۰	۱۵								۱۵	۲۹۷۸	۱۱	۴	۱۴	۱۵	ایتر	۱
۴۳	۱		۲				۲	۲۱	۱۷	۱۸۲۵	۴	۳۷	۳۲	۴۱	بزمان	۲
۲۱			۱				۱۹		۱	۱۱۳۲۴	۲۲		۲۱	۲۲	بمپور	۳
۶۳	۱۰		۲				۳۳	۱۲	۶	۷۵۴۱		۶۶	۵۸	۶۶	بنت	۴
۵۳	۳						۱۹	۲۹	۲	۸۶۵۲		۶۸	۶۶	۶۸	یارود	۵
۹	۹									۲۳۹۴	۱۵	۴	۱۹	۱۹	پیشین	۶
۷۷	۲۶						۹	۲۴	۱۸	۱۰۰۲۸	۱۲	۱۴۸	۱۴۵	۱۶۰	چانف	۷
۲۰	۶		۱				۲		۱۱	۴۲۱۸	۲۸		۲۸	۲۸	حومه	۸
۵۲	۲۶						۱۲	۲	۱۲	۳۲۸۵	۲	۲۳	۲۵	۲۵	دامین	۹
۶۴	۴		۱۸	۳			۲	۱	۳۶	۸۵۳۹	۵۴	۴	۵۰	۵۸	دلگان	۱۰
۲۰	۵		۱				۱۱	۳		۳۲۴۸		۱۹	۱۳	۱۹	راسک	۱۱
۶۰	۲						۳۲	۲۵	۱	۴۹۶۲		۶۲	۴۵	۶۲	سریاز	۱۲
۹۵	۱۵						۳۱	۲	۴۷	۹۹۸۰	۲	۸۸	۸۵	۹۰	فنج	۱۳
۶۶	۱۸						۲۰	۲	۲۶	۸۲۳۱	۱۲	۵۸	۵۱	۷۰	لاشار	۱۴
۳۴	۱۷						۳		۴	۲۳۶۴		۱۶	۱۳	۱۶	مسکوکان	۱۵
۷۲	۳۶						۱۶	۱۷	۳	۳۷۳۴		۳۳	۲۹	۳۴	مینان	۱۶
۹۴	۴۷						۱	۴۴	۲	۲۹۱۰		۳۲	۳۲	۴۸	نسکنه	۱۷
۸۷۳	۲۴۰		۲۵	۳			۲۱۲	۱۸۲	۲۱۱	۹۶۲۱۳	۱۶۲	۶۶۲	۷۲۶	۸۴۱	مجموع	

جدول شماره ۱. تعداد روستا، جمعیت، و منبع آب ایران شهر

سراوان														
شماره	نام استان	تعداد روستا	تعداد روستاهای مسکونی	زمین	جمعیت	منابع اصلی آب								
						قنات	چشمه	رودخانه	پمپ	چاه عمیق	چاه نیمه عمیق	چاه	آب انبار + پمپ دیگر	منابع دیگر
۱	اسفندک	۲۴	۱۶	۲۴	۱۴۶۱	۱۰	۱۳	۲						۲۶
۲	آشار	۳۷	۲۲	۳۲	۲۵۳۵		۱۹							۳۲
۳	ایرفشان	۴۱	۳۹	۴۱	۳۵۳۶	۸	۱۹	۱۶						۴۳
۴	بم پشت	۱۱۲	۹۸	۱۱۰	۴۶۲۵	۱	۹۹	۷						۱۱۳
۵	پسکوه	۲۶	۲۱	۱۱	۲۴۹۰	۱۹	۵							۲۶
۶	جالق	۲۹	۲۱	۹	۴۲۳۷	۱۹	۱				۳			۲۷
۷	حومه	۲۴	۲۲	۳	۸۰۳۰	۱۳	۳				۲	۱		۲۶
۸	زابلی	۷۶	۵۰	۳۸	۵۹۸۷	۵۲	۱۱	۲			۲			۷۱
۹	سوران	۴۰	۳۴	۱۱	۶۷۱۹	۲۳	۱۰				۴			۳۸
۱۰	کلگان	۱۵	۱۵	۱۵	۱۹۲۲	۱۰	۱	۴						۱۵
۱۱	کنت	۲۶	۱۴	۱۹	۲۰۶۸	۵	۴	۱۳						۲۳
۱۲	گشت	۵	۵	۵	۱۰۶۰۸	۳								۵
۱۳	ناوک	۱۲	۱۲	۱۲	۲۱۱۵	۱۲								۱۲
۱۴	هیدوج	۶۶	۶۴	۶۴	۴۰۳۹	۲	۴۰	۱۹						۷۰
	تعداد کل	۵۳۳	۴۳۰	۳۴۴	۵۱۳۷۲	۱۷۵	۲۲۵	۶۳						۵۲۷

جدول شماره ۲. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب در سراوان

چاه بهار															
شماره	واحد اجتماعی و جمعیت		زمین		جمعیت	منابع اصلی آب									
	نام استان	تعداد روستا	تعداد روستاهای مسکونی	کوهستانی		دشت	قنات	چشمه	رودخانه	پمپ	چاه عمیق	چاه نیمه عمیق	چاه	آب انبار + پمپ دیگر	منابع دیگر
۱	باهرکلات	۵۰	۴۳	۴	۴۶	۴۹۵۰								۵	۸
۲	تلنگ	۸۸	۸۲	۶	۸۲	۸۴۲۸	۱	۲	۱					۱۲	۱۶
۳	حومه	۵	۵	۱	۵	۱۳۵۱						۱		۱	۲
۴	فصر قند	۹۰	۷۵	۶۴	۲۶	۹۱۹۵	۱۵	۱	۱۸					۳۰	۶۴
۵	کالک	۸۸	۶۸	۲۹	۵۹	۵۲۲۸		۱					۴	۲۰	۲۵
۶	کنارک	۴۰	۳۸	۱۴	۲۶	۶۴۵۱	۱	۲					۳	۶	۱۳
۷	نگور	۹۴	۹۲	۱۴	۸۰	۹۷۲۶		۱					۱	۶	۸
۸	نیک شهر	۸۳	۶۸	۸۳		۸۳۶۴	۱۱	۶	۴۳					۱۸	۷۸
	مجموع	۵۳۸	۴۷۱	۲۱۵	۳۲۴	۵۳۶۹۳	۲۸	۱۲	۶۳				۸	۹۸	۲۱۴

جدول شماره ۳. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب در چاه بهار

زاهدان																	
شماره	نام استان	جمعیت		منابع اصلی آب							زمین		واحد اجتماعی و جمعیت				
		کوهستانی	دشت	فلات	چشمه	رودخانه	بمب	چاه عمیق	چاه نیمه عمیق	چاه	آب انبار	منابع دیگر	نعدوکل	منابع	نعداد	نعداد روستاهای مسکونی	نعداد
۱	اسکلی آباد	۸۳	۶۳	۱۷	۶۶	۳۴۲۹	۵۴	۸						۱۶	۱۸		
۲	انده	۱۹	۱۸	۱	۱۸	۱۰۶۳	۱۵				۲			۱	۱۸		
۳	ایرندگان	۴۰	۳۷		۴۰	۲۹۱۹	۲	۲	۲	۲				۳۱	۳۷		
۴	پشتاکوه	۴۷	۳۸	۱۰	۳۷	۳۳۶۱	۹۰							۲۴	۳۸		
۵	نخین	۳۶	۳۳	۳	۳۳	۲۱۶۳	۱۷	۱۴						۵	۳۳		
۶	چشمه	۶۰	۳۱	۲	۵۸	۱۵۲۸	۳۴							۳۴	۳۱		
۷	حرمک	۶۳	۲۵		۶۳	۱۲۵۰	۱۳							۴۸	۲۵		
۸	حومه	۳۱	۱۵	۴	۱۵	۷۹۲	۱۱							۱۰	۱۵		
۹	خاش	۴۸	۳۵	۹	۳۸	۸۸۲۴	۲۵	۲	۲۵					۱۴	۳۵		
۱۰	سنگان	۲۸	۲۰	۱	۲۷	۸۹۹	۱۶	۸	۱۶					۴	۲۰		
۱۱	کارواندر	۳۰	۱۷	۲	۲۸	۱۰۴۸	۱۲	۳	۱۲					۱۲	۱۷		
۱۲	کورین	۶۴	۵۷	۲۴	۴۰	۳۸۰۲	۴۳	۸	۴۳					۸	۵۷		
۱۳	گوشه	۳۱	۲۵	۱	۳۰	۲۵۲۰	۷	۱۹	۷					۵	۲۵		
۱۴	گوهرکوه	۳۵	۲۲	۲	۲۲	۱۳۵۴	۱۸	۴	۱۸					۱۰	۲۲		
۱۵	لادیز	۴۴	۳۷	۲۱	۳۷	۱۹۶۴	۳۹	۱	۳۹					۵	۳۷		
۱۶	میرجاوه	۲۱	۱۳		۲۱	۱۴۸۲	۴		۴					۱۷	۱۳		
۱۷	نصرت آباد	۹۲	۳۴	۷۱	۳۴	۱۴۴۵	۲۲	۳	۲۲					۴۷	۳۴		
	مجموع	۷۷۲	۵۲۰	۲۰۱	۵۷۰	۳۹۸۴۳	۳۵۲	۷۲	۷۲	۲				۲۹۱	۷۷۲		

جدول شماره ۴. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب در زاهدان

بلوچستان																
شماره	نام استان	تعداد روستا	تعداد روستاهای مسکونی	زمین		جمعیت	منابع اصلی آب									
				دشت	کوهستانی		قنات	چشمه	رودخانه	بمب	چاه عمیق	چاه نیمه عمیق	چاه	آب تیار + بمب دیگر	منابع دیگر	تعداد کل منابع
۱	ایران شهر	۱۷	۸۴۱	۶۶۹	۱۶۲	۹۶۲۱۳	۲۱۱	۱۸۹	۲۲			۳	۲۵		۲۴۰	۸۷
۲	چاه بهار	۸	۵۳۸	۲۱۵	۳۲۴	۵۳۶۹۳	۲۸	۱۲	۶۳			۵	۸		۹۸	۲۴
۳	زاهدان	۱۷	۷۷۲	۵۷۰	۲۰۱	۳۹۸۴۳	۳۵۲	۷۲	۳			۶	۳	۱۱	۲۹۱	۷۳۸
۴	سراوان	۱۴	۵۳۳	۳۹۴	۱۳۴	۵۱۳۷۲	۱۷۵	۲۲۵	۶۳			۸	۱۰		۵۲۷	
	مجموع	۵۶	۲۶۸۴	۵۶۴۸	۸۲۱	۲۴۱۱۲۱	۷۶۶	۴۹۱	۳۴۱			۶	۱۹	۵۴	۶۷۵	۲۳۵۲

جدول شماره ۵. تعداد روستا، جمعیت، و منابع آب در روستای سیستان و بلوچستان بدون محاسبه سیستان

۷. تاریخ قوم کوچ در دوران اسلامی

منابع تاریخی و جغرافیایی فارسی و عربی نخستین سده‌های اسلامی در کنار بلوچان از قوم دیگری به نام کوچ نیز یاد می‌کنند.^۱ در این یادآوری کوچان به مثابه دزدان و غارتگران بیرحمی معرفی می‌شوند که هیچگاه کاری غیر از دزدی و چپاول نداشتند همواره در حال جنگ و گریز با همسایگان خود بوده برای حکام منطقه مشکل ایجاد می‌کرده‌اند. روند معرفی این قوم در منابع تاریخی و جغرافیایی سده پیشین نیز به همین گونه بوده است.^۲ در میان پژوهشگران معاصر دو اروپایی و سه ایرانی در مورد کوچان پژوهشهایی انجام داده نتایج تحقیقات خود را به چاپ رسانیده‌اند.^۳ در این میان تنها یکی از این پژوهشگران - بوث ورث - به بحث و بررسی درباره کوچان، به مثابه مطلب مستقلی، پرداخته و سایر پژوهندگان مسئله کوچ و کوچان را در حاشیه وقایع دیگر تاریخی و جغرافیایی کرمان و بلوچستان به ویژه در ارتباط با بلوچان مطرح کرده‌اند. در این نوشته کوتاه کوشش شده است تا با استفاده از کلیه منابع تاریخی موجود و در دسترس به شناسایی این قوم پرداخته نقش آنان را در ساختن تاریخ آن بخش از ایران که شامل کرمان و بلوچستان و جنوب شرقی ایران می‌شود با توجه به اسناد معتبر تاریخی و جغرافیایی روشن کنیم.

نام این طایفه - کوچ - به شکل‌های گوناگون و اغلب همراه نام بلوچان آمده است. شکل‌های رایج و ثبت شده نام این قوم کوچ، کوفج، کفج، کفج، کوفج، قبیج، قفس، و ققص می‌باشد.^۴ و جمع آن کوفجان و کوفچان^۵ و صورت رایج آن در فارسی کوچ و

در عربی قفص است. از سویی، بیش از یک کتاب این نام را به صورت قفس ثبت کرده^۶ و حتی یاقوت آن را واژه‌ای غیر عربی می‌داند.^۷ در هر حال چنانچه اشاره شد صورت معروف و شناخته شده آن در منابع تاریخی کوچ و قفص است.

پیش از ذکر معنای لغت کوچ یک بار دیگر اشاره می‌کنیم که نام کوچ همواره همراه نام قوم بلوچ آمده و این نام آخری نخستین بار حدود سده چهارم هجری در تاریخ دیده شده که مردمی با این نام و نشان در دشتهای جنوبی کرمان و در دامغان کوهستان بشاکرد پیدا می‌شوند. اینان در دشت بلوچ و قومی دیگر در کوهستان کوچ مستقر می‌شوند. آنان تا سده‌های متمادی هم‌آوردان یکدیگر به شمار می‌آیند و نام ایشان نیز مترادف یکدیگر یاد می‌شود.^۸ به همین دلیل مترادف نامها و دلایل تاریخی دیگری که بعداً به آنها اشاره خواهد شد، درست خواهد بود اگر نظر جعفری را در این باره بپذیریم که کوفجان را به صورت کوهیان یا کوه نشینان معرفی می‌کند و بلوچان یا دشتیها و بیابانیها را در مقابل آنان می‌گذارد^۹ و به این ترتیب کوچ و کوچی به معنای کوه و کوه‌نشین در می‌آید.^{۱۰}

سوابق نژادی کوچ

دانشمندان و محققان گوناگون کوچان را از نظر نژادی به اقوام مختلف نسبت داده‌اند و با آنکه نام آنان را همواره همراه نام بلوچان یاد کرده‌اند، همیشه مجزا از بلوچان پنداشته حتی برخی از نوشته‌های کهنتر از زد و خورد بین قبایل کوچ و بلوچ خبر داده‌اند.^{۱۱}

با آنکه کتابهای تاریخی بین کوچان و بلوچان فرق می‌گذارند، فردوسی توسی نامهای کوچ و بلوچ را به صورت یکسان به قومی واحد اطلاق کرده است^{۱۲} و این زمانی است که مطابق شرح وی انوشیروان ساسانی تصمیم به "تنبیه" الانان، کوچان، بلوچان، و گیلانیان می‌گیرد.^{۱۳}

بیشتر تاریخ‌نگاران اصل و ریشه کوچان را در میان کردان و تازیان جستجو کرده‌اند و ما

در اینجا به برخی از نظرات آنان اشاره می‌کنیم. یکی از کسانی که کوچان را جزو کردان می‌شمارد ابن حوقل است که در کتاب خود صوره الارض در این باره می‌نویسد: «در این جبال هفت طایفه هستند و هر طایفه را رئیسی است و آنان از نژاد و قبیلهٔ اکراد به شمار می‌آیند»^{۱۴} و ابن خلکان نیز به همین ترتیب به ریشهٔ کردی نژاد کوچ به صورتی غیر مستقیم اشاره دارد و می‌گوید که معزالدوله در جنگ با اکراد (کفج‌ها) در کرمان دست چپ خود را از دست داد.»^{۱۵} منابع متأخرتر نیز به کرد بودن مردم دشتها و کوههای کرمان اشاره دارند و از آن جمله است مرآت البدان اعتمادالسلطنه که زیر لغت بلوص می‌نویسد: «بلوص اسم کوهی است از برای اکرادی که ایشان را بلادی است وسیع میان کرمان و فارس و مجاورند با مردمان کوه قفص.»^{۱۶} چنانکه از متن بالا برمی‌آید، منظور نویسنده از اکراد نامبرده بلوچان‌اند، اما اگر موقتاً و فرضاً پندار فردوسی را مبنی بر یکی بودن کوچ و بلوچ قابل پذیرش بدانیم، می‌توانیم تعریف اعتمادالسلطنه از کردان را نیز به نوعی در مورد هر دو قوم کوچ و بلوچ صادق بدانیم.

مورخ معاصر، باستانی پاریزی، نیز به طور ضمنی کوچان را کرد معرفی می‌کند. وی در یکی از نوشته‌های خود و در مبحثی به مناسبت برزکوه و قبایل جبال بارز به این موضوع اشاره دارد و از جمله دلایلی که برای اثبات این مسئله می‌آورد عبارتند از شباهتهای بین لباس، سنن، و نزدیکی نامهای بارزان و بارز و اضافه می‌کند که قبایل جبال بارز رابطه‌ای قوی با کردان شمالی سوریه و ایران دارند و این قبایل می‌توانند همان کوچان تاریخی باشند.^{۱۷}

غیر از ریشه‌های کردی، چنانکه پیشتر گفته شد برخی منابع تاریخی به اصل و ریشهٔ عربی کوچان اشاره دارند، از جمله این منابع یکی هم ترجمهٔ فارسی کتاب المسالک و الممالک استخری است که می‌گوید: «گویند اصل ایشان از عرب است»^{۱۸} و مقدسی می‌نویسد: «ایشان خود را از عرب می‌دانند»^{۱۹} و یاقوت برای آنان نام هشت قبیلهٔ عرب را می‌شمارد که گویا از یمن به مکران کوچ کرده‌اند.^{۲۰} ابن

حوقل با اینکه پیشتر گفته بود که آنان از کردانند، در جای دیگری می‌گوید: «آنها خود را از عرب می‌دانند»^{۲۱} و این سخنی است که محمدبن نجیب بکران نیز در کتاب خود، جهان‌نامه، آن را تکرار می‌کند: «ایشان دعوی می‌کنند که نسب ایشان از قبایل عرب است»^{۲۲} و بالاخره احمد مستوفی در کتاب خود شهادت و جغرافیای تاریخی دشت لوت به نقل از رهنی کرمانی اشاره دارد که: «القفص کوهی به کرمان تا حدود دریاست و مردم آن از طایفه ازد بن غوث هستند و در اطراف آن اکراد سکونت دارند... سرزمین اصلی آنها ملک ملکه سبا بود که به تدریج به کنار دریا آمدند و به ایران وارد شدند».^{۲۳} بنابراین شرح، کوفجان، از سواحل جنوبی عربستان، با گذشتن از سرزمینهای یمن و ظفار به بخش شمالی شبه جزیره عمان رسیده سپس احتمالاً از تنگه هرمز گذشته به مناطق جنوبی کرمان رسیده‌اند. از منابع متأخری که در مورد ریشه تازی کوچان سخن رانده یکی هم برهان قاطع است که در زیر لغت کوچ و بلوچ می‌نویسد: «و نام طایفه باشد از صحرانشینان که در کوههای اطراف کرمان توطن دارند و گویند اینان از عربان حجازند و حرمت ایشان جنگ و خونریزی و دزدی و راهزنی باشد...».^{۲۴}

عرب بودن کوچان مورد تردید بسیار است و بنابر شواهد موجود کوچان نمی‌توانسته‌اند از تازیان باشند، زیرا چنانکه خواهیم دید گذشته از آنکه زبان آنان جزو زبانهای ایرانی است، شواهد بسیاری نیز گواهی می‌دهند که آنان پیش از یورش تازیان به کرمان در آن منطقه ساکن بوده‌اند. در حقیقت در زمان فتح کرمان و زمانی که تازیان به سرکردگی سهیل بن عدی به کرمان حمله کردند: «... مردم کرمان از ساکنان قفص مدد گرفته و خود را از هر جهت برای مقابله با سپاه سهیل آماده ساخته بودند». در پایین شهر کرمان نبرد سختی بین طرفین روی داد که خداوند صفوف دشمنان را پراکند و مجاهدین... در همان روز سهیل از راه دهات به موضع جیرفت درآمد^{۲۵} و کتاب سمط‌العلی نیز همین مسئله را تأیید می‌کند که عمر: «عبیدالله بن عبدالله بن عسان و ابن عدی را با عساکر نامدار و جحافل حرار به

کرمان فرستاد و ایشان در حروم کرمان با حشم قفص و لشکر کرمان که در این زمان شر ذمه ایشان صیاحی جبال عمان و بطون شعاب بشکار در مانده‌اند ملاقات افتاد...»^{۲۶} و نیز: «پیش از آن ابو موسی اشعری ربیع بن زیاد را به فتح حوالی شیرجان (اطراف کرمان) فرستاده بود. پس از آن جیزفت را نیز فتح کرد و در دل ولایت کرمان وارد شد، بعد به قفص رفت. گروهی از پارسیان که بدان جای کوچیده بودند در محل هرمز به مقابله وی آمدند. مجاشع با ایشان نبرد کرد و شکست در سپاهشان انداخت.»^{۲۷}

اگر به گواهیهای تاریخی بالا این مسئله را هم اضافه کنیم که نامی که ایشان بدان متصفند یعنی کوچ کلمه‌ای فارسی^{۲۸} و قفص معرب آن است و نظریه هرتسفلد را بپذیریم که معتقد است اکوفاجای هخامنشی همان کوفافا و کوه است و به معنی نام همین قوم در کتبیهای هخامنشی آمده است^{۲۹}، در این صورت با نظریه علی اکبر جعفری که پیشتر به آن اشاره کردیم مطابقت دارد، بنابراین به این نتیجه قابل پذیرش خواهیم رسید که کوچان - همانند بلوچان - پیش از پیدایش تازیان در منطقه بوده‌اند و در نتیجه از نقطه نظر نژادی نیز - غیر از اختلافهای بعدی و ثانوی - نمی‌توانند با تازیان پیوستگی داشته باشند.

از سوی دیگر ناشناخته بودن زبان یا لهجه قدیمی این قوم و تشابه آن با زبان سندیان از نقطه نظر نامفهوم بودن، که از سوی مقدسی بیان شده است، باعث شده که خاورشناس روسی مینورسکی احتمال بدهد که ایشان از براهوئیان باشند و اظهار کند که: «احتمال بسیار می‌رود که کوفج اصل براهویی داشته باشد».^{۳۰} این مسئله به طور ضمنی به تأیید دهخدا نیز رسیده است که زیر واژه کوچ نوشته: «به احتمال قوی کوفج از اصل براهویی بوده و ایشان طایفه صحرانشین بوده‌اند مجاور قوم کوچ و بلوچ (معرب آن قفص و بلوچ غالباً با هم می‌آیند)».^{۳۱} احمد مستوفی در پی این اظهارات اضافه می‌کند که طوایف کوچ یا قفص و بلوچ و باریج و طایفه "جات" سواحل دریای عمان از این نژاد (براهویی) بوده‌اند که جغرافی نویسان پس

از اسلام زبان آنها را غیر فارسی^{۳۲} و نزدیک به زبان هندی توصیف کرده‌اند.^{۳۳} با توجه به مطالب ذکر شده و شواهد تاریخی می‌توان گفت که نظریه ریشه‌کردی بودن این اقوام صحیح‌تر از سایر نظرات است، زیرا چنانکه اشاره کردیم زبان امروزی این اقوام جزو زبانهای ایرانی است و عناصر خارجی زیادی (غیر از تعدادی واژه‌های براهویی و واژه‌های عربی) در لهجه کوچان دیده نمی‌شود.^{۳۴} از سوی دیگر چنانکه دیده می‌شود تقریباً تمام کتب تاریخی به این نکته اذعان دارند که اینان در زمان جنگهای تازیان با کرمانیان در منطقه حضور داشته به کرمانیان کمک کرده‌اند. تنها نمونه‌ی بازر حضور تازیان در منطقه کرمان، پیش از پیدایش دین اسلام، مهاجرت قبیله بکر ابن وایل در زمان شاپور ساسانی است و غیر از آن برای مهاجرت‌های دسته‌جمعی دیگر - از جمله مهاجرت از سبا (یمن) - شواهد کافی وجود ندارد. در کنار همه این دلایل تاریخی روایات شفاهی هم گواهان دیگری هستند که می‌توانند نظریه‌کردی بودن ریشه اقوام کوچی را تأیید کنند. برخی از این روایات به اصل و ریشه‌کردی پهلوانان سیستان اشاراتی دارند و از سوی دیگر آثار وجود و حضور کردن در بخشهای شمالی دشت لوت تا سیستان نیز دلایلی دیگر بر اثبات این دعوی است، بنابراین می‌توان گفت که کوچان همانند بلوچان در حقیقت بازماندگان گروه‌های کردی هستند که در طی سده‌های پیشین با حرکت خود از مناطق شمالی و شمال غرب فلات ایران و با گذشتن از کوهها و دشتها به جنوب شرقی فلات ایران رسیده در اینجا با مردم بومی - که به نظر برخی از محققان^{۳۵} می‌توانسته‌اند بازماندگان مردم ملوخوا و پس از آن ماهی خواران یونانیان^{۳۶} باشند - مخلوط شده در منطقه به صورت همیشگی مستقر شده‌اند.

* * *

احمد علی خان وزیر در کتاب جغرافیای کرمان در گفتگوی مربوط به اندازه‌های کرمان می‌گوید که: «از آنجا (سروستان) شش فرسخ است تا کاروانسرای

ده بکری، از آنجا شش فرسخ است تا دشت کوش، از آنجا پنج فرسخ است تا دوساری»^{۳۷} و استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی مصحح کتاب در یادداشتهای خود در پایان کتاب در این مورد اضافه می‌کند که: «ظاهراً کلمه گوش در اینجا همان کوچ، کفج، و قفص تاریخی است که می‌توان احتمال داد با کوشانیان و سلاطین کوشان پیش از اسلام - عهد ساسانی که به عنوان کوشان شاه در نواحی شرقی بلوچستان، سند، و افغانستان حکومت داشته‌اند - یکی بوده فعلاً این نام در حکم خاکستری از آن آتش باقی مانده باشد»^{۳۸} و به این ترتیب نظریه دیگری را مبنی بر ارتباط بین کوچان و کوشانیان پیش آورده است.

نام کوشانیان به شکل‌های گوناگون و پیوسته در شاهنامه آمده است، اما آنچه روشن و مسلم است و آن است که فردوسی کوشانیان را از دوره تاریخی - یعنی زمان پارتها و سپس ساسانیان دور کرده به دوره‌های افسانه‌ای (مقابل واژه اساطیری نه به معنای معروف افسانه و داستان) تاریخ ایران برده است سپس آنان را با ترکان و چینیان در صف بندی علیه ایرانیان همراه کرده است. طبق همین روایات شاهنامه، کوچان و بلوچان که نقش پلنگ راهم در روی پرچم خود دارند^{۳۹} در سپاه کیخسرو به جنک کوشانیان می‌روند و بدین وسیله وجود و حضور کوچان و بلوچان تا به دوره افسانه‌ای و زمان کیخسرو عقب می‌رود و عملاً در زمان بسیار کهنتری از سده چهارم هجری قرار می‌گیرد، این در صورتی است که می‌دانیم اینان در این دوره در منطقه و در کنار هم حضور نداشته^{۴۰} و همسایگی بین این دو گروه - هر چند دارای یک ریشه و نژاد هستند - بعدها و در اثر مهاجرت ایجاد شده است. در غیر این صورت باید نظر احمد مستوفی را در مورد جابه جایی زمان کیخسرو از دوران افسانه‌ای به دوران اشکانی بپذیریم^{۴۱} و ناگفته روشن است که این نظریه قابل پذیرش نیست، زیرا از سویی کیخسرو تنها یک شخصیت افسانه‌ای مربوط به زمانهای آغاز تاریخی است (در حال حاضر در مورد مطابقت کیخسرو و دیگر شخصیت‌های داستانی ایران که به ویژه نامشان در شاهنامه ذکر شده است با

شخصیت‌های تاریخی بحثی نداریم، زیرا این خود مبحثی طولانی و پیچیده است که نیاز به بررسی‌های باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، و اسطوره‌شناسی دارد که از حوصلهٔ مطلب حاضر خارج است) ^{۴۲}. از سوی دیگر وجود سلسلهٔ پادشاهی کوشانی واقعیتی تاریخی است. در حقیقت کیخسرو یا کاوی هئوسروه فرزند سیاوش و نبیرهٔ کیکاوس کیانی است ^{۴۳} که برخی از پژوهندگان خاورشناس وی را به خاطر فضایل والای اخلاقی و یک سلسله دلایل دیگر - که بحث از آن نیز از حوصلهٔ مطلب خارج است - با کوروش بزرگ یکی دانسته‌اند و اگر خواسته باشیم همین جنبهٔ شخصیت او را هم بپذیریم و وی را موقتاً با کوروش هخامنشی یکی بدانیم، باز هم روشن است که وی نمی‌توانسته در دورهٔ پارتها وجود داشته با کوشانیان جنگیده باشد. اقوام خاوری که کیخسرو با آنان جنگیده تورانیانند که تحت فرمان افراسیاب - بزهکار تورانی - بوده‌اند، یعنی جنگ کیخسرو با آن مردم چیزی جز ادامهٔ جنگهای میان ایرانیان و تورانیان - که ربطی با ترکان حاضر ندارند - و در حقیقت پسر عموها و فرزندان ایرج و تورج نبوده در نتیجه نمی‌توانسته است ارتباطی با ترکان و کوشانیان داشته باشد در هر حال تمام آن وقایع، جنگها و نبردها پیش از پیدایش ترکان و کوشانیان در تاریخ آسیای مرکزی و نیز فلات ایران اتفاق افتاده است. کوشانها که یکی از شعب اتحادیه یوئه چی یا طخارها بوده‌اند ^{۴۵} تنها از نیمهٔ نخست سدهٔ اول میلادی همراه پادشاه خود کوجالا - کدفیزیس ^{۴۶} وارد تاریخ می‌شوند. این پادشاه پس از تصرف بلخ و کابل سرحداتی حکومت خود را به سوی سند کشید سپس با استفاده از ضعف موقت پارتیان - به سبب جنگهای آنان با رومیان در شمال و باختر - بخشهایی از گرگان رانیز متصرف شد سپس جانشین وی ویناکد فیزیس ^{۴۷} کارهای پدر را دنبال کرده هرات و بخشهایی از سیستان و رنج را هم از پارتیان گرفت. کوشانیان حتی در زمان شاه بزرگ و نیرومندی همچون کانیشکا ^{۴۸} به سبب توجه بیشتر به سرزمینهای ثروتمند مشرق و به سبب نیرومندی پارتیان نتوانستند سرزمینهای زیادی را از ایران جدا کنند ^{۴۹} و از مرزهای سیستان جلوتر بیایند،

بنابراین هیچگاه به کرمان نرسیدند. با توجه به این گواهیها و گفته‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که نظر احمد مستوفی در مورد ورود کیخسرو به دروان پارتی و نظر باستانی پاریزی در مورد امکان ارتباط دشت کوش، کوچ و کوشانیان هیچ یک قابل پذیرش نیستند.

۱ در مورد کوچان و همیاری آنان با سایر ایرانیان بار دیگر به شاهنامه باز می‌گردیم. طبق توصیف فردوسی، کوچ و بلوچ کردان مبارزی بودند که همراه سربازان سیاوش به جنگ افراسیاب تورانی رفته‌اند و این نخستین باری است که نام کوچ و بلوچ همراه گروههای دیگر ایرانیان چون مردم فارس، پهلوی، گیلان، و مبارزان دشت سروج در شاهنامه پیدا می‌شود.^{۵۰} در زمان انوشیروان، باز هم بنا بر روایت شاهنامه، این پادشاه، کوچان و بلوچان - هر دو به یک معنی را همراه گیلانیان و الانان «تنبیه» کرده است^{۵۱} اما به رغم این تنبیه، آنان همراه دیلمان و گیلانیان در سپاه او و به همراهی سایر ایرانیان به جنگ ترکان می‌روند^{۵۲}.

حضور چندین و چند باره کوچان همراه گیلانیان و دیلمان و آلانان در شاهنامه و گواهی منابع تاریخی در مورد ریشه کردی آنان و وجود نقش پلنگ در روی پرچم ایشان، همگی باعث شده‌اند که برخی از پژوهشگران سرزمین اصلی کوچان و بلوچان را مناطق شمالی ایران بدانند. بوث ورث به نقل از لونگ ورث دامس^{۵۳} می‌گوید: «بلوچان از طریق کویر مرکزی ایران از شمال و شمال غرب ایران و به ویژه از منطقه خزر در زمانی پیش از سده چهارم هجری یعنی زمانی که ما نخستین خبرها را در مورد ایشان در کرمان می‌شنویم مهاجرت کرده‌اند. او اضافه می‌کند که بلوچان در شاهنامه با نام گیلان مرتبط هستند».^{۵۴} پژوهنده دیگر، بریان اسپونر، در تأیید مطالب بالا می‌نویسد: «نظر پژوهشگران بر آن است که بلوچان از سواحل خزر، نخست به کرمان و سیستان و سپس به بخشهای دیگر بلوچستان آمده‌اند و این مهاجرت در زمان انوشیروان آغاز شده است».^{۵۵} با صرف نظر از چگونگی بیان و بخش‌بندی جغرافیایی منطقه به قلم اسپونر به شکل: «نخست به کرمان و سیستان و

سپس به بخشهای دیگر بلوچستان آمده‌اند» که هدفی جز القای این فکر ندارد که کرمان و سیستان نیز از نظر جغرافیایی و تاریخی بخشهایی از بلوچستان به شمار می‌آیند - و نه برعکس - و نیز با اغماض از برخی دیگر از نوشته‌های این «پژوهنده» - که در زمان دیگری به بررسی آنان خواهیم پرداخت - در مورد مسائل جنوب شرقی ایران، باید گفت که نظر ابراز شده از سوی او و سایر پژوهندگان درباره مهاجرت کوچان و بلوچان از شمال و شمال غربی به سوی جنوب و جنوب شرقی، به احتمال زیاد درست‌ترین نظریه در مورد سرزمینهای اصلی کوچان و بلوچان است، حتی اگر توجه داشته باشیم که پلنگ - که وجود نقش آن در روی پرچم کوچان و بلوچان نشانی از حضور این جانور در مناطق کوچ‌نشین و بلوچ‌نشین بوده و بنابراین به سرعت مناطق ساحلی دریای خزر را در نظر خواننده مجسم می‌کند - جانور ویژه مازندران و گیلان نیست، بلکه این جانور درنده در مشرق منطقه‌ای آبخوران در مشرق دشت لوت نیز حضور داشته و حتی به خاطر زیاد بودن شماره آن در این منطقه یکی از کوههای آنها کوه پلنگان خوانده می‌شده است ۵۶.

منابع تاریخی و جغرافیایی در مورد سکونت کوچان یکسان صحبت می‌کنند و عقیده دارند که این مردم در زنجیره کوههای جنوبی جیرفت زندگی می‌کرده و می‌کنند. این منابع معمولاً به هفت کوه پیوسته اشاره دارند، ولی همه آنها این کوهها را نام نمی‌برند. حدود العالم در ذکر کوههای کرمان و کوفج چنین می‌نویسد: «و دیگر اندر ناحیه کرمان کوههاست از یکدیگر بریده آن را کوههای کرمان خوانند. یکی را از آن کوهها کوه کوفج خوانند اندر میان بیابان است درازای او از دریاست تا حدود جیرفت و آن هفت کوه است به یکدیگر پیوسته و هر کوهی از آن هفت کوه مهتری دارد و عامل سلطان اندر کوه نشود و آن مهتران هر سالی مقاطعه هر کوهی گرد کنند و بفرستند و این هر هفت کوه یکدیگر را طاعت ندارند و مردمان آن کوه را کوفجیان خوانند و ایشان را زبانی است خاصه و جایی است با نعمت بسیار و سخت استوار است و آن به لشکر و جنگ نتوان گشادن و میان این کوه و جیرفت شاخکها یا کوهی

است و آن جای را کوهستان ابو غانم خوانند. دیگر کوه بارجان است درازای او از حد جیرفت تا حد بم و اندرین کوه معدن سربست و مس و سنگ مغناطیس، برو دو ده است یکی کفتر خوانند و دیگر دهک. و دیگر کوه جیرفت، درازای او دو روزه راه را و اندرین کوه معدنها بسیار است و دیگر کوهی است کوه سیم خوانند دو کوه است خود به یکدیگر پیوسته میان ختر و جیرفت و اندر او معدن سیم است.^{۵۷}

غیر از حدود العالم که شرح نسبتاً کاملی از موقعیت کوههای کرمان و کوفج را آورده است، مأخذ جدیدتری هم نام پنج کوه از «هفت» کوه کوفج را چنین ذکر کرده است: «از جمله ایلات این بلوک (بلوکات جنوبی گواشیر) ایل کچمی است که بعضی سیاه چادر و برخی در دهات آنجا منزل دارند. کوههای او بهر آسمان، دویم رمان، سیم بارچی، چهارم لری، پنجم سلیمانی».^{۵۸}

تقریباً تمام جغرافی نویسان و تاریخ نگاران همین موقعیت را برای کوچان ذکر می کنند. جهان نامه ابن بکران می نویسد: «جبال القفص - کوههاست در حدود کرمان که شهر هرموز بر غربی آن باشد و مکران و حدود آن شرقی آن، آن کوهها را در کتابها قفص و بلوص می نویسند و در فارسی کوچ و بلوچ گویند. هفت کوه است و آن کوههای مسکون است و معمور و...»^{۵۹}. توصیف مقدسی هم اختلاف چندانی با جهان نامه ندارد مقدسی در مورد این کوهها می گوید: «بنامترین کوههای این سرزمین قفص، بلوچ، بارز، و کان نقره است. کوهستان قفص (که مردمش را کوچ نامند و مانند بلوچها سنگدلند) در شمال دریاست و پشت آن گرمسیر جیرفت و رودبار است و در خاور آن اخواس هستند. با بیابانی که میان قفس و مکران است. گویند در آنجا هفت کوه بر نخل و کشتزارهای حاصلخیز است که دور از هر گونه دسترس می باشند...»^{۶۰}. ترجمه فارسی المسالک و الممالک استخری کوههای قفص و محل استقرار کوچان را چنین توصیف می کند: «کوههای قفص حد جنوبی دریاست، و شمالی حدود جیرفت و رودان و کوهستان بوغانم، و شرقی خواش و بیابانی کی قفص و مکران است، و غربی آن بلوچ و حدود منوجان و نواحی هرمز.

گویند هفت کوه است و نخیل بسیار دارد و کشاورزی و چهار پا و جایگاههای استوار است و به هرکوهی رئیسی باشد و از سلطان جامگی دارند و با این همه راهزنند در کرمان تا حدود سیستان و تا حد پارس و همه پیاده دزد باشند و مردمان نحیف و گندم‌گونه باشند... و بلوچ در پایان کوه قفص باشد و قفص به پارسی کوچ باشد...»^{۶۱}. بالاخره همین تعریف را ابن حوقل، زمانی که از کوههای قفص و بارز و «کان نقره» صحبت می‌کند دارد: «در لا به لای شهرهای کرمان بیابانها و شنهای بسیاری است و آبادانیهای آن چون فارس به یکدیگر متصل نیست. جبال قفص محدود است از جنوب به دریا و از شمال به حدود جیرفت و رودبار و قوهستان ابی غانم و از مشرق به اخواش و بیابانی میان قفص و کرمان و از مغرب به بلوچ و حدود منوجان و نواحی هرمز گویند».^{۶۲}

منطقه‌ای که از سوی نویسندگان بالا به عنوان مرکز کوچان یاد شده، بخش بشاگرد است.^{۶۳} که از شمال محدود است به رودبار،^{۶۴} از مشرق به مکران، از جنوب به جاسک، و از غرب به لارستان. این منطقه‌ای کوهستانی است برای قباایل مختلفی که به آنجا می‌روند. گرمسیر محسوب می‌شود و محصول آن خرما، میوه کنار، غلات، و ذرت است و مرکز اصلی آن امروزه کهنوج است.^{۶۵} و نیز همان منطقه‌ای است که مینورسکی و به دنبال وی بوث ورت آن را مرکز اصلی استقرار کوچان دانسته‌اند: «مرکز کوچان کمابیش مطابق با سلسله کوههایی است که حوضه داخلی هلیل رود و جزموریان و رود بمپور را از دریا جدا می‌کنند، ارتفاع این کوهها به هفت هزار فوت می‌رسد و مرکز اصلی استقرار کوچان بوده است».^{۶۶} با توضیحات منابع تاریخی می‌دانیم که کوچان در زمانی که خود به اوج قدرت رسیده بودند به مناطق بسیار دور دستی همچون بیابانهای ری و قم از یک سو و دشت لوت و سیستان از سوی دیگر رسیده‌اند. پیش از آنکه گسترش جغرافیایی عملیات کوچان را مورد بررسی قرار دهیم، شاید بهتر آن باشد که به گوشه‌هایی از ارتباط این قوم با همسایگانش به ویژه بلوچها توجه کنیم.^{۶۷}

جنگ و ستیزه‌هایی که در سده‌های سوم تا پنجم هجری بین سلسله‌های کوچک محلی و منطقه‌ای بر سر کنترل راههای تجاری و گسترش قلمرو حکومتی ایشان در می‌گرفت.^{۶۸} باعث تضعیف این حکومتها و تقویت قبایل و گروههای کوچکتری می‌شد که از راه دستبرد و راهزنی همسایگان خود زندگی می‌کردند.^{۶۹} در سالهای آغاز سده سوم هجری دایره نفوذ و اقتدار کوفجان در تمام منطقه گسترش زیادی پیدا کرد و شهرهای بم و نرماشیر و خبیص تحت کنترل آنان قرار گرفت. در این زمان یعقوب لیث صفاری به سرکشی و اقتدار آنان که از هیچ یک از حکام فارس و کرمان تبعیت نمی‌کردند با دستگیری و تبعید و سپس هلاکت سرکرده و رئیسان پایان داد.^{۷۰} پس از پایان دوره زندگی یعقوب لیث، کوچان مجدداً به تاخت و تاز در منطقه پرداختند و این بار شورش و سرکشی آنان تا ورود لشکر غزان و ملک دینار غز به منطقه ادامه پیدا کرد.^{۷۱} طی این دوران آشوب‌زده هر زمانی که یکی از حکام منطقه دچار ضعف سیاسی و نظامی می‌شد از کوچان برای پیشبرد مقاصد خود در منطقه کمک می‌گرفت و کوچان نیز برای داشتن آزادی عمل بیشتر در کارهای خود با برخی از حکام منطقه ائتلاف می‌کردند.^{۷۲} و احتمالاً نه به خاطر چپاول و دزدی بلکه بیشتر به سبب نیروی نظامی و سیاسی کوچان بوده است که برخی از حکام وقت در صدد شکستن مقاومت آنان و پراکنده ساختنشان در سایر نقاط مملکت بر می‌آمدند و: «... از این رو سلطان به استیصال و قلع و قمع ایشان همت گماشت و نیروی آنان را در هم شکست و به تجسس دیار و تخریب نواحی ایشان پرداخت تا آنکه به خود او پناه گرفتند و سلطان ایشان را در نواحی مختلف مملکت خود متفرق کرد».^{۷۳} این نیروی سیاسی - نظامی چنانکه گفته شد پیش از دوران اسلامی نیز در منطقه اعمال نفوذ می‌کرد و در آغاز پیدایی اسلام هم در ایجاد توازن نیرو در منطقه بی‌تأثیر نبود.^{۷۴} که افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی به نقل از کتاب مسالک و ممالک جیهانی می‌نویسد: «چون یعقوب لیث به کرمان آمد اهل جیرفت عصیان و تمرد نمودند و شوکت اهل جیرفت در ناحیتی بود که آن را کوه

بارجان خوانند و آنجا سروری بود با کوفج و دزد پیاده بسیار، یعقوب لیث او را به لطایف الحیل در قبض آورد و به قلعه بم فرستاد و آنجا هلاک شد و شوکت اهل جیرفت از آن بشکست. ۷۵ بالاخره به همین ترتیب و با همین وضعیت کوچان و حکام و همسایگان به زندگی پر آشوب و سراسر ستیز و زد و خورد خود در منطقه ادامه دادند. بنابراین بنا بر گواهی منابع تاریخی منطقه عملیات نظامی - راهزنی اقوام مزبور بسیار گسترده بود. ۷۶ و به همین ترتیب روشن است که آنان برای کنترل منطقه‌ای به این وسعت غیر از بشاگرد و منوجان و کهنوج در نقاط دیگری نیز دارای مراکز استقرار بوده‌اند. پیش از ذکر گواهی جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نویسان ایرانی و مسلمان در این زمینه، به گزارش یک جهانگرد اروپایی که اتفاقاً در همین ادوار از منطقه گذشته خود نیز با گروهی از راهزنان بیابانگرد برخورد داشته است توجه می‌کنیم. مارکوپولو جهانگرد ونیزی در کتاب خود ایل میلیون منطقه کامادی (جیرفت امروزی) و جنوب آن را چنین توصیف می‌کند: «... تمام منطقه رودبار است... در این دشت شهرها و روستاهای بسیاری است که همگی حصارهای دفاعی بلند و مستحکمی دارند. این استحکامات برای دفاع در مقابل قراواناس. ۷۷ که در این کشور راهزنی می‌کنند ساخته شده است. چرا این راهزنان به نام قراواناس خوانده می‌شوند؟ پاسخ می‌دهیم چون از طرف مادر هندی و از طرف پدر تاتار می‌باشند. این راهزنان وقتی می‌خواهند سرزمینی را غارت کنند کاری جادویی - که ریشه شیطانی دارد - انجام می‌دهند... اینها، همان گروههای راهزن رابر و سایر نواحی اند که پس از یاد گرفتن هنرهای جادویی و اعمال شیطانی برای تیره و تار کردن روز و شب در دیلیوار ۷۸ به اینجا آمده‌اند. قراواناس‌ها این جادو را چنان انجام می‌دهند که مسافرن آنان را نمی‌بینند و از این روی دست به دزدی هر چیزی می‌زنند. مردان را می‌گیرند و سپس آنانی را که برای آزادیشان پولی ندارند را به فروش می‌رسانند. بدانید که آقای مارکوپولو نیز در آن تاریکی گرفتار شد و نزدیک بود زندانی شود، اما توانست نجات پیدا کند و به قلعه‌ای به نام کانوسالمی پناه ببرد

در حالی که بعضی از دوستانش اسیر شدند و مانند بردگان به فروش رفته و برخی نیز کشته شدند».^{۷۹}

شرح مارکوپولو در مورد نحوه دزدی و چپاول قراوناس‌ها البته قابل انطباق کامل با نحوه کار کوچان نیست و بعید به نظر می‌رسد که این دو نام به گروه واحدی از غارتگران اطلاق شده باشد، بلکه به احتمال قوی قراوناس‌ها هم یکی دیگر از گروه‌های چپاولگر مستقل منطقه می‌باشند به ویژه آنکه مارکوپولو (و منابع تاریخی نیز) تأکید دارند که قراوناس‌ها نژادی مخلوط از تاتاران و هندیان می‌باشند و نیز دزدانی سواره هستند در حالی که کوچان: «و همه پیاده دزد باشند»^{۸۰} و «این قبایل پیاده و بی ستورند».^{۸۱}

چنانکه پیشتر گفتیم منطقه عملیاتی کوچان به جیرفت و جنوب کرمان محدود نمی‌شد. مقدسی در توصیف محلی به نام جرمق و چند نقطه دیگر می‌نویسد: «قفس‌ها در اینجا گرد می‌آیند و برای راهزنی کنکاش می‌کنند»^{۸۲}. کاج: دیهی بر تپه بوده و اکنون ویران شده است، مردمش گمان دارم از ترس قفس‌ها پراکنده شده‌اند»^{۸۳}. نیز: «آب شتران: ترسگاهی است زیرا جایگاه کوچهاست، من کاروانسرای بی‌آن ندیدم، ولی ترسگاه و جایگاه کوچهاست، در متلکها آمده است که کوچ همیشه در آب شتران هست، اگر هم رفته باشند باز می‌گردند. رهگذران در آنجا همیشه در بیمند»^{۸۵} و بالاخره نابند: کاروانسرای بی‌سکنه است... دو فرسنگ پیش از آن چشمه‌ای نزدیک نخلکها را چند گنبد خالی از آدمی است و به فاصله یک صد ارس در سمت راست این منزل، نخلستان و کشتزاری است که دیاری در آن نیست و جایگاه قفس‌هاست».^{۸۶} خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه داستانی را که بیشتر به افسانه می‌ماند در مورد کوچان و برخورد سلطان محمود غزنوی با آنان نقل می‌کند که تأیید کننده گسترش منطقه عملیات دزدی و غارتگری کوچان تا مناطق دور دستی همچون راه‌های بین اصفهان و قم و شهرری است. بر طبق این داستان فرستاده سلطان محمود با بکار بردن نیرنگ موفق می‌شود کوچان

را با سیبهای زهرآلود به قتل برساند و اموال بازرگانان را از آنان بازستاند.^{۸۷} ظاهراً کوچان در حین عملیات دزدی و چپاول بسیار سنگدل و بیرحم بوده‌اند. مقدسی در این باره می‌نویسد: «... و نزدیکترین آنها (راهها) را راه کرمان و دورترین آنها را راه اصفهان یافتیم. همهٔ ایشان از قومی که قفس خوانده می‌شوند در بیم هستند، قفس را پیشتر نیز یاد کردم، ایشان در کوههای کرمان در مرز جیرفت می‌زیند و از آنجا چون ملخ به کویر می‌ریزند. مردمی بسیار زشت‌رو، سنگدل، چابک و چالاک، به هیچ کس رحم نکنند، به گرفتن دارایی بسنده نکرده، گرفتار خود را نه با سلاح بلکه با سنگ می‌کشند. ایشان سر اسیر را بر زمین نهاده همانند مار با سنگ می‌کوبند تا خرد شود و بترکد. ایشان هر کس را که بگیرند می‌کشند، کسی جز استثنائی از چنگ ایشان رها نمی‌شود. من پرسیدم چرا چنین کنید؟ گفتند تا شمشیرهایمان فرسوده نشود».^{۸۸} نام‌آوری کوچان به دزدی و سنگدلی به مناطق دوردستی همچون تبریز نیز کشیده شده است چنانکه قطران تبریزی می‌گوید:

هستند اهل فارس ز کار من آن سان که اهل کرمان ترسان ز دزد کوچ^{۸۹}

چنانکه بوث ورث اشاره می‌کند دانسته‌های ما دربارهٔ زبان کهن کوچان ناچیز و پراکنده و مشکوک است و منابع تاریخی هم اطلاعات کامل و جامعی را در این باره به دست نمی‌دهند. در این زمینه، حدودالعالم به این نکته بسنده می‌کند که: «ایشان را زبانی است خاصه»^{۹۰} و مقدسی در قیاس با حدودالعالم به شیوه‌ای دقیق‌تر و در مقام مقایسه برآمده می‌نویسد: «زبان قفسها و بلوچها مانند سندی نامفهوم است»^{۹۱} و اما این حوقل در بارهٔ زبان مردم کرمان می‌گوید که زبان آنها فارسی است، غیر از قفسها که به علاوهٔ فارسی زبان دیگری نیز دارند.^{۹۲} ولی هیچ یک از این منابع به اینکه این زبان «خاصه» چگونه زبانی بوده است اشاره ندارند، اما با توجه به توصیفات آنان می‌توان گفت که زبان کوچان مسلماً عربی یا براهویی نبوده است، بلکه یکی از شاخه‌های گروه زبانهای ایرانی می‌بوده است، زیرا در غیر این صورت

و با توجه به آشنایی مورخان با زبانهای مذکور و به ویژه زبان تازیان، آنان حتماً به این مسئله در کارهای خود اشاره می‌کردند. از سوی دیگر بوث ورث از زبان گرشویچ زبان‌شناس معاصر که مدتها در منطقه بشاگرد در جستجوی زبان کهن کوچان بوده است نقل می‌کند که زبان رایج در بشاگرد از لهجه‌های ویژه ایرانی است و از فارسی ریشه می‌گیرد و در آن جز چند واژه براهویی و شماری واژه‌های تازی که در فارسی هم معمول است نشانه‌ای مبنی بر اینکه این لهجه غیر فارسی باشد در آن به چشم نمی‌خورد.^{۹۳} خود هم در ادامه این مطلب اضافه می‌کند که نام امروزی بشاگرد یا بشکردیه تا میانه سده نوزدهم معمول نبوده است و وجه اشتقاق و معنی آن - در صورتی که اصولاً این واژه دارای معنی ویژه‌ای باشد - معلوم نیست.^{۹۴} در پاسخ بوث ورث می‌توان گفت که بخش نخست واژه بشاکرد یعنی «بش» در فارسی به معنای زراعتی است که با آب باران حاصل شود [دیم]^{۹۵} و بخش دوم یعنی «کار»، غیر از معنی صنعت، هنر و پیشه و همچنین جنگ و جدال به معنی کشت و زراعت هم آمده است^{۹۶} و از سوی دیگر واژه «کرد» به معنی زمین زراعت کرده نیز می‌باشد^{۹۸} بنابراین بشاکرد به معنای محل زراعت و کشت و کار است و اگر بخواهیم که آن را به جای «ک» با «گ» هم بخوانیم، باز هم در اصل معنی تفاوتی حاصل نمی‌شود، زیرا «گرد» در فارسی به معنای شهر آمده است مانند خسروگرد، دارابگرد و جز آن^{۹۹} [و احتمالاً همان است که از کند و بعدها قند به معنای شهر آمده است به شکل سمرقند، قصر قند، تاشکند. از زبان فارسی به لهجه‌های گوناگون ترکی به شکل کند و کنت به معنای روستا و دهکده راه یافته است مثل «تازه کنت» و کندی و یا حتی کتی و کتلی که نسبت آن است به معنای اهل روستا یا به عبارت ساده‌تر [دهاتی]] در هر حال تغییری در معنای آن حاصل نمی‌شود. تعبیر و معنی دیگری را که می‌توان برای این واژه قایل شد آن است که «بشکرد»، «بشکرد» به معنی شکار و شکارگاه نیز آمده است و بنابراین می‌توان آن را به معنای محلی که شکار فراوان دارد نیز تعبیر کرد و در هر حال هر دو این تعبیر می‌توانند شواهد و

دلایل تاریخی قابل اعتنا و معتبری داشته باشند. در حقیقت طبق آن منابع تاریخی که بارها در صفحات پیشین به آنها اشاره کردیم مردم قفس غیر از «غار تگری و چپاول» به دامپروری و کشاورزی نیز می‌پرداخته‌اند. در این باره حدودالعالم اشاره دارد که «... و ایشان هفت گروهند و هر گروه را مهتری است و این کوفجان نیز مردمانی اند دزد پیشه و شبان و برزیگر»^{۱۰۰} و همین کتاب در بیان وضع شهرها و مناطق تحت تسلط کوچ اضافه می‌کند: «مغون، ولاشگرد، کومین، بهروکان، منوکان شهرکهایی اند خرد و بزرگ و از این شهرها نیل و زیره و نیشکر خیزد و اینجا پانید کنند و طعامشان گاورس است و ایشان را خرما بسیار است»^{۱۰۱} مقدسی هم چند نوبت به حاصلخیزی منطقه اشاراتی دارد: «گویند در آنجا هفت کوه بر نخل و کشتزاری حاصلخیز است که دور از هرگونه دسترس می‌باشند»^{۱۰۲} و نیز «کوههای بارز چنان که شنیده‌ام پر درخت و آباد و تسخیر ناپذیر است»^{۱۰۳} و این حوقل گفته‌های حدودالعالم را در مورد منطقه تکرار می‌کند که «از مرز مغون و ولاشگرد تا ناحیه هرمنز نیل و زیره می‌کارند که به همه نواحی حمل می‌شود و نیز از این دو شهر پانید (قند سفید) به دست می‌آید و نیشکر نیز در آنجا فراوان است»^{۱۰۴} و محمد بن نجیب بکران اضافه می‌کند که «... هفت کوه است و آن کوهها مسکون است و معمور»^{۱۰۵}. تمام این اظهارات و اشارات می‌توانند ما را به این نکته راهنمایی کنند که بگوئیم نام بشاگرد به خاطر زیاد بودن کشتزارها و باغها و نخلستانها به این سرزمین داده شده است و به احتمال کمتری به سبب فراوانی شکار، این منطقه به نام بشاکرد یا بشاگرد خوانده شده است.

برخلاف زبان کوچان، منابع تاریخی تصویر روشنتری از اعتقادات آنان به دست می‌دهند. طبق گواهی منابع مورد استناد ما، در زمانهای گذشته کوچان و بلوچان غیر سنی و مردم کرمان سنی بوده‌اند. این مسئله را به ویژه می‌توان از نامه بوعلی‌الیاس به سلطان محمود غزنوی دریافت. وی که به دستور محمود غزنوی مأمور تنبیه مردم کرمان و مکران شده بود در نامه‌ای به محمود می‌نویسد: «مردمان

کرمان همه سنی و بصلاح می‌باشند و خویش کار و این کوههای کوچ و بلوچ از کرمان بریده است و کوهها و دره‌های محکم است و راه دشوار و من از ایشان به جان آمده‌ام که اغلب ایشان دزد و مفسدند و...»^{۱۰۶} ابن حوقل در مورد این مردم منطقه کرمان روشنتر صحبت می‌کند و می‌نویسد: «مردم سیرجان غالباً اهل حدیث و مردم جیرفت اهل رای‌اند، اما مردم رودبار و قوهستان ابی غانم و مردم قفس و منوجان مذهب تشیع دارند»^{۱۰۷} و در جای دیگر اضافه می‌کند: «و در سراسر جزیره خراسان اینان‌اند که دعوت اهل مغرب (قرمطیان) را پذیرفته‌اند و بنا به گفته گروهی که از اخبار آنان آگاهند در بلاد ایشان مالهای انبوه و ذخایر گرانبها فراهم آمده و می‌گویند که این اموال برای امام زمان و صاحبش (؟) اندوخته شده است».^{۱۰۸}

شیعه بودن کوچان از سوی منابع دیگر و از جمله مقدسی نیز تأیید شده است. این مورخ درباره مذهب اهالی کرمان می‌نویسد: «اکثریت با شافعیان است مگر در جیرفت (که حنفی‌اند)، شمار فقیهان رو به کاهش است، حدیث‌گرایان در همه جا رو به چیرگی هستند بجز هرمز پیروان ابو حنیفه نیز در حوزه‌های دیگر بسیارند و غیر این دو گروه دیده نمی‌شود، معتزله نیز در سیرجان بسیارند. اکثریت در رودبار و قوهستان و بلوچ و منوجان با شیعیان است».^{۱۰۹} با وجود این‌گونه گواهیها، بنا بر عقیده یاقوت قفسها دین درستی ندارند و تنها به بزرگداشت حضرت علی (ع) قانعند.^{۱۱۰} این لاقیدی کوچان درباره مذهب را رهنی کرمانی چنین توضیح داده است: «زمانی که آنان در جزیره العرب بودند دین اعراب را نداشتند، ابتدا بت می‌پرستیدند و سپس به پرستش آتش گرویدند و پس از فتح کرمان در زمان عثمان عفان تا به امروز از حاکمی اطاعت نکرده‌اند و با کسی داد و پیوند نبسته‌اند و در اماکن کوهستانی آنها نه آتشکده است و نه معبد یهود و نه خانه نصاری و نه مسجد مسلمانان و اینها مردمی جنگجو هستند و شنیدم که از کوهستان آنها بتهای فراوان بیرون آمده ولی تحقیق نکردم... نه در زمان جاهلیت و نه بعد از آن دین درستی نداشتند و با وجود این به علی بن ابوطالب ارادت می‌ورزند و این از دیانت نیست و

تنها او را بزرگ می‌دانند».^{۱۱۱}

بررسیهای باستان‌شناسی انجام شده در سالهای اخیر در بخشی از سرزمینهای تحت کنترل کوچان، یعنی از شمال جیرفت تا بخش رودبار میش پدام و کهنوج در حاشیه هلیل رود به نوعی بخشی از نظرات رهنی را تأیید می‌کنند. این بررسیها نشان داده است که حداقل از زمان پارتها تا دوره ایلخانی، غیر برخی از مراکز بزرگ استقرار شهری چون شهر دقیانوس (کامادی یا قمدین مارکوپولو) در کنار جیرفت یا قلعه خرگ (خرق) در رودبار و نزدیکی میش پدام در سایر نقاط هیچ اثری که نشان‌دهنده وجود آثار معبد یا پرستشگاهی باشد وجود ندارد.^{۱۱۲} از سوی دیگر همین بررسیهای باستان‌شناسی ۴۷ محوطه باستانی را از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی ثبت کرده‌اند.^{۱۱۳} که بخش دیگر نظر رهنی را درباره پیدا شدن گاه به گاه بتها در سرزمینهای تحت کنترل کوچان تأیید می‌کند. در کاوشهای باستان‌شناسی منطقه شهداد (حاشیه لوت) که بخش شمالی منطقه تحت نفوذ کوچان بوده، از کاوشهای حدود ۴۰۰ گور مربوط به دوران آغاز تاریخی ۲۲ مجسمه گلی به ابعاد تقریباً طبیعی و تعداد دیگری مجسمه به اشکال کوچکتر پیدا شده است.^{۱۱۴} و در کاوشهای تپه یحیی در منطقه دولت آباد دره صوغان نیز تعدادی مجسمه دیگر با ابعاد کوچکتر پیدا شده است.^{۱۱۵} به احتمال بسیار زیاد در زمانهای گذشته و هنگام کشت و کار و ساختمان‌سازی کوچان به صورت تصادفی با برخی از این گونه مجسمه‌ها برخورد کرده‌اند که باعث شهرت وجود بتها در سرزمین آنان گشته است.

با وجود کشتارهای متعددی که از زمان انوشیروان تا دوران سلجوقیان از قوم کوچ شده است و با پراکنده کردن آنها در سایر نقاط کشور به دست حکام و سلاطین، طبیعی به نظر می‌رسد که تعداد افراد این قوم کاهش یافته باشد یا حتی کلیه آنها از صحنه تاریخ حذف شده باشند، اما دلایل کافی وجود دارد که بازماندگان کوچان هنوز در منطقه حضور داشته در سرزمینهای سنتی خود زندگی

می‌کنند. احمد علی خان وزیری در یکی از کتابهای خود، یعنی جغرافیای کرمان می‌نویسد: «مخفی نماند که طایفه مهنی از ایلات قدیم کرمان است و در زمان پیش نام این ایل کوفج بوده و در همین کوهستان منزل داشتند و در زمستان به جیرفت و اسفندقه قشلامی می‌کردند، اکنون نیز همین طور است... مجماً این طایفه به سبب شرارت جیلی که داشتند سلاطین و حکام کرمان به آنها صدمه می‌زدند تا نمانند از آن طایفه مگر گروهی اندک. این زمان تقریباً ۷۰۰ خانوار بیش نمی‌باشند و اکثر چادرنشینند و در این کوهستان بیلامی می‌کنند و زمستان در بلوک جیرفت قشلامی نمایند.^{۱۱۶} باستانی پاریزی با احمد علی خان وزیری همعقیده است و اضافه می‌کند که طبق نظر کلیه منابع تاریخی مردم قفس در روستاهای جیرفت و رودبار زندگی می‌کردند و طبعاً آنها می‌توانند همین مردم جبال بارز و همین قبیله مهنی باشند. آنان به این سبب مهنی خوانده می‌شوند که به مهنه خراسان بستگی دارند و به ابوسعید ابوالخیر ارادت دارند و به همین سبب اغلب آنها نام فامیل ابوسعیدی دارند.^{۱۱۷} باستانی پاریزی در اثر دیگر خود قبیله‌ای به نام کوچمی را که در هنزای جیرفت زندگی می‌کنند جزو بازماندگان کوچان معرفی می‌کند^{۱۱۸} و اضافه می‌کند که کوچمی می‌تواند مرکب از کوخ و می (مشتق از مان و میهن و ماندن)^{۱۱۹} باشد.

آخرین خبر منابع تاریخی در مورد شورش و قیام بازماندگان کوچان به اواخر دوره قاجار باز می‌گردد و فرمانفرما، حاکم کرمان، زمانی که به بازدید بلوچستان رفته بوده آن را گزارش می‌کند و می‌نویسد که «و در این منزل جمازه سواری از ابراهیم خان سرتیپ که از بشاگرد خود را چهار روزه رسانیده بود و ابراهیم خان شرحی از تنبیه مفسدین و متمرّدین بشاگردای اظهار داشته بود که به عین نوشته او را در حضرت اولیای دولت قاهره انفاذ خواهد داشت و نیز شرحی از بیک میرزای بهارلو نوشته بود که به واسطه دوری سرتیپ وحشت کرده از دو منزلی بشاگرد حرکت کرده به چهار منزلی که نزدیک میناب فارس باشد رفته است. فوراً جمازه سوار

سرتیپ را با احکامی که لازم بود مراجعت داد. در مرحلهٔ بشاگردیها نوشته شد تا گروهی معتبر از رؤسای آنها بگیرد و به بمپور نفرستد و از هر جهت اطمینان حاصل ننماید حرکت نکند و دست بر ندارد و در همانجا بماند»^{۱۲۰} و به این ترتیب به قیام این بازماندگان کردن در زمان قاجار همانند دوران بوییان و عضدالدوله^{۱۲۱} با گروگانگیری پایان داده شد.

یادداشت‌های گفتار هفتم

۱. مقدسی (بو عبدالله محمد بن احمد مقدسی)، حدودالعالم؛ ابن حوقل؛ خواجه نظام‌الملک، طبری؛ بلاذری؛ نجیب بکران.
 ۲. اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴، وزیری، ۱۲۹۱ (الف و ب).
 ۳. جعفری، ۱۳۴۳ (الف)؛ مستوفی، ۱۳۵۱؛ باستانی پاریزی، ۱۳۵۵، و اغلب کتابها و مقالاتی که درباره کرمان به تصحیح ایشان رسیده یا نوشته شده است.
- Spooner, 1974; Bosworth, 1976.
- پس از چاپ نخست این مقاله در فصلنامه عشایری، ذخایر انقلاب، علمی، فرهنگی [سید سجادی، ۱۳۶۸ (الف و ب)]، نگارنده با مقاله دیگری در این زمینه آشنایی پیدا کرد که در نامه فرهنگ ایران از انتشارات بنیاد نیشابور به چاپ رسیده است (زرین نگار، ۱۳۶۸). همان‌گونه که گردآورنده دانشمند نامه فرهنگ ایران در یادداشتی ذکر کرده‌اند مقاله مزبور در برخی جایها (به ویژه بخش کتاب‌شناسی آن) دچار کمی و کاستی است، اما می‌توان آن را مقاله جالبی تلقی کرد که در این زمینه نظریات نسبتاً تازه‌ای ارائه می‌کند، هر چند که بسیاری از نکات آن با دانسته‌های زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، و تاریخی وفق نمی‌دهند و به صورت بسیار خامی ارائه شده است اما می‌توان این امید را داشت که با کار بیشتری روی آن مواد خام و نپخته بتوان به نتایج قطعی‌تر و علمی‌تری رسید.
۴. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه کوچ.
 ۵. در تاریخ سیستان کوفجان آمده است: ۳۱۶.
 ۶. طبری: ۴۳۸.
 ۷. یاقوت (ج ۴: ۳۸۱ - ۳۸۰). اما خود یاقوت در صفحه بعدی این واژه را با ص، یعنی ققص هم نوشته است (همان: ۳۸۲).
 ۸. جعفری، همانجا.

۹. همانجا.

۱۰. مستوفی، همانجا: ۴۸؛ بوث ورت، همانجا: ۹.

۱۱. و کوچ از کس نترسد ابلوچ استخری: ۱۴۱؛ «و قفسها از ایشان در هراس هستند» (مقدسی: ۶۹۵)؛ «و میان کوچ و بلوچ پیوسته حرب باشد» نجیب بکران: ۵۸؛ و بالاخره منبع جدیدتر: «مردمان کوه قفص با آنکه وحشی و خونریزند و از کسی باکی ندارند از بلوچها می ترسند» (اعتمادالسلطنه، همان: ۲۶۶).

۱۲. ناصح: ۱۳.

۱۳.

سرم کردن کوچ برداشتند	سراسر به شمشیر بگذاشتند
بلوچی نماند آشکارو نهان	بشد ایمن از رنج ایشان جهان
شاهنامه، ج ۶: ۹۷	

۱۴. ابن حوقل: ۷۵.

۱۵. یادداشت باستانی پاریزی در کتار تاریخ کرمان به نقل از ابن خلکان ص ۳۳۱ - ۳۳۰.

۱۶. اعتمادالسلطنه، همان: ۲۶۶.

۱۷. باستانی پاریزی، ۱۳۵۵: ۲۰۱ - ۱۵۴.

۱۸. استخری: ۱۴۱.

۱۹. مقدسی: ۶۹۴.

۲۰. به نقل از زیرنویس شماره ۴ ص ۶۹۵ - ۶۹۴ ترجمه فارسی احسن‌التقاسیم. مترجم در زیرنویس یاد شده می‌گویند: «چنانکه می‌بینیم مقدسی عرب بودن «قفس» «کوفج = کوچ‌ها» را پندار نامیده است، ولی یاقوت برای هشت قبیله ایشان که گویا از سبا (یمن) به مکران کوچ کرده‌اند نامهایی نیز آورده است (یاقوت، ج ۴: ۱۵۰ - ۱۴۷). به هرحال اصل (کوفج = کوچ‌ها) ی مکران ممکن است مانند «عمر»های خوزستان (-ج ۴: ۴۱۴) از عربهایی باشند پیش از اسلام به کرانه‌های ایران کوچیده و در اثر آمیزش با ایرانیان به مرحله‌ای از تمدن رسیده با گنوسیزم - متافیزیسم ایرانی - (-ج ۴: ۳۹۲) آشنا شده بودند. پس از یورش عرب به ایران اینان اسلام را در قالب متافیزیک گنوسیستی ایرانی خودشان پذیرفتند و همانند دیگر ایرانیان به منظور سرپیچی از پذیرش مادی مذهب سنی حاکم بر عربها، دست به دامان روایات منقول از خاندان پیغمبر و علی(ع)، که روایات اسلام را طبق اصول گنوسیستی تفسیر می‌کند. از این روی یاقوت می‌گوید: آیند (یاقوت، ج ۴: ۱۴۸) و نیز استخری: ۱۴۱ و حدودالعالم: ۳۱ و ۱۲۷».

۲۱. ابن حوقل: ۷۵.

۲۲. نجیب بکران: ۵۸.

۲۳. مستوفی: ۱۰۳.

۲۴. برهان قاطع: ۳۴۳.

۲۵. طبری: ۴۳۹ - ۴۳۸.

۲۶. منشی کرمانی: ۱۳.

۲۷. بلاذری: ۲۶۵ - ۲۶۴.

۲۸. بوث ورث: ۹.

۲۹. مستوفی: ۴۸.

30. Hudud al - Alam :374.

۳۱. دهخدا، ذیل واژه کوچ.

۳۲. البته این‌طور نیست و تنها مقدسی آن را شبیه زبان سندی دانسته است. سایرین نظر داده‌اند که قفسها علاوه بر فارسی، زبان یا لهجه دیگری داشته‌اند و نیز اینکه هر چند براهویی جزو گروه زبانهای ایرانی نیست، اما عناصر ایرانی زیادی در این زبان وجود دارد. در مورد حضور بسیار گسترده عناصر ایرانی در زبان براهویی به خصوص نگاه کنید به: Rossi: 1979 و سایر نوشته‌های این پژوهنده در این زمینه که در کتاب شناسی منبع مذکور آمده است.

۳۳. مستوفی: ۵۸.

۳۴. بوث ورث: ۹.

۳۵. اسپونر: ۵۸.

36. Kchtyophogies

۳۷. وزیری: ۱۲۹۱ (الف): ۲۲.

۳۸. همان نویسنده، همان کتاب: ۲۰۴.

۳۹.

سگالیده جنگ مانند کوچ
برهنه یک انگشت ایشان ندید
همی از درفشش ببارید جنگ
شاهنامه، ج ۲: ۲۹۴

سپاهی زگردان کوچ و بلوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید
درفشی برآورد پیکر پلنگ

۴۰. جعفری، همان مقاله: ۷۸۵.

۴۱. مستوفی: ۵۲.

۴۲. منظور از اصطلاح «دوره آغاز تاریخی» زمان پیدایش خط و نوشتن است که حدود سالهای ۳۵۰۰ تا حدود ۳۲۰۰ پ.م. بوده است. در این زمانها انسان آغاز به نوشتن و ثبت وقایع کرده است. این دوره حداقل تا دوران پیدایش آهن، یعنی سالهای ۱۶۰۰ پ.م. که انسان وارد دوره تاریخی گشته ادامه داشته و بدون شک داستانهای افسانه‌ای ایران (به معنای اساطیری نه داستانی) در این فاصله زمانی به وقوع پیوسته است. فاصله زمانی مورد بحث و سالهای آغازین آن را برخی از پژوهندگان باستان‌شناس به تبعیت از اصطلاح انگلیسی آن به نام دوره «آغاز ادبیات» در مقابل Proto-Literature انگلیسی که با وجود تفاوت بسیار آشکار بین «ادبیات» و «نوشتن» تا حدود بسیار زیادی قابل پذیرش می‌نماید. برخی دیگر نیز دوره آغاز تاریخی را بنابر دلایلی بسیار سست با هزاره نخست پیش از میلاد تطبیق می‌کنند که این یکی با هیچ یک از موازین و دانسته‌های باستان‌شناسی انطباق ندارد و به کلی اشتباه است. دلایل اینان ظاهراً مبتنی بر حضور و وجود مادها، اورارتوها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، و جز آنهاست؛ اما باید توجه داشت که پیش از ظهور این طوایف و قبایل، گروههای قومی و نژادی دیگری همچون سومریان، بابلیها، و آکادیان وجود داشته‌اند که وقایع را به ثبت رسانده‌اند، در این مورد صرف‌نظر از کتیبه‌ها و نوشته‌های پیدا شده در ایران در نقاطی چون گودین تپه، شهر سوخته، تپه یحیی، کافی است به بایگانی بزرگ و بی‌نظیر محوطه باستانی ابلا Ebla در سوریه اشاره شود که در آن هزارها متن نوشته شده در مورد وقایع تاریخی طی سالیان اخیر کشف شده است.

۴۳. رضی، ج ۲: ۱۳۶۲: ۱۰۶۶.

44. Yue-Tche

۴۵. زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۲۱.

46. Kujula-Kadphises

47. Wina Kadphises

48. Kanishka

۴۹. گیرشمن، ۱۳۶۴: ۳۱۱-۳۰۷.

۵۰.

دلیران جنگی ده و دو هزار
زگیلان جنگی و دشت سروچ
گزین کرد شاه از در کارزار
شاهنامه، ج ۲: ۱۲۶

گزین کرد از آن نامداران سوار
هم از پهلوی و پارس، کوچ و بلوچ
سپرور پیاده و ده و دو هزار

۵۱.

که گشت از بلوچی جهانی تباه
زمی را به آب اندر انداختن
زنفین پراکنده گشت آفرین
شد از بیم شمشیر ما چون برند

همی رفت و آگاهی آمد به شاه
ز بس کشتن و غارت و تاختن
به گیلان تباهی فزونست از این
به ایرانیان گفت الانان دهند

بکوشید با کاردانان پیر

ز کار بلوچ ارجمند اردشیر

...

به سوی بلوچ آمد اندر ز راه
به گردید گرد اندرش با گروه

ز گفتار دهقان بر آشفت شاه
چو آمد به نزدیک آن برز کوه

...

سیه بود برسان مور و ملخ
خروشی برآمد ز کوه و زدشت
وگر تیغداران و مردان مرد
نباید که یابد رهایی یکی
سوار و پیاده ببستند راه
زن و مرد جنگی و کودک نماند
ستم کردن کوچ برداشتند
بلوچی نماند آشکار و نهان
شاهنامه، ج ۱: ۹۷-۹۶

همه دامن کوه تا روی شخ
منا دیگری گرد لشکر بگشت
که از کوچیان هر که یابید خرد
وگر انجمن باشد از اندکی
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه
از ایشان فراوان و اندک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند
ببود ایمن از رنج ایشان نهان

۵۲.

ز گیلان و از دیلمان لشکری
گرازان برقتند گردان کوچ
به پیش سرآورده شهریار
که از میش کوتاه شد چنگ گرگ
شاهنامه، ج ۶: ۱۸۰

سپاهی بیامد ز هر کشوری
ز کوه بلوچ و زدشت سروچ
همه پاک با هدیه و با نثار
بدان شاد شد شهریار بزرگ

53. longworth Dames

۵۴. بوث ورث: ۱۰.

۵۵. اسپونر، همان مقاله: ۵۸.

۵۶. مستوفی: ۵۱.

۵۷. حدودالعالم: ۳۱ - ۳۰.

۵۸. وزیری: ۱۲۹۱ (الف): ۱۱۳ - ۱۱۲.

۵۹. ابن بکران: ۵۸.

۶۰. مقدسی: ۶۹۴.

۶۱. استخری: ۱۴۱.

۶۲. ابن حوقل: ۷۵.

۶۳. طبق نظر مستوفی کوه فقس بنا بر ضبط استخری و ابن حوقل، تمام یا جزئی از کوهستان مکران است که در شمال دریای عمان و جنوب رودبار و جیرفت واقع شده است. منطقه بشاگرد که مقدسی آن را ولاشگرد ضبط کرده و مرکز آن انگوران است مقر اصلی ایلات بشاگرد است که از بلوچها جدا هستند و بسیاری از توصیف مردم کوفج با زندگی این مردم مطابقت دارد، ولی در وقایع سده پنجم هجری مرکز کوچان کوههای جیرفت و دره درفارد و سر بیژن ضبط شده است (مستوفی: ۵۸)

۶۴. رودبار از شمال محدود است به جیرفت، از غرب به لارستان فارس، از جنوب و شرق به بلوچستان، مرکز اصلی آن کهنوج، فلاش گرد، بشاگرد، و منوجان است (کیهان: ۲۵۰)

۶۵. کیهان: ۲۵۱. البته کیهان منوجان را مرکز منطقه می‌داند، اما در تقسیمات کشوری امروزه کهنوج که تبدیل به شهرستان شده است مرکز منطقه به شمار می‌رود.

۶۶. بوث ورت: ۱۱

۶۷. چنانکه پیشتر هم اشاره شد، با وجود یکی بودن ریشه‌های نژادی کوچان و بلوچان، بلوچان از نقطه نظر رفتار و کردار به کلی با کوچان تفاوت دارند و در حالی که منابع و مآخذ گوناگون از سنگدلی و برحمی و دزدی کوچان صحبت می‌کنند، از بلوچان به خوبی یاد می‌کنند. حتی سنگدلی و دزدی کوچان باعث ایجاد تضادهایی بین این دو قوم بوده است و بلوچان بر خلاف کوچان نه تنها به دزدی و چپاول شهرت نداشته‌اند، بلکه بر عکس همیشه نام آنان به نیکی یاد شده است: «بلوچ طایفه‌ای است در دامنه کوه فقس (کوچ) و مردم فقس جز از ایشان از کسی نمی‌ترسند اینان اغنام و احشام دارند و چون چادر نشینان خیمه‌هایی از مو ترتیب دهند و مردمی تندرست و بی‌آزارند و به ابنای سبیل نیکی می‌کنند و پادشاه از ایشان خرسند است» (ابن حوقل: ۷۵) و نیز نگاه کنید به: ابن بکران: ۵۸، استخری: ۱۴۱، مقدسی: ۶۹۵ و سایر منابع مذکور در این مقاله. این شهرت به نیک‌نفسی و درستکاری حتی در زمان قاجار هم با تمام ستمهای این سلسله نسبت به بلوچان همانند ستمهای آنان به سایر ایرانیان از جمله کرمانیان و آذربایجانیان از

دید نویسندگان درباری پنهان نمانده است: «بلوص مکتشان بیشتر از مردمان کوه قفص است و آدابشان نیز بهتر می‌باشد و در زیر چادر می‌نشینند و چادرهایشان را از پشم بز است، مثل همسایگان خود عادت به نهیب و غارت ندارند و هرگز با همسایگان خود در عالم جنگ و کارزار نیستند» (اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص: ۲۶۶) و نیز نگاه کنید به سفرنامه کرمان و بلوچستان فرمانفرما و سفرنامه علاءالملک.

۶۸. مستوفی: ۹۹

۶۹. هر چند باید این واژه را با احتیاط تمام به کار برد و با احمد مستوفی همعقیده بود که این کار را نمی‌توان «راهزانی» نامید، زیرا این نحوه معاش در حقیقت یکی از اسباب و لوازم زندگی بیابانی بوده است (مستوفی: ۹۹) و بیابانگردان با این کار خود در پی کنترل راههای تجاری و گرفتن باج و خراج یا به زبان امروزی مالیات از کاروانها بوده‌اند.

۷۰. باستانی باریزی، ۱۳۴۴: ۱۵۵.

۷۱. «در زمان حکومت محمد ابن الیاس قوم قفص و بلوص در کمال نیرومندی منطقه جیرفت را در اختیار داشته و جنگی سخت بی‌علی کلویه رئیس اقوام مزبور و معزالدوله دیلمی در گرفت و معزالدوله به سختی شکست خورد و مجروح شد. شرح ما وقع اینکه احمد از جانب برادر خود عمادالدوله مأمور فتح کرمان شد و برد سیر را گرفت و به گواشیر آمد. محمد بن الیاس به صوب سیستان منهزم گشت و معزالدوله متوجه جیرفت شد. رسم قوم قفص آن بود که گاه امیری مقتدر در برابر خود می‌دیدند به نحوی گردن نهاده مالی می‌فرستادند، ولی معزالدوله به آنها توجهی نکرد و به ظاهر با علی صلح نمود و به ناگاه به سپاهیان قفص حمله برد. علی کلویه که مراقب بود بر سپاه دیلمی تاخت و جمع کثیری بکشت و معزالدوله از اسب افتاد. علی وی را برای معالجه به جیرفت فرستاد» (افضل کرمانی: ۱۲۲).

۷۲. ابن حوقل: ۷۵.

۷۳. همانجا.

۷۴. بلاذری: ۲۶۵ - ۲۶۴؛ منشی کرمانی: ۱۳

۷۵. افضل کرمانی: ۱۲۲

۷۶. «در همان زمان (سده اول اسلامی) بیابانهای جنوبی لوت ناامن بود و چون رفت و آمد زیاد بین کرمان و خراسان از طریق خیص و کرمان و سیستان از راه فهرج برقرار شده بود لاجرم کوه‌نشینان جنوبی نیز به بیابان افتاده و قوافل را تاراج می‌کردند، چنانکه در زمان خلافت حضرت علی (ع) قافله عبدالرحمن که به سوی سیستان می‌رفت گرفتار کوفجان گردید و مایملک خود را از دست داد، ولی مهلب جوان بیست ساله که از پس قافله می‌آمد از مواقع خبر یافت و با حيله و

تدبیر بر کوفجان تاخت و اموال را باز گرفت (مستوفی: ۸۷).

۷۷. قره ناوس گروههای ترکی و مغولی که از طرق راهزنی و غارت زندگی می‌کردند. نکودریها و قراونه از همین مردم بودند که مارکوپولو هنگام عبور از کرمان با آنان برخورد کرده است. آنان اولین بار در سال ۶۹۸/۱۲۹۸ در خراسان ظاهر شدند و نامشان بر سر زبانها افتاد. تا نیمه قرن چهاردهم گروهی از نکودریها در حدود سیستان زندگی می‌کردند. آنان از سیستان تا یزد و فارس را تمام غارت می‌کردند. نکودریها نام خود را از سر دسته راهزنان یعنی نگودار گرفته‌اند» (مارکوپولو، ۱۳۶۳، یادداشتهای ۲۹۳ - ۲۹۱).

۷۸. احتمالاً لاهور امروزی در پاکستان.

۷۹. مارکوپولو ۴۸ - ۴۶.

۸۰. استخری: ۱۴۱.

۸۱. ابن حوقل: ۷۵.

۸۲. مقدس: ۷۲۶.

۸۳. همان کتاب: ۷۲۴.

۸۴. همان کتاب: ۷۲۵.

۸۵. همان کتاب: ۷۲۶.

۸۶. همان کتاب: ۷۲۷.

۸۷. خواجه نظام‌الملک: ۹۵ - ۸۶.

۸۸. مقدس: ۷۱۹ - ۷۱۸.

۸۹. دهخدا، ذیل واژه کوچ.

۹۰. حدود العالم: ۳۱.

۹۱. مقدس: ۶۹۵.

۹۲. ابن حوقل: ۷۸.

۹۳. بوث ورت: ۱۳.

۹۴. همانجا.

۹۵. برهان قاطع: ۱۹۰.

۹۶. همان کتاب: ۲۴۵.

۹۷. همان کتاب: ۲۷۹.

۹۸. همان کتاب: ۱۹۲؛ معین، ۱۳۶۲: ۵۴۲.

۹۹. برهان قاطع: ۳۹۹.

۱۰۰. حدود العالم: ۱۲۷.
۱۰۱. همانجا.
۱۰۲. مقدس: ۶۴۹.
۱۰۳. همان کتاب: ۶۹۵.
۱۰۴. ابن حوقل: ۷۸.
۱۰۵. نجیب بکران: ۵۸.
۱۰۶. خواجه نظام الملک: ۸۹.
۱۰۷. ابن حوقل: ۷۸.
۱۰۸. همان کتاب: ۷۵.
۱۰۹. مقدس: ۶۹۲ - ۶۹۱.
۱۱۰. یادداشت مترجم احسن التقاسیم: ۶۹۵.
۱۱۱. مستوفی: ۱۰۳.
۱۱۲. غیر از بخشی از قلعه خرگ که احتمالاً مربوط به استقرار دوره پارتی و بخشی از پرستشگاه آناهیتا بوده است و امروز نیز به نام قلعه خواهر نامیده می‌شود.
۱۱۳. سید سجادی: «بررسیهای باستان شناسی حاشیه هلیل رود ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴» گزارش چاپ نشده.
۱۱۴. حاکمی: ۱۳۵۱؛ کابلی، ۱۳۵۳: ۴۸ - ۳۰.
115. Lamberg - Karlovsky and wight Beale, 1986.
۱۱۶. وزیری: ۱۲۹۱ (الف): ۱۱۴ - ۱۱۳.
۱۱۷. یادداشت باستانی باریزی در ص ۸۶ کتاب شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، تهران، ۱۳۴۵.
۱۱۸. باستانی باریزی، ۱۳۴۴: ۱۵۵.
۱۱۹. یادداشت باستانی باریزی، ص ۲۲۷ جغرافیای کرمان وزیری ۱۲۹۱ (الف)
۱۲۰. فرمانفرما، ۱۳۶۰: ۱۶.
۱۲۱. «عضدالدوله بر ایشان بتاخت پس بلوچها را نابود کرد و قفصها را بپراکند و هشتاد جوان ایشان را گروگان گرفت که تاکنون در زندان شیرازند و هر چند گاه ایشان را پس می‌فرستد و هشتاد تن دیگر به جایشان می‌آیند» (مقدسی: ۷۱۷) و نیز «همیشه گروهی از آنان نزد فرمانروای فارس گروگان هستند و هر چند گاه تبدیل می‌شوند» (همان کتاب: ۷۱۹).

۸. یادداشتی کوتاه بر فراز و نشیب تیس

در طول تاریخ

تیز، تیس، با طبس امروز نام روستای کوچکی در ۹ کیلومتری شمال چاه بهار است. تاریخ نویسان و جغرافی دانان سده‌های نخستین اسلامی از تیس به مثابه بندر کوچک اما مهمی در کرانه‌های جنوبی ایران یاد کرده‌اند. طبق این منابع بندر تیز برای زمان کوتاهی یکی از مهمترین بنادر مکران در کرانه دریای عمان به شمار می‌رفته^۱ بازرگانان از طریق آن با بنادر تجاری شمال آفریقا و هندوستان در تماس و ارتباط بوده‌اند. هر چند اهمیت تیس و ارتباطات تجاری و بین‌المللی آن قابل مقایسه با بنادر و جزایر بسیار معروف ایرانی خلیج فارس چون سیراف و کیش و هرمز نبوده است، اما جغرافی نویسان مسلمان از این بندر کوچک به مثابه تنها بندر تجاری در طول یک مسیر نسبتاً طولانی بین هرمز در دهانه خلیج فارس و بندر دیبل نزدیک دلتای مهران رود (رود سند) نام برده‌اند. اطلاعات تاریخی و جغرافیای داده شده به قلم تاریخ‌نویسان و جغرافی دانان سده‌های نخستین دوران اسلامی در مورد این بندر، همچون سایر مراکز سکونتی و تجارتي مکران بسیار کم و خالی از جزئیات است. کهنترین متن جغرافیایی فارسی شناخته شده یعنی حدودالعالم در مورد تیس اشاره دارد که «تیز نخستین شهری است از حدود سند بر کران دریای اعظم نهاده، جای کم سیر [گرم‌سیر] است»^۱ و چیز دیگری را در مورد این شهرک یا اهمیت

تجاری آن اضافه نمی‌کند. در هر حال منابع دیگر همزمان حدودالعالم در این باره اطلاعات بیشتری در اختیار، می‌گذارند یا به سخن دیگر از آن شکل مهمترین بندر تجاری دریای مکران (عمان) نام می‌برند و اضافه می‌کنند که اهمیت این بندر به سبب تولید و صدور مواد تولید شده در منطقه به ویژه فانیز بوده است.^۲

همان گونه که گفته شد، امروزه تیس جزو مکران محسوب می‌شود، اما موقعیت آن در طول تاریخ بارها تغییر یافته و هر ازگاهی تابع ولایتی دیگر می‌بوده است و هر تاریخ‌نویسی آن را به یک مملکت یا ولایت همچون سند و مکران و کرمان نسبت داده است. نویسنده گمنام حدودالعالم گفته است: «نخستین شهری است از حدود سند...»^۳. تقریباً در همان زمان مقدسی در مورد تیز گفته است که این شهر در کنار دریا واقع شده و دارای نخلستانهای زیاد و مسجد جامع زیبایی است.^۴ همین نویسنده از تیس و توران به صورت دو دروازه مهم و رود به پنج گور نام برده است (همانجا). این گواهی مقدسی در مورد تیس نشان‌دهنده اهمیت این بندر در آن زمان بوده است. مورخ و جغرافی‌دان دیگر ایرانی حمدالله مستوفی قزوینی نیز اشاراتی در مورد تیس دارد و آن را جزو شهرهای بزرگ و با اهمیت مکران می‌شمارد.

این مورخ در مورد این بندر و منطقه مکران می‌نویسد: «مکران مملکتی بزرگ است از اقلیم دویم و سمتش دوازده مرحله دارالملکش فنزبور [پنج گور] طولش از جزایر خالدهات صبح و عرض از خط استواکه هوایش گرم است و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فلفره و زراعات و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد.»^۵ هر چند نویسندگان بالا تیس را جزو شهرهای سند یا مکران شمرده‌اند، افضل کرمانی در سده هفتم تیس را جزو توابع کرمان نام برده است. این مورخ در کتاب خود در تاریخ کرمان از مالیاتهای پرداختی تیز به حکمرانان کرمان سخن می‌گوید و نیز اضافه می‌کند که مکران در جوار تیس قرار دارد^۷ و از تیز به عنوان شهری مرزی بین مکران و کرمان نام می‌برند. عبدالحی حبیبی مورخ معاصر افغانی

در کتاب خود به نام تاریخ افغانستان، زمانی که محدوده مکران را توصیف می‌کند به طور ضمنی اظهارات افضل کرمانی را می‌پذیرد. وی می‌نویسد که طول مکران از تیس تا قزدار حدود دوازده منزل است.^۸

چنانکه اشاره کردیم نخستین اخبار مربوط به تیس در دوران اسلامی مربوط به سده‌های نخستین اسلام در ایران است و به رغم تفسیرات نامطمئن روایات منقول و نوشته‌های پتولمی و آریان در مورد وجود بندر و شهری در این مکان و در کنار دریا^۹ در حال حاضر هیچ‌گونه اثر باستانی قابل اعتمادی که تاریخ ایجاد این شهر را به دوره‌های پیش از اسلام برساند وجود ندارد.^{۱۰} بررسی‌های باستان‌شناسی سطحی و نیز گودالهای آزمایشی کوچکی که اشتین در این منطقه کاوش کرده نشان دهنده وجود یک دیوار دفاعی به طول تقریبی ۱۰۳/۴ مایل در بخش شرقی تیس است.^{۱۱} موفقیت این دیوارها، که وجود آنها، را پیش از اشتین میرزا مهدی خان مهندس گزارش کرده بوده است^{۱۲} نشان می‌دهد که تیس از جانب شرق و شمال (از چاه بهار) مورد تهدید قرار می‌گرفته است. وجود مقدار بسیار زیاد سفال لعاب‌دار دوره اسلامی، گورستان بسیار بزرگ همین دوره، دیوار دفاعی، و آثار تولید سفال در تیس^{۱۳} بهترین و معتبرترین مدارکی به شمار می‌روند که نشان می‌دهند در شش سده نخستین اسلامی تیز منطقه مهم و تقریباً پرجمعیتی بوده است. علاوه بر آن، عدم وجود آب کافی برای کشاورزی و نیز فعالیت‌های صنعتی گسترده در این منطقه نسبتاً پرجمعیت اظهارات جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان اسلامی را دایر بر اهمیت شهر در تجارت منطقه‌ای و نیز بین‌المللی تأیید می‌کنند که تنها راه زندگی و امرار معاش مردم این نقطه در پایان سده سوم و تمام سده‌های چهارم و پنجم و ششم اسلامی تجارت بوده است. در حقیقت بیشتر منابع دوران اسلامی بر اینکه تیس مهمترین مرکز تجاری مکران به شمار می‌رفته است تأیید دارند. لسترنج با تکیه به منابع اسلامی می‌گوید که مهمترین منبع درآمد اهالی تیز در طی آن دوران از نیشکر و نوعی شکر یا قند سفید به نام فانیذ بوده است که از این محل به کشورها و ایالات

همسایه صادر می‌شده است.^{۱۴} همین پژوهنده اضافه می‌کند که در خلال سده ششم اسلامی این بندر به مراتب از هرمز مهمتر شمرده می‌شده است^{۱۵} و این اظهار نظری است که از طریق منابع و متون سده‌های پنجم و ششم نیز تأیید می‌شود. طبق این منابع، در طول حکومت طغرل شاه (۱۱۶۵/۵۶۲ - ۱۱۵۶/۵۵۱) (؟) در حالی که مالیات ابریشم در کرمان ۳۰/۰۰۰ دینار بوده است، حقوق گمرکی حاصل از صادرات و واردات در تیس به ۱۵۰۰۰ دینار یعنی نیمی از مالیات کل کرمان می‌رسیده است.^{۱۶}

پس از مرگ طغرل شاه و در خلال تجاوز غزان به کرمان، حکومت کرمان سلطه و برتری خود را نسبت به کلیه سرزمینهای مکرانی تا حدود ۶۱۲/۱۲۱۵ از دست داده اما در این زمان ملک زوزن به مکران حمله برده کینج و تیس را به تصرف خود درآورد^{۱۷} و این زمانی است که نیروی سلجوقیان در کرمان رو به ضعف می‌رفته و نیز زمانی بوده است که تیز طبق نظر سایکس در سال ۵۷۴/۱۱۸۸ میلادی (یعنی آغاز زمان نیرومندی غزان در منطقه) به صورت یکی از مهمترین و معروفترین بنادر جنوبی ایران درآمد کاروانهای تجاری از مراکز اصلی و سنتی خود سوای نقاطی چون هرمز و کرمان و بمپور و قصرقند به سوی تیز نیز رهسپار می‌شدند.^{۱۸}

مورخ کرمانی، افضل‌الدین ابو‌حامد احمد بن حامد کرمانی، در اهمیت تیس می‌نویسد: «و از خصیص کرمان ثغر تیزست که از آن جا مالهای وافراز عشور تجار و اجرت سفاین به خزاین پادشاه رسد و اهل هند و سند و حبشه و زنج و مصر و دیار عرب از عمان و بحرین را فرضه آنجاست و هر مشک و عنبر و نیل و بقم و عقاقیر هندی و برده هند و حبشی و زنگی و مخملهای لطیف و سادهای پراگین و فوطهای دنبلی و امثال این طرایف که در جهان است ازین ثغر برند و به جنب تیز ولایت مکران است که معدن فاند و قندست و ازین دیار به جمله اقالیم کفر و اسلام برند و بر جنوب جیرفت ناحیت هرمزست ولایتی معمور بر لب دریا.

متخالف الاکناف صاعف حسنها برلها مفضی و بحر مترع

و ارتفاع او زر خراجی و اسب تازی و مروارید باشد و امروزه فرضه آن ساحل است قوافل عراق روی به وی دارد و مرکز ثوری (۲) دریا بار و مقصد تجار اقطار آنجاست».^{۱۹}

چنانکه از منابع مذکور مستفاد می‌شود پانید (فانید، فانید، پانید) و نیشکر جزو مواد اصلی و اولیه‌ای بوده است که از این بندر صادر می‌شده است. بر طبق این منابع، در طی شش سده نخستین اسلامی، کرمان و مکران جزو مهمترین و اصلی‌ترین مراکز کشت نیشکر و تولید پانید بوده‌اند، هر چند مراکز اصلی کشت نیشکر و تولید پانید به صورت دقیق از سوی ابن مورخان ذکر نشده است،^{۲۰} فهرست ارائه شده به قلم نویسنده گمنام حدودالعالم شامل نقاطی چون «کیز، کوشک قند، نه [نه]، بند [بند]، درک [دزک]، اسکف - این همه شهرهایی اند از حدود مکران و بیشترین پانیدهاکی اندر جهان ببرند از این شهرها خیزد و پادشاه مکران به شهر کیج نشیند».^{۲۱} همین نویسنده تأیید می‌کند که تولید نیشکر و نیل و زیره در شهرهای زیر نیز به عمل می‌آید: «مغون، ولاشکرد [ولاشگرد]، کومین، بهروگان [بهروگان]، منوکان [منوگان] - شهرکهایی اند خرد و بزرگ و از این شهرها نیل و زیره و نیشکر خیزد و اینجا پانید کنند...».^{۲۲}

این نقاط را همچنین ابن حوقل نیز یادآوری کرده است. این مورخ یا جغرافی‌دان در فهرست شهرهایی که نیشکر یا پانید تولید می‌کرده‌اند نام مناطق شمرده شده در منبع پیشین را نیز آورده است.^{۲۳}

ابن حوقل به این فهرست نام جدیدی یعنی خاش را نیز افزوده است. او می‌نویسد که در این سرزمین (یعنی خواش) و در حومه آن کشت نیشکر و تولید پانید رواج کامل دارد و این محصولات به خراسان و سیستان حمل می‌شوند.^{۲۴} حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری قمری در مورد نیشکر و نخلستان و تولیدات خرما در هرمز اشاراتی دارد.^{۲۵} اظهارات مستوفی قزوینی احتمالاً آخرین گواهیها مبنی بر کشت نیشکر و تولید پانید در منطقه است و پس از او ما هیچ‌گونه اطلاعی

در مورد تولیدات کشاورزی و اقتصادی منطقه تا پایان سده ۱۹ میلادی در دست نداریم و در این سده است که احمد علی خان وزیر می‌نویسد که در ولایت کرمان (و طبعاً بلوچستان) مقدار کمی نیشکر تولید می‌شود و به تبع آن مقداری نیز شکر تولید می‌شود.^{۲۶}

با سقوط کشت نیشکر و تولید پانید (و سایر محصولات کشاورزی و اقتصادی) تیس به تدریج افول کرده اهمیت خود را از دست داد و جای خود را در زمان صفویه نخست به بندرعباس و سپس به بنادر کوچکتر و کم‌اهمیت‌تری چون گواتر و پزم و پارک داد. بیشتر این روستاهای بندری نمک سفید و چوب تولید می‌کرده‌اند که به عمان صادر می‌شده است.^{۲۷} ظاهراً از اواسط دوره قاجار به بعد دولت حتی از وجود چنین بندری قدیمی در سواحل جنوبی ایران بی‌خبر بود تا اینکه در سال ۱۲۸۲/۱۸۶۵ چند تن از خوانین و بزرگان بلوچ مکران وجود بندر متروکه تیس را به وکیل‌الملک حکمران کرمان اطلاع دادند و وی به میرزا مهدی خان سرتیپ مهندس و عبدالله خان حاکم مکران مأموریت داد که از این بندر بازدید به عمل آورند. این دو مأمور دولتی در طی نخستین مأموریت خود قلعه کوچکی در تیس ساخته حدود بیست خانوار از اهالی دشت را به آنجا کوچ دادند. بعدها قلعه دیگری در تیس ساخته شد و مجدداً تیس رو به آبادانی گذاشت.^{۲۸} این بندر کوچک امروزه قسمتی از بخش حومه چاه‌بهار به شمار می‌رود^{۲۹} و زندگی ۳۰۵ خانوار (۱۲۴۸ نفر جمعیت) آن از راه ماهیگیری تأمین می‌شود.^{۳۰}

یادداشتهای گفتار هشتم

۱. حدودالعالم: ۱۲۴.
۲. پانید، پانید، یا فانید شکری است به رنگهای قرمز و زرد یا سفید، که مصارف پزشکی نیز داشته است. این واژه به نوعی از حلوا که از شکر، روغن، بادام تلخ، و خمیر ساخته می‌شده است نیز اطلاق می‌گردد (معین: ۶۸۴).
۳. حدودالعالم: همانجا.
۴. مقدسی: ۷۰۴ - ۷۰۳.
۵. همانجا.
۶. مستوفی قزوینی: ۲۶۲.
۷. افضل کرمانی: ۱۲۸ - ۱۲۷.
۸. حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۱۴.
9. Stein, 1937: 92.
۱۰. همان: ۹۲ - ۹۰.
۱۱. همانجا.
۱۲. اعتمادالسلطنه، ۱۲۹۴: ۲۷۹.
13. Stein, op. cit., 87-90
14. Le strange, 1905:352
15. Ibid.
۱۶. ناصح: ۱۲۶.
۱۷. وزیری، ۱۲۹۱ (الف): ۴۲۳.
۱۸. سایکس، ۱۳۶۳.
۱۹. افضل کرمانی، همانجا.

۲۰. «اینجا [سند] سرزمین زر و بازرگانی است. داروها، وسایل، پانید، محصولات شگفت، برنج، و موز ارزانی را با داد و انصاف و سیاست و نیز نخلستان و خرما و کالاهای دیگر و سود و درآمد سرشار را با سرافرازی و بازرگانی و صنعت جمع داد» (مقدسی: ۷۰۰).

۲۱. حدودالعالم: ۱۲۵.

۲۲. همان: ۱۲۷.

۲۳. ابن حوقل: ۷۸.

۲۴. همانجا.

۲۵. به نقل از لسترنج: ۳۴۲.

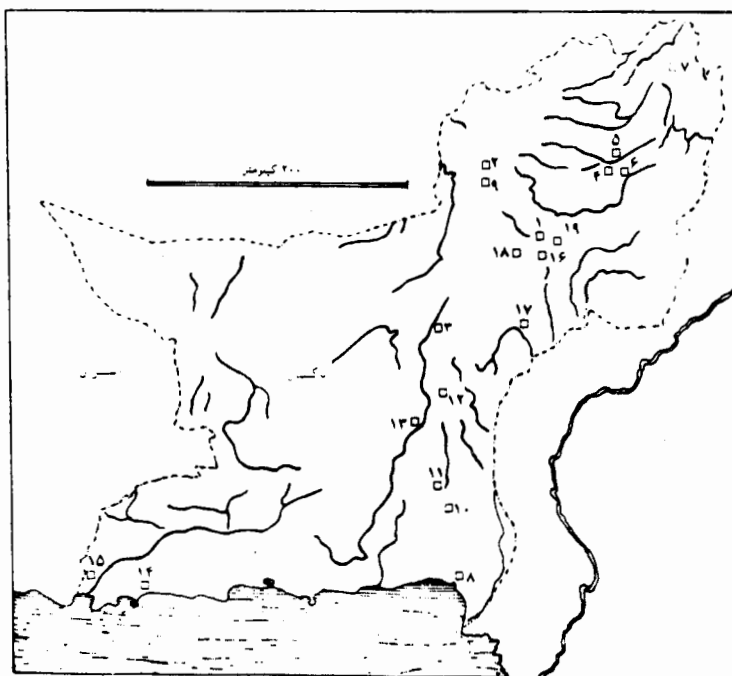
۲۶. وزیری، پیشین: ۳۶.

۲۷. اعتمادالسلطنه، پیشین: ۲۸۰-۲۷۹.

۲۸. همانجا.

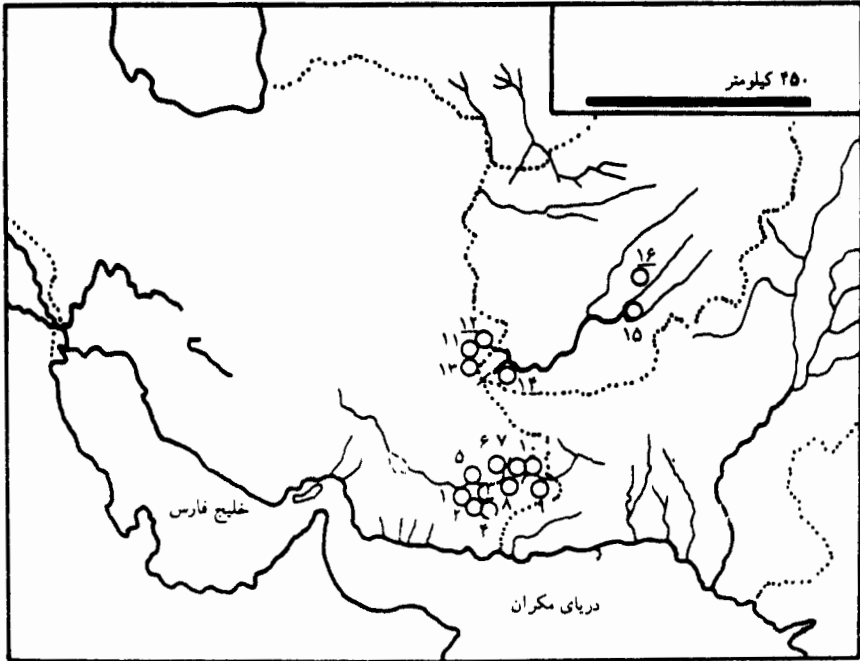
۲۹. افشار سیستانی: ۵۳۵.

۳۰. ناصح: ۵۶.



- | | |
|-----------------|------------------|
| ۱۱. نیندواری | ۱. مهرگاره |
| ۱۲. سهر دامپ | ۲. گله گل محمد |
| ۱۳. مهی | ۳. سوراب |
| ۱۴. سوتکا کوه | ۴. سورجنگل |
| ۱۵. سوتکا گن در | ۵. رانا گونه ای |
| ۱۶. نوشارو | ۶. دیرکوت |
| ۱۷. پاتانی دامپ | ۷. پریانو گوندای |
| ۱۸. سیبری | ۸. بالاکوت |
| ۱۹. پیراک | ۹. دامپ سادات |
| | ۱۰. نیایی بوتای |

شکل ۱. نقشه پراکتدگی محوطه های باستانی پیش از تاریخ بلوچستان پاکستان (شفر، ۱۹۸۶)



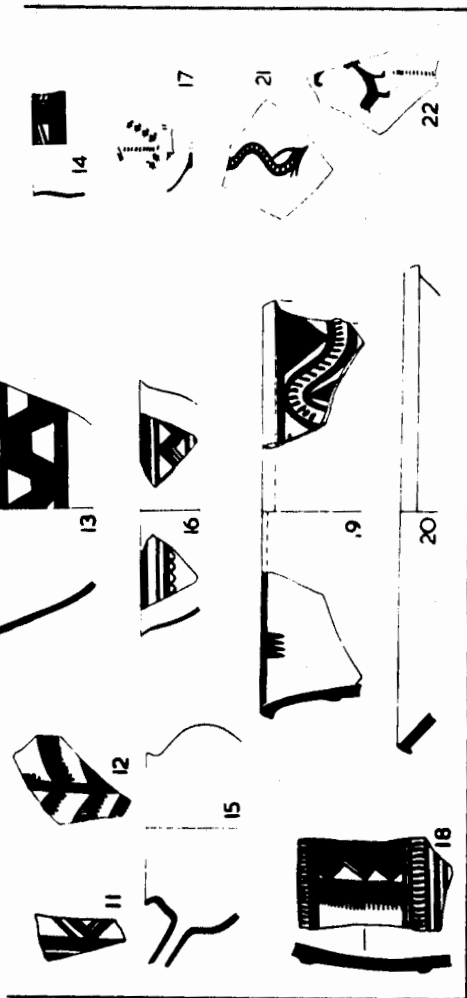
شکل ۲. محوطه‌های باستانی با آثار دوره‌های III و IV بمپور: ۱. قاسم‌آباد ۲. گوارگوش ۳. مولا ۴. خوراب ۵. بمپور ۶. دامین ۷. کتوکان ۸. شهردراز ۹. گیرمارو ۱۰. روباهک ۱۱. کلات گرد ۱۲. شهر سوخته ۱۳. رم رود ۱۴. گردان رگ ۱۵. ده مرد راسی گوندای ۱۶. موندیگاک



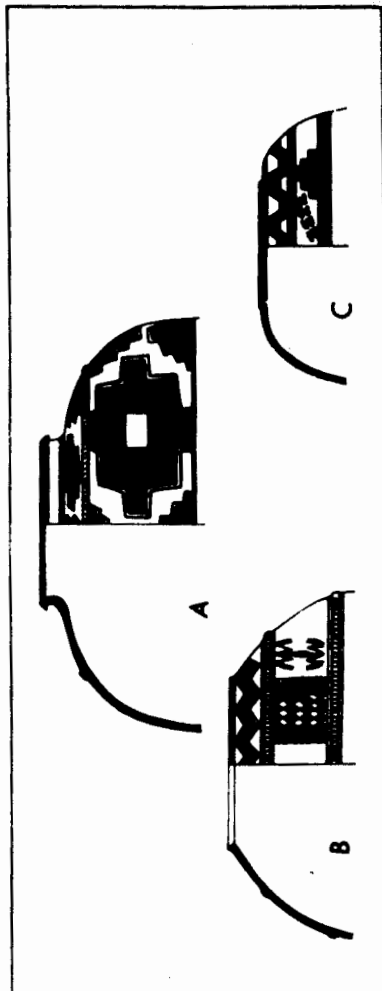
شکل ۳. محوطه‌های باستانی با آثار دوره‌های VI - VII بمپور: ۱. قاسم‌آباد ۲. مولا ۳. خوراب ۴. پیرکنار ۵. بمپور ۶. دامین ۷. گبرمارو ۸. سوتکاگن دُر ۹. شاهی تومپ ۱۰. کولی ۱۱. مہی ۱۲. بت ۱۳. هیلی ۱۴. ام‌النار



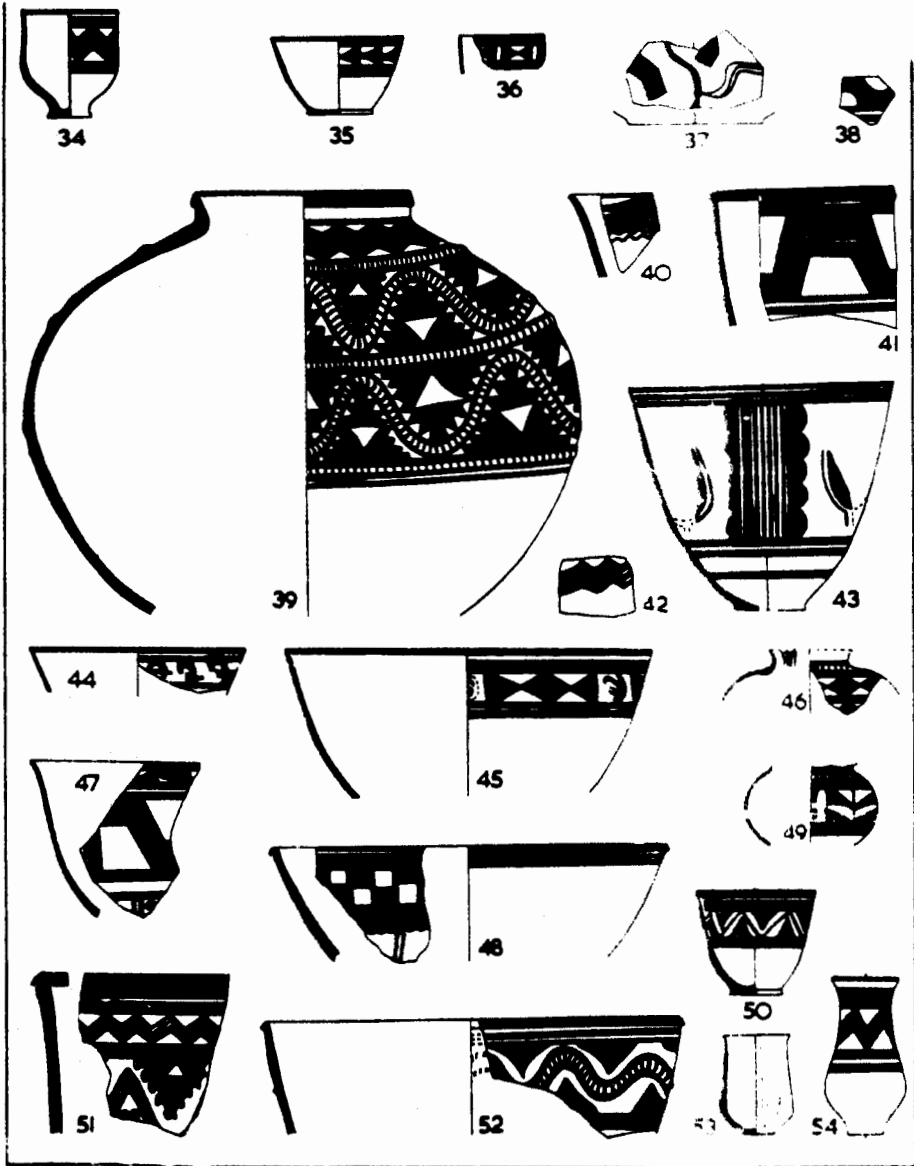
شکل ۴. قلعهٔ بھیر از بالا



شکل ۵. سفالهای به دست آمده از بهجور، کارگاه Z (شماره های ۱۱ و ۱۲ مربوط به دوره آ و بقیه مربوط به دوره III) (طرح از دکاردی)

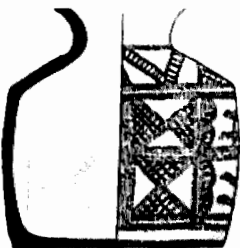
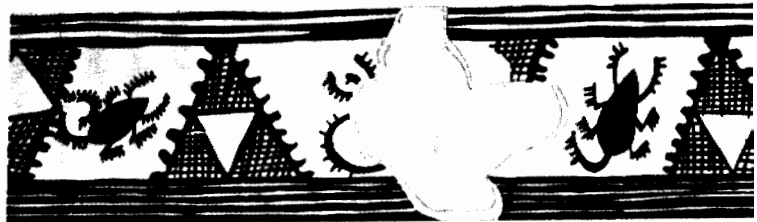
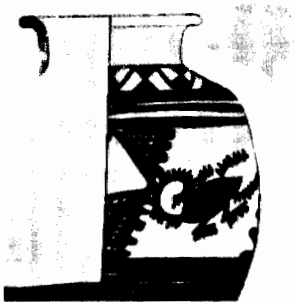


شکل ۶. سفالهای به دست آمده از بهجور، کارگاه Z، دوره III (طرح از دکاردی)

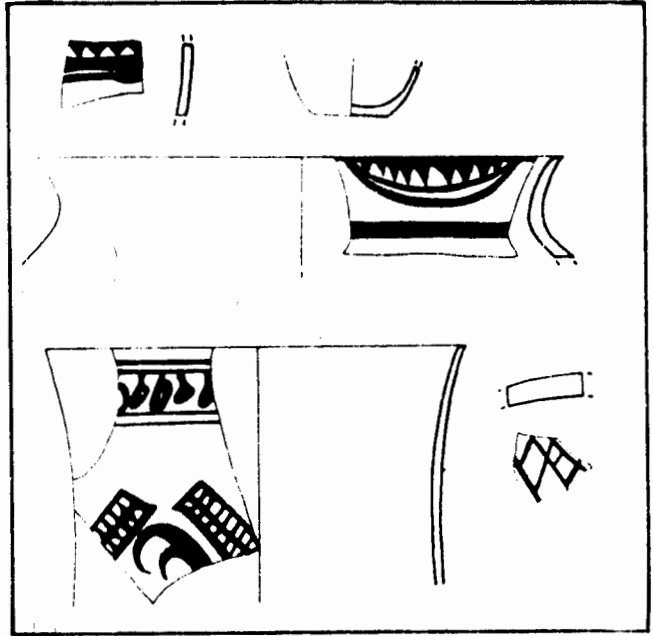


شکل ۷. سفالهای دوره IV - (طرح از دکاردی)

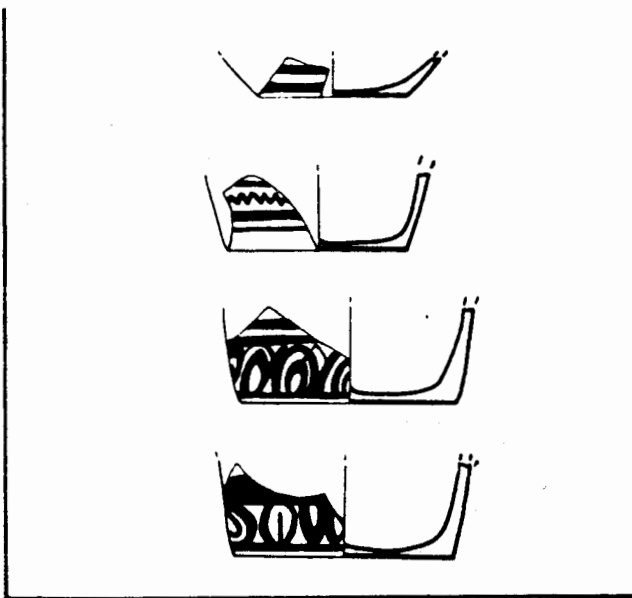
شکل ۸. نمونه سفالهای دوره
 IV بمپور (طرح از دکاردی)

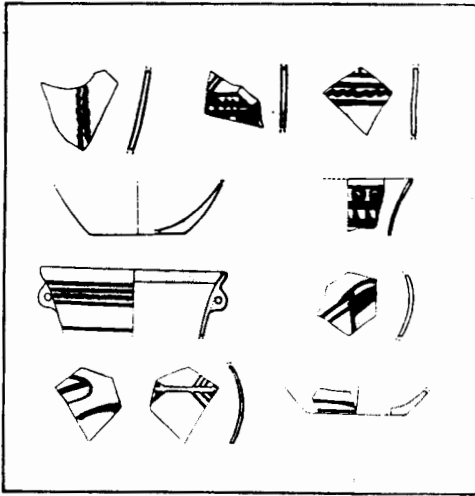
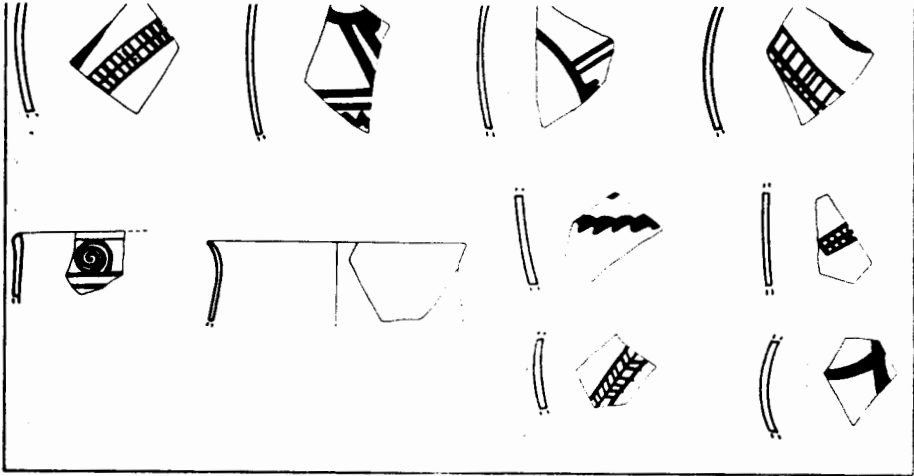


شکل ۹. دو ظرف به دست آمده از گور دامن دامین (طرح از توزی)

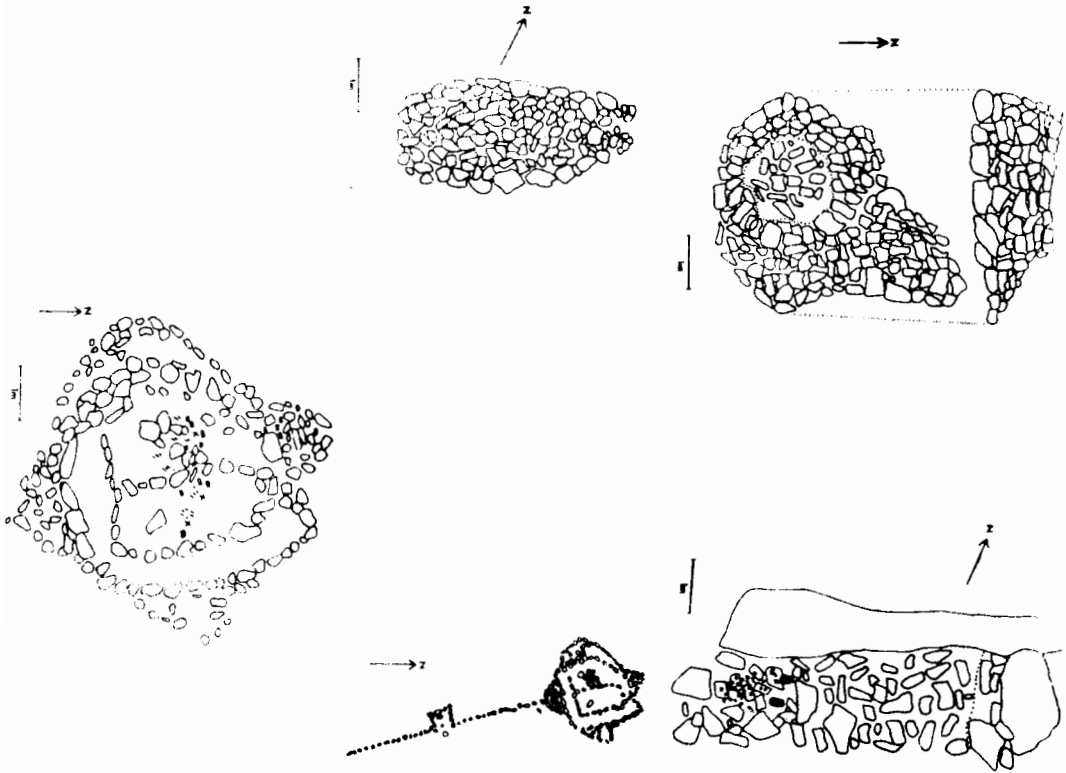


شکل ۱۱ و ۱۲. سفالهای قرمز براق، هزاره اول ق.م. از نوع نئرد، گردآوری شده از قلعه خرگ، حاشیه هلیل رود (طرح از سجادی)

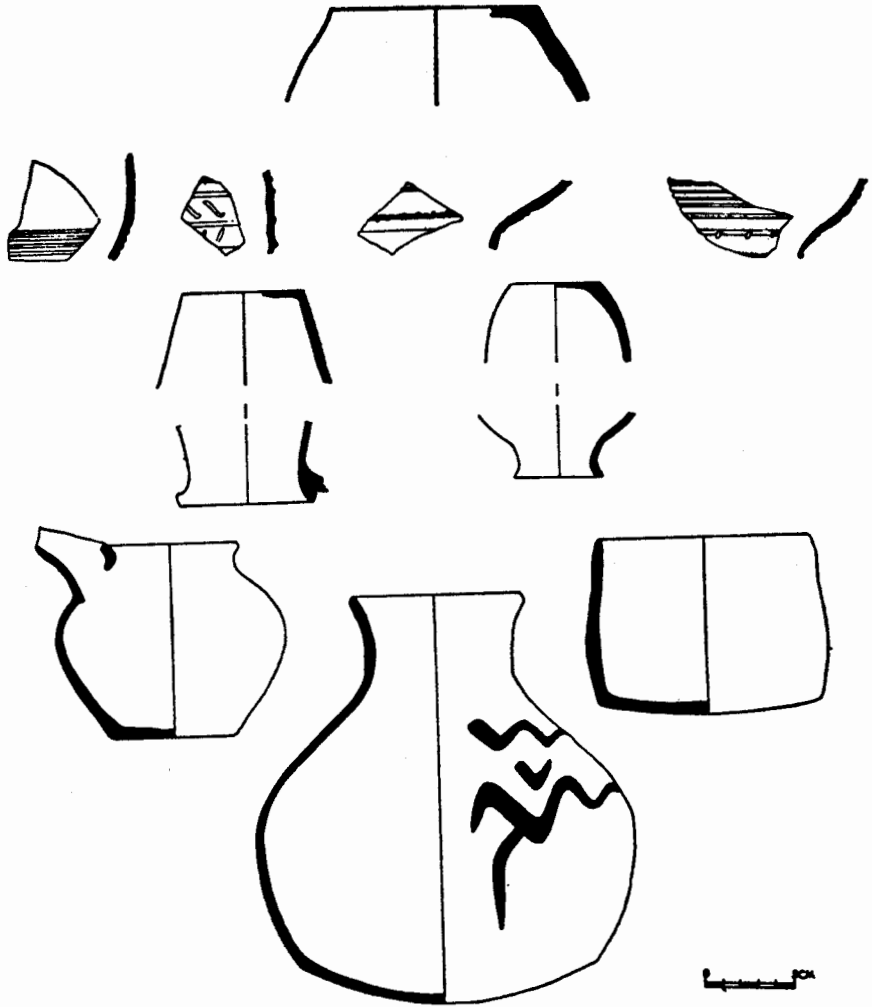




شکل‌های ۱۳ و ۱۴. سفالهای قرمز براق، هزاره اول ق.م. از نوع نئرد،
 گرده‌آوری شده از تپه نئرد، حاشیه هلیل رود (طرح از سجادی)



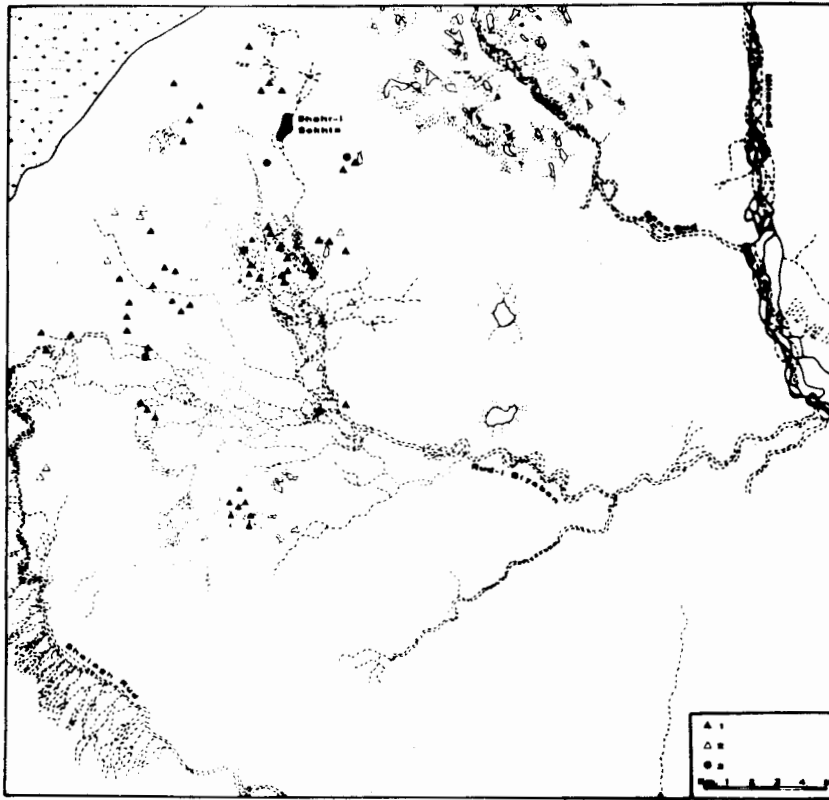
شکل ۱۵. نمونه گورهای صخره‌ای سنگی دشت سوغان، کرمان



شکل ۱۶. سفالهای خشن قرمز و سیاه و نخودی رنگ هزاره اول ق.م. به دست آمده از قبور صخره‌ی کرمان



شکل ۱۷. شهر سوخته از بالا

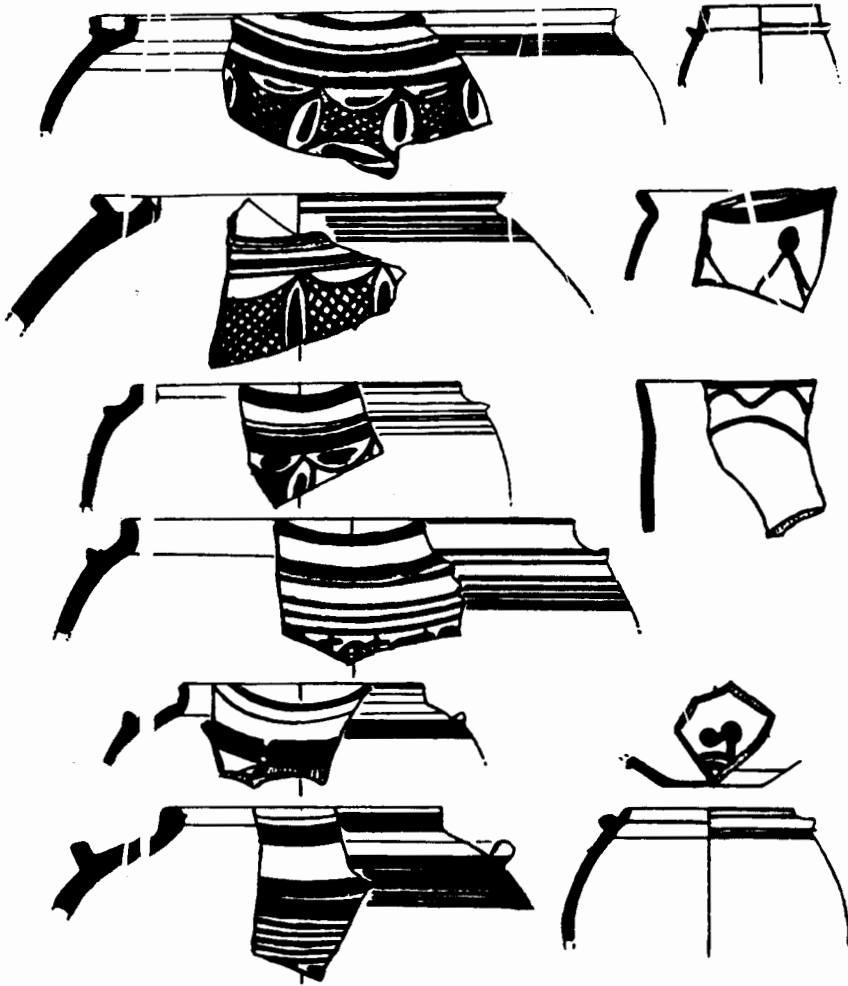


شکل ۱۸. دلتای رود هیرمند در سیستان

۱. ▲ محوطه‌های دوران آغاز تاریخی ۲۰۰۰ - ۳۰۰۰ پ.م.

۲. △ محوطه‌های احتمالی دوران آغاز تاریخی

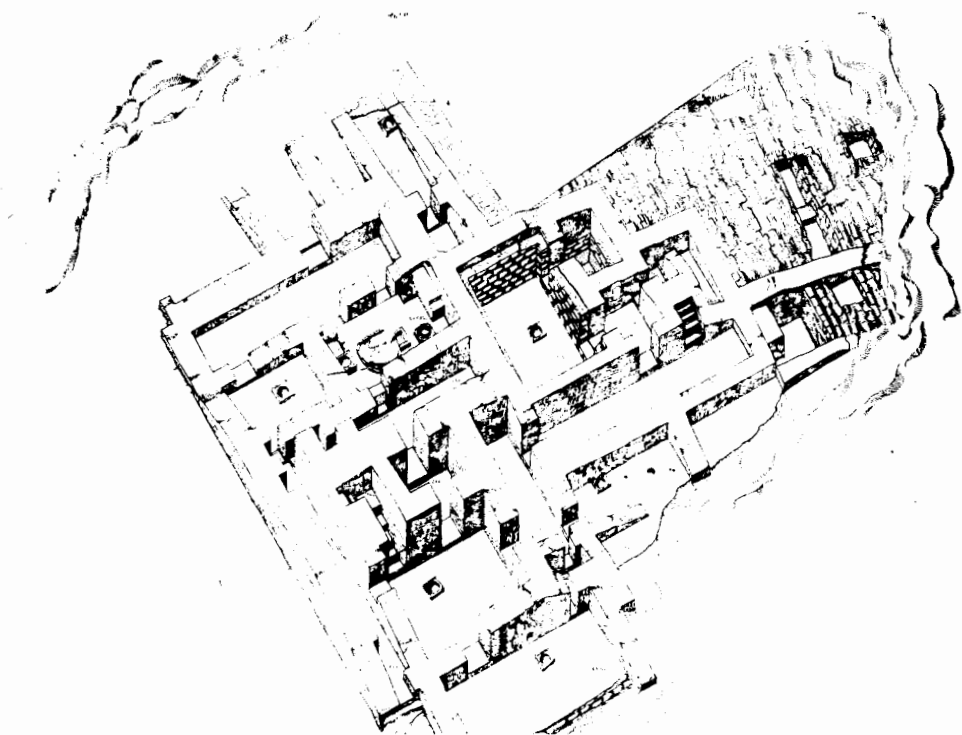
۳. مراکز سفالگری



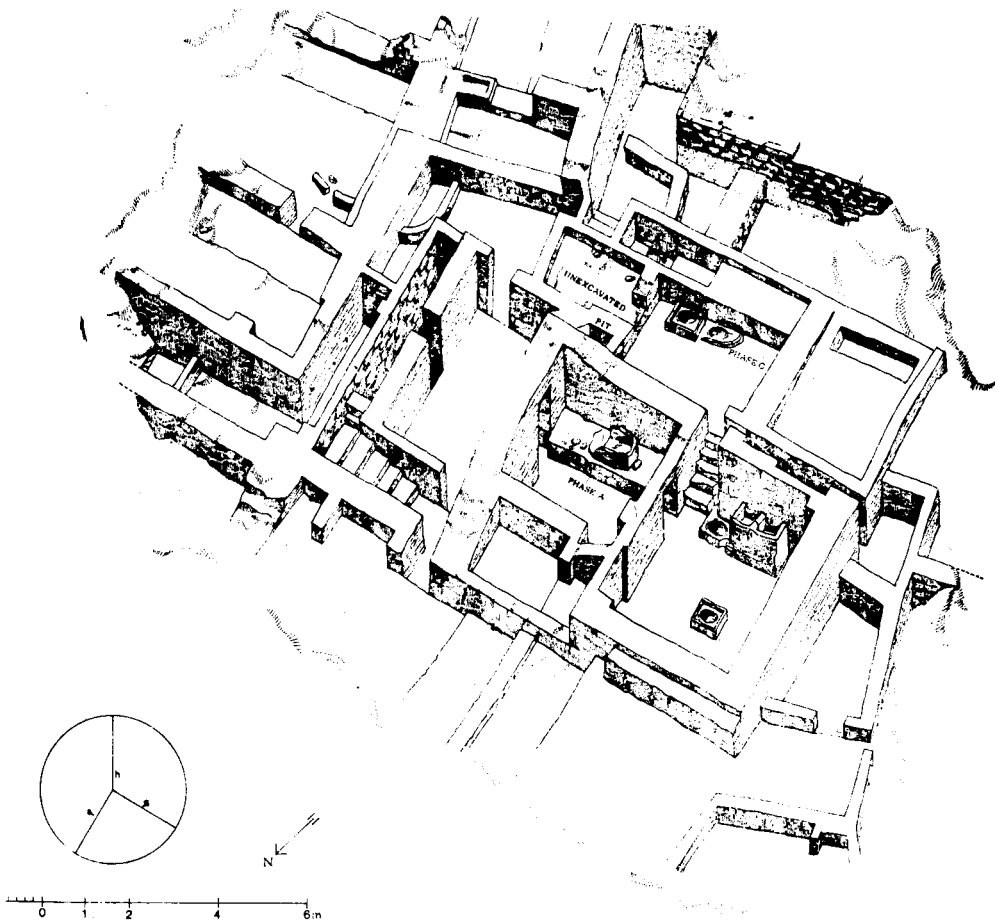
شکل ۱۹. سفال لایه دوم شهر سوخته



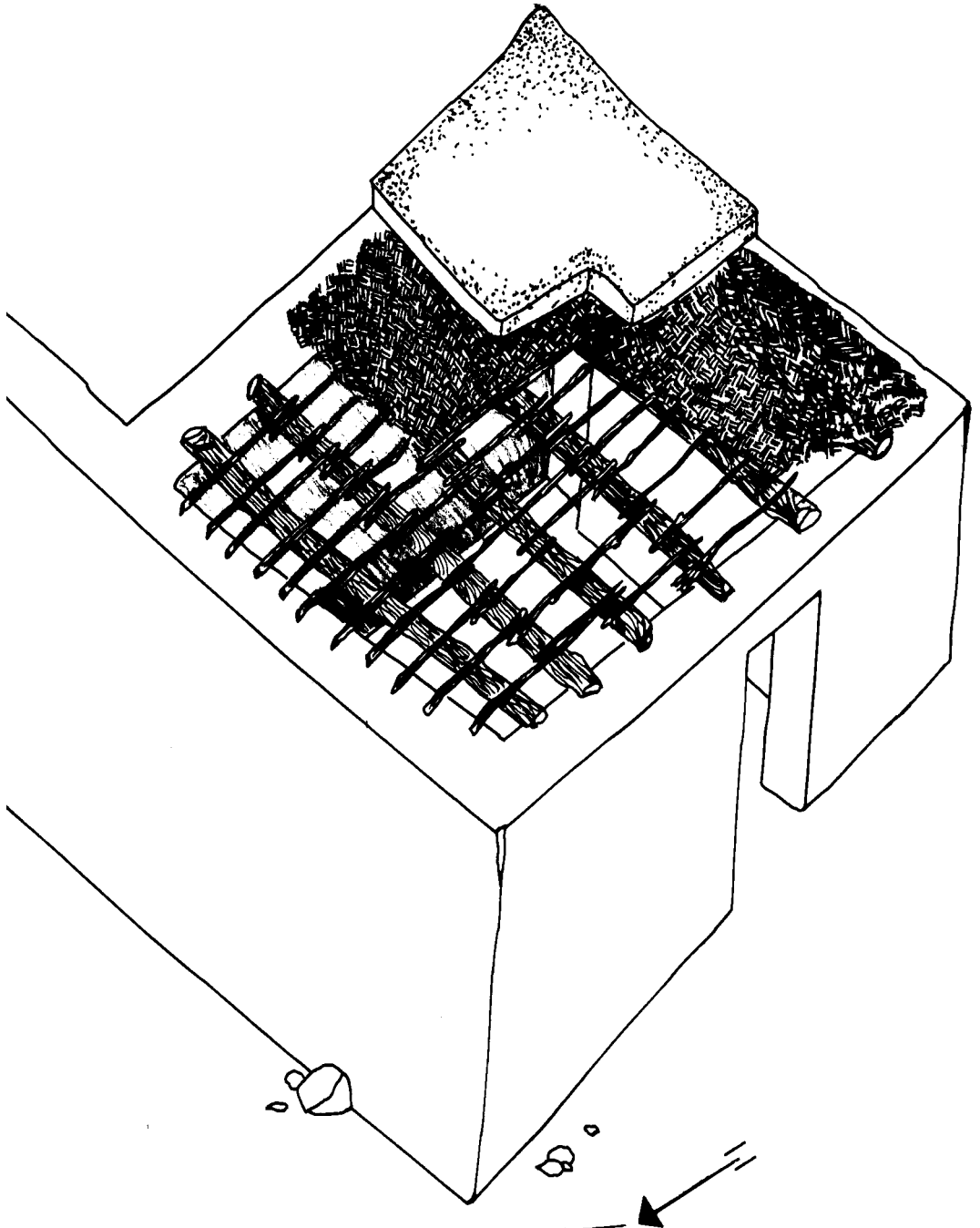
شکل ۲۰. شهر سوخته: گل نوشته دوران آغاز ایلامی



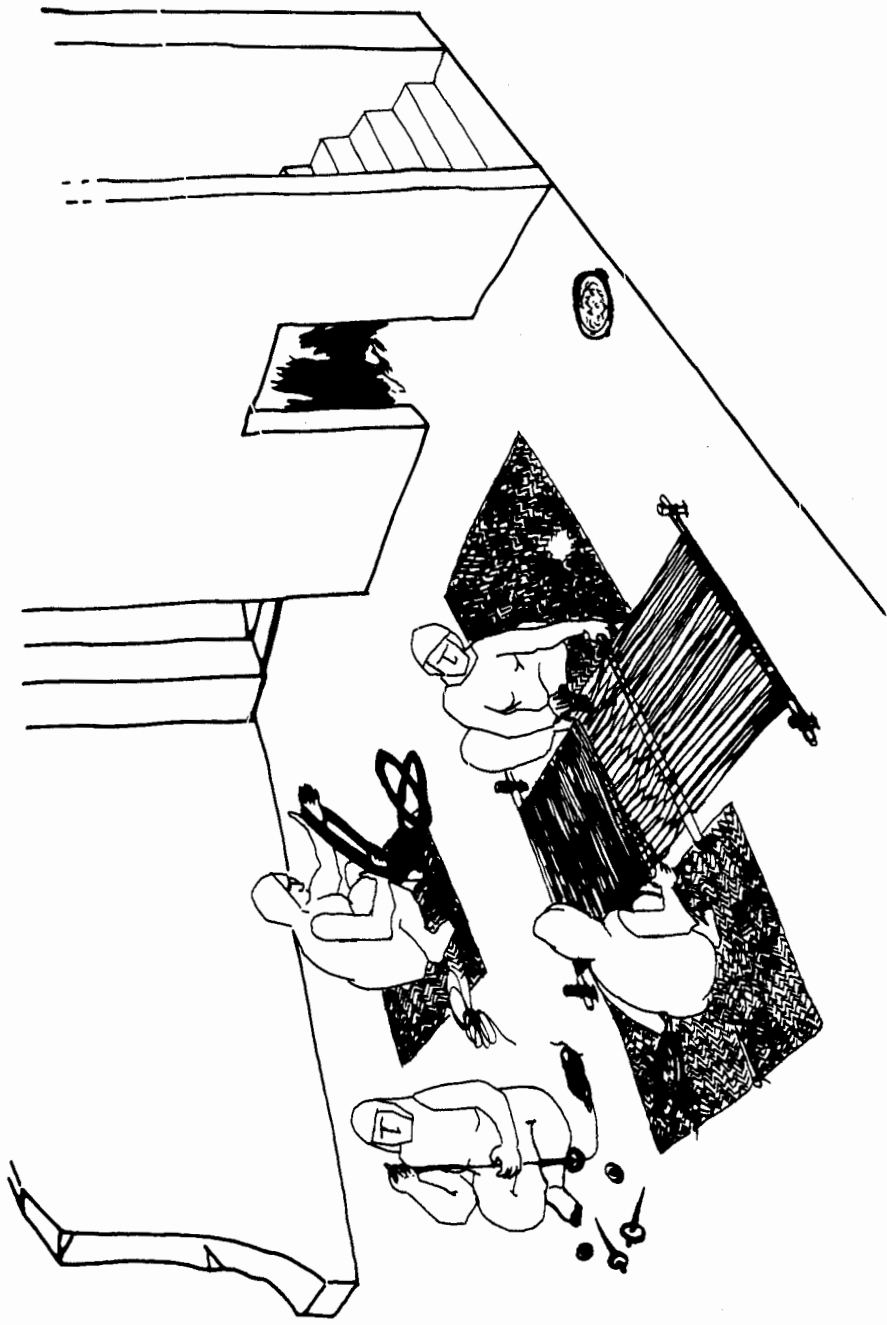
شکل ۲۱. شهر سوخته، کاخ سوخته (دوره چهارم استقرار) دید از جهت شمال شرقی



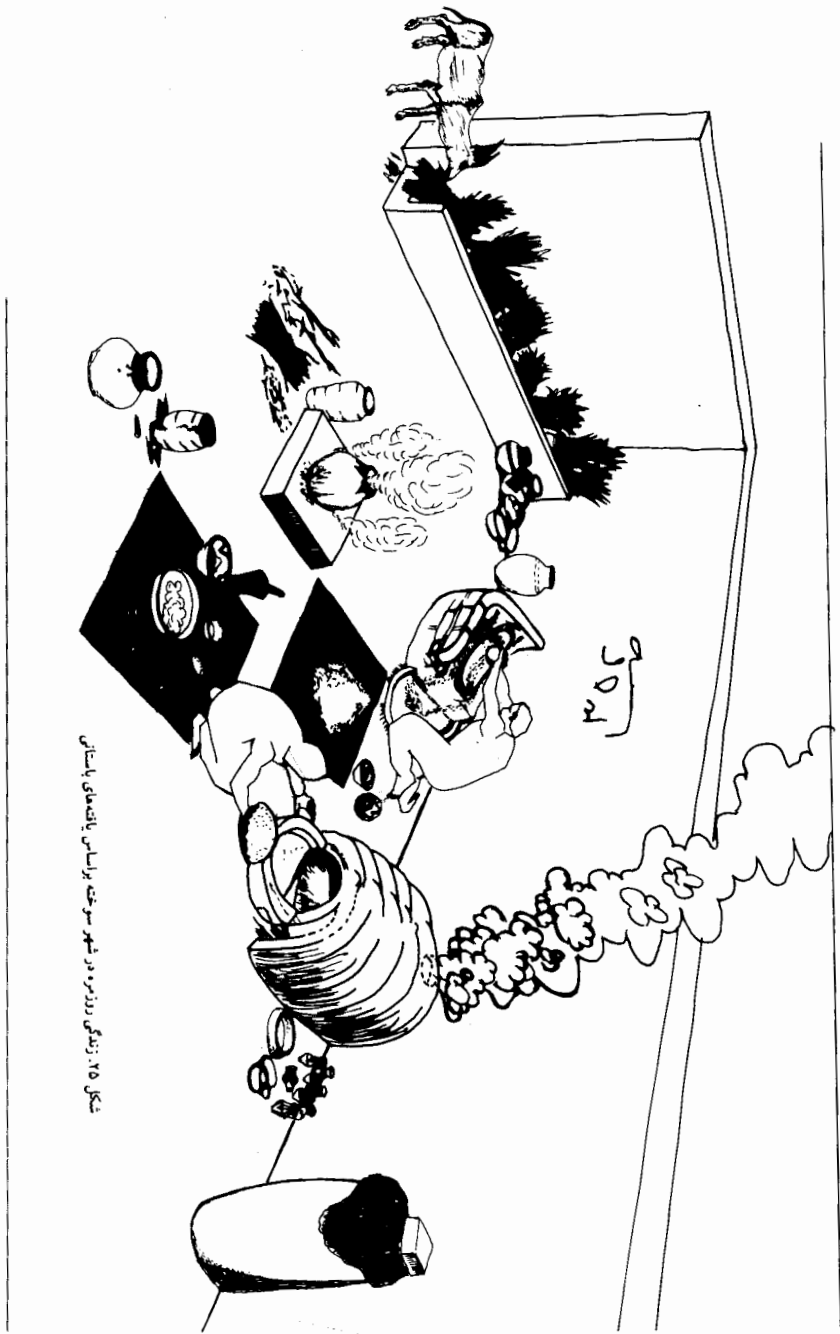
شکل ۲۲. شهر سوخته، خانه گودالها (دوره دوم استقرار) دید از شمال غرب



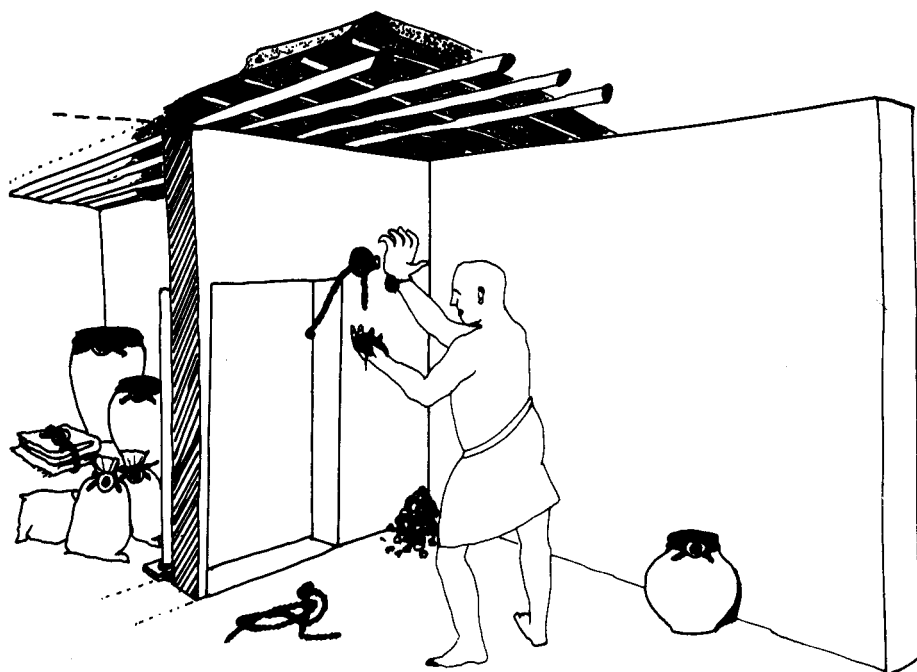
شکل ۲۳. شهر سوخته، پوشش سقف خانه‌ها (طرح از ماریانی)



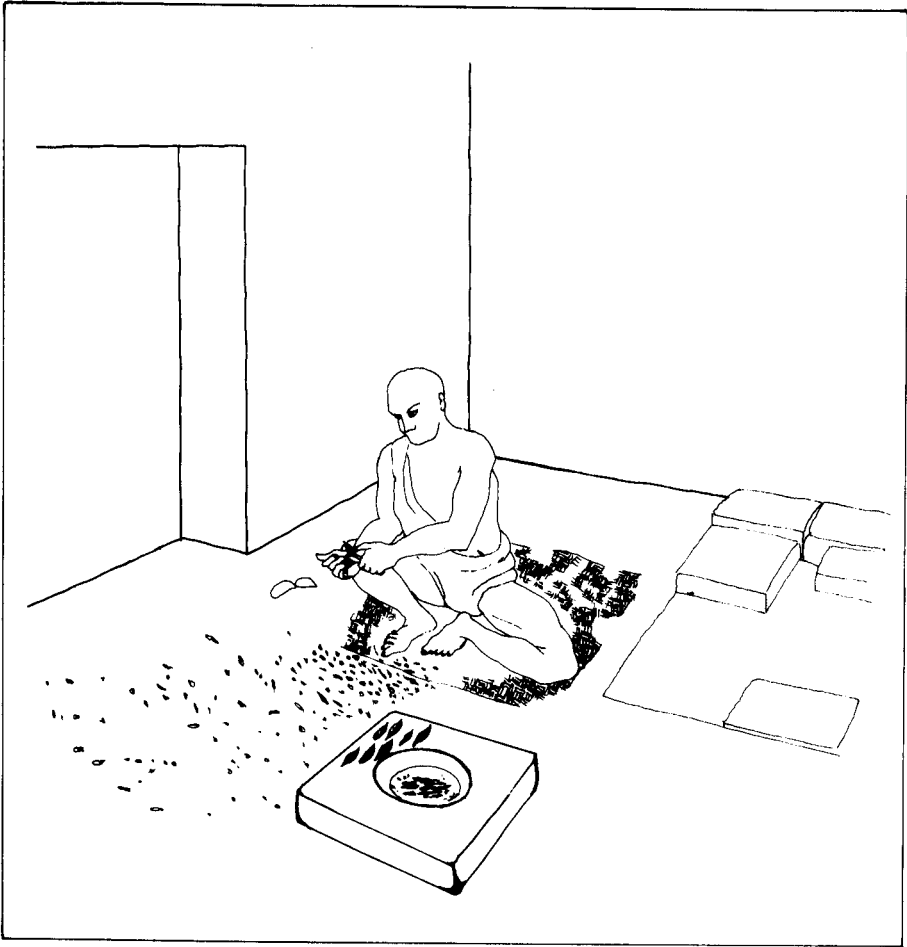
شکل ۲۴. زندگی روزمره در شهر سوخته؛ بازسازی شده براساس یافته‌های باستانی (طرح از ماریاتی)



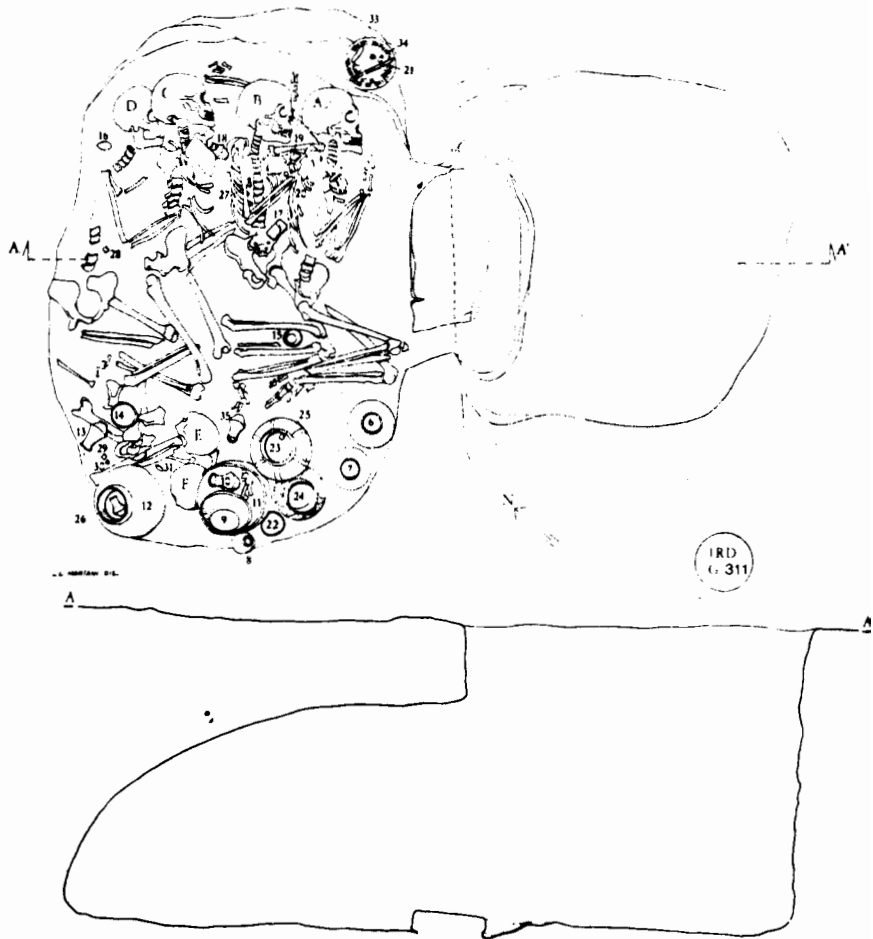
شکل ۳۵: زندگی روزمره در شهر سوسنگه، پراکنش یافته‌های باستانی



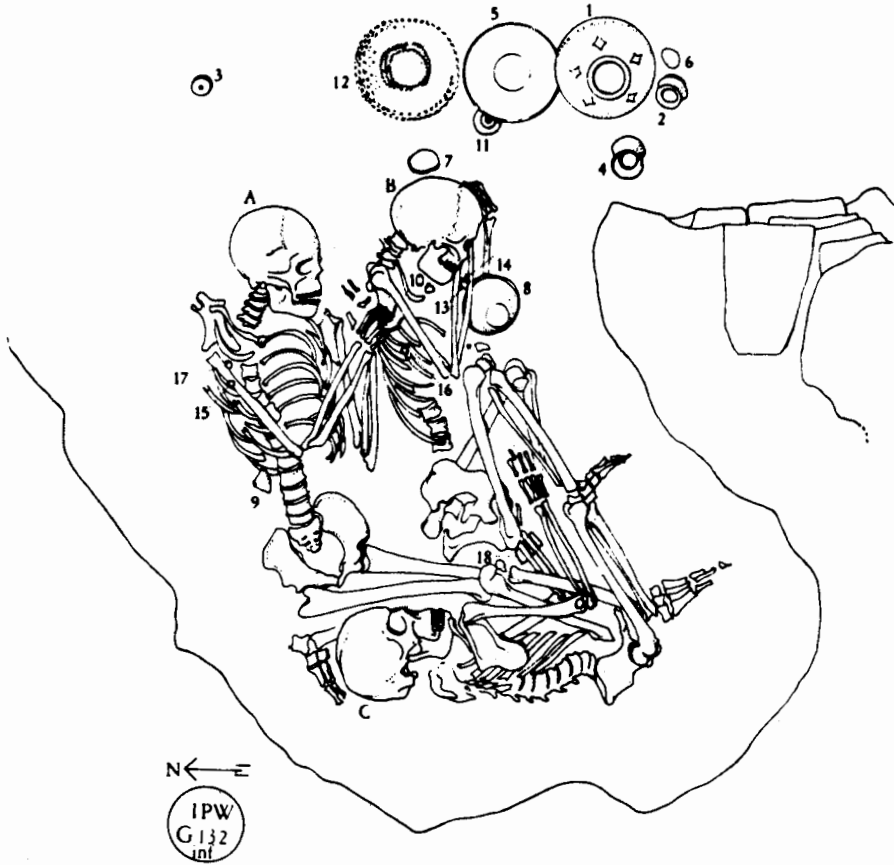
شکل ۲۶. شهر سوخته، بازسازی نحوه لاک و مسهرکردن انبارهای عمومی براساس یافته‌های باستانی



شکل ۲۷. شهر سوخته، یک کارگاه و تیغه‌سازی



شکل ۲۸. شهر سوخته، گور سردابه‌ای شماره ۳۱۱، لایه ۶ مواد رنگ آمیزی سفال و میله استخوانی در داخل سید در گوشه بالا و دست راست گور جای داده شده بوده‌اند.



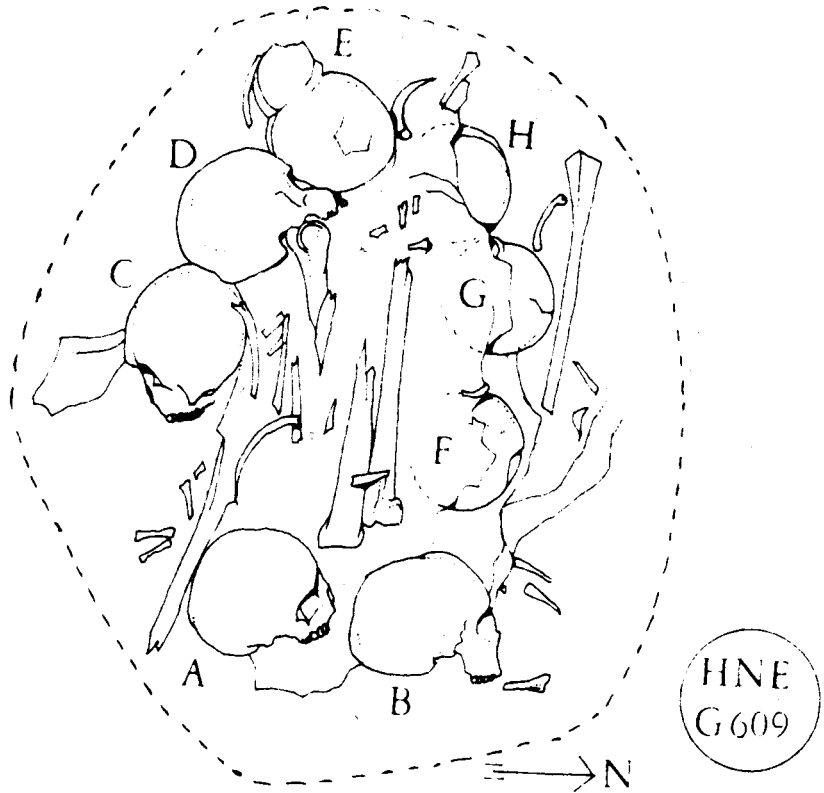
شکل ۲۹. شهر سوخته، نمونه یک گور خانوادگی

A: کودک

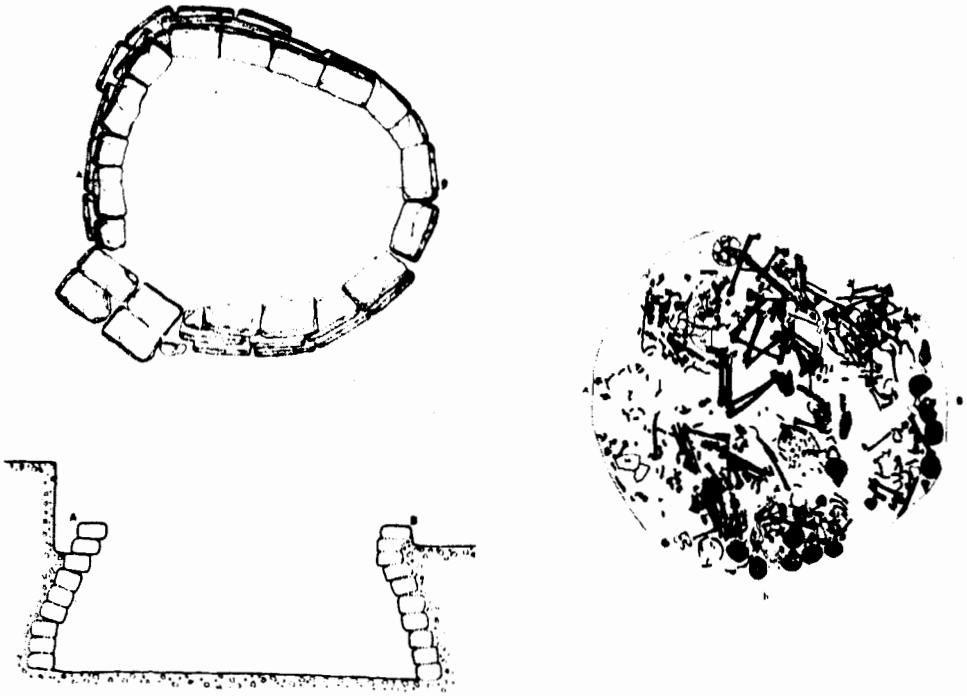
B: مرد

C: زن

اشیای شماره ۱۳ و ۱۴ و ۱۸ مهرهای مسطحی هستند که مرد و زن دارا بوده‌اند لایه ۶



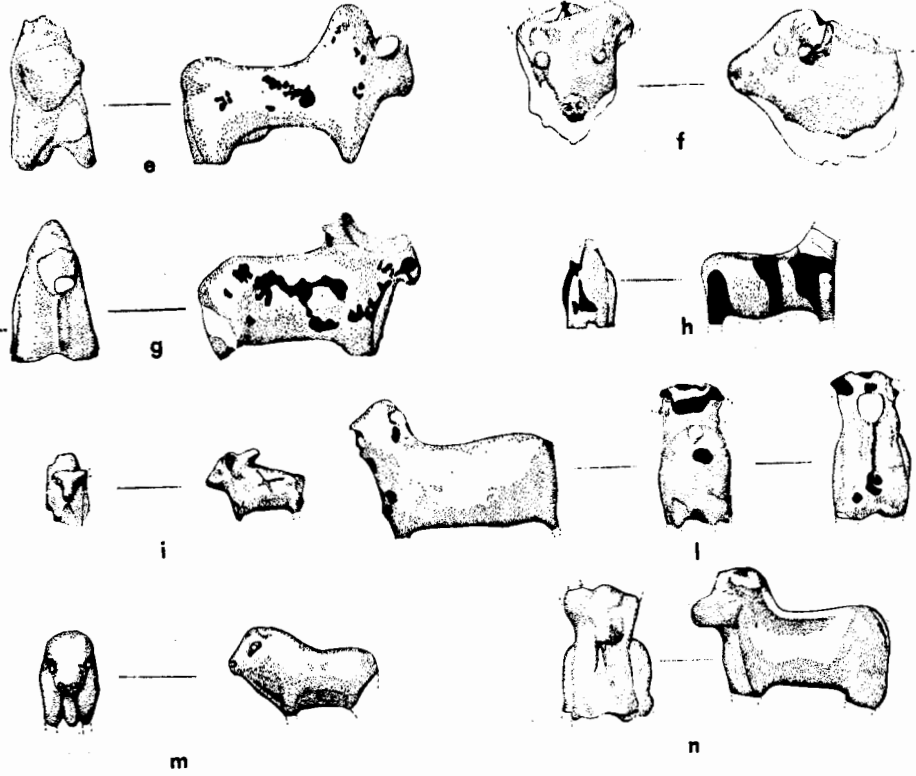
شکل ۳۰. شهر سوخته، گور شماره ۶۰۹
 هشت مجموعه در اطراف استخوانهای بلند مرکزی چیده شده‌اند، لایه و تاریخ این گور مشخص نیست.



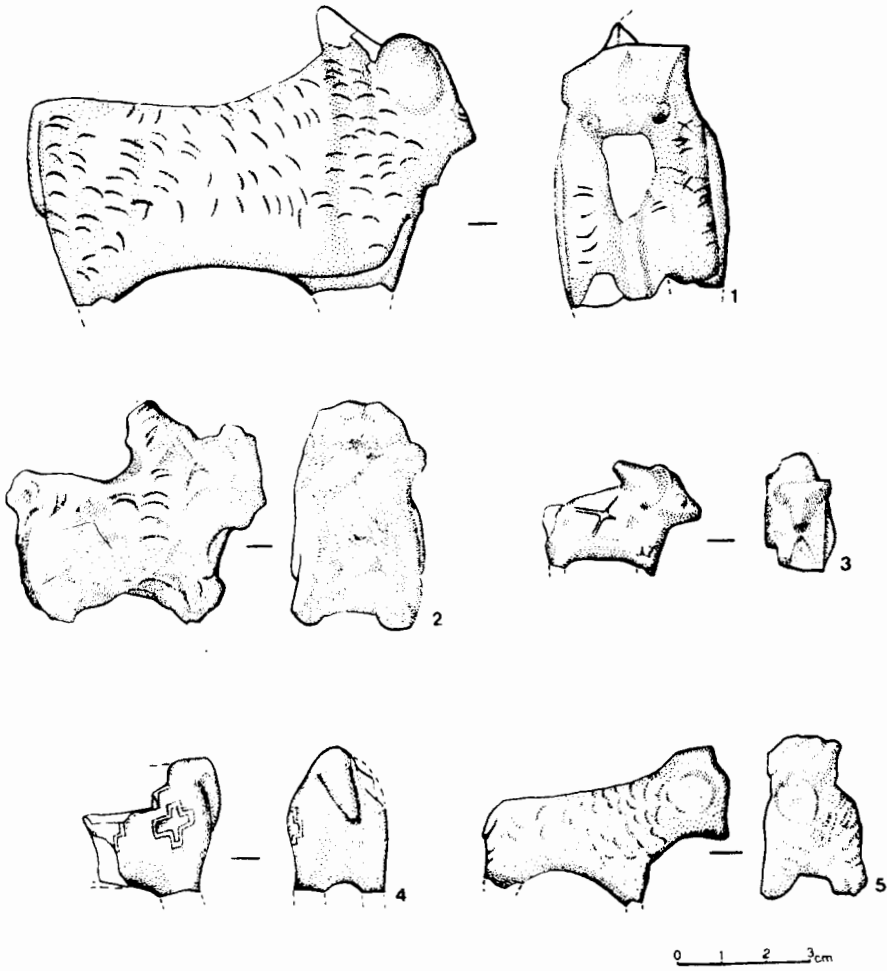
شکل ۳۱. گور دسته جمعی شماره ۱۰۰۳ شهر سوخته حدود ۲۸۰۰ پ.م.



شکل ۳۲. شهر سوخته: اشیای به دست آمده از یکی از قبور لایه سوم دوره سوم



شکل ۳۳. شهر سوخته، پیکره‌های جانوری، دوره‌های ۲ و ۳.



شکل ۳۴. شهر سوخته، پیکره‌های گلی جانوران در شهر سوخته.

نام اشخاص

- | | |
|--|--|
| <p>ابو ابراهیم سامانی - ۸۲.</p> <p>ابو حنیفہ - ۳۱۱.</p> <p>اسفندیار - ۹۸.</p> <p>ازد بن غوث - ۲۹۶.</p> | <p>آ</p> <p>آپولو فانوس - ۱۲۱.</p> <p>آرشیاس - ۱۱۷.</p> <p>آقاخان محلاتی - ۶۰.</p> |
| <p>ب</p> <p>بدیع الزمان - ۵۳.</p> <p>بہمن پور - ۹۸.</p> <p>بہمن شاہ - ۱۳۴.</p> <p>بہمن اردشیر - ۴۳.</p> <p>بہمن پسر اسفندیار - ۹۸.</p> <p>بیک میرزای بہارلو - ۳۱۳.</p> | <p>ا</p> <p>ابن عدی - ۲۹۶.</p> <p>ابوسعید ابوالخیر - ۳۱۳.</p> <p>ابوسعیدی - ۳۱۳.</p> <p>ابن بکران - ۳۲۰.</p> <p>ابراہیم خان سرتیپ - ۳۱۴ - ۳۱۳.</p> <p>اردشیر - ۳۱۶.</p> <p>انوشیروان - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۳۱۲.</p> <p>اریترہ - ۱۲۳.</p> |
| <p>پ</p> <p>پتولمی - ۳۲۷.</p> <p>پومپلی - ۲۴۸.</p> | <p>افراسیاب - ۳۰۱ - ۳۰۰.</p> <p>ابن خلکان - ۳۱۵ - ۲۹۵.</p> <p>اسکندر - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۱ - ۹۰.</p> <p>۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸.</p> <p>۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۲.</p> |
| <p>ت</p> <p>تیمور - ۶۵.</p> | <p>امیر حمزہ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲.</p> <p>امیر محمد معصوم الحسینی البکری - ۲۲.</p> |

- جال پدر رستم - ۸۲.
- ج
- جيهانی - ۳۰۵.
- ح
- حبيب الله خان - ۶۰.
- حمزه - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴.
- حمزه اصفهانی - ۸۸.
- خ
- خان کلات - ۵۹.
- خانیکیف - ۵۵.
- د
- داریوش بزرگ - ۸۸.
- دین محمدخان - ۳۱.
- دامی - ۳۵ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۳.
- ر
- رابعه قزداری - ۴۳.
- راولینسون - ۵۵.
- ربیع ابن زیاد حارثی - ۸۲.
- رسول الله (ص) - ۵۴.
- رستم - ۸۲.
- روستوچو - ۲۴۷ - ۲۷۰.
- رهنی کرمانی - ۲۹۰ - ۳۱۱ - ۳۲۹.
- ز
- زیاد ابن ابی سفیان - ۱۲۴.
- س
- سامانی (علی) - ۲۷۳.
- سرپرسی سایکس - ۴۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵.
- ۷۶ - ۷۷ - ۱۹۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱.
- سردار دوست محمدخان - ۹۹.
- سردار سعیدخان - ۹۹.
- سنان ابن سلمه المحیق هذلی - ۱۲۴.
- سهیل بن عدی - ۲۹۶.
- سیاوش - ۳۰۰.
- سید محمد - ۸۸.
- ش
- شاپور ساسانی - ۲۹۸.
- شمس‌الدین - ۵۴.
- شراتور، اومبرتو - ۲۷۱.
- ص
- صالح زهی - ۷۰ - ۷۵.
- ط
- طغرل شاه - ۳۲۸.
- ع
- عبدالله خان - ۵۸ - ۶۰.
- عبدالرحمن - ۳۲۱.
- عبیدالله بن عبدالله بن غسان - ۲۹۶.

ل

- عمادالدوله - ۳۲۱.
 علی (ع) - ۵۳ - ۵۸ - ۳۱۱ - ۳۲۱.
 علاءالملک - ۶۱ - ۳۲۱.
 عضدالدوله - ۳۱۴ - ۳۲۳.
 عمر - ۳۱۴.
 لاتام - ۵۵.
 لونات (لثونات، لثن ناتوس، لثوناتوس) -
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۲۰ - ۱۲۱.

م

- محمد اسماعیل خان نوری (وکیل الملک
 اول) - ۲۱ - ۸۲.
 محمود غزنوی - ۳۰۷ - ۳۱۰.
 معاویہ - ۱۲۴.
 مرتضی قلی خان سرتیپ - ۸۲.
 مسعود ابن محمود غزنوی - ۱۲۰.
 ملک سبا - ۱۶ - ۳۹ - ۴۲ - ۱۳۲ - ۲۹۶.
 میرزا مهدی خان سرتیپ مهندس - ۳۲۷ -
 ۳۳۰.

ف

- فتحعلی شاه قاجار - ۶۵.
 فرانکفورت - ۲۷۰.

ق

- قاجار، محمد حسن خان - ۱۸۷.
 قطران تبریزی - ۳۰۸.

ک

- کانیشکا - ۳۰۰.
 کاوی هتوسره - ۲۹۹ - ۳۰۰.
 کیخسرو - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱.
 کوجالا (کد فیزیس) - ۳۰۰.
 کوروش بزرگ - ۱۲۴ - ۳۰۰.
 کیکاوس کیانی - ۳۰۰.

گ

- گردنیا، پرویز - ۲۴۳.
 گلد اسمیت - ۸۲.
 گونگونوم - ۱۶۸ - ۱۶۹.
 معزالدوله - ۲۹۵ - ۳۲۱.
 میر علم خان - ۲۴.
 میر دلاور خان - ۲۴.
 میر عبدالله خان - ۳۲.
 منصور - ۳۲۶.
 ملک دینار غز - ۳۰۵.
 ملک زوزن - ۳۲۸.
 مهدی (ع) - ۲۴۳.
 میر - ۷۶ - ۹۴ - ۹۸ - ۱۰۲.
 موکلر - ۵۵.
 مرتضی قلی خان سرتیپ (وکیل الملک دوم)
 ۲۱ - ۲۵ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۸۲ - ۹۶ -
 منصورى - ۴۸.

- میر رضا - ۱۹ .
میرزا مهدی خان سرتیپ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۳۱ -
۱۳۴ .
مجاشع - ۲۹۷ .
مهراب خان - ۵۹ .
- و
- وکیل‌الملک - ۳۳۰ .
ویناکد فیزیس - ۳۰۰ .
- ن
- نثارک (نثارخوس، نثارکوس) - ۵۴ - ۹۰ -
۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ -
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ -
نادر شاه - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۲۰ -
۱۲۴ .
ناصرالدین‌شاه - ۵۹ - ۹۹ - ۱۹۶ .
- ه
- هیدراس - ۱۱۲ - ۱۷۳ .
- ی
- یعقوب لیث صفاری - ۳۰۵ - ۳۰۶ .
نصیرخان - ۵۹ - ۹۹ .
ناصرالدوله - ۵۹ - ۶۱ - ۹۹ .
نگودار - ۶۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۲۸۹ - ۳۲۲ .

نام نویسندگان و مترجمان

- آ
- ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -
 ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -
 ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۰ -
 ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۵۰ - ۳۲۷ -
 اعتماد السلطنه - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ -
 ۷۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۶ - ۱۰۵ - ۱۲۱ - ۱۲۲ -
 ۱۲۳ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۹۵ -
 ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۳۱ - ۳۳۲ -
 افشار سیستانی (ایرج) - ۵۲ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۷ -
 ۶۸ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ -
 ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ -
 ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۷ -
 ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ -
 ۱۸۵ - ۳۳۲ -
 افضل الملک کرمانی - ۴۰ - ۹۶ - ۹۸ - ۳۲۱ -
 ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۱ -
 اقتداری (احمد) - ۷۹ -
 اکبری (اسدالله) - ۷۸ -
 امان‌اللهی بهاروند (سکندر) - ۷۷ -
 امیرلو (عنایت‌الله) - ۱۸۷ -
 امین (محمد ابراهیم) - ۷۸ -
- ابکاری - ۷۸ -
 آریایی - ۱۳۵ -
 آریان - ۸۹ - ۹۰ - ۱۰۱ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
 ۱۲۴ - ۳۲۷ -
 آموزگار (ژاله) - ۵۷ -
- ا
- ابن حوقل - ۴۲ - ۵۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۴ -
 ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ -
 ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۹ -
 ابن خلکان - ۲۹۵ - ۳۱۶ -
 اتحادیه (منصوره) - ۳۲۶ -
 اسپونر (بریان) - ۳۰۱ - ۳۱۷ - ۳۱۹ -
 احمدی کرمانی (شیخ یحیی) - ۳۲۳ -
 اسمیت (فیلیپ) - ۱۳۵ - ۱۸۷ -
 اشمیت (اریک) - ۲۲۸ -
 اسلامی - ۴۳ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۳۰ -
 ۱۵۳ - ۱۵۴ -
 اصلاح عربانی (ابراهیم) - ۴۲ -
 اشتین (اورل) - ۱۰۲ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -

- اسدیان - ۷۸ .
 انعام‌الحق (کوثر) - ۴۳ .
 استخری - ۴۲ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۲ .
 ایلرز (ویلہلم) - ۹۲ .
- ت
 توزی - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۱۳۸ -
 ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۸۳ - ۱۸۵ -
 ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ .
 تیالت - ۱۳۵ .
- ب
 باستانی پاریزی - ۴۰ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۱ -
 ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۳ .
 بدیعی (ربیع) - ۴۳ .
 برقی - ۴۷ - ۶۰ - ۶۴ - ۸۶ - ۹۴ - ۹۸ - ۱۰۰ -
 ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ .
 بقائی - ۵۶ .
 بلاذری - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۲۱ .
 بہادرخان - ۷۸ .
 بہار - ملک الشعرا - ۶۶ .
 بوٹ ورث - ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۸ -
 ۳۰۹ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۲ .
 بلوچ (محمد) - ۵۴ .
 بہنام - ۷۹ .
 بخشائی - ۲۳ .
- ج
 جاتب اللہی (سعید) - ۷۸ .
 جاوید - ۴۰ .
 جاویدان - ۴۵ .
 جعفری - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ -
 ۵۷ - ۵۹ - ۸۸ - ۲۹۴ - ۲۹۷ - ۳۱۵ - ۳۱۷ .
- ح
 حاکمی - ۱۸۴ - ۳۲۳ .
 حبیبی - ۳۲۶ - ۳۳۱ .
- خ
 محمد حسن خلف تبریزی - ۲۲۱ - ۲۳۰ .
 خنجی - ۴۰ .
 خواجہ نظام‌الملک - ۵۵ - ۳۰۷ - ۳۱۵ -
 ۳۲۲ - ۳۲۳ .
- د
 دامس لانگ ورث - ۵۵ - ۳۰۱ .
 دانشور - ۷۸ .
- پ
 پاپلی یزدی (محمد حسین) - ۹۴ .
 پورداد - ۲۳۹ .
 پیگوت (استوارت) - ۱۷۵ - ۱۳۸ .
 پاتینجر - ۵۵ .
 پیر پائولوفاجی - ۴۰ .
 پور کرمانی (محسن) - ۱۸۶ .

- دکاردی (بثاتریس) - ۱۲۷-۱۲۶-۱۰۰-۵۹ - ۱۰۰-۱۰۲-۱۸۶-۲۳۸-۳۲۳-۳۱۵ -
 ۱۲۸-۱۳۳-۱۵۲-۱۵۶-۱۶۲-۱۶۳ - سعادت نوری (حسین) - ۴۰ -
 ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹ - سرفراز - ۱۲۴ -
 ۱۷۰-۱۷۵-۱۸۹ - سجادیہ - ۵۲ -
 دورینگ کاسپرس - ۱۷۳ - سجادی - ۷۱-۷۴ -
 دهخدا - ۲۹۷-۳۱۵-۳۱۷-۳۲۲ -
 دیلز جرج - ۱۳۸-۱۶۷ -
- ش
- شاملو - ۷۹-۱۳۰ -
 شفر (جیم) - ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۶ -
 شہشہانی - ۱۰۰ -
- ص
- صفی نژاد - ۷۷ -
 صابری خلیل - ۷۷ -
- ط
- طباطبایی - ۴۵-۷۸ -
 طبری - ۳۱۵-۳۱۷ -
- ع
- عابدزادہ - ۷۸ -
 عبدی (کامیار) - ۹۱ -
 عسگری (ناصر) - ۶۵-۶۶-۷۸-۸۰-۸۱ -
 ۸۹-۱۸۶ -
 عمید - ۴۱-۶۶ -
- ف
- فایر سرویس - ۱۲۶-۱۲۷-۱۳۸ -
- رایکس - ۱۳۶ -
 رخسانی - ۷۸ -
 رزم آرا - ۱۲۳ -
 رضی - ۳۱۸ -
 ریاحی - ۵۲ -
 رمضان بلوچ (ملک محمد) - ۵۴ -
- ر
- ز
- زرین کوب - ۳۱۸ -
 زرین نگار - ۵۲-۵۸ -
- ژ
- ژاریس - ۱۳۹-۱۴۱ -
- س
- ستودہ (منوچہر) - ۲۳۹-۲۴۰ -
 سرپرسی سایکس - ۴۰-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵ -
 ۷۶-۷۷-۱۹۶-۳۲۸-۳۳۱ -
 سید سجادی - ۴۰-۴۵-۵۹-۶۰-۶۸-۹۸ -

- ل
- فردوسی (توسی) - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۱
- لئون - ۴۳
- فرمانفرما - ۴۴ - ۶۰ - ۶۱ - ۱۰۰ - ۱۳۴ - ۱۸۷ - ۳۱۳ - ۳۲۱ - ۳۲۳
- لسترنج (گی) - ۳۲۷ - ۳۳۲
- لمبرگ کارلوفکسی (کارل) - ۱۷۵ - ۱۹۱
- فیروزان - ۷۷
- م
- فیلد (هنری) - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷
- مارکو پولو - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۳ - ۳۲۲
- ماروچک - ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۵ - ۱۸۹
- منیورسکی (ولادیمیر) - ۶۰ - ۱۲۴ - ۲۹۷
- ق
- قائم مقامی - ۷۷
- ک
- کابل (میر عابدین) - ۱۲۹ - ۱۸۴ - ۱۹۲
- کرمانی مقدم - ۴۰
- کارکاسل - ۱۳۸
- کبیری (احمد) - ۱۰۵
- کالدول (ژوزف) - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۶۵ - ۱۸۳ - ۱۹۱
- کپهان - ۴۲ - ۸۸ - ۸۹
- کیانی - ۳۰۰
- کاظمیه (اسلام) - ۵۵ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۸ - ۹۳ - ۱۰۱ - ۹۴
- گ
- گودرزی نژاد - ۴۰ - ۱۰۳
- گرشویج (ایلیا) - ۳۰۹
- گردیزی - ۸۲
- مجیدزاده (یوسف) - ۹۰ - ۱۲۹ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۲۴۳
- مستوفی قزوینی - ۶۱ - ۸۵ - ۱۲۱ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱
- مستوفی احمد - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
- منصوری - ۴۸
- مهدویان - ۵۵
- مورتنسن - ۱۳۸
- منشی کرمانی - ۳۱۷
- مقامی - ۱۰۵
- مدرسی - ۴۰
- مقول (محمد رفیق) - ۱۲۷
- ملک شهمیرزادی (صادق) - ۱۲۰ - ۱۶۵ - ۱۸۳ - ۱۹۱
- معین (محمد) - ۴۱
- مهرزاد - ۹۱

مظفری - ۷۸ .
 ماریانی (بوکا) - ۲۷۳ .
 ۳۳۰ - ۳۲۳ - ۳۲۰ - ۳۱۷ - ۳۱۵ - ۳۱۳ - ۹۸
 - ۳۳۲ - ۳۳۱ .

فجر - ۴۰ - ۴۵ - ۸۸ - ۸۹ .

ه

مقدسی - ۴۲ - ۵۵ - ۳۰۳ - ۳۰۸ - ۳۱۱ -

هرتسفلد (ارنست) - ۱۲۷ - ۲۴۰ - ۲۹۷ .

- ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ -

هنوی جونس - ۱۲۴ .

. ۳۳۲ - ۳۳۱

هیتورام لاله - ۵۴ .

مجنونیان - ۴۸ .

هیوم گاری - ۱۳۶ - ۱۴۹ .

ن

ی

ناصر (ذبیح الله) - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶ -

یاسی (جهانگیر) - ۱۳۴ - ۱۸۷ .

- ۵۷ - ۵۹ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ -

بیت (چارلز) - ۱۲۹ - ۱۸۵ .

- ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ -

یاقوت - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۱۶ .

. ۱۰۰ - ۳۱۶ - ۲۳۱ - ۳۳۲ .

یغمایی (اقبال) - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ -

نیساری - ۴۲ .

- ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ -

نهایتیان - ۴۶ .

- ۶۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ -

نیولی (گراردو) - ۴۵ - ۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۷۲ .

- ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ -

نجیب بکران - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۳ .

- ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -

. ۱۰۴ - ۱۰۵ .

و

وزیری (احمد علی خان) - ۸۲ - ۸۳ - ۹۹ -

نام ملل، طوایف، تیره‌ها

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۳۴ - ۲۹۸ - ۳۰۸ -	آ
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ .	آذربایجان - ۳۲۰ .
	آسوریان - ۱۲۲ .
	آکادیان - ۳۱۸ .
	آکازهی - ۷۲ .
	آلانان - ۳۰۱ - ۲۹۴ - ۵۴ .
	آسکانی - ۷۲ .
	ا
	ابوسعیدی - ۷۴ - ۷۰ .
	آربابی - ۱۰۵ - ۱۰۲ - ۷۲ - ۶۹ .
	استاد - ۱۰۵ - ۱۰۲ - ۹۸ - ۹۴ - ۹۳ .
	اسماعیل زایی - ۷۲ - ۶۹ .
	الله بخش زایی - ۷۲ - ۶۹ .
	اورارتوها - ۳۱۸ - ۲۳۹ .
	اوریت - ۱۰۷ .
	اعراب - ۵۵ - ۵۲ .
	انگلیسیان - ۵۹ - ۵۷ - ۵۶ - ۴۰ - ۳۱ - ۱۵ .
	۸۲ - ۱۰۸ - ۱۰۰ - ۱۲۹ .
	ایتالیاییها - ۱۳۰ .
	ایرانیان - ۹۱ - ۶۶ - ۵۷ - ۵۵ - ۵۲ - ۴۵ .
ب	
۳۱۸ - بابلیها .	
باران زایی - ۷۲ - ۶۹ - ۲۳ .	
بارک زایی - ۱۰۲ - ۷۸ - ۷۲ - ۷۱ .	
باشنده - ۹۸ - ۷۲ .	
باشی - ۱۰۰ .	
بامری - ۱۰۰ - ۹۴ - ۷۲ - ۷۱ .	
برهان زهی - ۵۵ - ۳۵ - ۱۸ .	
براهوئی - ۷۲ - ۶۹ - ۵۹ - ۵۲ - ۴۳ - ۱۳ .	
۲۹۷ - ۳۱۷ - ۳۰۸ .	
بزرگ زاده - ۷۲ - ۷۱ - ۶۹ - ۲۲ .	
بزنجو - ۷۲ .	
بلکی - ۷۲ .	
بلوچ لشری - ۷۲ .	
۴۱ - ۴۰ - ۲۲ - ۱۹ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۱ -	
۴۲ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۶ - ۶۸ - ۷۲ - ۹۱ -	
۹۳ - ۹۴ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ -	
۲۹۶ - ۳۰۴ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۰۸ - ۳۱۹ -	

- ۳۳۰
 بلو زایی - ۶۹-۷۲.
 بلژیکی - ۶۵.
 بلوص - ۱۱-۴۱-۲۹۵-۳۰۳-۳۲۱.
 بیارزهی - ۱۰۲.
 بیمارزهی - ۷۲.
 بوران زایی - ۷۲.
 بند - ۷۲.
 بلیده‌ای - ۶۹-۷۱-۷۲.
- ج
 جت - ۷۸-۹۴.
 جدگال - ۹۴.
 جمال زهی - ۷۲.
 جمشید زهی - ۶۹-۷۰-۷۳.
 جمشیر زهی - ۱۸-۷۳.
 جهانشاه زهی - ۱۸-۷۳.
 جهانگیر زهی - ۷۳.
- چ
 چاکری - ۹۴-۹۶-۹۸-۱۰۲-۱۰۵.
 چالی زهی - ۷۳.
 چهار زهی - ۸۵.
- ح
 حسن زایی - ۶۹-۷۳.
 حوت - ۷۳-۹۴.
- خ
 خاشی - ۱۸-۷۳.
 خمیر - ۷۳.
- د
 داد خدازایی - ۷۳.
 دامنی - ۳۵-۶۹-۷۱-۷۳.
 درزاده - ۲۲-۲۳-۷۱-۷۳-۹۴-۹۸-۱۰۵.
 دو مکی - ۵۳.
- پ
 پر تغالیها - ۱۰۸-۱۲۳.
 پرگی - ۶۶-۷۲.
 پیروز فر - ۵۲.
 پهلو - ۳۰۱-۳۱۸.
 پسندخان - ۵۲.
- ت
 تانوزائی - ۵۷-۶۹-۷۲.
 تازیان - ۵۴-۸۲-۲۹۴-۲۹۷-۲۹۸.
 ترکان - ۵۵-۲۹۹-۳۰۰.
 ترکمانان - ۵۵-۲۳۹.
 ترکی - ۷۲-۹۱-۳۲۲.
 تمیندانی - ۶۹-۷۲.
 تمینی - ۱۶-۱۸-۶۳-۶۷-۷۰-۷۲.
 توخی - ۷۳.
 تورانیان - ۳۲۶.
 تیسسی - ۷۳.

- دهانی - ۷۱ - ۷۳ .
 دهداری - ۲۳ - ۷۱ - ۷۳ .
 دهقان - ۲۳ - ۷۳ .
 دیلمان - ۳۱۹ .
- ر
- راثوزایی - ۷۳ .
 رحمان‌زایی - ۷۳ .
 رند - ۷۳ .
 روسها - ۷۳ .
 روشن‌زایی - ۳۰۰ .
 رومیان - ۳۰۰ .
 رودینی - ۱۱۲ - ۱۰۰ .
 رحم‌زایی (رحم‌زایی) - ۷۳ .
 ریگی - ۱۷ - ۵۲ - ۶۹ - ۷۱ .
 رئیس - ۷۱ - ۷۳ - ۹۸ .
- ز
- زرکاری - ۵۲ .
 زرک‌زایی - ۷۴ .
 زین‌الدینی - ۳۵ - ۷۱ - ۷۴ .
- س
- سابقی - ۳۵ - ۷۴ .
 سادات - ۲۲ - ۷۴ .
 سالار زهی - ۱۸ - ۵۲ - ۷۴ .
 سارونی - ۷۴ .
 سپاهی - ۲۲ - ۲۳ - ۷۱ - ۷۴ .
- سجادی - ۷۱ - ۷۴ .
 سرنیدی - ۷۴ .
 سعیدی - ۷۰ - ۷۴ .
 سلیمانی - ۹۴ .
 سوری زهی - ۱۷ - ۷۴ .
 سهراب زهی - ۱۸ - ۷۴ .
 سنجرائی - ۶۹ - ۷۹ .
 سنگر - ۷۴ .
 سال زهی - ۷۱ - ۷۴ .
 سرو زهی - ۷۴ .
 سیاهانی - ۷۱ - ۷۴ .
 سیسناد - ۹۴ .
- ش
- شیرخان‌زائی - ۶۹ - ۷۰ - ۷۵ .
 شاهرگی - ۷۴ .
 شاهزاده - ۷۴ .
 شاهوزایی - ۶۹ - ۷۴ - ۹۴ .
 شکر زهی - ۷۴ .
 شمه‌دان - ۱۸ - ۷۴ .
 شه‌تویی - ۹۴ .
 شهدادزایی - ۷۴ .
 شهرکی - ۷۵ .
 شهنوازی - ۷۵ .
 شیرازایی - ۷۵ .
 شیرانی - ۷۱ - ۷۵ - ۹۴ - ۱۰۵ .
 شالی‌پر - ۷۴ .

- ص
 صالح زهی - ۷۵-۷۰
 صیاد - ۷۵
- ط
 طخارها - ۳۰۰
- ع
 عبدالهی - ۷۵-۷۱-۵۵
 عبدالزایی - ۷۵
 عرضه زایی - ۸۵
- غ
 غمشاد زهی (رک گمشاد زهی) - ۶۴-۱۷-۷۶
- ف
 فاراسیون - ۷۵
 فقیرزایی - ۷۵
 فنوج - ۷۱-۶۹-۶۲-۴۵-۳۸-۳۷-۳۲-۷۱
 ۱۸۰-۱۵۳-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۱-۹۸-۷۵-۲۸۷
- ق
 قراوناس - ۳۲۲-۳۰۷-۳۰۶
 قراونه - ۳۲۲
 قفص (قفص) - ۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۱۱-۲۹۵
 ۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۱-۳۱۳
- ک
 کدخدا - ۷۵-۲۳
 کرد - ۹۱-۷۰
 کرم زهی - ۷۵-۱۸
 کفاش - ۲۳
 کلشی زاده (کلشی) - ۷۲-۲۲
 کلکی - ۱۰۲-۳۵
 کلمکی - ۷۵
 کمرزایی - ۷۵
 کنارکی - ۱۰۰-۷۵
 کفج (کوفج) - ۳۰۵-۳۰۳-۳۰۲-۹۱-۳۲۰-۳۱۳
 کوشه - ۹۴
 کوکو - ۷۵-۲۳
 کوچکی - ۷۵
 کچمی - ۳۰۳
 کوچ - ۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۲۹۴-۲۹۳-۳۰۵-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۶-۳۱۸-۳۱۹
 کوفج - ۹۱
- گ
 گرگیج - ۱۰۱-۹۴-۷۵-۶۹
 گرگيه - ۷۵
 گمشاد زه - ۷۸-۷۵-۷۱-۷۰-۶۹
 گنده - ۹۴
 گيساد زائی - ۷۶

ل

- لادیزی - ۱۸ - ۷۶
 لُری - ۵۷ - ۷۶ - ۳۰۳
 لتی - ۹۴
 لگور - ۹۴

لاشار - ۱۶ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۳ - ۴۵ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۲۸۷

م

- ماخدازایی - ۸۵
 نهروئی - ۷۷
 نوشیروانی - ۷۰ - ۷۱ - ۷۷
 ناروئی - ۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۷۸ - ۱۰۰
 نعمت‌اللہی - ۷۱ - ۷۶
- ماروی - ۳۵ - ۷۶
 ماشکیدی - ۷۶
 مبارکی - ۷۱ - ۷۸ - ۱۰۲ - ۱۰۴
 محتشمی - ۷۶
 محمد حسنی - ۵۲
 محمدزائی - ۷۶
 محمد غولزائی - ۷۶
 مراد زہمی - ۵۲ - ۷۳
 مزار زہمی - ۱۷ - ۷۶
 مگسائی - ۱۰۰
 مد (مید) - ۹۴ - ۹۶
 مغولان - ۵۵
 مکاکی - ۱۰۰
 مگسائی - ۱۶
 مولا - ۲۲ - ۷۶ - ۱۵۳ - ۱۵۴
 مور - ۵۲ - ۷۸
 مورائی - ۷۶
 میر - ۷۶
 میر بلوچ زہمی - ۱۷ - ۱۹ - ۷۶

ن

و

ه

ی

- ورادوزایی - ۷۷
 وردلی - ۷۷
- هادی زایی - ۷۷
 هاشم زہمی - ۷۰ - ۷۷
 ہراتی - ۷۷
 ہندیان - ۵۵ - ۱۲۱ - ۱۲۴
- یاغی زائی - ۷۷
 یار محمدزائی - ۷۱
 یار احمدزہمی - ۱۷ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۷
 یاگی زائی - ۵۲
 یوئہچی - ۳۰۳
 یونانیان - ۱۰۷ - ۱۱۰

دوره‌های تاریخی و سلسله‌ها

پلیوستسن - ۱۳۶ - ۱۸۷ - ۲۳۹ - ۲۷۱ .	آشولین - ۱۳۶ - ۱۴۹ .
پلیوسن - ۱۳۵ .	آغاز ایلامی - ۱۲۹ - ۱۴۲ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
جمدت نصر - ۱۶۹ - ۱۷۷ .	۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۵۳ .
ریس و روم - ۱۳۶ .	آغاز هندی - هاراپا - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۸۷ -
ریس - ۱۳۶ .	۱۹۵ - ۲۴۶ - ۲۷۰ - ۲۷۲ .
زارزین - ۱۴۹ .	آهن - ۱۲ - ۱۳ - ۳۰ - ۱۱۱ - ۱۳۰ - ۱۴۸ -
ساسانیان - ۴۲ - ۵۶ - ۵۷ - ۱۲۳ - ۱۵۲ .	۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۳ - ۲۶۷ - ۳۱۸ .
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۴۳ - ۲۹۹ .	اسلامی - ۲۳۹ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ -
سومریان - ۸۹ - ۱۲۹ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۲۱۸ .	۳۲۹ .
صفویه - ۱۳۸ - ۳۳۰ .	ایلخانی - ۱۵۲ - ۳۱۲ .
صفاریان - ۵۹ .	بابلی - ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۶۹ .
غزان - ۳۲۸ .	باردوستین - ۱۴۹ .
غزنویان - ۸۲ .	بربر - ۱۵۸ .
قاجاریان - ۶۰ - ۶۱ - ۸۲ - ۹۶ - ۳۱۳ - ۳۱۴ .	بوئیان - ۳۱۴ .
۳۲۰ - ۳۳۰ .	پارت‌ها (پارتی - پارتیان - اشکانی) - ۵۶ -
کالکولیتیک - ۱۵۱ .	۵۷ - ۱۵۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۴۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
کوشانیان - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۱ .	۳۰۱ - ۳۱۱ - ۳۱۲ .
۳۱۲ -	پارینه سنگی - ۹۷ - ۱۳۰ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -
گوتیان - ۳۱۸ .	۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۵ - ۱۸۹ .

۱۵۰-۱۷۸-۲۵۴.

نوسنگی - ۱۲۹-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۹.

ورم - ۱۳۶.

هخامنشیان - ۱۸۴-۱۸۵.

لولویی‌ها - ۳۱۸.

مادها - ۳۱۸.

موسترین - ۱۳۶-۱۴۹.

مفرغ - ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۸.

زبانها و لهجه‌ها

سانسکریت - ۸۸ - ۸۹.	براهوئی - ۱۳ - ۵۸ - ۶۹ - ۷۲ - ۳۰۸ - ۳۱۷.
سندی - ۵۷ - ۹۶.	بشاگردی - ۵۷ - ۵۸.
طالشی - ۵۷.	بلوچی - ۳۱۹ - ۳۲۰.
فارسی - ۱۴ - ۱۵ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۲ - ۵۵	پهلوی پارسی - ۵۷.
۲۹۷ - ۲۹۶ - ۹۲ - ۹۱ - ۸۸ - ۷۷ - ۵۸ - ۵۷ -	پهلوی ساسانی - ۵۷.
۳۱۷ -	تاتی - ۵۷.
گیلکی - ۵۷.	تفتانی - ۵۷.
لری - ۵۷ - ۷۶ - ۳۰۳.	دشتیاری - ۴۵ - ۴۸ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۴ -
لاری - ۵۷.	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۳۳.
لاشاری - ۵۷.	دلگانی - ۵۷.
مکرانی - ۶۴.	سراوانی - ۵۷.
مروی - ۵۸.	سربازی - ۵۷.
مولتانی - ۲۴ - ۲۵ - ۸۴.	سرحدی - ۵۷.

آیینها و مذاهب

اسلام - ۳۸ - ۴۸ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۲۰ - ۲۹۷ -	زردشتی - ۴۵ - ۷۹ -
۳۱۱ - ۲۹۸	سنی - ۵۵ - ۳۱۱ -
اهل حدیث - ۳۱۱ -	شافعی - ۳۱۱ -
اهل رأی - ۳۱۱ -	شیعه - ۲۴۳ -
بوداییان - ۹۶ -	قرامطه - ۳۱۱ -
بهائیان - ۸۸ -	گبر - ۱۵ - ۱۳۴ -
ذکری - ۲۸ -	نصاری - ۳۱۱ -
حنفی - ۵۵ - ۳۱۱ -	یهود - ۳۱۱ -

نام مکانها

ابرندگان - ۶۳ - ۱۰۳ - ۲۹۰.	آ
ابوظبى - ۱۶۶.	آب رئیس - ۶۲ - ۱۰۱.
اپس تانا - ۱۱۹.	آبدیز - ۶۵.
احمدآباد - ۱۰۲.	آتشکده - ۳۱۱.
اخواس - ۳۰۴.	آبگاه (آبکاه) - ۳۲ - ۳۴ - ۹۸.
اریاه - ۱۱۰ - ۱۲۱.	آذربایجان - ۳۲۰.
ارقانا - ۱۱۸.	آرابیس - ۹۰.
اسکل آباد - ۲۹ - ۶۳ - ۶۸.	آراتا - ۱۸۴.
ارییس - ۹۰.	آسیای مرکزی - ۱۳۵ - ۱۳۶.
اریوس - ۸۹ - ۹۰.	آشار - ۲۶ - ۶۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۲۸۸.
استرآباد - ۲۴۷.	آفریقا - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۳۲۵.
اسفندک - ۶۴ - ۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۲۸۸.	آلمان - ۱۷۸.
اسپکه - ۴۵ - ۷۱ - ۹۸ - ۱۰۳.	آمریکای شمالی - ۱۸۷.
اسفکه - ۳۶.	آناهیتا - ۳۲۳.
اسفند - ۳۸ - ۱۰۵.	آنده - ۶۳ - ۶۷ - ۳۹۰.
اسفنده - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳.	
افشان - ۲۶.	ا
اسفیج - ۲۳.	ابتر - ۶۲ - ۸۶ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۲۸۷.
اسلام آباد - ۳۸ - ۱۲۰.	ابراهیمی - ۱۱۵.

- ۱۵۱ - ۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - الله‌آباد - ۹۹.
 - ۲ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۳ - اکوس - ۱۲۳.
 - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۲ - ۱۸۸ - ۱۸۶ - ۱۸۳ - اندرابیا - ۱۱۹.
 - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۲۸ - ۲۰۱ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ایلا - ۱۱۹.
 ۲۵۰ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۳۸ - ۲۳۷ - ایلام - ۲۳۵ - ۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۰۶ - ۱۹۸.
 - ۲۷۹ - ۲۷۵ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۵۱ - ایبری - ۱۶۶.
 - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۳ - ۲۸۰ - انگوران - ۳۲۰.
 - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - امارات متحدہ عربی - ۱۹۱ - ۳۱۱.
 - ۳۳۰ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۰ - العین - ۱۹۱.
 - ۵۷ - ۵۵ - ۴۴ - ۳۹ - ۱۲ - ۱۱ - افغانستان - ۳۰۷.
 - ۱۲۵ - ۱۰۷ - ۹۱ - ۶۹ - ۶۵ - ۶۰ - ۵۹ - ایلا - ۳۱۸.
 - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۶۲ - ۱۵۸ - ۱۴۵ - ۱۲۷ - اور - ۸۹ - ۹۰.
 - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - اورا - ۲۴۷ - ۲۷۰.
 - ۳۲۷ - ۲۹۹ - ۲۷۰ - ۲۵۱ - ایرافشان - ۲۸۸.
 - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ایرانشهر - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷.
 - ۸۴ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۶۴ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴.
 - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵.
 - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵.
 - ۱۷۱ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۲۲ - ۱۲۲ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۱.
 - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۱ - ۲۸۰ - ۲۷۸ - ۲۷۵ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۶.
 - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱ - ۲۸۱.
 - ۵۷ - ۵۵ - ۵۲ - ۴۶ - ۲۹ - ۲۸ - ۱۵ - ۱۵ - ۲۸ - ۲۹ - ۴۶ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۷.
 - ۸۲ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۴ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۲.
 - ۱۰۸ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۸.
 - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۰۹ - ۱۰۹ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵.
 - ۱۳۳ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۶ - ۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳.
- ب
- ۱۶۹ - ۱۲۰ - ۱۱۵ - ۱۱۵ - ۱۱۵ - بابل - ۱۶۹.
 - ۸۷ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۷ - ۲۷ - بافتان - ۸۷.
 - ۹۹ - ۹۹ - ۹۹ - ۹۹ - ۹۹ - باغ - ۹۹.
 - ۱۱۲ - ۱۱۲ - ۱۱۲ - ۱۱۲ - ۱۱۲ - بالانیوس - ۱۱۲.
 - ۲۷۶ - ۳۳ - ۳۱ - ۱۶ - ۱۶ - باهو - ۲۷۶.
 - ۱۲۳ - ۱۲۳ - ۱۲۳ - ۱۲۳ - ۱۲۳ - بالا - ۱۲۳.

بغداد - ۲۴۸	باهو کلات - ۹۴ - ۸۶ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۲ - ۴۵
بک - ۹۳	۹۵ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۳۳ - ۲۸۹
بگ - ۲۹ - ۳۰	بت - ۱۶۶
بلخ - ۳۰۰	بالموس - ۱۲۲
بم - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۳ - ۸۰ - ۶۵ - ۶۰	بحر عمان (دریای عمان، خلیج عمان) - ۲۹
بم پشت - ۸۰ - ۷۱ - ۶۴ - ۴۰ - ۲۱ - ۲۰	۳۹ - ۴۲ - ۴۸ - ۵۵ - ۷۹ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷
۸۱ - ۸۴ - ۲۸۷	۹۸ - ۱۱۹ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷
بنت - ۸۶ - ۸۵ - ۷۹ - ۷۱ - ۶۲ - ۴۵ - ۳۰	۱۶۸ - ۱۷۵ - ۱۸۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۴۵
۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۲۸۷	۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۳۰
بندرعباس - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۲۲ - ۶۰ - ۴۸	بارنا - ۱۱۲
۱۷۸ - ۳۳۰	بحرین - ۳۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۵۸ - ۹۶
بندر لنگه - ۴۸	بحرگان - ۱۲۴
بهبیره - ۹۹	بخشان - ۸۰ - ۷۲ - ۷۱ - ۲۰
بهر وکان - ۳۲۹	بردسیر - ۳۲۱ - ۱۵۴ - ۱۳۰ - ۱۲۷
بولان - ۵۹	بدخشان - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۱۹۸
بیرجند - ۶۷ - ۶۵	۲۴۲ - ۲۶۹
بوشهر - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۵۴ - ۱۲۴ - ۱۲۳	بدیس - ۱۱۵
بلوچستان - ۲۱ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱	بریزانا - ۱۲۴
۲۴ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۸ - ۳۹	بریس - ۹۳ - ۳۳
۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸	بزمان - ۱۰۱ - ۹۹ - ۷۱ - ۴۵ - ۴۳ - ۳۹ - ۳۶
۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴	۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۱۵۰ - ۲۸۷
۶۵ - ۶۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰	بست - ۱۳۷ - ۶۶
۸۱ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲	بسکوه (پسکوه) - ۲۸۸ - ۲۴
۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱	بشاگرد - ۶۰ - ۵۸ - ۵۷ - ۴۵ - ۳۰ - ۱۶
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱	۱۳۲ - ۳۰۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷	بشگرد - ۴۲

پارک - ۳۳۰	۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
پارکان - ۹۷	۱۳۵ - ۱۳۴ - ۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲
پارک پائین - ۹۷	۱۴۳ - ۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱
پارک تیام - ۱۱۲	۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۳
پاس زانس - ۱۱۲	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۹۲
پاگالا - ۱۲۱	۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۲۸ - ۲۳۸
پامیر - ۲۳۴	۲۴۹ - ۲۷۰ - ۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹
پاول - ۶۸	۲۸۰ - ۸۵ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۱
پامیل - ۱۶ - ۱۷	۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۲۰ - ۳۳۰
پرگان - ۸۰	بمپور - ۱۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۴۳
پزم - ۹۵ - ۹۷	۴۴ - ۴۶ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۹ - ۷۰ - ۹۵
پزم تیاب - ۳۳	۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
پزم مچان - ۹۷	۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۸
پسکوه - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۶۴	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷
پشامک - ۸۷ - ۲۸ - ۲۷	۱۵۸ - ۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴
پشت کوه - ۲۹۰ - ۱۳۲ - ۶۸ - ۶۳	۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
پشته - ۳۸	۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶
پشمک - ۸۷ - ۲۸ - ۲۷	۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۹۰ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۴۹
پهلپره - ۱۰۰ - ۹۹	۲۷۵ - ۲۸۷ - ۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۰
پنجگور - ۳۲۶ - ۵۷ - ۱۶	بلوچستان پاکستان - ۴۳ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۱۵۲
پیپ - ۱۰۱ - ۹۸ - ۷۰ - ۳۴ - ۳۳	۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۶۵ - ۱۷۹ - ۱۹۳ - ۲۴۲
پیرکاج - ۱۰۱	بلوچستان ایران - ۳۹ - ۴۵ - ۱۵۶ - ۱۳۸
پیشک آباد - ۹۹	بیه - ۹۳
پیشین - ۱۰۱ - ۸۸ - ۷۰ - ۶۲ - ۲۸ - ۲۷	
۲۸۷ - ۱۲۶	
پیل را - ۱۱۹	پ
	پاردو - ۱۰۳ - ۱۰۱ - ۸۷ - ۸۶ - ۶۲ - ۲۷

- پاکستان - ۳۹-۴۳-۵۴-۶۵-۷۰-۷۸-۸۰-
 - ۸۱-۹۴-۹۵-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۳-۱۳۶-
 - ۱۴۷-۱۴۹-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۱-
 - ۱۹۵-۱۹۸-۲۰۱-۲۱۸-۲۲۳-۲۳۸-
 ۲۷۰.
 پی بادی - ۱۵۰-۱۷۲.
- ت
- تالمننا - ۱۲۲.
 تانزانیا - ۱۳۶.
 تبت - ۱۸۵.
 تخت رستم - ۶۶-۱۳۲.
 تخته شاب - ۶۳-۹۳.
 ترکستان - ۱۰۷.
 ترکمستان - ۵۵-۱۹۸-۲۰۶-۲۱۷-۲۳۵-
 ۲۴۱-۲۴۸.
 تلنگ - ۹۲-۹۶-۹۷-۲۸۹.
 تمکنا - ۱۱۴.
 تنهان - ۹۴.
 تندو - ۸۴.
 توج - ۱۲۴.
 تواج (توج - طوج) - ۱۱۹.
 تهران - ۱۰۵-۱۳۴-۳۲۳.
 تیاب - ۱۲۳.
 تیز - ۶۱-۹۶-۹۷.
 تیس - ۶۱-۹۶-۹۷-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-
- ۳۲۸-۳۳۰.
- ج
- جاسک - ۴۸-۶۹-۹۵-۹۷-۱۲۷-۳۰۴.
 جالقی - ۱۶-۲۴-۲۵-۲۷-۶۳-۶۴-۶۹-
 ۷۰-۷۱-۸۱-۸۲-۸۳-۲۸۸.
 جروج - ۸۷-۹۹.
 جزموریان - ۲۷-۲۸-۸۷-۹۹-۱۰۰-
 ۳۰۴.
 جزیره العرب - ۱۹۱-۳۱۱.
 جلوان - ۱۱-۱۲-۴۳-۴۵.
 جیرفت - ۳۰-۶۰-۱۳۰-۱۵۲-۱۵۳-
 ۱۵۴-۱۶۱-۱۷۸-۱۹۳-۲۳۸-۲۷۶-
 ۲۹۶-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۷-
 ۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۸.
 جیلیم - ۱۱۹.
- ج
- چامپ - ۳۶.
 چانف - ۶۲-۸۱-۸۶-۸۷-۹۸-۱۰۱-
 ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴.
 چاهبهار - ۳۱-۳۲-۴۰-۴۵-۴۷-۴۸-۶۱-
 ۶۲-۷۱-۸۵-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-
 ۹۷-۹۸-۱۰۱-۱۲۲-۱۳۲-۱۳۳-۲۷۹-
 ۲۸۰-۲۸۳-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۱-۳۲۵-
 ۳۲۷-۳۳۰.

- چاه گاری - ۶۳ - ۶۴ .
 چغای - ۱۲۶ - ۱۵۸ - ۱۶۱ .
 چگرد - ۸۵ .
 چهاربرجک - ۲۰۲ - ۲۷۱ .
 چغوک آباد - ۶۰ .
 چدرک - ۲۶ - ۲۷ - ۸۵ .
 چدرگ - ۲۶ - ۲۷ - ۸۵ .
 چیل نادری - ۱۳۴ .
 چکودان - ۱۰۱ .
- ح**
 حاجی آباد - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۷۸ .
 حبشه - ۹۶ - ۳۲۷ .
 حجاز - ۲۹۶ .
 حرمک - ۶۳ - ۲۹۰ .
 حوض سلطان - ۱۲ .
 حلب - ۵۳ - ۲۴۸ .
 حمیری - ۹۲ .
 حوروند - ۱۱ .
- خ**
 خاران - ۵۹ .
 خاشک - ۶۶ .
 خاش - ۱۶ - ۳۹ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۶۱ -
 ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۱ -
 ۸۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶ .
- ۱۴۹ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۸۰ - ۲۹۰ - ۳۲۹ .
 خاورمیانه - ۱۹۵ - ۲۲۷ - ۲۴۵ - ۲۵۰ .
 خبیص - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۲ - ۳۰۵ - ۳۲۱ .
 خواجه مهدی - ۲۴۳ .
 خوشاب - ۸۲ .
 خرق (خرگ) - ۱۵۲ - ۳۱۲ - ۳۲۳ .
 خالدات - ۳۲۶ .
 خوزستان - ۴۲ - ۱۰۸ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۶ -
 ۱۵۱ - ۲۳۶ - ۲۵۲ - ۳۱۶ .
 خراسان بزرگ - ۶۶ - ۹۱ - ۱۲۶ - ۱۲۹ .
 خراسان - ۱۳ - ۴۲ - ۵۵ - ۶۱ - ۹۲ - ۱۲۵ -
 ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۲۴۸ - ۳۲۱ - ۳۲۹ .
 خلیج فارس - ۴۲ - ۱۰۸ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۹ -
 ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۴۵ - ۱۵۴ -
 ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۷۱ - ۱۷۶ - ۱۷۷ -
 ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۳۶ -
 ۲۴۸ - ۳۲۵ .
- د**
 دادگان - ۱۰۳ .
 دامغان - ۲۹۴ .
 دامن (دامین) - ۴۳ - ۶۲ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۰ -
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۳۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
 ۱۵۶ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -
 ۲۸۷ .
 دریای احمر - ۱۱۹ - ۱۲۰ .

- داورپناه - ۷۱ - ۷۹ .
 دریای فارس - ۱۰۸ .
 دریای عمان - ۱۲۲ .
 دریای مکران - ۱۳۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ .
 دزد آب - ۶۵ .
 دزک - ۱۲ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۶۷ -
 ۶۹ - ۷۱ - ۷۹ .
 دشت - ۳۱ - ۱۳۰ .
 دمن - ۳۶ .
 دولت آباد - ۳۱۲ .
 دپیل - ۳۲۵ .
 ده قاضی - ۱۵۳ .
 دنان - ۹۴ .
 دمان - ۹۴ .
 دمک - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۸۱ - ۳۰۳ .
 ده بالا - ۱۶ - ۱۷ - ۶۸ .
 دلگان - ۴۴ - ۶۲ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۳۸۷ .
 دوساری - ۲۹۸ .
 دشت سروچ - ۳۰۱ - ۳۱۸ .
 دشتیاری - ۱۷۸ - ۲۷۶ .
 دشت کوش - ۲۹۹ .
 دشتوک - ۲۰ - ۲۲ - ۷۹ - ۸۰ .
 دشتک - ۲۰ - ۲۲ - ۷۹ - ۸۰ .
 دشتک بالا - ۷۹ .
 دشتک پائین - ۷۹ .
 دیلمون - ۱۲۴ .
 دیلم - ۱۲۴ .
 دیلیوار - ۳۰۶ .
 دیه کور - ۲۷ .
 ر
 زخج - ۳۳ - ۹۷ - ۳۰۰ .
 راسک - ۲۷ - ۲۸ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۱ - ۸۷ -
 ۱۰۱ - ۲۸۷ .
 رامک - ۱۰۵ - ۳۷ - ۳۸ .
 رشکک - ۶۶ .
 رکن - ۲۰۳ .
 رم - ۲۴۳ .
 رم رود - ۱۶۳ - ۱۹۶ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۵۱ -
 ۲۷۱ .
 رودبار - ۱۶ - ۶۰ - ۷۰ - ۱۲۲ - ۲۳۸ - ۲۷۶ -
 ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ -
 ۳۲۰ .
 روسیه - ۱۸۷ .
 روگونیس - ۱۲۴ .
 ری - ۳۱۱ - ۳۰۷ - ۳۰۴ .
 ریگ - ۱۲۰ - ۱۲۴ .
 رینق - ۱۲۰ - ۱۲۴ .
 ریگان - ۶۶ .
 ریقان - ۶۶ .

ز

- سراوان - ۷۸-۶۴-۶۳-۶۱-۴۷-۴۲-۴۰-۳۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱
- زابل - ۱۷۹-۱۴۵-۱۲۶-۱۰۶-۸۵-۸۴-۶۵-۶۴-۶۳-۶۱-۱۰۶-۸۵-۸۴-۶۵-۶۴-۶۳-۶۱-۱۲۹-۲۰۲-۲۳۰-۲۷۱-۲۷۷
- زابلی - ۲۸۸-۸۵-۸۴-۶۴-۶۳-۶۱-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۱-۱۰۶-۱۰۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۷۱-۲۷۸-۲۸۴-۲۹۰
- زرنج - ۶۶
- زنگ - ۸۲
- زنج - ۳۲۸
- زنگیان - ۲۲-۲۰
- زیارت - ۸۴

ژ

- ژدروزیاء - ۱۰۷
- ژی ژی زار - ۱۱۲
- ژدروزیاء - ۱۰۷
- ژدروزیاء - ۱۰۷
- ژدروزیاء - ۱۰۷

س

- ساراوان - ۱۱
- ساروتار - ۲۰۳
- ساوجبلاغ - ۱۳۴
- سب - ۲۶-۲۵-۲۴
- سبا - ۲۹۸-۲۱۶
- سدیچ - ۱۳۷-۱۳۴-۱۳۳-۹۷-۴۵-۳۳
- ساراوان - ۷۸-۶۴-۶۳-۶۱-۴۷-۴۲-۴۰-۳۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱
- ساروتار - ۲۰۳
- ساوجبلاغ - ۱۳۴
- سب - ۲۶-۲۵-۲۴
- سبا - ۲۹۸-۲۱۶
- سدیچ - ۱۳۷-۱۳۴-۱۳۳-۹۷-۴۵-۳۳
- ساراوان - ۷۸-۶۴-۶۳-۶۱-۴۷-۴۲-۴۰-۳۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱
- ساروتار - ۲۰۳
- ساوجبلاغ - ۱۳۴
- سب - ۲۶-۲۵-۲۴
- سبا - ۲۹۸-۲۱۶
- سدیچ - ۱۳۷-۱۳۴-۱۳۳-۹۷-۴۵-۳۳
- ساراوان - ۷۸-۶۴-۶۳-۶۱-۴۷-۴۲-۴۰-۳۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱
- ساروتار - ۲۰۳
- ساوجبلاغ - ۱۳۴
- سب - ۲۶-۲۵-۲۴
- سبا - ۲۹۸-۲۱۶
- سدیچ - ۱۳۷-۱۳۴-۱۳۳-۹۷-۴۵-۳۳

- سورمیچ - ۳۶ - ۱۰۳ . سورستان - ۲۰ - ۲۳ - ۸۰ .
- سورومیچ - ۳۶ . شط العرب - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۲ .
- سوریہ - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۲۹۵ - ۳۱۸ . شک - ۳۳ - ۹۷ .
- سہ کندگی - ۱۵۰ - ۱۵۳ . شکارپور - ۱۳ .
- سہ کومہ - ۵۲ . شہر دقیانوس - ۳۱۲ .
- سیب و سوران - ۲۴ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۱ - ۸۰ . شورو - ۶۳ - ۹۷ .
- ۲۸۸ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ . شہ جو - ۸۱ .
- سیراف - ۱۲۳ - ۱۵۴ - ۳۲۵ . شیخان - ۹۴ .
- سیرجان - ۳۱۱ . شبیان - ۱۰۲ .
- سیستان - ۱۱ - ۱۲ - ۱۶ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۷ . شیرگواز - ۹۴ .
- ۷۸ - ۷۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۸ - ۵۲ - شہر دراز - ۱۵۴ .
- ۱۰۰ - ۹۵ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۲ - ۸۰ - ۷۹ . شوش - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۶۵ - ۲۲۵ - ۲۵۲ .
- ۱۳۰ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۰۵ . شہداد (خبیص) - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۲ - ۱۶۶ .
- ۱۶۱ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۱ - ۳۲ - ۱۳۱ . - ۲۴۸ - ۲۳۸ - ۱۹۷ - ۱۹۲ - ۱۸۴ - ۱۸۱ .
- ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲ - ضیائی - ۶۴ .
- ۱۸۶ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - صوغان - ۱۳۰ - ۳۱۲ .
- ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ضیائی - ۶۴ .
- ۲۳۶ - ۲۳۴ - ۲۳۱ - ۲۲۷ - ۲۰۳ - ۲۰۱ - ضیائی - ۶۴ .
- ۲۶۴ - ۲۵۱ - ۲۴۳ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ضیائی - ۶۴ .
- ۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۷ - ۲۷۵ - ۷۲ - ۲۷۰ - ضیائی - ۶۴ .
- ۳۰۴ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۱ - طیس - ۳۲ - ۴۶ .
- ۳۲۹ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۵ . ش - ۹۳ - ۸۵ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۶ .
- شستارک - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۸۵ - ۹۳ . شستان - ۲۰ - ۲۳ - ۸۰ .

ظ

ظفار - ۲۹۶.

ع

عراق - ۲۴۸ - ۳۲۹.

عربستان - ۵۴ - ۱۲۰ - ۲۹۶.

عمان - ۱۲۲.

عشق‌آباد - ۲۴۸.

ف

فارس (خلیج فارس) - ۴۲ - ۱۰۸ - ۱۱۳ -

۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ -

۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۷۱ -

۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -

۱۹۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۸ - ۳۲۵.

فارس - ۱۱ - ۴۲ - ۹۱ - ۱۲۰ - ۱۵۱ - ۱۵۷ -

۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۸ - ۲۲۵ -

۲۳۶ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۸ - ۳۲۲.

فنج - ۳۲ - ۳۷ - ۴۵ - ۶۲ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۵ -

۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۱۸۰ -

۲۸۷.

فنج - ۳۵ - ۳۶ - ۹۱ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۲۱۱.

فهلقره - ۶۱ - ۹۹ - ۳۲۶.

فیروزآباد - ۲۷ - ۲۸ - ۶۲ - ۷۰ - ۸۷ - ۱۰۱.

ق

قاسم‌آباد - ۶۵ - ۹۹ - ۱۵۴.

قزدار - ۳۲۷.

قزوين - ۱۳۴.

قصر قند - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۶۲ -

۶۳ - ۶۹ - ۷۱ - ۸۵ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ -

۹۷ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۲۸۹ - ۳۰۹ - ۳۲۸.

قلعه بم - ۵۹ - ۹۸.

قلعه بمپور - ۹۸ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۳۴.

قلعه بن و فهل - ۹۹.

قلعه حوض‌دار - ۲۰۳.

قلعه خرک - ۱۵۲.

قلعه خواهر - ۱۵۲ - ۳۲۳.

قلعه داد محمد - ۵۹ - ۲۴۳.

قلعه رستم - ۸۳.

قلعه ناهوگ - ۲۰۳.

قم - ۷۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۰.

قنات کرم شاه (کرم‌شاه) - ۳۰۴ - ۳۰۷.

قنات ملک - ۲۴ - ۸۲.

قندهار - ۱۵ - ۲۴۸.

قوهستان ابو غانم - ۲۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۱.

ک

کابانا - ۱۱۰.

کابل - ۱۳ - ۲۴۸ - ۳۰۰.

کاپالا - ۱۱۰.

۳۳۰ -	کاپورکان - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۸۱.
کشت - ۲۴ - ۲۵.	کاج - ۱۳۳ - ۳۰۷ - ۱۲۲.
کشتکان - ۸۰.	کارمینہ - ۱۲۲.
کشکور - ۲۷ - ۲۸ - ۸۶ - ۹۴.	کاروندار - ۲۹ - ۴۵ - ۶۳ - ۱۰۰ - ۱۳۲.
کفتہ - ۱۰۱.	کالک - ۳۲ - ۹۷ - ۲۸۹.
کفتا - ۱۰۱ - ۱۱۹ - ۱۲۳.	کانازیدا - ۱۱۴.
کشیک - ۳۷ - ۱۰۴.	کالیبا - ۱۱۲.
کلات - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۴۳ - ۴۵ - ۵۹.	کامادی - ۳۰۶.
۶۰ - ۷۹ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۶۱.	کانالیس - ۱۲۲.
کلات نصیرخانی - ۱۵.	کانو سالمی - ۲۰۶.
کلان زھو - ۳۸.	کپورگان - ۲۰ - ۲۱ - ۳۳ - ۸۱.
کلٹان - ۱۱۲.	کٹیج (کوٹیج) - ۳۷ - ۳۸ - ۴۵ - ۱۰۵.
کلات زنگان - ۲۰ - ۲۲.	کچدر - ۸۶.
کلپورکان - ۲۱ - ۲۳.	کریس - ۱۱۲.
کلدہ - ۸۹.	کردھان - ۳۳ - ۳۴ - ۹۸.
کلکان - ۲۴ - ۶۴ - ۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳.	کزویہ - ۱۶ - ۱۷.
کنارست - ۸۱.	کرمان - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۴۲ - ۴۴ - ۵۴ - ۵۵.
کنارک - ۳۳ - ۴۸ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۷.	۶۰ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۰ - ۸۲ - ۸۸.
۱۳۷ - ۲۸۹.	۹۱ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۲.
کنت - ۶۴ - ۸۴ - ۲۸۸.	۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۲۹.
کند - ۲۴ - ۲۵.	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۵۱ - ۱۵۷ - ۱۷۸ - ۱۹۸.
کندوا - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۴۳.	- ۲۰۶ - ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸.
کنگان - ۱۰۱ - ۱۱۹ - ۱۲۳.	- ۲۴۱ - ۲۳۴ - ۲۵۳ - ۲۷۶ - ۲۹۳ - ۲۹۶.
کنگاور - ۲۰۶ - ۲۵۳.	- ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵.
کوپیچ - ۳۳ - ۳۴ - ۹۸.	- ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۱۵.
کوپک - ۸۳.	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹.

- کیانسه - ۲۳۹ .
 کیتزا - ۱۲۲ .
 کیج - ۱۹ - ۵۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ .
 کیز - ۳۲۹ .
 کیش - ۱۶۵ - ۲۵۲ - ۳۲۵ .
 کیج - ۱۵ - ۱۶ - ۲۷ - ۴۳ - ۵۷ .
 کی کنگ - ۱۱۴ .
- گ
- گالک - ۶۲ - ۹۶ .
 گاونندی - ۱۲۳ .
 گدار - ۱۰۲ .
 گدروزیا - ۱۰۱ - ۱۰۱ - ۱۲۱ .
 گرگان - ۲۴۷ - ۳۰۰ .
 گرگین - ۱۰۱ .
 گرمبیت - ۹۵ .
 گرائوز - ۸۵ .
 گردان - ۱۶۳ .
 گشت - ۶۴ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۸۴ - ۱۳۴ - ۱۳۵ .
 گلشهر - ۱۰۱ .
 گلگاه - ۱۰۱ .
 گلنگور - ۶۳ .
 گندمکان - ۱۰۱ .
 گواتائی - ۹۴ .
 گواتر (گوادر) - ۳۳ - ۴۸ - ۸۶ - ۹۸ .
- کوچه - ۱۶ - ۳۱ .
 کوچه و باهو - ۹۴ .
 کوران - ۲۶ - ۲۷ .
 کوران علیا - ۸۵ .
 کوران شمالی - ۱۰۲ .
 کورین - ۶۳ - ۲۹۰ .
 کوش - ۸۶ .
 کوشک قند - ۹۳ - ۳۲۹ .
 کوکالا - ۱۱۰ .
 کومین - ۳۲۹ .
 کوه بالا - ۱۲۳ .
 کوه روک - ۲۷ - ۲۸ - ۸۶ .
 کوهستان - ۱۱ - ۱۲ - ۱۵ .
 کوهستک - ۱۳۷ .
 کوهک - ۱۶ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۶ - ۶۴ - ۷۰ - ۷۱ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۳۳ - ۱۹۹ .
 کوهوند - ۸۶ .
 کویبیج - ۳۳ - ۳۴ - ۹۸ .
 کویته - ۶۵ - ۱۲۶ - ۱۶۲ .
 کویمرک - ۲۷ - ۸۶ .
 کویرلوت - ۴۳ - ۹۰ - ۱۹۹ .
 کنت - ۶۴ - ۸۴ - ۲۸۸ .
 کند - ۲۴ - ۲۵ .
 کهن ملک - ۸۳ .
 کهنوج - ۶۰ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۳۲۰ .
 کیارازان - ۱۱۹ .

- گدارکوه - ۹۴
 گورائی - ۸۰
 گوشه - ۱۶ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۶ - ۲۹۰
 گنز - ۱۰۳
 گوهرکوه - ۶۳ - ۶۶ - ۲۹۰
 گدگانا - ۱۲۳
 گواشیر - ۳۲۱
 گیاپور - ۱۳۳
- ماشکید - ۸۰ - ۸۳ - ۱۳۲ - ۱۳۶
 ماکان - ۹۱
 ماه بصره - ۸۸
 ماه کرمان - ۸۸
 ماه کوفه - ۸۸
 ماه نهاوند - ۸۸
 مجدآباد - ۳۸
 محمدآباد - ۹۹
 محمدیه - ۱۲۳
 مختارآباد - ۱۰۵ - ۱۵۲
 مدیترانه - ۱۳۶
 مروئه - ۱۲۱
 مزایزی - ۱۱۹
 مزار - ۱۱۲
 مسامبریا - ۱۲۳
 مستونگ - ۵۴
 مسقط - ۳۲ - ۳۳
 مسکوتان - ۲۷ - ۶۲ - ۱۰۱ - ۱۰۴
 مشهد - ۶۵
 مصر - ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۲۵۰
 ۳۲۸
 مقدونیه - ۱۰۷
 مگس - ۲۴۱ - ۲۶۳
 مکس - ۱۶ - ۲۶ - ۲۷ - ۸۴ - ۸۵
 مکن - ۹۱
 ملندان - ۹۴
- ل
- لادیز - ۶۳ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۱۳۷
 ۱۳۶ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۹
 لارک - ۱۱۹ - ۱۲۳
 لاهور - ۳۰۴ - ۳۲۰
 لارستان - ۲۸۷
 لاوان - ۱۲۳
 لس بلا - ۵۹ - ۱۴۶
 لورلای - ۱۲۶ - ۱۷۸
 لوس - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳
 لولی - ۲۴
 لیان - ۱۲۳
 لیر - ۱۱۹
- م
- ماراهاشی - ۱۸۴
 مازندارن - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۱۹

ملوخوا - ۹۱	- ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۴۵ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۲۴ -
ملوران - ۶۲ - ۹۸ - ۱۰۱	- ۲۳۴ - ۱۷۷ - ۱۷۵ - ۱۶۷ - ۱۶۴ - ۱۶۱
ملیان - ۲۵۲	۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۰ - ۳۱۶ - ۳۰۴ - ۰۳ - ۲۹۵
ممدی - ۲۳	- ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰
منصور - ۶۱	
منوجان - ۶۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۳۰	ن
مورت - ۸۱	نازیل - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۶۳ - ۶۸
مورتی - ۲۱	ناکان - ۸۱
مسنا - ۱۱۵	ناووغ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳
موسانندن - ۱۱۵	ناهوک - ۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲
موسراننا - ۱۲۲	نپال - ۱۸۵
مولتان - ۲۴ - ۲۵ - ۸۴	نخجو - ۴۵
مہترآباد - ۳۷ - ۳۸ - ۸۳ - ۱۰۵	نرماشیر - ۳۰۵
مہنی - ۳۱۳	نسقند - ۲۷
میان رودان - ۸۹ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۹۵	نسکند - ۴۴ - ۶۲ - ۸۶ - ۱۰۱ - ۲۸۷
- ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۱	نصرت آباد - ۴۵ - ۶۳ - ۶۵ - ۷۱ - ۲۹۰
- ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۴۰ - ۲۳۶ - ۲۵۲	نکوچ - ۳۷ - ۱۰۴
- ۲۶۹ - ۲۷۰	نگور - ۶۳ - ۹۴
میش پدام - ۶۰ - ۱۵۲ - ۳۱۲	نوبہار - ۹۶
مینا - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸	نوداغ - ۸۰
میناب - ۷۶ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۳۷	نوشکی - ۱۲ - ۴۵
مینان - ۶۲ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۱ - ۲۸۷	نوک آباد - ۶۳ - ۶۷
مکران - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۶ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۳	نہاپ تنار - ۱۱۵
- ۳۹ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۸	نیکشہر - ۴۶ - ۶۲ - ۶۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۲ - ۹۳
- ۶۱ - ۶۴ - ۷۹ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵	- ۵ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۲۸۹
- ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲	نیم روز - ۲۰۲ - ۲۲۹ - ۲۵۱ - ۲۷۱

- نیندواری - ۱۲۶ - ۱۴۵ - ۱۴۶ .
 نشو پتانا - ۱۲۲ .
- هند (دریا، اوقیانوس) - ۱۰۸ - ۱۳۸ - ۱۵۵ .
 هندوستان - ۲۲ - ۵۸ - ۵۹ - ۹۶ - ۱۰۷ -
 ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۱۲ - ۱۲۵ .
- هوتک - ۸۱ .
- هوشک - ۱۰۳ .
- هوشیاب - ۱۰۱ .
- هیتک - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۸۳ .
- هیجان (هیجان) - ۳۰ - ۹۳ .
- هیت - ۲۹ - ۳۰ - ۹۲ - ۹۳ .
- هیدوج - ۲۴ - ۲۵ - ۶۴ - ۸۰ - ۸۴ - ۲۸۸ .
- هورموز - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸ .
- و
- وزیرستان - ۲۱۱ .
- ولاشگرد - ۳۲۰ .
- ه
- هاروارد - ۱۳۰ - ۱۵۰ .
- هامون - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۳۹ - ۲۴۵ -
 ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ .
- هامون صابری - ۲۰۰ .
- هامون پریان - ۱۹۹ .
- هدار - ۸۷ .
- هرات - ۱۰۷ - ۲۴۸ - ۳۰۰ .
- هریدوک - ۹۸ .
- هشیک - ۱۰۳ .
- ی
- یزد - ۶۵ - ۶۷ - ۳۲۲ .
- ییل - ۱۶۹ .
- یمن - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۱۶ .

نام رودها و مسیلا

خاسترا - ۶۷ - ۸۰.	آمودریا - ۲۴۵ - ۲۴۶.
خواجه - کاجه - کاجو - ۴۵ - ۹۵.	آنامیس - ۱۲۲.
دامن (دامین) - ۴۳ - ۶۲ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۰ -	اترک - ۲۴۶ - ۳۲۸.
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۳۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -	ارغنداب - ۱۲۷ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۴۸.
۱۵۶ - ۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -	ارمیس - ۱۱۵.
۲۸۷.	اندیان (هندیان، هندیجان) - ۱۲۰.
دجله - ۱۹۷.	اوراتیس - ۱۲۴.
دو رنگ - ۸۰.	ایمینی - ۱۵۳.
رامپک - ۱۸۰.	باهو کلات - ۴۵ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۱ - ۸۶ - ۹۴ -
رایج - ریج - ۱۳۳.	۹۵ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۳۳ - ۲۸۹.
رستا - ۱۰۳.	بشاویر - ۱۱۹.
رود بیابان - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۳۴ -	بمپور - ۴۴ - ۱۰۰ - ۱۳۲.
۲۲۳.	بهرنگ - ۴۵.
رود ماهی - ۶۶.	پک - ۶۶.
سدیج - ۳۳ - ۴۵ - ۹۷ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷.	تجن - ۱۷۰ - ۲۴۰ - ۲۴۶ - ۲۵۳.
رودخانه سرباز - ۱۰۱.	ترش آب - ۶۶.
رود بیابان - ۱۳۰.	توسروسن - ۱۲۱ - ۱۱۱.
سنارود - ۲۰۰.	جگینی - ۱۲۲.
سند - ۱۴۵ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -	جیحون - ۲۲۴.

موریچ - ۲۰ - ۳۹ - ۶۶.	۳۱۵ - ۳۲۶ - ۱۶۵ - ۱۹۷ - ۲۲۳ - ۲۳۳
میرجاوه - ۴۲ - ۶۳ - ۶۵ - ۱۳۲ - ۱۳۳.	سنگویه - ۱۶ - ۱۸ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۲۹۰.
میناب - ۷۶ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۳۲.	سنگان - ۱۶ - ۱۸ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۲۹۰.
مهران - ۶۶ - ۹۰.	سهراب رود - ۸۰.
مهران رود - ۹۰ - ۲۱۷ - ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۴۸.	سیرگان (سرگان) - ۴۵ - ۱۳۳.
۲۵۲ - ۳۲۵.	شلارود - ۱۷۴ - ۲۰۰.
نسکند - ۴۴ - ۶۲ - ۸۶ - ۱۰۱ - ۲۸۷.	شهاب رود - ۱۰۰.
نیکشهر - ۴۶ - ۶۲ - ۶۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۲ - ۹۳.	فرات - ۱۹۷.
۹۵ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۲۸۹.	کاج کاجو - ۱۳۳ - ۳۰۷.
نیل - ۲۷۱.	کارواندر - ۱۷۱ - ۲۷۶.
نسقند - ۲۷.	کارون - ۱۹۷.
هاروت - ۲۰۰.	کنارکی - ۱۴۹ - ۱۸۹.
هریرود - ۲۴۱.	کوشکین - ۱۰۱.
هلیل رود - ۳۰ - ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۵۲ - ۱۵۶.	کهور - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۲۲.
۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۸۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۰۴.	گزکاووش - ۶۶.
۳۱۲ - ۳۲۳.	گوشه - ۱۶ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۶ - ۲۹۰.
هیرمند - ۴۵ - ۶۹ - ۱۲۷ - ۱۶۲ - ۱۷۰.	لارومبار - ۹۷ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷.
۱۸۴ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱.	لادیز - ۶۳ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۶.
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۴ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۹.	۱۳۷ - ۱۳۹.
۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۱ - ۲۶۹ - ۲۷۱.	لاشار - ۲۷۸.
۲۷۷.	ماشکید (ماشکل) - ۲۷۶.
	مرغاب - ۲۴۶.

نام کوهها و ارتفاعات

پیر شوران - ۳۹ - ۱۳۲ .	آهن‌کوه - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۲۶۵ .
پیرک - ۳۹ .	آهوران (آهوران) - ۷۰ .
پیوک - ۷۸ .	ابوغانم - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۱ .
بارز - ۲۹۵ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۳ .	اسکندر - ۹۰ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ -
چهل تن - ۳۹ - ۱۳۲ .	۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ -
دهانه - ۷۱ - ۷۳ .	۱۳۲ -
زاگرس - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۲۳۴ .	کوه البرز - ۲۲۴ - ۲۲۸ .
زردکوه - ۱۰۲ .	اوشیدم - ۲۳۹ .
زیرکوه - ۱۰۲ .	بابا - ۱۹۹ .
سرسنگ - ۲۲۴ .	بارجان - ۳۰۳ .
سلیمان - ۱۹۹ .	بارچی - ۳۰۳ .
سلیمانی - ۹۴ .	بزمان - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۱۵۰ - ۲۸۷ .
که پیرسر - ۸۰ .	کوه بلوچ - ۷۱ .
کان نقره - ۳۰۳ - ۳۰۴ .	بلوص - ۳۲۱ - ۳۰۳ - ۲۹۵ .
کونج - ۹۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۱۳ -	بم پشت - ۷۱ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۲۸۷ .
۳۲۰ .	بر آسمان - ۳۰۳ .
قفص (قفص) - ۱۱ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۱ -	بشاگرد - ۲۹۴ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۲۰ .
۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ .	تفتان - ۵۵ .
مرغک - ۶۹ .	پنج انگشت - ۳۹ - ۶۶ - ۱۳۲ - ۱۴۹ .

- | | |
|-----------------------------|--------------------|
| گوهر کوه - ۶۳ - ۶۶ - ۲۹۰ . | کوه خاکی - ۳۹ . |
| کوه لاله زار - ۲۷۶ . | کوه خواجه - ۹۵ . |
| مهرگان - ۷۹ . | کوه سفید - ۳۹ . |
| ملک سیاه - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۶۹ . | کوه سیم - ۳۰۳ . |
| نقشک - ۱۳۲ . | کوه کنج - ۱۹ . |
| هندوکش - ۲۴۱ . | کوه بکر بند - ۳۹ . |
| موریچ - ۲۰ - ۳۹ - ۶۶ . | کوه بوساق - ۳۹ . |
| | کوه خضر - ۱۰۳ . |

نام محوطه‌های باستانی

۱۶۹-۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵	آلتین تپه - ۱۷۴-۲۴۸-۲۴۹-۲۶۷.
- ۱۷۶-۱۸۱-۱۸۲-۱۹۰-۲۱۸-۲۲۸	آنوا - ۱۶۳-۱۹۵-۲۱۸-۲۴۸.
- ۲۳۸-۲۴۹-۲۷۵-۲۸۷-۳۱۴-۳۲۸	ام‌النار - ۱۵۸-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹
.۳۳۰	.۱۷۵-۱۸۲
پیراک - ۱۲۶-۱۴۷-۱۴۸	امری - ۱۴۲-۱۴۳
پسنسی - ۱۶۵	ابلا - ۳۱۸
پرندگان - ۳۶	اورا - ۲۴۷-۲۷۰
پریانو گوندای - ۱۴۱-۱۴۵	اولدوی - ۱۳۶
پیرشاه چوریو - ۱۶۵	باباحاجی - ۱۵۴
تپه حصار - ۱۲۴-۱۶۳-۱۶۴-۱۷۴-۱۸۵	باست - ۱۷۹
- ۲۱۸-۲۲۴-۲۲۸-۲۳۵-۲۳۷-۲۴۹	بالاکوت - ۱۶۵
تپه رویاه - ۱۳۰	بی‌بی دوست - ۲۳۸
تپه شهرستان - ۲۳۸	بمپور - ۱۱-۱۵-۱۶-۳۴-۳۵-۳۸-۴۳
تپه کلات گرد - ۲۲۵	- ۴۴-۴۶-۵۹-۶۰-۶۲-۶۹-۷۰-۹۵
تپه نمرد - ۱۵۲	- ۹۶-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳
تپه یحیی - ۱۲۹-۱۴۵-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۶	- ۱۰۴-۱۲۲-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۴
- ۱۸۱-۱۷۷-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۷-۱۶۵	- ۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶
- ۱۸۴-۱۹۱-۱۹۷-۲۰۶-۲۱۸-۲۳۵	- ۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲
- ۲۳۷-۲۳۸-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۴-۳۱۲	- ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸

رانا گوندای - ۱۴۱ - ۱۴۵ .	۳۱۸ .
رود بیابان - ۱۳۰ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۲۳ - ۲۳۴	تل ابلیس - ۱۷۰ - ۱۸۱ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۲۲۳
- ۲۴۰ .	- ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۸ .
رم رود - ۱۶۳ - ۱۹۶ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۵۱ -	تورنگ تپه - ۲۴۷ - ۲۴۸ .
۲۷۱ .	تل باکون - ۱۹۸ .
سامرا - ۱۷۳ .	تل نخودی - ۱۹۸ .
سدیج - ۳۳ - ۴۵ - ۹۷ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷ -	تپه بالاکوت - ۱۴۲ .
۱۴۹ .	چانهو دارو - ۱۶۵ - ۲۲۳ .
سرآسیاب - ۱۳۰ .	چاه حسینی - ۱۲۷ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۷ -
سرگهوران - ۱۵۴ .	۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۸۱ - ۲۳۸ .
سعید قلعه - ۱۲۷ .	حلف - ۱۷۳ .
سوان - ۱۳۶ - ۱۴۹ .	خوراب - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۵ -
سوتکاگن - ۱۴۶ .	۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۱۸ - ۲۳۸ .
سوردامپ - ۱۴۵ - ۱۴۶ .	دامب سادات - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۶ -
سور جنگل - ۱۴۱ .	۲۱۸ - ۲۲۳ .
سونماینی - ۱۶۵ .	دامب کوه - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ -
سه کندگی - ۱۵۰ - ۱۵۳ .	۱۹۳ -
سیاهگان - ۱۸۰ .	دامبیان - ۱۵۳ - ۱۸۰ .
سیبری - ۱۲۶ - ۱۴۷ .	دبرکوت - ۱۴۵ - ۱۴۶ .
سیلک - ۱۲۷ - ۱۶۸ - ۲۴۹ .	دشت ده - ۱۳۰ .
شاهی تومب - ۱۵۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ .	دهانه غلامان - ۲۳۸ - ۲۷۱ .
شفا - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۱ - ۱۵۷ .	ده قاضی - ۱۵۳ .
شلارود - ۱۷۴ - ۲۰۰ .	ده موراسی گوندای - ۱۲۷ - ۱۶۱ - ۱۶۲ .
شنیدر - ۱۳۷ .	دامن (دامین) - ۴۳ - ۶۲ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۱ -
شوش - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۶۵ - ۲۲۵ - ۲۵۲ .	۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۳۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
شه داد - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۲ - ۱۶۶ - ۱۸۱ -	۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۸۰ - ۱۹۲ - ۲۸۷ .

- گنورکسیور - ۱۷۰ - ۱۸۴ - ۱۹۲ - ۱۹۷ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۶ - ۳۱۲
- گیان - ۱۶۴ - ۲۳۹ - شهر دراز - ۱۵۴ - ۱۰۲
- لارسا - ۱۶۸ - ۱۶۹ - شهر سوخته - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۴۵ - ۱۵۶ - ۱۶۲ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴
- لادیز - ۶۳ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - عبید - ۱۷۳
- ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - مغول گونه‌ای - ۱۷۹ - غبیرا - ۱۳۰
- ۲۵۲ - ملیان - ۲۵۲ - فایز محمد (فیض محمد) - ۱۴۴ - ۱۴۵
- موندیگاگ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۱۵۸ - فیلکه - ۱۶۵ - ۱۶۷
- ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۹۸ - ۲۱۵ - قاسم‌آباد - ۶۵ - ۹۹ - ۱۵۴
- ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - قلعه تل - ۱۶۷ - ۱۶۸
- ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۸ - قلعه بحرین - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۵
- موهنجو دارو - ۱۶۵ - ۱۷۳ - ۱۸۷ - ۱۹۱ - قلعه خرک - ۱۵۲
- ۲۵۲ - ۲۷۰ - قلعه روباهک - ۷۹
- مهرگاره - ۱۲۶ - قلعه درکو - ۱۳۰
- مهی - ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۱۷۶ - قلعه سام - ۲۳۸
- نادعلی - ۱۹۵ - قلعه سردق - ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۶۱
- نظیرآباد - ۱۶۱ - کلات گرد - ۱۶۳
- نال (پاکستان) - ۱۹۸ - ۲۱۱ - کم سپتر - ۱۸۰
- نال (شمال) - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۴ - کولی - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۱۵۷ - ۱۵۸
- نمازگاه - ۲۳۹ - ۱۵۸ - ۱۵۸
- نورآباد - ۱۵۴ - کوه خواجه - ۲۰۱ - ۲۳۸ - ۲۴۳ - ۲۷۲
- نیندواری - ۱۲۶ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - کله گله محمد - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۳
- هاراپا - ۱۲۷ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - کیش - ۱۶۵ - ۲۵۲ - ۳۲۵
- ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۲۴۶ - ۲۷۰ - گردان رمگ (رگ) - ۱۶۳
- ۲۷۲ - گودین تپه - ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۵۳ - ۲۱۸

نام مواد معدنی

۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۴۲ - ۲۶۲ -	آسفالت - ۱۴۰.
۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۴۷ - ۲۵۲.	آهن - ۱۲ - ۱۴ - ۳۰ - ۱۱۱ - ۱۴۸ - ۱۷۸ -
سنگ مرمر - ۱۲ - ۴۵ - ۱۴۴ - ۱۷۴ - ۱۷۵ -	۱۸۵ - ۲۶۷.
۱۷۶ - ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -	اورانیوم - ۴۵.
۲۲۷ - ۲۳۴ - ۲۵۲ - ۲۶۲.	بازالت - ۲۰۱ - ۲۲۱ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۴۳ -
سنگ مغناطیس - ۳۰۳.	۲۶۳.
سنگ یمانی - ۲۶۷.	دیوریت - ۲۵۲.
سنگ (ساب) - ۱۳۱ - ۱۴۲.	زاج - ۱۲.
شوره - ۱۲.	زغال سنگ - ۱۲.
صدف - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -	سرب - ۱۶ - ۱۳ - ۱۲ - ۲۰۱ - ۲۰۳ -
۱۴۷ - ۱۵۸ - ۲۵۲.	سنگ سرمه - ۱۲.
طلا - ۱۲ - ۳۵ - ۴۵ - ۲۱۴ - ۲۳۵ - ۲۴۷ -	سنگ شیشه - ۲۰۱ - ۲۱۴.
عقیق - ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۲۶۲ - ۲۶۹.	سنگ صابون - ۲۲۷ - ۲۳۴.
فلینت - ۱۴۱ - ۱۴۲.	سنگ آهک - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۶ -
فولاد - ۱۳.	۲۶۷.
فیروزه - ۱۴ - ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۱۸۸ - ۲۲۴ -	سنگ چخماق - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۱۴ - ۲۲۱ -
۲۲۵ - ۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۳۴.	۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴.
قیر - ۱۴۰.	سنگ لاجورد - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -
قلع - ۱۲.	۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۸۸ - ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۱۴ -

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| نشادر- ۱۸- ۱۹. | کرومیت- ۴۵. |
| نفت- ۱۲- ۴۵. | گرانیت- ۴۵. |
| نقره- ۱۲- ۲۵- ۴۵- ۱۷۳- ۲۳۵- ۲۴۷. | کلرایت- ۲۶۷- ۱۵۰- ۱۴۷. |
| نمک سفید- ۳۳۰. | گوگرد- ۱۲- ۱۵- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۴۵- |
| یشم- ۲۲۴. | ۲۰۱. |
| مس- ۱۲- ۱۳- ۲۰- ۴۵- ۱۴۲- ۱۴۳- | مرمر- ۱۲- ۴۵- ۱۴۴. |
| ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۵۰- ۱۷۶- ۲۰۱- | مروارید- ۱۱۹. |
| ۲۲۴- ۲۵۲- ۲۶۵- ۲۶۷- ۳۰۳. | منگنز- ۴۵. |

نام رستنیها، گیاهان، درختان

بادام تلخ - ۱۸.	آلو - ۱۰۳.
بادام - ۱۳۵-۱۰۳-۱۳.	آلو سیاه - ۱۷.
باقلا - ۹۳-۸۶-۳۷-۳۶-۳۳-۲۹-۲۶.	آلو زرد - ۱۷.
۹۸-۱۰۰-۱۰۴.	آلارنگ - ۷۸-۶.
برنج - ۸۷-۸۶-۸۳-۳۳-۱۳-۱۴-۱۲.	آویشن - ۷۸-۵۶.
۹۳-۹۴-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳.	ارجن - ۱۸.
۱۰۴-۱۰۵-۱۴۸-۳۳۲.	ارزن - ۲۴۱-۶۸-۶۰-۵۶-۱۷.
بنه - ۱۰۳-۱۸.	اکالیپتوس - ۲۰۰.
پیاز - ۱۷-۱۹.	امرود - ۱۷.
پترک (پوتروک) - ۷۸-۵۶.	انبه - ۳۱-۲۹.
پسته - ۱۳۵.	انگور - ۲۶۳-۲۰۱.
پنبه - ۱۴۶-۱۴۲-۶۸.	انار بی هسته - ۱۷.
پیوالک - ۷۸-۵۶.	انار - ۳۷-۳۶-۳۵-۳۳-۳۰-۲۹-۲۵.
تبریزی - ۲۳۰-۲۲۱.	۳۸-۶۷-۸۳-۸۴-۸۶-۸۷-۹۴-۹۸.
تریاک - ۱۳.	۱۰۴-۱۰۰.
ترش جو - ۱۷.	انجیر - ۳۶-۳۵-۳۳-۳۰-۲۹-۲۵-۲۲.
تنباکو - ۱۰۴-۱۳.	۳۸-۳۷.
توتون - ۸۴.	اندرگاه - ۵۶.
توتون سفید - ۳۴-۱۷.	ایشرک گلدار - ۷۸.

توت - ۲۲۱.	۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۳۹ - ۲۶۳ -
تخم هندوانه - ۲۴۱.	۳۰۴.
تخم کتان - ۲۴۱.	راب - ۵۶ - ۷۸.
جو - ۱۴ - ۴۴ - ۶۰ - ۶۷ - ۶۸ - ۸۰ - ۸۱ -	رز - ۲۲ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷.
۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۷ -	ریواس - ۵۶ - ۷۸.
۱۰۴ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۳۰۱ -	زنبول - ۷۸.
۲۲۹ - ۲۴۱ - ۲۶۳.	زبان گنجشک - ۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۳۰.
جوزق - ۱۷.	زردآلو - ۱۴ - ۶۷ - ۱۰۳.
حبوبات - ۱۲ - ۱۴ - ۶۰ - ۸۳ - ۱۴۶.	زیتون - ۱۱۵ - ۱۱۶.
خاکشی - ۷۸.	زیره - ۳۲۹.
خیار - ۲۴۱.	سدر - ۶۰.
خرمالو - ۱۰۳.	سیب - ۱۷ - ۳۱ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۰ - ۷۱ - ۸۰ -
خشخاش - ۲۴۱.	۸۳ - ۸۴ - ۸۵.
خار شتر - ۱۸.	سیر - ۱۴.
خرما - ۱۴ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ -	سنجد - ۱۷.
۳ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۶۰ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ -	سبزی - ۵۶.
۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ -	سیمسور - ۵۶ - ۷۸.
۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -	سودک سک - ۷۸.
۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۴۱ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۲۲۹ -	شاتوت - ۱۷.
۳۰۴.	شعیر ابلیس - ۱۳۹.
دارچین - ۱۲۲.	شلتوک - ۱۷.
در مشوک - ۷۸.	صیفی - ۱۷.
دهلک - ۵۶ - ۷۸.	شودشک - ۳۴ - ۹۷.
ذرت - ۱۴ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۳۰ -	عرعر - ۱۳۵.
۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۵۶ - ۸۰ -	عدس - ۵۶ - ۹۴ - ۹۸ - ۱۰۰.
۸۱ - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۹۳ - ۹۵ - ۱۰۰ -	غلات و غله - ۱۵ - ۳۰۴.

۲۶۱-۲۴۱	فلفل ہندی- ۱۴
مو- ۲۵۰-۳۲۰	قہوہ- ۱۳
موز- ۲۹-۳۳۲	قازیاقی- ۲۶۲-۲۶۳
موردانہ- ۷۸	کنجد- ۱۷-۹۴
ماش- ۵۶	کاکوتی- ۵۶-۷۸
نارون- ۲۲۱-۲۲۹	کھور- ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۲۲
نخل- ۱۲-۲۴-۲۶-۲۸-۲۹-۳۱-۳۳	کنار- ۱۳
۳۴-۱۲۲-۳۲۹-۳۴۲	گلیورہ- ۵۶-۷۸
نخیلات- ۲۹	گز- ۱۷
نیشکر- ۱۳-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰	گزکاوش- ۹۸-۱۲۲-۲۰۰-۲۲۱-۲۲۹
نیل- ۲۴۷-۲۵۲-۳۲۹	گیلاس- ۱۰۳
نارنج- ۲۹	گندم- ۱۷-۲۲-۲۴-۲۸-۴۴-۵۶-۶۰
نی- ۲۴۱-۲۵۶	۶۷-۶۸-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۶
ہپتوک- ۵۶	۸۷-۸۸-۹۲-۹۴-۹۵-۹۷-۹۸-۱۰۰
ہلو- ۱۷	۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۲-۱۱۳
ہندوانہ- ۲۰۱-۲۶۳	۱۱۵-۱۳۹-۱۴۸-۱۸۷-۲۰۱-۲۲۹

نام جانوران و پرندگان

آهو - ۱۲ - ۱۷ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰۲	پرندہ مهاجر (آبی) - ۲۶۴
ارغالی - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۱	تمساح - ۴۸ - ۱۰۹
۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸	تیہو - ۱۳ - ۱۴ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۳
اسب - ۱۰۴ - ۱۰۸	جماز - ۱۰۳
الاغ - ۱۲ - ۱۷ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۵ - ۳۱	خرگوش - ۱۲
بز - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۰	خر وحشی - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۱۹ - ۲۳۰
۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸	خوک - ۴۸
بز وحشی - ۱۱۹ - ۱۸۸ - ۲۲۰	درنا - ۲۳۰
بزکوهی - ۱۲ - ۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۳۵ - ۱۳۹	روباہ - ۴۸ - ۱۳۰
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۲۶۴ - ۳۲۱	سگ وحشی - ۱۲
باز - ۴۸	سگ آبی - ۱۱۱
بیر - ۱۲ - ۸۶	سوسک - ۲۳۰ - ۲۴۱
پلیکان - ۲۳۰	شتر - ۱۲ - ۱۷ - ۳۱ - ۵۶ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۱۴ - ۱۴۸ - ۱۷۵ - ۲۲۹ - ۲۳۹
پلنگ - ۱۷ - ۲۸ - ۴۸ - ۱۷۳ - ۲۹۱ - ۳۰۱	شیر - ۱۴ - ۱۱۹

گوسفند-۱۳-۱۷-۲۲-۲۴-۲۶-۲۸-۳۱	شغال-۱۲-۴۸
- ۱۱۹-۱۱۲-۱۰۴-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵	شاهین-۴۸
- ۲۲۶-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱	عقرب-۱۳
۲۶۴-۲۳۹-۲۲۹	عقاب-۱۳
گربه وحشی-۱۴۶	غاز-۲۳۰
لک لک-۱۳-۵۳	غزال-۱۰۳-۱۳۵-۱۳۶-۲۲۹-۲۳۰
مار-۱۳-۴۸	فیل گاو-۱۴۷
ماهی-۱۳-۳۳-۵۶-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳	قاطر-۱۳
- ۲۶۳-۲۳۱-۲۳۰-۱۴۷-۱۴۳-۱۱۴	قو-۲۳۰
۲۶۴	قره غاز-۲۳۰
آهور-۴۹	کبک-۱۳-۱۴-۲۲-۲۴-۲۶-۲۸-۲۹
اره ماهی-۴۸	۳۳-۳۶-۳۷-۳۸
بمپک-۴۸	کرکس-۱۳-۴۸
حلوا-۴۸	کفتار-۱۲-۴۸
دختر ناخدا-۴۸	گاو-۱۳-۱۷-۲۴-۲۶-۲۸-۳۱-۳۵
سرخو-۴۸-۴۹	۳۶-۷-۳۸-۴۸-۱۱۲-۱۰۴-۱۳۹
سلیمانی-۴۸	۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۱
سنگ-۴۸	- ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۸
سه کله-۴۹	- ۲۲۹-۲۲۰-۲۱۹-۱۷۳-۱۵۷-۱۴۸
شیر ماهی-۴۸	۲۳۰-۲۳۱-۲۳۹-۲۵۷-۲۶۰
عروس ناخدا-۴۸	گاو کوهان دار-۲۱۹
قباد-۴۸-۴۹	گاو میش-۱۳-۱۴۷
کولی-۴۹	گراز-۳۵-۱۳۵
گیدیر-۴۹	گراز وحشی-۲۱۹-۲۶۴
هامور-۴۹	گرگ-۱۲-۳۵-۴۸
انواع ماهیهای (جنوب)-۴۸-۴۹	گوزن-۱۷-۲۶۴

- | | |
|-------------------------|------------------|
| میگو - ۴۸. | مرال - ۱۲. |
| نہنگ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۱۹. | مرغ جنگلی - ۲۶۴. |
| ہما - ۱۳. | مرغ خانگی - ۱۲. |
| یوز - ۱۷. | موش - ۲۳۰ - ۲۴۱. |

سایر اسامی خاص

- | | |
|---|--|
| بنیاد نیشابور - ۳۱۵. | استاد - ۹۳ - ۹۴ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵. |
| برهان قاطع - ۴۱ - ۳۱۷ - ۳۲۲. | اهورامزدا - ۷۹. |
| بهشت - ۴۶. | آرنیا - ارنیا - ۱۹۸. |
| برلچه - ۵۳. | ایش تیوفال - ۱۱۲. |
| بهارستان - ۹۶. | ایزمئو (ایتالیائی) - ۱۹۶ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - |
| پانیذ (فانیذ - پانید) - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - | ۲۷۱ - ۲۷۲. |
| ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲. | اطلس اقلیمی ایران - ۴۶. |
| پارچه‌های ابریشمی - ۱۳. | اور - ۲۴۷ - ۲۷۰. |
| پارچه‌های پشمی - ۱۳. | ایوامبی - ۴۷. |
| پارچه‌های کرباس - ۱۳. | اوستا - ۲۳۹. |
| تورات - ۹۰. | اکوفاجا - ۲۹۷. |
| تراس - ۸۶. | ابریشم - ۵۶ - ۳۲۸. |
| پیغمبر (ص) - ۳۱۶. | انقلاب مشروطه - ۶۱. |
| تهلوک - ۴۶. | احسن التقاسیم - ۳۱۶ - ۳۲۶. |
| توچی - ۱۸۵. | افسانه‌های آریائی - ۲۳۹. |
| تمدن ایلامی - ۱۹۸ - ۲۴۶. | الهه مادر (پیکره) - ۱۴۴. |
| تمدن باختری ایران - ۱۲۵. | ابزار فلزی - ۱۴۳. |
| جهاد سازندگی - ۱۶۰. | ابزار سنگی - ۱۴۲ - ۱۴۳. |
| جهان‌نامه (ابن بکران) - ۲۹۶ - ۳۰۳. | بشگرد - ۴۲. |

- جهنم - ۴۶ .
 چرم - ۲۶۲ - ۲۶۵ .
 چوب - ۱۳ - ۳۴ - ۲۰۰ - ۲۴۱ - ۳۳۰ .
 حکومت کمونیستی - ۹۱ .
 دوراس - ۱۵ .
 دولت قاهره - ۳۱۳ .
 دورا آغاز نگارش - ۲۷۳ .
 دوران یخبندان - ۱۳۶ .
 دوران فلز - ۱۴۹ .
 دوران تولید غذا - ۱۴۰ .
 روسی (نویسنده) - ۵۸ .
 روش لواوا - ۱۳۷ .
 زال (پدر رستم) - ۸۲ .
 زردشت (زردشتی) - ۷۹ - ۲۴۳ .
 ژوپیتر - ۱۱۸ .
 سربک (پارچه) - ۵۶ .
 سپارک (نهار) - ۵۶ .
 سفال لوکس (مهرگاره) - ۱۴۴ .
 سمط‌الحلی - ۲۹۶ .
 سواستیکا - ۱۷۳ .
 سیاست‌نامه (خواجه نظام‌الملک) - ۳۰۷ .
 سازمان برنامه و بودجه - ۵۶ - ۷۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶ .
 شاهنامه - ۵۴ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۱۶ - ۳۱۷ .
 ۳۱۸ - ۳۱۹ .
 فرانکفورت - ۲۷ .
 فرهنگ - ۶۰ - ۶۸ - ۹۷ - ۱۲۲ .
 فقرا - ۲۶۷ .
 فلسطین - ۱۹۵ .
 فرانسویان - ۱۲۶ - ۱۳۹ .
 فوح البدان - ۱۲۴ .
 قشلامیسی - ۳۱۳ .
 قرآن - ۴۱ .
 عثمان عفان - ۳۱۱ .
 کاهن - ۲۶۷ .
 کوش - ۸۶ .
 کوار - ۹۳ .
 کپر - ۹۳ .
 کجرات - ۱۴۷ .
 کیهان فرهنگی - ۲۳۹ - ۳۲۰ .
 گرو - ۴۷ .
 گنز - ۱۰۳ .
 گرینویچ - ۴۲ - ۱۳۱ .
 گیرشمن - ۳۱۸ .
 گنگ - ۱۴۸ .
 گئوسیزم (متافیزسیم ایران) - ۳۱۶ .
 لوندو - ۱۵۲ .
 لطایف الحیل - ۳۰۵ .
 لقمان حکیم - ۵۴ .
 ملوخان (ماهی خواران) - ۲۹۸ - ۱۱۲ .
 مید (ماه‌گیران) - ۹۴ - ۹۶ .
 مر (مه) - ۷۶ .

۱۰۶-۱۰۵	ماکان - ۹۱
نوبهار - ۹۶	مکن - ۹۱
نپتون - ۱۱۸	ماههای سال - ۴۷
نامیسی - ۴۶	حجله ساریان - ۵۴
تیم روز - ۲۰۲ - ۲۲۹ - ۲۵۱ - ۲۷۱	مرآت البلدان - ۲۹۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱
وزارت کشور - ۱۰۶ - ۱۰۵	معجم البلدان - ۶۶
وزارت کشاورزی - ۴۳	مدیترانه - ۱۳۶
وزارت مسکن و شهرسازی - ۷۸	مرکز پژوهش - ۷۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶
هوشک - ۲۰ - ۲۱ - ۴۶ - ۸۰	مرکز عشایر ایران - ۷۸ - ۱۰۶
هرکول - ۱۱۸	مهره‌های استامپی - ۱۴۳
هاون سنگی - ۲۶۳	موزه هنرهای شرقی رم - ۲۴۳
هرودت - ۴۹۷	مکاکی - ۷۶
هنرای (جیرفت) - ۳۱۳	مک سوته (خرما سوخته) - ۸۸
بیلامیسی - ۳۱۳	ملوخوا - ۹۱
پشت نوزدهم (زامیادشت) - ۲۳۹	مرکز آمار ایران - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵
یاردانگ (گلو تک) - ۲۵۱	۴۷ - ۶۱ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴
	۸۵ - ۸۶ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۳

نام نویسندگان خارجی

- | | |
|----------------------------|-----------------------------------|
| Ariai, A. ۱۸۷ | Copeland, L. ۱۸۷ |
| Arrian ۸۹-۹۰-۱۰۱-۱۲۱ | Dales, G.E. ۱۸۷ |
| Bahadur Khan ۷۸ | Dames, L.M. ۵۸-۹۲-۳۱۹ |
| Bailey ۹۲ | De Cardi, B. ۱۸۳-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲ |
| Ball ۹۶ | -۱۸۴ |
| Baloch, N.A. ۵۵ | Dumont, D. ۵۱ |
| Baloch, M.K.B.B.M. ۵۵-۱۲۳ | Dupree, L. ۱۸۳ |
| Baluch, Inayatollah ۵۵-۱۲۳ | During - Caspers, E.C.L. ۱۹۲ |
| Baluch, M.S.K. ۴۳-۶۰-۹۲ | Ehlers, E. ۴۰ |
| Banegri, B.N. ۴۶ | Eilers, W ۹۲ |
| Bessarot, S. ۱۸۹ | Elefenbein, J. ۵۸ |
| Biscione, R. ۱۸۵ | Emendau, M.B. ۵۲ |
| Bolster, H.G. ۴۹ | G Faggi, P. ۴۰-۵۸-۷۸ |
| Bosworth, C.G. ۴۰-۳۱۵ | Faireservice, W.A.jr. ۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸ |
| Brahui, Naser ۵۲ | Field, H. ۵۵ |
| Bray, D. ۵۲ | Fisher, W.B. ۴۰ |
| Bruce, R.T. ۵۸ | Frolova, V.A. ۵۸ |
| Buchanan, B. ۱۹۱ | Frye, R.N. ۴۳-۶۰ |
| Bulliet, R. ۹۶ | Gabriel, A. ۴۰ |
| Caldwell, J ۱۸۴-۱۸۹ | Ganesser, A. ۴۰ |
| Cameri, G. ۴۰ | Geiger, W. ۵۸ |
| Casal, J.M. ۱۸۳-۱۸۷ | Gershevitch, I. ۵۸-۶۰ |
| Castiglioni, G.B. ۴۰ | Chrishman, R. ۵۶ |

- Gilberstone,, G.W. ۵۸
 Gladtone, C.A. ۵۸
 Gnoli, G. ۴۵-۶۵-۶۷-۱۸۴
 Grant, N.P. ۹۲
 Greison, G.A. ۵۸
 Hakemi, A. ۱۸۸
 Hansman, J. ۹۲
 Harrison, J.V. ۹۲-۴۰
 Harrison, S. ۴۰-۵۵
 Hirschi, H. ۴۵
 Hughes, A.W. ۴۰
 Hume, G.W. ۱۸۶-۱۸۷
 Humphrise, J.
 Garrige, J.F. ۱۸۳-۱۸۷
 Jeannet, A.D. ۴۰
 Jung, J. ۴۰
 Lamberg-Karlovsky, C.C. -۱۸۹-۱۹۴-۳۲۳
 -۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲ ۱۸۴-۱۸۵
 Lech, R. ۵۸
 Lechavallier, M. ۱۸۷
 Lestrangle, G. ۳۳۱
 Lewis, A. ۵۸
 Marston, E.W. ۵۸
 Maruchek, J. ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰
 Masson, C. ۴۳
 Masson, V.M. ۶۰
 Mayer, T.J.L. ۵۸
 Mir Baloch ۵۵-۶۰-۹۲
 Mokler, E. ۵۵-۵۸
 Morgensteine, G. ۵۸
 Mughal, M.R. ۱۸۳
 Orywal, E. ۵۵
 Peronaci, F. ۴۰
 Pezard, M. ۱۲۳
 Piacentini, V.F. ۱۳۲
 Pirce, E. ۵۸
 Piggot, S. ۷۹-۱۸۷
 Pilgram, G.E. ۴۵
 Pottinger, H. ۴۰
 Pozdena, H. ۹۲-۹۴
 Prichett, M. ۱۸۶
 Paikeres, R.L. ۱۸۳
 Ross, E.C. ۴۳-۶۰
 Rossi, A.V. ۵۲-۵۸
 Salzman, Ph.C. ۵۶-۷۸-۸۲
 Santoni, M. ۱۸۳
 Sarraf, M.R. ۱۸۴
 Schott, G. ۴۶
 Seyed Sajjadi, S.M. -۴۰-۹۷-۱۶۷-۲۳۸
 -۵۰-۵۱
 Shaffer, J.G. ۷۹-۱۲۳-۱۸۷-۱۸۸
 Sherman, D.J. ۹۲
 Snead, R.E. ۹۲
 Soklov, S.N. ۵۸
 Spooner, B. ۴۰-۵۸-۶۴-۷۸-۹۲-۳۱۵
 Stein, A. -۱۸۳-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳-۳۳۱
 ۱۸۹
 Steinkler, P. ۱۸۴
 Stober, G. ۴۹
 Stratil-Sauer, G. ۴۶

Sunderland, E. ۷۸

Swidler, S.S. ۴۳-۵۲-۶۰

Sykes, P. ۴۰

Thibult, C. ۶۷

Tosi, M. ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۲

Vignia Taglienti, A.

Vita-Finzi, C. ۱۸۶-۱۸۷

Weise, O.R. ۵۱

Whithehouse, ۹۶-۱۲۳

Whight Beal, T. ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۳۲۳

Williamson, A. ۱۲۳

Wright, H.T. ۱۸۶-۱۸۸-۲۳۸

Wright, R.P. ۱۸۶-۱۸۸-۲۳۸

Zarubin ۸۵

علايم اختصاری و کتاب‌شناسی

الف: فارسی.

آبکاری ۱۳۶۲ = عبدالله آبکاری، عشایر سیستان و بلوچستان، زاهدان.
آب و خاک (بی‌تا) = آب و خاک، طرح توسعه بهره‌برداری آبهای زیرزمینی حوضه جز موریان و تفتان، تهران (بدون تاریخ).

آب و خاک ۱۳۴۶ = آب و خاک، گزارش آبیاری زاهدان، زاهدان.
آموزگار ۱۳۴۱ = اسماعیل آموزگار، «فرهنگ و زبان بلوچی»، نشریه فرهنگ خراسان ۵ و ۶.
آموزگار ۱۳۴۲ = اسماعیل آموزگار، «فرهنگ و زبان بلوچی» نشریه فرهنگ خراسان، ش ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰.

ابن حوقل ۱۳۴۵ = ابن حوقل، صورة الارض (۹۷۶ / ۳۶۹)، ترجمه جعفر شعار، تهران.
ابواحمد ۱۳۵۳ = ابواحمد، «مختصری از جغرافیای بلوچستان»، زمین و زمان ۴ - ۳.
اداره کل آبهای زیرزمینی ۱۳۴۹ = اداره کل آبهای زیرزمینی، گزارش مطالعه آبهای زیرزمینی سیستان و بلوچستان، تهران، ص ۲۳۶.

استخری = ابواسحاق ابراهیم استخری، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی المسالک و الممالک قرن پنجم هجری، به کوشش ایرج افشار (یزدی)، تهران، ۱۳۴۷.

اسمیت ۱۹۸۶ = فلیپ اسمیت، بررسی دوران دیرینه سنگی در ایران، تلخیص و ترجمه عزت‌الله نگهبان، مؤسسه آمریکایی مطالعات ایرانی.

اسلامی ۱۳۲۹ = اسلامی، شتر جماز در منطقه خاش و ایرانشهر، دانشگاه تهران، دانشکده دامپزشکی ص ۱۰۲ (رساله پایان‌نامه تحصیلی).

اصلاح عربانی ۱۳۴۵ = ابراهیم اصلاح عربانی، راهنمای شهرستانهای ایران، تهران، فاز.
اطلس ۱۳۴۵ = اطلس اقلیمی ایران، اطلس اقلیمی ایران (سیستان و بلوچستان)، دانشگاه تهران، تهران.

اعتمادالسلطنه ۱۲۹۴ (ق. ۵) = محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مرات البدان، (چاپ سنگی)،

تهران.

اعتمادالسلطنه ۱۳۶۳ (ه. ش.) = محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

افشار سیستانی ۱۳۶۳ = ایرج افشار سیستانی، بلوچستان مجموعه‌ای از تاریخ و جغرافیای منطقه و ایران، تهران، ص ۳۱۲.

افشار سیستانی ۱۳۶۵ = ایرج افشار سیستانی، واژه‌نامه سیستانی، تهران، بنیاد نیشابور ص ۱۶۴.
افشار سیستانی ۱۳۶۶ (الف) = ایرج افشار سیستانی، «سرگلزایی‌های سیستان»، آینده ۷ - ۶ ص ۴۳۳ - ۴۱۸.

افشار سیستانی ۱۳۶۶ (ب) = ایرج افشار سیستانی، «مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارک‌زایی»، نشر دانش.

افشار (یزدی)، ۱۳۳۴ = ایرج افشار (یزدی)، «یادداشتی درباره زبان بومی سیستان (براهویی)، یغما، ص ۴۶۴ - ۴۶۰.

افشار (یزدی)، ۱۳۳۷ = ایرج افشار (یزدی)، «صد واژه سیستانی»، یغما، ۷.
افضل الملک کرمانی = محمود افضل الملک کرمانی، «بلوچستان»، یادگار ۹ - ۸، (۱۳۲۶ - ۱۳۲۵).

افضل کرمانی = افضل‌الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی، عقد‌العلی للموقف الاعلی، (۶۰۰ ه. ق.)، به کوشش علی محمد عامری، با مقدمه باستانی پاریزی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.
اقتداری ۱۳۴۸ = احمد اقتداری، آثار شهرهای باستانی و سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، تهران.

اکبری و دانشور و مظفری و اسدیان ۱۳۵۵ (الف) = اسدالله اکبری و رضا دانشور و ثابت دانشور و احمد رضا مظفری و اسدیان، بررسی کلی طایفه مبارکی، ج. ۱، زاهدان، ص ۳۶۰.

اکبری و دانشور و مظفری و اسدیان ۱۳۵۵ (ب) = اسدالله اکبری و رضا دانشور و ثابت دانشور و احمد رضا مظفری و اسدیان، بررسی طایفه مبارکی، ج. ۲، زاهدان، ص ۲۹۷.

امان‌اللهی ۱۳۶۰ = سکندر امان‌اللهی بهاروند، کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی درباره عشایر و ایلات، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۱۸.

امیرلو ۱۳۶۵ = عنایت‌الله امیرلو، «نگاهی به فرهنگ‌های کهن سنگی ایران»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال اول، شماره اول.

امین ۱۳۵۳ = محمدابراهیم امین، نظری به طایفه گمشاد زهی، زاهدان، سازمان برنامه و بودجه

استان، ص ۲۲.

امین ۱۳۵۴ = محمدابراهیم امین، عشایر بلوچستان، زاهدان، سازمان برنامه و بودجه استان.
 انعام الحق ۱۹۸۶ = انعام الحق کوثر، بلوچستان مین فارسی شاعری، کوئته، بلوچی آکادمی.
 ارماتال کنسولت ۱۳۳۹ = ای‌تال کنسولت، کارخانه نمک‌سازی چاه بهار، تهران.
 ایرانشهر ۱۳۴۲ = ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران.
 باستانی پاریزی ۱۳۴۴ = محمدابراهیم باستانی پاریزی، یعقوب لیث، تهران، ابن سینا.
 باستانی پاریزی ۱۳۵۵ = محمدابراهیم باستانی پاریزی، کوچه هفت پیچ، تهران، چاپ چهارم،
 نگاه، ۱۳۶۲.

بدیعی ۱۳۶۲ = ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، تهران، اقبال.
 برزگر جلالی ۱۳۵۸ = برزگر جلالی، کشاورزی در منطقه سیستان، مشهد، دانشگاه مشهد، رساله
 پایان‌نامه تحصیلی ۱۳۵۸ - ۱۳۵۷.

برقی ۱۳۵۶ = محمد برقی، نظری به بلوچستان، تهران.
 برهان قاطع = محمدحسن خلف تبریزی معروف به برهان قاطع، برهان قاطع، تهران، انتشارات
 خرد - نیما، بدون تاریخ.
 بقایی ۱۳۶۹ = ناصر بقایی، «حال که چنین است»: مقالات کرمان‌شناسی، تهران، ص ۱۳۵ -
 ۱۲۳.

بلاذری = احمد ابن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات
 بنیاد فرهنگ ایران.

بلغواد - لپنتین ۱۳۵۸ = بلغواد و لپنتین، ماهی‌های خلیج ایرانی، ترجمه اسماعیل اعتماد و بابا
 مخیر، تهران، دانشگاه تهران.

بلوچ ۱۳۵۸ (الف) = محمد بلوچ، پرندگان دشت لوت، تهران، مؤسسه جغرافیای دانشگاه
 تهران.

بلوچ ۱۳۵۸ (ب) = محمد بلوچ، جغرافیای زیستی سوسماران، تهران، مؤسسه جغرافیای
 دانشگاه تهران.

بنیاد ۱۳۶۱ = بنیاد، «کلپورگان، احیای صنایع دستی» بنیاد ۳۳، ص ۴۲ - ۳۹ و ۵۷.
 بهرامی ۱۳۱۰ = تقی بهرامی، «سیستان یا مصر ایران»، مجله مدرسه عالی فلاح، کرج، ۸، ۲۱ -
 ۸.

بهنام ۱۳۴۷ = عیسی بهنام، «پدران ما که بودند و از کجا به این سرزمین آمده‌اند، هنر و مردم، ۷۰

ص ۱۳ - ۸.

- بهنام ۱۳۵۲ = عیسی بهنام، «شهر سوخته»، هنر و مردم، ۱۲۶، ص ۶ - ۲.
- بهنیا ۱۳۶۷ = عبدالکریم بهنیا، قنات‌سازی و قنات‌داری، تهران مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۳۶.
- پاپلی یزدی ۱۳۶۸ = محمدحسین پاپلی یزدی، «پیامدهای سیاسی، اقتصادی بلوچستان بدون نخل، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی ۱۳، ص ۳۵ - ۵.
- پور داود ۱۳۵۵ = ابراهیم پورداود، پشت‌ها ۲، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پور کرمانی ۱۳۶۵ = محسن پورکرمانی، «مختصری درباره ژئو مورفولوژی استان سیستان و بلوچستان، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی ۳.
- تاریخ سیستان = تاریخ سیستان، تألیف ۷۳۵ - ۴۲۵، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران.
- تکنوگود ۱۳۵۷ = شرکت سهامی تکنوگود، گزارش ماهیانه طرح فراگیر بافت بلوچ، طرح استان سیستان و بلوچستان، تهران.
- جانب‌اللهی ۱۳۶۲ = سعید جانب‌اللهی، «مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان»، مجموعه مقالات مردم‌شناسی، ایلات و عشایر ۲، ص ۱۷۵ - ۱۱۹.
- جانب‌اللهی ۱۳۶۷ = سعید جانب‌اللهی، «فنون کوچ‌نشینی بلوچ برای سازگاری با محیط‌زیست، نمونه: عشایر سراوان»، فصلنامه تحقیقات جغرافیا ۹، ص ۱۴۸ - ۱۲۲.
- جاوید ۱۳۳۷ = احمد جاوید، «کوچ و بلوچ»، ادب ۶، ص ۳۰ - ۲۵.
- جاویدان ۱۳۴۳ = س. جاویدان، رودخانه بمپور از نظر اقتصادی و کشاورزی، شیراز، دانشگاه شیراز.
- جعفری ۱۳۴۳ (الف) = علی‌اکبر جعفری، «بلوچ و بلوچی (۱)»، سخن، ۹ - ۸، ص ۷۹۳ - ۷۹۶.
- جعفری ۱۳۴۳ (ب) = علی‌اکبر جعفری، «بلوچ و بلوچی (۲)»، سخن، ۱۳، ص ۸۸۰ - ۸۶۹.
- جعفری ۱۳۴۳ (پ) = علی‌اکبر جعفری، «تازگیهای زبان بلوچ»، نشریه فرهنگ ایران باستان ۱، ص ۲۱ - ۱۵.
- جعفری ۱۳۴۴ (الف) = علی‌اکبر جعفری، «بلوچ و بلوچی (۳)»، سخن ۲، ص ۱۸۶ - ۱۷۹.
- جعفری ۱۳۴۴ (ب) = علی‌اکبر جعفری، «بلوچ و بلوچی (۴)»، سخن ۳، ص ۲۸۷ - ۲۸۲.
- جعفری ۱۳۴۴ (پ) = علی‌اکبر جعفری، «ادبیات بلوچ (۵)»، سخن ۴، ص ۴۱۹ - ۴۰۹.
- جهادسازندگی ۱۳۶۱ = جهادسازندگی، آمارگیری روستایی جهاد سازندگی آبان ماه ۱۳۶۰ تعداد آبادی و خانوار ساکن و امکانات خدماتی و فرهنگی به تفکیک بخش و دهستان در مناطق

روستایی استان سیستان و بلوچستان، تهران.

حاکمی ۱۳۵۱ = علی حاکمی، راهنمای نمایشگاه دشت لوت، خبیص (شهادت)، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران.

حبیبی ۱۳۶۳ = عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب.
حدود العالم = ناشناس، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.

خنجی ۱۳۳۸ = عبدالواحد خنجی، «فرهنگ کوههای ایران»، شکار و طبیعت ۵ - ۴.
خنجی ۱۳۳۹ = عبدالواحد خنجی، «فرهنگ کوههای ایران»، شکار و طبیعت ۱۰ - ۶.
خنجی ۱۳۴۰ = عبدالواحد خنجی، «آشفشان تفتان»، شکار و طبیعت ۲، ص ۸۰ - ۷۶.
خواجه نظام‌الملک = خواجه نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

دفتر برنامه‌ریزی استان ۱۳۵۳ = دفتر برنامه‌ریزی استان (سازمان برنامه و بودجه)، بررسی طرح تأسیس ۵۰۰ دستگاه بافندگی دپستی، زاهدان، ص ۳۱.
دهخدا = علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.

رخشانی = بدیل رخشانی، سیستان، ج. ۱، تهران، فن و دانش، ص ۲۱۶، بدون تاریخ.
رزم‌آرا ۱۳۴۲ = حسین علی رزم‌آرا، «جزایر خلیج فارس»، خلیج فارس، تهران، اداره کل انتشارات رادیو.

رضی ۱۳۴۶ = هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا، ج. ۳ - ۱، تهران، فروهر.
ریاحی ۱۳۵۵ = علی ریاحی، زار و باد و بلوچ، تهران، طهوری.

زرین کوب ۱۳۶۴ = عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران، ایران قبل از اسلام، تهران، امیرکبیر.
زرین نگار ۱۳۶۴ = م. زرین نگار، دستور تطبیقی زبان بلوچی با پارسی، کرمان، ص ۱۳۵.
زرین نگار ۱۳۶۸ = م. زرین نگار، «کوشانیان، کوفجان، براهوییان»، نامه فرهنگ ایران ۳، به کوشش فریدون جنیدی، تهران، بنیاد نیشابور، ص ۱۲۴ - ۱۰۵.

زند مقدم ۱۳۷۰ = محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، سیری در احوال اهل بلوچستان شهرها، دیه‌ها، آبها، کرانه‌ها، تهران.

سازمان برنامه و بودجه ۱۳۵۱ = سازمان برنامه و بودجه، آمارنامه مقدماتی استان سیستان و بلوچستان، زاهدان.

سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۰ = سازمان برنامه و بودجه، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان

- ۱۳۵۸ - ۱۳۵۷، تهران، شماره ۸۳۷، ص ۱۰۹.
- سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۲ = سازمان برنامه و بودجه، بررسی مقدماتی جوامع اهل تسنن در ایران، تهران.
- سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۶ = سازمان برنامه و بودجه، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۴، زاهدان، ص ۲۲۸.
- سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۷ = سازمان برنامه و بودجه، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۵، زاهدان.
- سازمان برنامه - مرکز پژوهش = سازمان برنامه و بودجه و مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، درآمدی مجمل بر مطالعه عشایری سیستان و بلوچستان، کتاب اول: پراکندگی عشایر در سطح استان، زاهدان، ص ۱۲۷، بدون تاریخ.
- سازمان دامپروری کشور ۱۳۴۵ = سازمان دامپروری کشور، وضع کشاورزی و دامپروری در سواحل خلیج فارس و دریای عمان، تهران.
- سایکس ۱۳۶۳ = سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران.
- سجادیه ۱۳۶۴ = محمدعلی سجادیه، «سخنی چند پیرامون براهویان ایران»، نامه فرهنگ ایران ۲، به کوشش فریدون جنیدی، (۱۳۶۴)، ص ۱۶۱ - ۱۴۶.
- سرفراز ۱۳۵۰ = علی اکبر سرفراز، «کشف کاخی از عهد کورش کبیر در ساحل خلیج فارس»، باستان‌شناسی و هنر ایران ۸ - ۷، ص ۳۲ - ۱۹.
- سفرنامه ۱۳۶۸ = سفرنامه جنوب ایران، نوشته شده در سال ۱۳۰۷ قمری، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران، امیرکبیر.
- سلطانی ۱۳۴۲ = سلطان علی سلطانی بهبهانی، «بنادر ایران در خلیج فارس»، خلیج فارس، تهران، انتشارات کل رادیو.
- سواری - محمدپور ۱۳۶۱ = احمد سواری و محمدپور، ذخایر سطح زی خلیج فارس و دریای عمان، تهران، شرکت سهامی شیلات جنوب ایران.
- سید سجادی = سیدمنصور سید سجادی، بررسیهای باستان‌شناسی حاشیه هلیل رود ۱۳۶۴ - ۱۳۶۳ (گزارش منتشر نشده و بدون تاریخ).
- سید سجادی ۱۳۶۱ = سیدمنصور سیدسجادی، قنات / کاریز، تاریخچه، ساختمان و چگونگی گسترش آن در جهان، تهران، انجمن فرهنگی ایتالیا در ایران، تهران، ص ۱۷۳.

- سید سجادی ۱۳۶۲ (الف) = سیدمنصور سید سجادی، «نگاهی به فرهنگهای ناشناخته نیمه شرقی فلات ایران: شهر سوخته - سیستان»، فروهر ۱، ص ۱۰۹ - ۸۶.
- سید سجادی ۱۳۶۲ (ب) = سیدمنصور سید سجادی، «نگاهی به فرهنگهای ناشناخته نیمه شرقی فلات ایران، شهر سوخته - سیستان»، فروهر ۲، ص ۲۳۳ - ۲۰۸.
- سید سجادی ۱۳۶۲ (پ) = سیدمنصور سید سجادی، «نگاهی به فرهنگهای ناشناخته نیمه شرقی فلات ایران، شهر سوخته - سیستان»، فروهر ۳، ص ۲۸۳ - ۲۷۲.
- سید سجادی ۱۳۶۵ = سیدمنصور سید سجادی، «شهر و شهرنشینی در نیمه شرقی فلات ایران: شهر سوخته» نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ص ۷۷ - ۵۱.
- سید سجادی ۱۳۶۷ (الف) = سیدمنصور سید سجادی، «نگاهی به آثار باستانی بلوچستان از آغاز تا اسلام (۱)»، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره دوم، ص ۵۵ - ۴۱.
- سید سجادی ۱۳۶۷ (ب) = سیدمنصور سید سجادی، «نگاهی به آثار باستانی بلوچستان از آغاز تا اسلام (۲)»، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال سوم، شماره اول، ص ۵۹ - ۴۲.
- سید سجادی ۱۳۶۸ (الف) = سیدمنصور سید سجادی، «تاریخ قوم کوچ (۱)»، فصلنامه عشایری، ذخایر انقلاب، علمی، فرهنگی ۷، ص ۱۱۶ - ۱۰۵.
- سید سجادی ۱۳۶۸ (ب) = سیدمنصور سید سجادی، «تاریخ قوم کوچ (۲)»، فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، علمی، فرهنگی ۹ - ۸، ص ۱۰۸ - ۹۵.
- سید سجادی ۱۳۷۰ = سیدمنصور سید سجادی، «معرفی دوگونه سفال جدید از منطقه کرمان»، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال پنجم، شماره دوم، ۱۳۷۱، ص ۵۱ - ۳۸.
- سیستانی ۱۳۵۰ = محمد اعظم سیستانی، «چند کلمه از زبان مردم سیستان»، آریانا ۶، سال ۲۹، ص ۶۱ - ۴۸.
- سیستانی ۱۳۶۴ = محمد اعظم سیستانی، «یاد کردی از محمدخان بلوچ، شخصیت ملی، و مبارز بلوچ در نیمه اول قرن هژدهم میلادی»، ملیتهای برادر ۳، ص ۳۶ - ۳۱ و ۸۱.
- سهامی ۱۳۵۵ = سیروس سهامی، «نیمه کوچ نشینان تفتان»، جغرافیا ۱، ص ۳۴ - ۲۷.
- شاملو ۱۳۵۱ = غلامعلی شاملو، «کاوش در اطراف میناب»، باستان شناسی و هنر ایران ۱۰ - ۹، ص ۱۲۸ - ۱۲۴.
- شهبهانی ۱۳۳۶ = شهبهانی، «سد بمپور»، آب ۷ - ۶، ص ۸۷ - ۸۶.
- شیخ یحیی احمدی کرمانی ۱۳۴۵ = شیخ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، به کوشش

محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران.

صابری ۳۴ - ۱۳۳۳ = خلیل صابری، «تاریخچه عشایری ایران»، عشایر ایران ۱، ص ۱۲ - ۳. صفی نژاد ۱۳۶۳ = محمدجواد صفی نژاد، «بادهای ۱۲۰ روزه سیستان»، مبانی جغرافیای انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران، تهران، ص ۲۷۳ - ۲۷۷.

صفی نژاد ۱۳۶۷ = محمدجواد صفی نژاد، «جمعیت عشایری ایران از ۱۱۲۸ تا ۱۲۳۰ قمری، شاه سلطان حسین و فتح‌علی شاه»، مجموعه مقالات جغرافیایی ۴، ص ۶۵ - ۵.

طباطبایی ۶ = م.م. طباطبایی، «هیرمند و سیستان»، محیط، ۶، ص ۲۳ - ۱۸.

طباطبایی ۷ = م.م. طباطبایی، «هیرمند و سیستان»، محیط ۷، ص ۱۶ - ۱۲.

طباطبایی ۸ = م.م. طباطبایی، «هیرمند و سیستان»، محیط ۸، ص ۱۴ - ۱۳.

طباطبایی ۱۳۶۶ = طباطبایی، «زط = جت = کولی»، آینده ۳ - ۱، ص ۱۶۷ - ۱۶۳.

طبری = ابوجعفر محمدابن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه صادق نشات، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عابدزاده ۱۳۵۵ = م. ت. عابدزاده، زندگی نیمه کوچ‌نشینی در واحه تفتان، مشهد، دانشگاه مشهد، (رساله پایان‌نامه تحصیلی).

عبدی ۱۳۷۰ = کامیار عبدی، «دیلمون، مکن و ملوخ»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ ۲، سال پنجم، ص ۳۷ - ۲۶.

عسگری ۱۳۵۷ = ناصر عسگری، مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، تهران.

علاءالملک ۱۳۶۴ = محمود دیبا (علاءالملک)، سفرنامه بلوچستان، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید.

عمید ۱۳۶۲ = حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، تهران.

فردوسی = حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.

فرمانفرما ۱۳۶۰ = فیروز میرزا فرمانفرما، سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران.

فرهنگ ۱۳۳۰ = فرهنگ جغرافیایی ایران، استان هشتم کرمان و مکران، تهران.

فیلد ۱۳۴۴ = هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران، ابن‌سینا.

فیروزان ۱۳۶۲ = ت. فیروزان، «درباره ترکیب سازمان ایلات و عشایر ایران»، ایلات و عشایر، تهران، کتاب آگاه.

قائم‌مقامی ۱۳۴۵ = جهانگیر قائم‌مقامی، «کتاب‌شناسی عشایر ایران»، بررسی‌های تاریخی ۴، ص

۸۹ - ۹۴

- قادری ۱۳۵۶ = قادری، بررسی مسائل پرورش طیور در استان سیستان و بلوچستان، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده دامپزشکی، ص ۱۱۶. (رساله پایان‌نامه تحصیلی).
- کابلی ۱۳۵۳ = میر عابدین کابلی، «شهادت تجلی‌گاه فرهنگ ایران در هزاره سوم پیش از میلاد»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳، ص ۴۸ - ۳۰.
- کابلی ۱۳۶۴ = میر عابدین کابلی، «باستان‌شناسی به روایت مردم»، نامه فرهنگ ایران، گردآوری فریدون جنیدی، ص ۲۰۰ - ۱۸۵.
- کابلی ۱۳۶۵ = میر عابدین کابلی، «شهادت مرکز ایالت آراتا»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ ۱، سال اول، ص ۶۲ - ۵۰.
- کاظمیه ۱۳۵۰ = اسلام کاظمیه، جای پای اسکندر، تهران.
- کالدول - ملک ۱۳۴۴ = ژوزف کالدول و صادق ملک شهمیرزادی، تل ابلیس سلسله جبال کرمان و ابتدای ذوب فلز، ایلینوی، ۱۳۴۴.
- کبیری - مقامی ۱۳۶۴ (الف) = پری کبیری و ناصر مقامی، آمار نامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، سازمان برنامه و بودجه، زاهدان.
- کبیری - مقامی ۱۳۶۴ (ب) = پری کبیری و ناصر مقامی، آمار نامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، سازمان برنامه و بودجه، زاهدان.
- کرمانی مقدم ۱۳۵۵ = شهیندخت کرمانی مقدم، «وضع جغرافیای بلوچستان»، وحید ۱۴.
- کمیته مرکزی برنامه ریزی آب ۱۳۴۸ = کمیته مرکزی برنامه ریزی آب، توسعه منابع آبهای منطقه سیستان و بلوچستان، تهران، سازمان برنامه.
- کیوانفر ۱۳۴۷ = کیوانفر، آبریان خلیج فارس و دریای عمان و قابلیت بهره‌برداری از آنها برای مصارف داخلی و صادرات، تهران.
- کیوانفر ۱۳۴۹ = کیوانفر، طبقه‌بندی اکولوژیک ماهیهای خلیج فارس و دریای عمان، تهران، دانشگاه تهران.
- کیهان ۱۳۱۱ = مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، تهران، ابن سینا.
- گردیزی = ابوسعید عبدالحی الضحاک ابن محمود گردیزی، زین الاخبار (۱۰۵۰ / ۴۴۲)، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران.
- گريشمن ۱۳۶۴ = رمان گريشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

- گودرزی نژاد ۱۳۵۸ = شاهپور گودرزی نژاد، ایرندگان، مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران، تهران.
- گیاهی ۱۳۵۹ = جهانگیر گیاهی، گزارش مقدماتی از اوضاع ماهیگیری چاه بهار، کنارک، تیس، تهران، مؤسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران، ص ۶۷ - ۱.
- لئون ۱۳۳۷ = لئون، کشاورزی در بلوچستان، تهران.
- مارکوپولو = مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو (ایل میلیونه)، ترجمه سید منصور سیدسجادی و آنجلادی جوانی رومانو، تهران، گویش.
- مجیدزاده ۱۳۵۹ = یوسف مجیدزاده، «سرزمین آرتا»، کندوکاو، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- مجیدزاده ۱۳۶۶ = یوسف مجیدزاده، «سنگ لاجورد و جاده بزرگ خراسان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ ۲، سال اول.
- مجیدزاده ۱۳۶۸ = یوسف مجیدزاده، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمد ابن نجیب بکران = محمد ابن نجیب بکران، جهان نامه، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران، ابن‌سینا.
- مخبر ۱۳۲۴ = محمدعلی مخبر، «کوه تفتان»، یادگار ۷، سال ۲، ص ۶۸ - ۶۲.
- مخبر ۲۶ - ۱۳۲۵ = محمدعلی مخبر «جغرافیای بلوچستان»، یادگار ۷ - ۶.
- مخبر ۱۳۲۸ = محمدعلی مخبر، «رود هیرمند»، یادگار ۵، ص ۴۰ - ۳۴.
- مدرسی چهار دهی ۱۳۵۳ = مدرسی چهار دهی (به کوشش)، «جغرافیای بلوچستان»، بررسیهای تاریخی ۹، ش ۳.
- مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (الف) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، شهرستان زابل، تهران.
- مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (ب) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، شهرستان زاهدان، تهران.
- مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (پ) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، نتایج مربوط به جمعیت عشایری اسکان نشده کل کشور، تهران، ص ۳۰.
- مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (ت) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، شهرستان چاه بهار، تهران.
- مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (ث) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، شهرستان ایرانشهر، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۴۶ (ج) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، آبان ماه ۱۳۴۵، شهرستان سراوان، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۴۷ = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۴۵، استان سیستان و بلوچستان، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۴۸ = مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، استان سیستان و بلوچستان، تهران، جلد ۱۸.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۶ = مرکز آمار ایران، آمار نامه استان سیستان و بلوچستان، شماره ۷، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۷ = مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، مساحت شهرستانهای ایران در پایان سرشماری ۱۳۵۵، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (الف) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان چاه‌بهار، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (ب) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان ایرانشهر، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (پ) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان خاش، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (ت) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان سراوان، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (ث) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان زابل، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۸ (ج) = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان زاهدان، تهران.

مرکز آمار ایران ۱۳۵۹ = مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۵۵، تهران.

مرکز آمار ایران (بی‌تا) = مرکز آمار ایران، آمار نامه سیستان و بلوچستان، بدون تاریخ.

مرکز عشایری ایران ۱۳۶۰ = مرکز عشایری ایران، جمعیت و تقسیمات ایلات ایران، تهران.

مرکز عشایری ایران ۱۳۶۱ = مرکز عشایری ایران، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، شیراز.

مستوفی (بی‌تا) = احمد مستوفی، «سفر دریایی نثارک در سواحل عمان و خلیج فارس»، مجله

- دانشکده ادبیات ۳، شماره ۴، ص ۵۷ - ۴۳.
- مستوفی ۱۳۵۱ = احمد مستوفی، شهادت و جغرافیای تاریخی دشت لوت، نشریه شماره ۸، گزارشهای جغرافیایی دانشگاه تهران، تهران.
- مستوفی قزوینی = حمدالله مستوفی قزوینی، نزه القلوب، به کوشش گای لسترنج، تهران، ۱۳۶۲.
- معین ۱۳۶۳ = محمد معین، فرهنگ فارسی معین، ج ۵ - ۱، چاپ پنجم، تهران.
- مغول ۱۳۶۹ = محمد رفیق مغول، «پیوندهای فرهنگی سند و پنجاب با ایران در دوران پیش از تاریخ»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ ۱، سال چهارم، ص ۳۳ - ۱۵.
- مقدسی = عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التواریخ فی معرفته الاقالیم، (۹۸۳ / ۳۷۵)، ترجمه علی نقی منزوی، تهران.
- منشی کرمانی = ناصرالدین منشی کرمانی، سمط العلی للحضره العلیا، در تاریخ قراختایان کرمان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، اساطیر.
- منصوری - مجنونیان ۱۳۵۸ = ج. منصور و ه. مجنونیان، تالاب هامون، پناهگاه وحش هامون، تهران، سازمان حفاظت محیط زیست.
- مهدویان ۱۳۵۲ = ایرج مهدویان، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی مردم بلوچستان، تهران، ص ۱۶.
- مهرزاد ۱۳۶۷ = غلام فاروق مهرزاد، «تاج محمدخان بلوچ نستوه، مرد مشروطه خواه»، ملیتهای برادر ۱، ج ۶، ص ۷۰ - ۶۹ و ۹۲.
- مهرزاد ۱۳۶۸ = غلام فاروق مهرزاد، «شاعر میهن پرست بلوچ، جی. ارملاً»، ملیتهای برادر ۲ - ۱، ج ۶، ص ۴۸ - ۴۵.
- مینورسکی ۱۳۱۳ = ولادیمیر مینورسکی، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران، (چاپ اول).
- ناصر ۱۳۴۵ = ذبیح‌الله ناصر، بلوچستان، تهران.
- نشریه مرکز صنایع دستی ایران ۱۳۵۳ = نشریه مرکز صنایع دستی ایران، «سرامیک کلپورگان»، نشریه مرکز صنایع دستی ایران ۵.
- نهایتیان ۱۳۴۹ = نهایتیان، اقلیم سواحل خلیج فارس و دریای عمان، تهران، سازمان هواشناسی کشور.
- نیساری ۱۳۵۰ = ن. نیساری، کلیات جغرافیایی ایران، تهران.
- واندنبرگه ۱۳۴۸ = لویی واندنبرگه، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران،

دانشگاه تهران.

- وزارت کار و امور اجتماعی ۱۳۶۱ = وزارت کار و امور اجتماعی، سیمای کشاورزی و اقتصادی و اقلیمی سیستان و بلوچستان، زاهدان، ص ۱۴۴.
- وزارت کشاورزی ۱۳۴۵ = وزارت کشاورزی، تشریح اوضاع طبیعی و تاریخی و اجتماعی و فعالیتهای انجام شده در استان سیستان و بلوچستان، تهران، ص ۱۱۷.
- وزارت کشور ۱۳۳۸ (الف) = وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبان ماه ۱۳۳۵ حوزه سرشماری چاه بهار، ج ۱۱۰.
- وزارت کشور ۱۳۳۸ (ب) = وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبان ماه ۱۳۳۵ حوزه سرشماری ایرانشهر، ج ۱۰۴.
- وزارت کشور ۱۳۳۸ (پ) = وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبان ماه ۱۳۳۵ حوزه سرشماری زاهدان، تهران.
- وزارت کشور ۱۳۳۸ (ت) = وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبان ماه ۱۳۳۵ حوزه سرشماری سراوان، تهران.
- وزارت کشور ۱۳۳۸ (ث) = وزارت کشور، مشروح آمار به دست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبان ماه ۱۳۳۵ حوزه سرشماری زابل، تهران.
- وزارت مسکن و شهرسازی ۱۳۴۸ = وزارت مسکن و شهرسازی، بررسی ایلات و عشایر بلوچستان و پیشنهادهای برای آبادانی سرزمین آنها، تهران، ص ۲۵۹.
- وزیری کرمانی ۱۲۹۱ (الف) = احمدعلی خان وزیری کرمانی، جغرافیای کرمان، (۱۲۹۱ ه.ق.)، (به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی)، تهران، ۱۳۵۴.
- وزیری کرمانی ۱۲۹۱ (ب) = احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه)، (۱۲۹۱ ه.ق.)، (به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی)، تهران، ۱۳۶۴.
- هنوی ۱۳۶۵ = جونس هنوی، زندگانی نادر شاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۴۶.
- یاسی ۱۳۵۳ = جهانگیر یاسی، «بررسی باستان‌شناسی استان ساحلی»، گزارشهای سومین مجمع سالانه کاشها و پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، تهران، موزه ایران باستان.
- یاقوت = یاقوت حموی، معجم البلدان، احیای التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ / ۱۹۷۹.
- یغمایی ۱۳۵۵ = اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، سرزمین نژاده مردمان و پهلوانان سختکوش، تهران.

بیت ۱۳۶۵ = ادوارد چارلز بیت، خراسان و سیستان، سفرنامه بیت به ایران و افغانستان، ترجمه مهرداد رهبری و قدرت‌الله روشنی، تهران.

ب: خارجی

ARIAI & THIBULT 1975 - 1977 = A. Ariai and C. Thibult, "Novelles Precisions a propose de l'outillage Paleolithique ancien sur galets du Khorassan (Iran)": *Paleorient*, 3 pp. 101 - 108.

ARRIAN = Arrian, *History of Alexander and Indica*, London, Translated by: Iliff/ Robson, Vols. I & II.

BAHADUR KHAN 1986 = Bahadur Khan, "Socio-Economic Development of Baluchistan": *Newsletter of Baluchistan Studies* 3. pp. 31 - 47.

BAILEY 1982 = H.W.Bailey, "Maka": *JARS*, pp. 10 - 13.

BALL & WHITEHOUSE 1976 = Warwick Ball and David Withehouse, "Qal'at Haidari" : *Iran X* IV, pp. 147 - 150.

BALUCH (IV) = N.A.Baloch, "Kandwa" : *El* , Vol, IV, pp.535 - 574.

BALUCH 1964 = M.K.B.B.M. Baloch, *The Baluch is through the Centuries History versus Legend*, Qadim Balochi Shairy, Quetta, The Islam Electer Press.

BALUCH 1974 = M.K.B.B.M. Baloch 1974, *Searchlight on Baloches and, Balochistan*, Karachi, Royal Book Co.

BALUCH 1987 = Inaytollah Baloch, *The Problrm of the Greater Baluchistan*.

BALUCH 1958 = M.S.K.Baluch, *History of Baluch race and Baluchistan*, Krachi, Baluch M.S. Ed.

BALUCH 1965 = M.S.K. Baloch, *The Great Baluch*, Quetta, The Baluchi Accademy.

BANEGRI 1931 = B.N.Banegri, *Meterology of The Persian Gulf and Makran*, Calcutta, India, Meterological Department.

BISCIONE 1973 = Rafaele Biscione, "Dynamics of early South Asian urbanization: the First Period of Shahr-i Sokhta and its Connections with Southern Turkmenia: *South Asian Archaeology* N.Hammond (ed.), London.

BISCIONE 1974 a = Rafaele Biscione, "Relative Chronology and pottery Connections between Shahr-i Sokhta and Mundigak, Eastern Iran": *Stud. Paleontol. Geol. Quaternario* II, Memorie dell'istituto italiano di Paleontologia Umana, 2, Roma.

BISCIONE 1974 b = Rafaele Biscione, : Archaeological Discovery and Methodological problems in the Excavations of Shahr-i Sokhta": *South Asian Archaeology* 1973, Leiden.

BISCIONE & SALVATORI & TOSI 1977 = R. Biscione and S. Salvatori and M. Tosi, "Shahr-i Sokhta: L'abitato protostorico e la sequenza cronologico": AA. VV. AA. VV. *La Citta bruciata nel Desertc Salato*, Venezia.

BOLSTER 1948 = H.G.Bolster, *Fish of Persian and Oman Gulf*.

BOSWORTH 1976 = C.G.Bosworth, "The Kufich or Qofs in Persian History: *Iran*, XIV, pp. 9 - 17.

BRAHUI 1977 = Naser Brahui, *Studies in Brahui History*, Pakistan.

BRAY 1909 = D. Bray, *Brahul Language*, Calcutta.

BRAY 1913 = D. Bray, *The Life - History of Brahui*, London.

BRUCE 1874 = R.T. Bruce, *Manual and Vocabulary of the Biluchi Dialect*, Lahore.

BUCHANAN 1967 = B.Buchanan, "A Dated Seal impression Connecting Babylonia and Ancient india" : *Archæology* XX, pp. 104 - 107.

BULLIET 1976 = Richard Bulliet, "Naw Bahar and the Survival of Iranian Buddhism" : *Iran* X IV, pp. 140 - 145.

CALDWELL 1967 = Joseph j. Caldwell, *Investigations at Tall - i Iblis* Illinois Museum, Preliminary Report, No. 9.

CAMERI 1965 = G. Cameri, "Aspetti Geografici del Baluchistan Iraniano": *L'Universo* XLV, pp. 469 - 488.

CASAL 1961 a = J.M.Casal, "Nindowari: A Chalcolithic Site in South Baluchistan" : *Pakistan Archaeology* 3, pp. 10 - 21.

CASAL 1961 b = J.M. Casal, *Fouilles de Mundigak*, Memories De La Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan, TOM, XVII, Paris.

CASTIGLIONI 1960 = G.B.Castiglioni: "Appunti Geografici sul Baluchistan Iraniano": *Riv.Geogr.Ital.* LXVII, pp. 109 - 152 and 268 - 301.

CHILDE 1975 = V.G. Childe, *New light on the Most Ancient East*. 4 th, New York.

CLEUZIQU (s.d.) = Serge Cleuziou, *Archeologie Aux Emirates Arabes Unis*.

COSTANTINI 1979 = Lorenzo Costantini, "Wood Remains from Shahr-i Sokhta: a Source of information for the Ancient Environment in Protostoric Sistan": *South Asian Archaeology 1977*, Vol. I, (ed.) M. Taddei, Naples.

COSTANTINI & TOSI 1975 = L. Costantini and M. Tosi, "Methodoilogical Proposal for Paleobiological Investigations in Iran": *Proceedings of the 3 rd Annual Sumposioum on Archaeological Research in Iran*, F. Bagherzadeh (ed), Tehran.

COSTANTINI & VIGNA TAGLIENTI & TOSI 1975 - 1977 = L. Costantini and A. Vigna Taglienti

and M. Tosi, "Typology and Socio - economical implications of Entomological Finds from some Ancient Near Eastern Sites": *Paleorient* III.

DALES 1965 = George E. Dales, "A Suggested Chronology for Afghanistan, Baluchistan and the Indus Valley": *Chronologies in Old World Archaeology*, Robert W. Ehrich (ed.) pp. 255 -287,

DAMES 1881 = L.M. Dames, *A Sketch of the Northern Balochi Language*.

DAMES 1904 = L.M. Dames, *The Baluch Race*, Asiatic Society Monographs London, Vol. IV.

DAMES 1910 = L.M. Dames, *English - Baluch Dictionary*, Calcutta.

DAMES 1922 = L.M. Dames, *A Text - book of the Balochi Language*, Lahore.

De CARDI 1951 = Beatrice De Cardi, "A New Prehistoric Ware from Baluchistan": *Iraq* XIII, 2.

De CARDI 1965 = Beatrice de Cardi, "Excavations and Reconnaissance in Kalat, West Pakistan": *Pakistan Archaeology* 2, pp. 86-182.

De CARDI 1968 = Beatrice de Cardi, "Excavations at Bampur, S.E.Iran: A Brief Report": *Iran* VII, pp. 135 - 155.

De CARDI 1970 = Beatrice de Cardi, "Excavations at Bampur, A Third Millennium Settlement in Persian Baluchistan, 1966": *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, New York, Vol. 51, Part 3.

DUMONT 1977 = D. Dumont, *Rapport sur le developement agricole du sud Baluchistan*, Paris, G.R.A.I.N.S., pp. 45.

DUPREE 1963 = Loui Dupree, "Deh Morasi Ghundai: A Chalcolithic Site in South-Central Afghanistan": *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, Vol. 50 New York, Part 2.

DURING - CASPERS 1970 = E.C.L. During Caspers, "Some Motives and Evidence for Maritime Contact between Sumer and Indus Valley": *Persica*, Vol. V, pp.107 - 108.

EHLERS 1980 = E. Ehlers, Iran: *Grundzunge einer geographischen Landeskunde* Darmstadt.

EILERS 1983 = W.Eilers, "Das Volk der Makedonier und nach den Achameniden:" *Kunst, Kultur und Geschichte der Achamenidenzeit und ihr Fortleben*, Berlin. pp. 101 - 119.

ELFENBEIN 1960 = J. Elfenbein, "Baluchistan, Language": *EI*.

ELFENBEIN 1961 = J. Elfenbein, "A Baluchi Text With translation and notes": *BSOAS* XXIV, I, pp. 86 - 103.

ELFENBEIN 1963 = J. Elfenbein, *A Vocabulary of Marw Baluchi*, Naples.

EMENDAU 1964 = M.B. Emendau, "Linguistic Descriptive in Baluchistan": *Indo - Iranica*,

Melanges Presents a Georg Morgenstiere Harraowitz. pp. 73 - 77.

FAGGI 1975 = Pierpaolo Faggi, "Nosratabad: Una testimonianza del Processo di denominazione in corso nel Baluchistan Iraniano": *Atti del XXII Congresso geografico Italiano* (Salerno 18 - 22 Apr. 1975).

FAGGI 1976 = Pierpaolo Faggi, "Il Baluchistan Pakistano dopo Partizion in alcuni scritti di interesse geografico": *Rivista geografica Italiana*, LXXXIII, Fasc. 3, (Sett. 1976), Firenze, pp. 365 - 362.

FAGGI 1982 = Pierpaolo Faggi, "Geographical Literature and the Roles of Baluchistan": *Newsletter of Baluchistan Studies* 1.

FAIRESERVICE 1956 = Walter A. Jr. Fairservice, "Excavations in Quetta Valley, West Pakistan": *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, Vol. XLV, New York, Part 2. pp. 169 - 402.

FAIRESERVICE 1959 = Walter A. Jr. Fairservice, "Archaeological Surveys in the Zhob and Loralai Districts, West Pakistan": *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, Vol. XLVII, New York, Part 2.

FAIRESERVICE 1961 = Walter A. Jr. Fairservice, "Archaeological Studies in the Seistan Basin of Southwestern Afghanistan and Eastern Iran": *Anthropological Papers of the American Museum of Natural History*, Vol. XLVIII. New York, Part 1, pp. 1 - 129.

FAIRESERVICE 1975 = Walter A. Jr. Fairservice, *The Roots of Ancient India*, Chicago.

FIELD 1939 = H. Field, *Contribution to the Anthropology of Iran*, Chicago.

FISHER 1968 = W.B. Fisher (ed.), *The Lands of Iran*, The Cambridge History of Iran I, Cambridge.

FROLOVA 1960 = V.A. Frolova, *Beludzskij Jazyk*, Moscow.

FRYE 1961 = R.N. Frye, "Remarks on Baluchi History": *Central Asiatic Journal* 6, pp. 44 - 50.

FRYE (II) = R.N. Frye, "Jahlawan": *EI*, II, pp. 387 - 388.

GABRIEL 1938 = A. Gabriel, "The Southern Lut and Iranian Baluchistan": *The Geogr. jor.* XCII, pp. 193 - 210.

GANESSER 1971 = A. Ganesser, "The Taftan Volcano (SE. Iran)": *Ecologiae Geologica Helvetiae* 64, pp. 319 - 334.

GAZETTER OF PERSIA 1984 = Gazetteer of Persia, "Baluchistan Iranian": *The New Encyclopaedia Britannica* 1, (Micropaedia), Simla, 1910 - 1914.

GELGER 1890 = W. Geiger, *Etmologie des Baluci*, Munchen.

GELGER 1891 = W. Geiger, *Lauteher des Baluci, mit einem Anhang über Lehnwörter*

Balici, Munchen.

GELGER 1895 = W. Geiger, "Die Sparache der Baluchistan": *Grundriss der Iranischen Philologie* I, Abteilung 2.

GERSHVITCH 1959 = 1. Gershevitch, "Travels in Bashkardia", *RGAS*, XLVI 3 and 4, pp. 213 - 225.

GERSHVITCH 1962 = 1. Gershevitch, "Outdoor terms in Iranian" : *A Locust's leg studies in honour of S.H. Taqizadeh*, pp. 76 - 84.

GERSHVITCH 1964 = 1. Gershevitch, "Iranian Chronological Adverbs": Adverbs" : *Indo - Iranica*, pp. 78 - 88.

GHRISHMAN 1962 = R. Ghrishman, *Parts et Sassanides*, paris.

GILBERSTONE 1923 = G.W. Gilberstone, *The Balochi language Grammer and Manual*, pp. 312.

GILBERSTONE 1925 = G.W. Gilberstone, *English - Balochi Colloquial Dictionary*.

GLADSTONE 1874 = C.E. Gladstone, *Biluchi handbook*, Lahore.

GNOLI 1967 = G. Gnoli, *Ricerche Storiche Sul Sistan Antico*, Roma, ISMEO, pp. 1 - 155.

GNOLI 1980 = G. Gnoli, *Zoraster's Time and Homeland, A Study on the origins of Mazdaism and Related Problems*, IUO, Naples.

GRANT 1939 = N.P. Grant, "Journal of a Rout through the western Parts of Makran Preformed in 1809": *Journal of Roy. Asiatic. Soc.* 5.

GRIERSON 1921 = G.A. GRIERSON, "Baloch": *The linguistic Survey of India* x, Calcutta.

HAKEMI 1972 = Ali Hakemi, *Catalogue de L'exposition: LUT, Xabis* (Shahdad), Premier Symposioum Annuel de la recherche Archeologique en Iran, Tehran.

HANSMAN 1973 = J. Hansman, "A Periplus of Magan and Meluhha": *BSOAS* 36.

HARRISON 1941 = J.V. Harrison, "Coastal Makran": *The Geog. Jour.* 97 pp. 1 - 17.

HARRISON 1943 = J.V. Harrison, : The Jaz Murian Depression, Persian Baluchistan": *The Geogr, Jour.* 101, pp. 205 - 225.

HARRISON 1981 = HARRISON 1981 = S. Harrison. *In Afghanistan Shadow*, 1981.

HIRSCHI 1944 = H.Hirschi, "Uber Persiens Salzstocke": *Schweiz. Miner, Petrogr. Mitt* 24, pp. 30 - 56.

HUDUD - al ALAM = *The Regions of The World, A persian Geography 372 AH. 982 AD.* Translated and Explained by V. Minorsky, Second EDITION, London, 1972.

HUGHES 1877 = A.W. Hughes, *The Contry of Baluchistan, It's Geography Topography, Ethnography and History*, London.

HUME 1976 = Gary W. Hume, *The Ladizian: An Industry of Asian Chopper - Chopping Tool complex in Iranian Baluchistan*.

ITAL CONSULET 1960 = Ital Consulet, *Hydrographic and Meterological Service*, Tehran, Plan Organization.

JARRIGE - LECHAVALLIER 1979 = J.F. Jarrige and M. Lechavalier, "Excavations and Mehrgareh, Baluchistan: Their Significance in the Prehistoric Context of the Indo - Pakistan Borderlands": *South Asian Archaeology 1977*, (ed.) M. Taddei, Vol. 1, Naples, pp. 463 - 535.

JARRIGE et Alli 1979 = J.F. Jarrige, M. Santoni, J.H.Enault, *Fouilles de Pirak*, Paris.

JUNG - JEANNET 1973 = J. Jung and A.D. Jeannet, "Geologie de la chine de Taftankoh - (Perse)" *C.R.Acad. Sci.*, pp. 929 - 31.

KOHL 1981 = P.L. Kohi, *The Bronze Age Civilization of Central Asia, Recent Soviet Disciveries*, New York.

KOHL 1984 = P.L. Kohi, *Central Asian Palaeolithic Begining to the Iron Age*, Editions Recherche sur les civilisations Synthese No. 14.

LAMBERG - KARLOVSKY 1969 = C.C. Lamberg - Karlovsky, "Further notes on the Shaft - Pick Axe from Khurab, Makran": *Iran VII*, pp. 163 - 168.

LAMBERG - KARLOVSKY 1970 = C.C. Lamberge - Karlovsky, *Excavations at Tepe Yahya, Iran 1967 - 1969*, Progress Report I, Peabody Museum (Harvard University).

LAMBERG - KARLOVSKY & HUMPHRISE 1968 = C.C. Lamberge - Karlovsky and James Humphries, "The Carir Burials of Southeastern Iran": *East and West*, 18, Nos. pp. 269 - 277.

LAMBERG - KARLOVSKY & TOSI 1973 = C.C. Lamberge - Karlovsky and M. Tosi, "Shahr-i Sokhta a Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of the Iran is Plateau": *East and West*, 23, Nos. 1 - 2.

LAMBERG - KARLOVSKY & BESSERAT 1977 = C.C. Lamberge - Karlovsky and Schmandet - Besserat, "An Evolution of the Bampur, Khurab and Chah Hussein Collec in the Peabody Museum and Relations with Tepe Yahya": *Mountains and Lowlands*, T.C. Young and L. Levine (eds.) pp. 113 - 134.

LAMBERG - KARLOVSKY & WIGHT BEAL 1986 = C.C. Lamberge - Karlovsky and Thomas Wight Beal, *Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967 - 1979, The Early Periods*, American School of Prehistoric Research Bulletin 38, Peabody Museum of Archaeology and Ethnology, Harvard University.

LECH 1838 = R. Lech, *Epitomeq the grammer of the Brahui, The Baluchi and Panjabi Language*, Calcutta Asiatic Society of Bengal.

- Le STRANGE 1905 = G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*.
- LEWIS 1885 = A. Lewis, *Biloch Stories as Spoken by the nomads tribes of the Suliman Hills*, Allahabad.
- MARIANI & TOSI 1987 = Luca Mariani and Maurizio Tosi, "L'universo familiare a Shahr-i Sokhta attraverso le attività domestiche e le strutture residenziali": *Orientalia Iosphi Tucci Memoriae Dicata* (eds.) G. Gnoli et L. Lanciotti, Is MEO, Roma.
- MARSTON 1877 = E.W. Marston, *Grammar and Vocabulary of the Makranee Belooche dialect*, Bombay.
- MARUCHECK 1975 = J.T. Maruchek, "A Survey of Seasonal Occupation Sites in Northern Baluchistan": *Proceedings of the IV th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, (ed.) F. Bagherzadeh, Tehran, pp. 272 - 283.
- MARUCHECK 1979 = J.T. Maruchek, *Non - urban Sites and Mobil Settlement Patterns: A survey of an Unknown Corner of Baluchistan (C 3000 - 2400)*
- MASSON 1843 = C. Masson, *Narrative of a Journey to Kalat Including an Account of the Insurrection at that Place in 1840, and a Memoir on Eastern Baluchistan*, London.
- MASSON 1844 = C. Masson, *Narrative of Various Journeys in Baluchistan, Afghanistan, The Punjab and Kalat, Including a Residence in Those Countries from 1826 - 1838*, London.
- MASSON & SARIANIDI 1977 = V.M. Masson and V.I. Sarianidi, *Central Asia Before the Achaemenids*, Thames and Hudson, London.
- MAYER 1900 - 1901 = T.J.L. Mayer, *Balochi Classics*, Fort Munro and Agra.
- MIR BALOCH 1964 = Mir Baloch Byjarini, *the Baluches through Centuries*.
- MOKLER 1877 = E. Mokler, *A grammar of the Baloochee Language as it is spoken in Makran*, London.
- MORGENSTEINE 1932 a = G. Morgensteine, *Report on a linguistic Mission to the N.W. India*, Oslo.
- MORGENSTINE 1932 b = G. Morgenstierne, "Notes on Balochi Etymology": *Norsk Tidsskrift for Spogvidenskap* V, pp. 37 - 53.
- MORGENSTINE 1929 - 1939 = G. Morgenstierne, *Indo - Iranian Frontier Languages*, Oslo 2. Vols.
- MORGENSTIERNE (EBII) = G. Morgenstierne, "Balochi Language": *The Encyclopaedia Britannica* II.
- MUGHAL 1972 = M. Rafique Mughal, "Explorations in Northern Baluchistan": *Pakistan Archaeology* 8, Karachi, pp. 137 - 150.

- MUGHAL 1973 = M. Rafique Mughal, "Explorations in Northern Baluchistan 1972, New Evidence, A Fresh Interpretation": *Proceedings of the Second Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*. (ed.) F. Bagherzadeh, pp. 276 - 286.
- ORYWAL 1982 = E. Orywal, *Die Baluc in Afghanistan - Sistan*.
- PARDINI 1977 = E. Pardini, "Gli inuent di Shahr-i Sokhta": *Archivio per L'antropologia e L'Ethnologia*, CVII.
- PERONACI 1958 = F. Pronaci, "Sismicita dell' Iran": *Annali di Geologia*, 11, No. 7, pp. 55 - 68.
- PEZARD 1914 = M. Pezard, "Mission a Bender Bochi" *M.D.P.* XV.
- PIACENTINI 1988 = V. Fiorani Piacentini, *Gruppo Socio - Tecnico e Strutture Politico Amministrative della fascia Costiera Residenziale Iranica 37 (Ricognizioni e ricerche storiche - insedimentale in Hormozgan e Makran)*.
- PIRCE 1875 = E. Pierce, "A Description of the Makraanee - Beloochee dialect": *JBBARS XI*, Bombay, pp. 11 - 98.
- PIGGOT 1950 = S. Piggot, *Prehistoric india to 1000 BC*, Harmondsworth.
- PILGRAM 1922 = G.E. Pilgram, "The Solphur deposite of Southern Persia": *Records of Geological Survey of India*, L III, pp. 343 - 358. (1922), pp. 343 - 358
- PIPERNO 1973 = Marcello Piperno, "Micro-drilling at Shahr-i Sokhta: Making and use of Lithic Drill - heads": *South Asian Archaeology*, London.
- PIPERNO 1976 = Marcello Piperno, "Grave 77 at Shahr-i Sokhta: Evidence of Technological Specialization in the 3 rd Mill. BC." : *East and West XXVI*.
- PIPERNO & TOSI 1975 = Marcello Piperno and Maurizio Tosi, "The Graveyard of Shahr-i Sokhta (A Presentation of the 1972 and 1973 Campagins)": *Proceedings of the 3 rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, (ed.) F. Bagherzadeh Tehran.
- POTTINGER 1816 = Henry Pottinger, *Travels in Balouchistan and Sinde: Accompanied by a Geographical and Historical Acconts of those Countries*, London.
- POZDENA 1975 = H. Pozdena, "Makran, Das Ruckstandigste Beliet Irans": *Erdkunde* 29, pp. 52 - 59.
- POZDENA 1978 = H. Pozdena, *Das dashtiari - Gebiet in Persisch - Beluchistan. Ein Regionalogeographische Studie mit besonderer berucksichtigueug der Jungsten Wandlungen im Gesellschaft und Wirtschaft (Abbandlungen zur Human Geographiez)*, Wien.
- PRICHETT 1985 = M. Prichett, Man, *Land and Water: Settlement Distribution and the Development of Irrigation Agriculture in the upper Rud-i Gushk Drainage, Southern Iran* Ph.D. Dissertation, Dep. of Anthropology (Harvard University).

- PRICHETT 1986 = M. Prichett, "Settlement During the Early Periods": *Excavations at Tepe Yahya, Iran 1967 - 1975*, The Early Periods, pp. 215 - 246.
- PAIKES 1968 = R. L. Raikas, "Archaeological Explorations in Southern Jahlawan and Las Bela": *Origini II*, University of Rome, pp. 103 - 171.
- ROSS 1865 - 1867 = E.C. ROSS, *Meorandom of Notes on Makran, Togeteher with report on a visite to kej and rout through Makran from Gwdar to Kurranchee*, Bombay, Geographical Society, No. 18.
- ROSSI 1979 = Adriano V. Rossi, *Iranian Elements in Brahui*, Naples, IUO, pp. 360.
- ROSSI 1982 - 83 = Adriano V. Rossi, "Linguistic Inquiens in Baluchistan, Toward Intergrated Methologies": *Newsletter of Baluchistan Stduies* 1, pp. 51 - 66.
- SALZMAN 1971 = Ph. c. Salzman, "Movments and Resource extraction among pastoral nomads: the case of Shahnavazi Baluch": *Anthropological Quarterly*, 44, 3, pp. 185 - 197.
- SALZMAN 1972 = Ph. C. Salzman, "Multi Resource nomadism in Iranian Baluchistan": *Perspectives on Nomadism*, (ed.) Iron and N. Dyson - Hudson. Leiden, pp. 60 - 69.
- SALZMAN 1973 = Ph. C. Salzman, "Continuity and Change in Baluchi Tribes Leadership": *International Journal of Middle East Studies*, 4 41, pp. 428 - 439.
- SALZMAN 1976 = Ph. C. Salzman, "Islam and Authority in Tribal Iran: A Comparative Comments": *The Muslim World*, 65, 3, pp. 186 - 195.
- SALZMAN 1978 = Ph. C. Salzman, "The Proto - State in Iranian Baluchistan": *Origin of the State, The Anthropology of Political Evolution* (ed.) Cohen and E.R. Service, pp. 125 - 140.
- SALZMAN 1984 = M. Santoni, "Sibri and South Cemetery of Mehrgareh: 3 rd Mill. Connections between Northern Kachi Plain (Pakistan) and Central Asia": *South Asian Archageology 1981*. (ed.) B. Allechin, Cambridge, pp. 52 - 60.
- SARRAF 1980 = Mohammad Rahim Sarraf, *Die Keramik von Tell- i Iblis*, Archalogische Mitteilungeh aus Iran Ergänzungsband 7.
- SCHOTT 1918 = G. Schott, *Ozeanographie und Klimatologie des Persiesche Golfes und des Golfes Von Oman*, Berlin.
- SEYED SAJJADI 1982 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, *Qanat / Kariz, storia, tecnica costruttiva ed evoluzione*, Istituto Italiano di Cultura, Sezione Archeologica, Tehran, pp. 172.
- SEYED SAJJADI 1985 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "Importance of Kariz for Water Production and Distribution in Iranian Baluchistan: *News letter of Baluchistan Studies* 2, pp. 54 - 59.
- SEYED SAJJADI 1987 a = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "Prehistoric Settlements in the

- Bardsir Plain, South - Eastern Iran, 1976 - 1977": *East & West*, 37, Nos. 1 - 4, Rome, pp. 11 - 130.
- SEYED SAJJADI 1987 b = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "Kuch in Early Islamic Kerman": *Newsletter of Baluchistan Studies* 4, pp. 19 - 38.
- SEYED SAJJADI 1988 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "A Brief Note on the Safarnameh - ye Baluchistan": *Newsletter of Baluchistan Studies* 5, pp. 75 - 80.
- SEYED SAJJADI 1989 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "A Class of Sasanian Ceramics from Southeastern Iran": *Rivista di Archeologia*, XIII, Venice, pp. 31 - 40.
- SEYED SAJJADI 1990 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi, "Rise and Fall of Tiz": *Newsletter of Baluchistan Studies* 7, pp. 53 - 57.
- SEYED SAJJADI & WRIGHT 1989 = Seyed Mansur Seyed Sajjadi and Henry T. Wright, "Archaeological Survey in the Qobeira Area, Kerman Province": *Annali, Rivista del Seminario di Studi Asiatici ed del Seminario di Studi Africani*, IUO, Naples, Vol, 50, Fasc. 1, pp. 1 - 39.
- SHAFFER 1974 = J.G. Shaffer, "The Prehistory of Baluchistan: Some Interpretative Problems" *Artic Anthropology*, Supplement 11 pp. 224 - 235.
- SHAFFER 1987 = J.G. Shaffer, *Prehistoric Baluchistan*, Delhi.
- SHAFFER 1985 = J.G. Shaffer, "The Archaeology of Baluchistan: A Review": *Newsletter of Baluchistan Studies* 3, pp. 63 - 111.
- SHEARMAN 1976 = D.J. Shearman, "The Geological Revolution of Southern Iran, The Report of the Iranian Makran Expedition:" *The Geogr. Jour.* 142, pp. 393 - 410.
- SNEAD 1970 = R.E. Snead, *Physical Geography of the Makran Coastal Pl of Iran, Final Report*, University of New Mexico.
- SOKLOV 1953 = S.N. Sokolov, "Beludzskij Jazyk": *Očerki Po Fonetike Iranskij Jazykov* I, pp. 7 - 77.
- SOKLOV 1956 = S.N. Sokolov, "Grammaticeskij ocerk Jazyka Beludej Sovetskogo Sojuza": *Trudy instituta Jazykoznanhja* VI, pp. 57 - 91.
- SPOONER 1964 = Braian Spooner, "Kuch u Baluch and Ichtyophagi" : *Iran*, pp. 53 - 57.
- SPOONER 1967 = Braian Spooner, "Notes on the Baluchi SPoken in Persian Baluchistan": *Iran*, V, 51 - 71.
- SPOONER 1975 = Braian Spooner, "Nomadism in Baluchistan": *Pastoralists and nomads in south Asia* (ed.), L.S.Leshink and E.D. Ontheimer, Weisbaden.
- SPOONER 1983 = Braian Spooner, "Who are the Baluch? A Preliminary investigation into dynamics of ethnic identity from Qajar Iran": *Qajar, Iran, Political and Cultural Change, 1800*

- (ed.) E. Bosworth and C. Hillenbrand, Edinburg, Edinburg University Press, pp. 93 - 110.
- STEIN 1928 = Aurel Stein, *Innermost Asia*, Oxford.
- STEIN 1929 = Aurel Stein, "An Archaeological Tour in Waziristan and northern Baluchistan": *Memories of the Archaeological Survey of India* 37, New Delhi.
- STEIN 1931 = Aurel Stein, "An Archaeological Tour of Gedrosia": *Memories of India*, 43, New Delhi.
- STEIN 1934 = Aurel Stein, "The Indo - Iranian Borderlands: Their Prehistory in the light of Geography and Recent Explora *Royal Anthropological Institute of Great Britain Irland Journal* LXIV, London, pp. 179 - 202.
- STEIN 1937 = Aurel Stein, *Archaeological Reconnaissance in North-Weastern India and South - Eastern Iran*, London.
- STEINKELLER 1982 = Pieter Steinkeller, "The Question of Marahasi: A contribution to the Historical Geography of Iran in the Third Millennium BC": *Zeitschrift fur Assyriologie und Vorderasiatische Archaologie* band 72, pp. 237 - 265.
- STOBER 1981 = G. Stober, *Die Sayad Fischer in Sistan*, *Geographisches Institut der Universitate*, Marburg, pp. 132.
- STRATIL - SAUER 1952 = G. Stratil - Sauer, "Die Sommerstürme Sudostiane:" *Arch Meteorologie, Geophysik und Bioklimatologie* 4, Serie B. pp. 133 - 134.
- SUNDERLAND (s.d.) = E. Sunderland, "Pastoralism, Nomadism and Social Anth of Iran": *The Cambridge History of Iran*, Vol. 1. pp. 61.
- SWIDLER 1972 a = S.S. Swidler, "Some Demographic Factors Regulating and Formation of Folk and Camps among Brahui of Baluchis *Perspectives on Nomadism* (ed.) W. Irons, N. Dyson Leiden, pp. 69 - 75.
- SWIDLER 1972 b = S.S. Swidler, "The Development of Kalat Khanate": *perspectives on Nomadism* (ed.) W. Irons, N. Dyson, Leiden, pp. 115 - 121.
- SYKES 1902 = Sir Percy Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia, or Eight Years in Iran*, London.
- TOSI 1968 = Maurizio Tosi, "Excavations at Shahr-i Sokhta: A Calcolithic Settlement in Iranian Sistan: Preliminary report on the First Campaign: oct. Dec. 1967": *East and west* 18.
- TOSI 1969 a = Maurizio Tosi, "Lo Scavo di Shahr-i Sokhta": *Archeologia* 61.
- TOSI 1969 b = Maurizio Tosi, "Excavations at Shahr-i Sokhta: Preliminary Report on the Second Campaign, Sep. Dec 1968 *East and West* 19.
- TOSI 1970 = Maurizio Tosi, "A Tomb from Damin and the Problem of the Bampur Sequence in the Third Mill. BC": *East and West* 20, Nos. 1 - 2, pp. 9 - 50.